

# چشم انداز ایران

۱۳۹

بنا همسران بهترین همسران

دوماهنامه چشم انداز ایران

اردیبهشت و خرداد ۱۴۰۲

قیمت: ۸۰۰۰۰ تومان

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: لطف الله میثمی

ویراستار: اکرم گشتاسبی

طراح جلد: فرزین آدمیت

صفحه آرا: هادی عادل خانی

عکس: احمد شریف

\*\*\*

چاپ: ایرانچاپ

توزیع: مؤسسه اطلاعات

نشانی: تهران، میدان توحید، خیابان نصرت

غربی شماره ۲۴، طبقه سوم

کدپستی: ۱۴۵۷۸۳۷۴۵۴

صندوق پستی: ۱۳۴۴۵-۸۹۵

تلفن: ۶۶۹۳۶۵۷۵ - ۶۶۴۳۳۲۰۷ - تلفکس: ۶۶۹۳۶۵۷۵

پیامک: ۰۹۱۰۱۴۷۵۸۸۷

cheshmandaziran.net

meisami40@yahoo.com

@cheshmandaziran

cheshmandaziran

تلگرام:

اینستاگرام:

فهرست

- فرصتی که نباید از دست داد ۲ لطف الله میثمی
- دوگانه کالای جنسی یا کرامت انسانی؟ ۵ مهدی غنی
- به راستی هاله به کدامین گناه کشته شد ۱۰ زرین دخت عطایی
- برای کشورش تا آخرین لحظه؛ یادی از سیدمحمد برقعی ۱۳ محمد شیخی
- قانون، میوه تغییر اجتماعی است نه علت آن ۱۴ گفت وگو با کامبیز نوروزی
- اجرای قانون اساسی یا تغییر آن ۲۰ گفت وگو با عباس عبدی
- ایران در چه وضعیتی است؛ انقلاب یا چندقطبی شدن ۲۲ بدرالسادات مفیدی
- «چالش های سیاست ورزی ملی» در بلوچستان ۲۴ محمدرضا کربلایی
- درهم تنیدگی اجتماعی، زبانی، فرهنگی و شهر محور ایرانیان ۲۸ گفت وگو با احسان هوشمند
- قرآن، تفسیر و تأویل ۳۲ لطف الله میثمی
- بنیادگرایی در اسلام ۳۴ محمدتقی فاضل میبدی
- ما همه نگران اقتصاد کشوریم ۳۹ گفت وگو با احسان غلامحسین شافعی
- دلارهای نفتی؛ بلای جان بخش خصوصی ۴۳ گفت وگو با حسین طوسی
- رفاه یا رشد؛ کدام مقدم است؟ ۴۹ محمدحسین شریف زادگان
- راه درست: مطالبه محدود، پیگیری نامحدود ۵۲ گفت وگو با سید محمود حسینی
- عبور از ویرانه ها ۵۷ طیبیه سلمانی
- کوچک زیباست ۵۸ حسن مکارمی
- مرگ خواجگان فرهنگ ۶۱ نعمت الله فاضلی
- پرویز ادکایی، مورخ حکیم ۶۲ محمدحسین یزدانی راد
- از نوفل لوشاتو تا پیچ توبه زندان اوین ۶۴ احمد غضنفرپور
- چگونه قدرت به جای عدالت نشست؟ ۶۹ گفت وگو با غلامرضا ظریفیان
- تغییر قواعد بازی در مربع ایران، عربستان، اسرائیل و امریکا ۷۳ محمد احمدی
- حزب الله لبنان: چهار دهه تغییر و تحول ۷۸ محمد عطایی
- در انتخابات ۲۰۲۴ چه کسی پیروز می شود؟ ۸۲ علی نظیف پور
- میانجیگری چین در رابطه ایران و عربستان ۸۴ محمد آقایی
- توبه های کاغذی ۸۷ مهدی فخرزاده
- ادبیات و اعتراض ۹۰ احمد هاشمی
- آزادی یا مرگ ماهی سیاه کوچولو و زایش یک قهرمان ۹۲ علی مغازه ای
- ادبیات پیشرو عرب؛ قلمرو ناشناخته ها ۹۵ شبلا قاسمخانی

# فرستی که نباید از دست داد



لطف‌الله میثمی

پادشاهی که بر اساس قانون باید سلطنت می‌کرد نه حکومت، نه تنها بزرگ‌ترین فتودال ایران شد و ارتش را به دست گرفت، بلکه سرنوشت نفت را هم به انحصار خود درآورد. با اشاره وی به نمایندگان مجلس شورای ملی با یک قیام و قعود، خانم فوزه همسر ولیعهد که مصری بود، ایرانی تلقی شد! این در حالی بود که بر اساس قانون اصولاً محمدرضا به‌عنوان ولیعهد نباید با یک زن خارجی ازدواج می‌کرد. آن‌ها واقعیت را تا این حد تحریف کردند. با وجود این جریان مخالفتی در بین مردم به وجود نیامد.

در گام بعدی، رضاشاه به سراغ دادگستری رفت تا پرونده‌های سیاسی بدان‌جا احاله نشود و به دادرسی ارتش منتقل شود؛ آن هم ارتشی که فرمانده‌اش خودش بود و عزل و نصب امیران به دست او بود. این امر بعد از مجلس مؤسسان دوم یعنی در سال ۱۳۲۸ نیز تلویحاً به‌صورت رویه قانونی درآمد و در کتاب‌های قانون به نام قانون مقدمین درج شد. به این ترتیب شاه رئیس قضائیه هم شد. در این مجلس مؤسسان بود که نمایندگان، انحلال هم‌زمان مجلس شورای ملی و سنا را جزو اختیارات محمدرضا شاه قرار دادند. دیگر خبری از ثبات قانونی هم نبود. در بین رجال ایران فقط دکتر مصدق و قوام‌السلطنه با این مصوبات مخالفت کردند، ولی جریانی شکل نگرفت. درحالی‌که قدرت بلامنزاع شاه در حال تکوین بود، هیچ صدای مخالفی که اثرگذار باشد بلند نشد و به عبارتی قانون اساسی مشروطیت کاملاً دور زده شد.

نهضت ملی ایران به رهبری دکتر مصدق به اعتبار بسیج عمومی مردم با شعار ملی شدن صنعت نفت در سراسر ایران در برتو احیای قانون اساسی مشروطیت جان تازه‌ای به ملت ایران داد که آغاز دوباره بیداری ایرانیان شد؛ هم در زمینه استیفای منافع ملی ایران در نفت و هم در راستای آزادی انتخابات. مبنای قانون اساسی، آرا و اراده مردم بود. مردم با رهبری مصدق در مقابل تقلب و تخلف در انتخابات دوره شانزدهم مقاومتی جانانه کردند که شاه مجبور شد انتخابات را باطل کند. در دوره بعدی بود که رهبران نهضت ملی توانستند به مجلس شانزدهم راه یابند و با مهارت‌های قانونی و شور و شوق مردم «قانون نُه ماده‌ای ملی شدن صنعت نفت در سراسر ایران» را به تصویب مجلسین و امضای شاه برسانند. این هم درسی بود برای ما که چرا مردم نسبت به تخلف و تقلب در انتخابات حساسیتی نشان نمی‌دهند و به تدریج آدم‌های ناشایست جای آدم‌های شایسته را می‌گیرند. آقای مک‌گی معاون وزارت خارجه امریکاروز ۲۶ اسفند ۱۳۲۹ به تهران آمد و یک‌سره از فرودگاه مهرآباد به ملاقات شاه رفت تا او را از امضای این قانون بازدارد. شاه به این مضمون به او گفته بود ملت آن‌چنان بیدار شده‌اند و ناسیونالیسم قوی شده که اگر من مخالفتی کنم، امواج مرا خواهد برد.

مصدق گام به گام قانون اساسی مشروطیت را نخست احیا و سپس اجرا می‌کرد. برای نمونه، در انتخابات دور هفدهم مجلس معلوم شد به جای دربار و انگلیس که همیشه سرنوشت انتخابات را رقم می‌زدند، شاه از طریق ارتش دخالت‌های خود را عملی کرد و ارتش به عامل بازدارنده‌ای در برابر قانون و اجرای آن مصوبه قانونی و ملی شدن نفت تبدیل شد. مصدق از شاه تقاضا کرد که وزارت جنگ در اختیار نخست‌وزیر قرار گیرد. شاه با این درخواست مخالفت کرد. مصدق در ۲۶ تیر ۱۳۳۱ استعفای خود را به شاه تقدیم کرد. ملت قیام کردند و شاه مجبور شد در ۳۰ تیر ۱۳۳۱ با به شهادت رساندن ۳۰ نفر از هم‌وطنان، در برابر اراده مردم زانو زده و به خواست قانونی مصدق تن دهد. درسی که قیام مردم داشت این بود که برای احیا و اجرای قانون باید هزینه قانونی و شاید خون داد تا انحصار و دیکتاتوری شکل نگیرد. با احیا و اجرای قانون اساسی در دوران مصدق، ملت ما در اوج آزادی، استقلال، عدالت و اعتماد مردم به حکمرانی خوب مصدق بودند. مصدق در این دوران کارهای اصلاحی زیادی از جمله قانون ۲۰ درصد به

تاریخ معاصر ایران چهار نقطه عطف چشمگیر مانند انقلاب مشروطیت، نهضت ملی ایران، انقلاب اسلامی و دوم خرداد ۱۳۷۶ داشته است. در هریک از این نقطه‌عطف‌ها و سرفصل‌های تکامل اجتماعی، ما فرصت‌های بسیاری داشته‌ایم، اما از این فرصت‌ها بهره‌برداری بهینه‌ای نکرده‌ایم. در این نوشته به دنبال پاسخ این پرسش هستیم که چرا ملت ما توانایی بهره‌برداری مناسب از این فرصت‌ها را نداشته است. از فرهیختگان ایران می‌خواهیم به ریشه‌یابی این مسئله پردازند. در انقلاب مشروطیت، ما صاحب قانون اساسی و متمم آن، قانون مدنی و پارلمان شدیم تا راه عدالت و توسعه و آزادی را بییمیم. در پی این انقلاب فراز و نشیب‌هایی داشتیم که بحث مستقلاً می‌طلبد. در ۱۲۹۹ با کودتای رضاخان و در پی آن نخست‌وزیری او مواجه شدیم. طبق قانون اساسی فرماندهی ارتش با پادشاه بود، ولی در عمل فرهیختگان جامعه به این امر رسیدند که اختیارات وزارت جنگ و فرماندهی ارتش باید در دست نخست‌وزیر باشد و سیر قانونی آن نیز در مجلس طی شد. مدرس و مصدق لیاقت رضاخان را در جایگاه نخست‌وزیری تأیید می‌کردند. در سال ۱۳۰۴ در مجلس مؤسسان، انقراض سلسله قاجار اعلام شد و رضاخان به سلطنت رسید. مصدق و مدرس با این کار موافق نبودند. این پرسش مطرح است که چرا مردم با سلطنت رضاخان مخالفت چشمگیری نکردند. پرداختن به این سؤال هم مطلب مستقلاً می‌طلبد.

رضاشاه پادشاه سلطنت مشروطه شد و طبق قانون اساسی فرماندهی نیروهای مسلح را در اختیار گرفت. او از یک نظامی ساده در سال ۱۳۰۴ به بزرگ‌ترین فتودال ایران در سال ۱۳۱۰ تبدیل شد و همچنان مردم ما واکنشی نشان ندادند، درحالی‌که تمامی این املاک با زور و قلدری و روش‌های غیرقانونی تصرف شده بود. در سال ۱۳۱۰ با دخالت رضاشاه «قانون مقدمین علیه سلطنت» در مجلس شورای ملی تصویب شد که طبق آن اگر تشکل‌ها اقدامی علیه سلطنت انجام دهند و عملاً انتقادی به عملکرد رضاشاه داشته باشند با سه تا ده سال حبس مواجه می‌شوند. همین قانون به کسانی که تفکر اشتراکی داشتند نیز تعمیم یافت و زمینه‌ای برای سرکوب مخالفان به نام ضدیت با امنیت و سلطنت فراهم شد. مصدق و یارانش، افسران حزب توده، فداییان اسلام، مبارزین دهه‌های ۴۰ و ۵۰ همگی با همین قانون سرکوب شدند، اما معلوم نیست چرا ملت ما مخالفتی جدی با این قانون نکرد. در سال ۱۳۱۲ رضاشاه حکومتی استبدادی به وجود آورده بود و به قول تقی‌زاده، وزرای او آلت بدون اراده‌ای شده بودند. رضاخان قرارداد داری را در بخاری سوزاند و به سرعت قراردادی با انگلیس امضا کرد که به قرارداد ۱۹۳۳ یا ۱۳۱۲ معروف شد که خسران زیادی برای ملت ما دربر داشت؛ نه ابطال قرارداد داری مراحل قانونی خود را طی کرد و نه امضای قرارداد ۱۹۳۳ با انگلیس، حتی با وزرا و مجلس شورایی ملی هم مشورتی نشد. مشاهده می‌کنیم رضاشاه در گذر زمان مرتب از اجرای قانون اساسی دور شد، ولی مخالفت معناداری با دور زدن و بازی با قانون انجام نشد. در قرارداد داری، سهم ایران ۱۶ درصد منافع شرکت در تمامی مراحل از حفاری گرفته تا بهره‌برداری و پالایش و حمل و نقل و پمپ بنزین بود. در آن شرایط قیمت نفت رو به افزایش بود، درحالی‌که در قرارداد ۱۹۳۳ سهم درآمد ایران به شکل مقطوع ۲۰ سنت از هر بشکه شد که خیانتی آشکار بود، به‌ویژه که مدت قرارداد نیز ۶۰ سال تمدید شد، ولی عوامل رضاشاه با فریبکاری و بازی با اعداد سراسر ایران را چراغانی کردند که «۱۶» تبدیل به «۲۰» شده است.



نفع کشاورزان انجام داد. مردم ایران در فروردین ۱۴ مرداد ۱۳۳۲ در تهران و شهرستان‌ها شور و شوق زیادی نشان داده و از قانون نه ماده‌ای ملی شدن صنعت نفت و رهبری دکتر مصدق حمایت کردند، اما متأسفانه کودتای امریکایی-انگلیسی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ آغاز دوباره‌ای بود برای به پایان دادن قانون اساسی و قانون گرایی. محمدرضاشاه دوباره وزارت جنگ را در اختیار گرفت و مخالفان خود را به دادگاه‌های نظامی فرستاد. مردم سازمان‌دهی و آمادگی لازم را برای مقابله با کودتای نظامی نداشتند. ولی کودتا را نپذیرفتند و شاه از این امر غافل بود. در سال ۱۳۳۵ سازمان امنیت برای شاه (و نه مردم) به وجود آمد و دستگاه سرکوب مخالفان تکمیل شد. در روز اول بهمن ۱۳۴۰ کماندوهای ارتش به دستور شاه وارد دانشگاه تهران شدند و استقلال دانشگاه را مخدوش کردند. فعالیت‌های جبهه ملی و نهضت آزادی نیز با بازداشت‌ها و محکومیت‌ها متوقف شد. قیام ملی ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ در برابر استبداد شاه شکل گرفت و سرکوب شد و سران نهضت آزادی در دادگاه‌های نظامی به زندان‌های طولانی محکوم شدند. شاه این بار در صحبت‌های خود به سه مؤلفه اشاره کرد: قانون اساسی؛ نظام شاهنشاهی؛ و اصلاحات شاه و مردم. عوامل او اعلام کردند کسانی که این سه عنصر را قبول نداشته باشند نمی‌توانند به مجلس راه یابند، وزیر و نخست‌وزیر شوند یا مسئولیت حزب و روزنامه را به عهده بگیرند. شاه در کنار قانون اساسی به فرعی برجسته‌سازی اقدام کرد. گرچه سلطنت جزو قانون اساسی بود، اما نظام شاهنشاهی را در ردیف قانون اساسی برجسته‌تر کرد و اصلاحات خود را هم هم‌ردیف آن دو قرار داد. رضاشاه بعد از این برجسته‌سازی‌ها در مرحله آخر حزب رستاخیز را تشکیل داد و احزاب دیگر را منحل کرد و سه گزینه در پیش پای مردم قرار داده شد: نخست اینکه عضو حزب رستاخیز شوند، دوم اینکه در صورت مخالفت به زندان رفته و سوم به خارج از کشور مهاجرت کنند. مردم ما به دلیل اختناق و سرکوب‌های شدید پس از ۱۵ خرداد، حرکت‌های علنی چشمگیری نکردند، اما جوانان و شخصیت‌های مطرح از آن به بعد راه مبارزه مسلحانه و حتی نفی قانون اساسی را در پیش گرفتند. گرچه مبارزه مسلحانه مورد حمایت فرهیختگان و مردم بود، ولی نفی قانون اساسی یک انقلاب توسط مجاهدین و چریک‌ها، کار درستی نبود و هزینه‌های بسیاری دربر داشت. در واقع این شاه بود که تن به اجرای قانون اساسی مشروطه نمی‌داد، درحالی که خود قانون اساسی اشکال چندانی نداشت که به‌طور کلی نفی شود. میرزا کوچک خان حرکت مسلحانه خود را به‌منظور اجرای قانون مشروطه در سرتاسر ایران دنبال می‌کرد. دکتر سجایی و مهندس بازرگان که در سال ۱۳۵۱ به سازمان امنیت شاه احضار شده بودند، به آن‌ها گفته شده بود چرا مبارزه مسلحانه سازمان مجاهدین را

که آن را در عمل قبول ندارند و کار به کودتای نوژه و جنگ تحمیلی و... بکشد. یکی از هزینه‌هایی که ما پرداختیم بی‌بته کردن انقلاب از دستاوردهایی چون انقلاب مشروطیت و نهضت ملی بود که نه تنها آن را در اختیار خود نگرفتیم، بلکه نیروهای وفادار به این دو را به تدریج حذف کردیم. در سرمقاله‌های شماره ۲۵ و ۲۶ چشم‌انداز ایران، به هزینه‌های جانکاهی که در پی نفی قانون اساسی توسط جنبش مسلحانه پرداخته شده، اشاره شده است که می‌تواند درس مهمی برای امروز ما باشد؛ اجرای قانون مقدم است بر براندازی و تغییر قانون که حتی ممکن است از فرآیند خون‌باری هم عبور کند. ما می‌توانستیم در مقطع ۱۳۵۷ با احیا و اجرای قانون اساسی مشروطه و با تغییر برخی از مواد این قانون به آرزوهای انقلابی خودمان برسیم، بدون اینکه با هزینه‌های سنگینی مواجه شویم. در کشور الجزایر بعد از سی سال که از انقلاب می‌گذشت، نیروهای مذهبی در شوراها محلی به رهبری عباس مدنی و بولهای رأی چشمگیری آوردند و خواهان تغییر قانون اساسی انقلاب شدند؛ متأسفانه اما ارتش الجزایر به کمک بقایای ارتش سری فرانسه در پشت قانون اساسی انقلاب سنگر گرفت و در سرکوب‌های متعاقب، بیش از صد هزار نفر قربانی شدند. در بهمن ۱۳۵۷، انقلاب اسلامی به رهبری آیت‌الله خمینی پیروز شد. پیش‌نویس قانون اساسی سیر خود را طی کرد و انتخابات خبرگان قانون اساسی انجام شد و قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸ به رأی مردم گذاشته شد. برخلاف این قانون، در پیش‌نویس که مورد تأیید دولت موقت، شورای انقلاب و مرحوم امام نیز بود، موضوع «ولایت فقیه» مطرح نشده بود، اما در قانون مصوب در اصل ۵ قید شد که مقام رهبری با همه ویژگی‌ها باید مشروط به پذیرش عامه مردم باشد. فضای تبلیغاتی آن زمان در مخالفت با ولایت فقیه آن‌چنان بود که اولویت آرا مردم بر ولی فقیه در اصل ۵ دیده نمی‌شد؛ و این باعث شد که حتی با رأی چشمگیر مردم به قانون اساسی هم برخورد تعالی‌بخشی نشود تا آنجا که برخی قانون اساسی را

محکوم نمی‌کنند. مهندس بازرگان در پاسخ گفته بود شما به قانون اساسی برگردید و آن را اجرا کنید خواهید دید که مبارزه مسلحانه کم‌رنگ و بی‌رنگ خواهد شد. نهضت آزادی ایران که در اردیبهشت ۱۳۴۰ تأسیس شد، به همین قانون اساسی دور زده و بازی شده وفادار ماند و اعلام کردند ما مسلمان، ایرانی، تابع قانون اساسی و مصدقی هستیم. در سال ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶ که آغاز بیداری جدیدی در ایران بود، مهندس بازرگان و یارانشان از شاه و دیگر مسئولان خواستند که به قانون اساسی بازگردند. شاه در جریان انقلاب در سال ۵۷ اعتراف کرد که از این به بعد به قانون اساسی عمل خواهد شد و در زندان‌ها دیگر شکنجه‌ای نخواهد بود. ای کاش زودتر به اجرای قانون اقدام می‌کرد، چرا که در آستانه پیروزی انقلاب بودند. قانون اساسی انقلاب مشروطیت با همه دور زدن‌هایی که با آن شد درخشش‌ها و برجستگی‌هایی داشت که نقش آرای مردم در آن پررنگ بود، به‌ویژه که در قانون اساسی مشروطه، سلطنت مشروعیّت خود را از طریق آرای مردم اخذ می‌کرد که در سایه آن انقلاب به پیروزی رسید. به نظر من اشتباهی که ما در انقلاب کردیم این بود که به عمق قانون اساسی مشروطیت پی نبرده بودیم. در قانون اساسی این مضمون آمده بود که سلطنت ودیعه‌ای است الهی که به موجب رأی مردم به شخص پادشاه واگذار می‌گردد. این نشان می‌داد آرای مردم بر سلطنت موروثی اولویت داشت، درحالی که در ذهن امثال ما به گونه‌ای جا افتاده بود که قانون اساسی صرفاً قانون موروثیت است و انقلابیون سال ۱۳۵۷ تمایلی نداشتند که مشروعیّت انقلاب را از نظام شاهنشاهی یا موروثیت اخذ کنند. درحالی که ما می‌توانستیم با احیای قانون اساسی و اعلام این مسئله مهم که آرا و اراده مردم مبنای قانون اساسی است بگوییم این آرا و این اراده به آیت‌الله خمینی واگذار شده است. مزیت چشمگیر این کار این بود که طرفداران سلطنت موروثی یا نظام شاهنشاهی دیگر قادر نبودند در پشت قانون اساسی انقلاب مشروطه سنگر بگیرند و هویتی کسب کنند

ورق‌پاره‌ای تلقی می‌کردند و اهمیت لازم را به آن نمی‌دادند، اما مهندس بازرگان با تجربه‌ای که در ایران داشت برای حفظ تحول همراه با ثبات به نفس قانون‌گرایی رأی داد. به جای شورای تراز در قانون مشروطه که نظر مراجع را اعلام می‌کرد، در این قانون نهاد شورای نگهبان که نماد شرع بود، در قانون اساسی ادغام و قرار شد بر مبنای مواد قانون اساسی اندیشه و فهم کنند نه بر اساس اجتهاد مصطلح و آموزش‌های جاری که تحول مهمی بود، ولی ما این فرصت را از دست دادیم و توجهی به آن نکردیم که جزو مطالبات ما باشد و در نهایت کار به جایی کشید که بگوییم آیا ما قانون اساسی‌ای داریم یا هم‌ماش فهم شورای نگهبان است؟ نخستین تغییری که در قانون بعد از تصویب آن داده شد، تغییر نام مجلس شورای ملی به «شورای اسلامی» بود، گرچه دکتر سبحانی و برخی دیگر مخالفت کردند، ولی از آنجا که مرحوم امام از آرای مردم برخوردار بود، این مخالفت شکل جدی‌ای به خود نگرفت. آیت‌الله منتظری به اجرای نادرست قانون انتقاداتی داشتند و از دست‌های مرموز و کودتای خزنده قانونی نام می‌بردند. در جریان انقلاب شعار «حزب فقط حزب‌الله، رهبر فقط روح‌الله» مطرح شد که موجب شد نقش احزاب قانونی و حزب کم‌رنگ شود و حتی تشکل‌های شناسنامه‌دار، گروهک تلقی شوند. مرحوم امام مدتی قبل از رحلت خود اعتراف کردند که بنا به برخی ضرورت‌ها کارهایی برخلاف قانون مانند تشکیل ستاد سپاه در زمان جنگ انجام شده که قرار است از این به بعد همه کارها روی مر قانون انجام گیرد؛ و گفتند رهبر نظام فردی است که خبرگان سراسری او را انتخاب کند و دیگر صحبتی از مرجعیت که در قانون آمده بود نشد. قانون‌گرایی با موانعی روبه‌رو شد، مانند مخالفت‌های جدی با قانون کار که موضوعی به نام تشخیص مصلحت مطرح شد. آیت‌الله امامی کاشانی گفتند، ما صیح در جلسه شورای نگهبان به این نتیجه رسیدیم که قانون کار مخالف شرع است، ولی بعد از ظهر در جلسه تشخیص مصلحت قبول کردیم که در جهت مصلحت مملکت و کارگران است. این نشان می‌داد قوانین شرع محدودیت‌هایی دارد که مخالف مصلحت است. اینجا نقطه عطفی بود. باید فرهیختگان و پژوهشگران جامعه به فکر این پارادوکس می‌بودند و به شکل بنیادی آن را حل می‌کردند تا اینکه فهم شورای نگهبان تفوقی بر قانون اساسی پیدا نکند. فرصتی را جامعه مدنی از دست داد که نتوانستیم آن را جبران کنیم.

در جریان تشییع که بین شورای نگهبان و نمایندگان مجلس بر سر لوائح قانونی آمده بود امام گفتند که اگر دو سوم نمایندگان مجلس طرح یا لایحه‌ای را تأیید کردند دیگر شورای نگهبان با آن مخالفتی نداشته باشد که در عمل به کم‌رنگ شدن شورای نگهبان می‌انجامید. مردم به‌ویژه قاطبه روشنفکران از این پیشنهاد حمایتی نکردند و چنین فرصتی را از

دست دادیم. گفته می‌شد این پیشنهاد یک آخوند بوده است و نظام به‌زودی سقوط خواهد کرد.

در قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸ ماده‌ای به نام تجدیدنظر وجود نداشت، ولی بعد از ده سال مقامات نظام به ضرورت بازنگری قانون اساسی رسیدند. در این بازنگری، نقش آرای مردم کاهش یافت بدین معنا که اصل ۵ که ولی فقیه مشروط به پذیرش آرای مردم می‌شد، حذف و ولایت فقیه در اصل دیگری لحاظ شد. همچنین با یک توشه‌گیری نادرست از آیه ۱۸۹ سوره آل‌عمران، شوراها حذف شدند. شورای رهبری و شورای عالی قضایی به کنار گذاشته شد. گفته شد از آنجا که کاریزهای امام با رهبر بعدی قابل مقایسه نیست؛ بنابراین باید قدرت قانونی رهبر آینده افزایش یابد. به نظر می‌رسد بدین منظور ولایت مطلقه فقیه که یک اصطلاح فقهی و در برابر ولایت مقیده فقیه بود و موارد وظایف فقیه را عمومیت می‌داد، به میزان اختیار تبدیل و وارد قانون اساسی شد و به نظر من مشکلات بسیاری به بار آورد. بازنگری دیگر، نهاد مناسب مجمع تشخیص مصلحت بود که می‌توانست به‌طور موازی مانند شورای نگهبان قانون‌گذاری کند که زمینه‌ای را برای تعدد قانون‌گذاری مانند شورای انقلاب فرهنگی فراهم کرد که یکی از عوارض آن گشت ارشاد بود. شورای عالی امنیت ملی گرچه نهادی ضروری بود، ولی نقش وزارتخانه‌ها را بسیار کاهش داد. جامعه ما گرچه به‌طور محدود با این بازنگری‌ها مخالف بود، ولی به‌صورت جریانی جدی درنیامد و برای بار سوم مردم در سال ۶۸ به این مصوبات هم رأی دادند. گرچه من نمی‌خواهم به اسرائیل غاصب و نژادپرست استناد کنم، ولی ما دیدیم مردم آنجا در برابر تغییرات منفی قانون نتانیاو چه واکنش چشمگیری نشان دادند، ولی این سؤال مطرح است که چرا ما در برابر تغییرات تدریجی قانون حساسیتی نداشتیم.

برای نمونه فردی که درد کمر دارد، بر اساس دستورات پزشک با شش ماه تمرین بهبود می‌یابد؛ ولی وقتی تن به تمرینات تدریجی ندهد، باید سختی جراحی را تحمل کند. یا وقتی به رفتار ماشینی و روغن کاری مناسب آن توجه نکنیم و تخت گاز ماشین را برانیم باید تن به اوراق کردن ماشین بدهیم.

آنچه در بازنگری انجام شد، قرار بود آینده ایران را رقم بزنند، ولی رژیم حقیقی رژیم قانونی را به‌تدریج کم‌رنگ کرد. بر اساس فهم شورای نگهبان اصل ۱۱۳ قانون اساسی که از شفافیت بسیاری برخوردار بود، تفسیرهایی برخلاف نص پیدا کرد و نظارت استصوابی سرنوشت انتخابات را رقم زد. درحالی‌که به‌هیچ‌وجه با اصول قانون اساسی هماهنگی نداشت که در این باره به‌اندازه کافی در نشریه توضیح داده‌ایم.

متأسفانه فرمانده اطلاعات سپاه که نماد نیروهای مسلح است، اعلام کرد در انتخابات ۱۳۹۸ و ۱۴۰۰ به کمک شورای نگهبان کاری می‌کنیم که هیچ نفوذی‌ای وارد مجلس و کاندیدای ریاست‌جمهوری نشود که منظورش اصلاح‌طلبان و اصولگرایان منطقی بود. برخی از مصوبات شورای اسلامی تحقیق و تفحص نمایندگان را برای زیرمجموعه مقام رهبری استثنا می‌کرد که این امر با قانون هماهنگی نداشت. کار به آنجا کشید که آقای ابوترابی فرد گفت: درآمد مالیاتی از معافیت‌های مالیاتی کمتر است. این امر بدیهی است که هیچ تغییر قانون اساسی بدون تشکیل مجلس بازنگری امکان ندارد، ولی ما دیدیم اصل ۴۴ حتی بدون اینکه با نمایندگان مجلس مشورت شود و یا فرآیندومی انجام گیرد تغییر یافت. درحالی‌که آشکارا با قانون اساسی هماهنگی نداشت. سردار محسن رضایی در مناظره با مهندس میرحسین موسوی در مبارزات انتخاباتی سال ۸۸ به ایشان گفت، آیا شما خصوصی‌سازی را قبول دارید؟ ایشان در پاسخ گفت، چرا اما نه به آن ترتیبی که انجام شد. اکنون ما با این پرسش مواجه می‌شویم که وقتی جامعه توان برخورد با این موارد را ندارد درست است یک‌باره تغییر قانون اساسی را مطرح کند؟ و آیا با این توان و رفتار جامعه تضمینی برای اجرای آن وجود دارد؟

اگرچه قانون اساسی مصوب ۱۳۶۸ ایرادات مهمی در راستای ممانعت از توزیع عادلانه قدرت و تجمع آن به سود یک نهاد یا فرد خاص دارد و فاقد راهکارهای اجرایی برای پاسخ‌گو کردن یا عزل دموکراتیک ساختار کلان مدیریت کشور است و نیز این قانون، انتخاب مقامات ارشد قوه قضائیه و به‌ویژه مسئولان دادسراها را که قاعدتاً باید مدعی حقوق مردم باشند، غیرمتأثر از آرا و اراده عمومی قرار داده است و البته جمله این نقایص می‌توانند در زمره مطالبات عمومی قرار گیرند، اما به نظر می‌رسد که **در وهله نخست و تا زمانی امکان تغییرات چشمگیر وجود ندارد، بهتر است جامعه مدنی مطالبات خود را از مسئولانی که به همین قانون اساسی موجود قسم خورده‌اند طلب کند و ضمن تأکید بر روح قانون اساسی - که متضمن حقوق اساسی و حاکمیت ملت است - خواستار اجرای کامل و بدون کم و کاست آن شوند و در جمله اقدامات و مواضع سیاسی خویش یادآور و پیگیر و معترض شوند که امتناع حاکمیت از اجرای تمام اصول قانون اساسی و فرعی تلقی کردن حقوق اساسی و حاکمیت ملت، معنایی جز نقض حاکمیت قانون و براندازی نظام توسط کارگزاران و هیئت حاکمه ندارد. ■**

# دوگانه کالای جنسی یا کرامت انسانی

## بهره‌کشی یا مشارکت



مهدی غنی

### بحران دیده نشدن

جامعه ایران این روزها صحنه کشمکش میان دو رویکرد و نگرش شده است: یکی اصرار و اجبار دارد نباید موی زنان در منظر عمومی دیده شود؛ و گروهی از خانم‌ها هم اصرار دارند که این مسئله شخصی و اختیاری است و حکومت حق اجبار و دخالت در آن را ندارد. کار به جایی رسیده که بر سر این کشمکش، انسان‌هایی جان باختند و خانواده‌هایی داغدار شدند. برای حل مسئله از هر وسیله و تکنیکی از جمله سطل ماست هم استفاده شد که حاصلش تشویش و نگرانی و نفرت‌پراکنی میان مردم است و روی زمین ماندن مشکلات اساسی و حیاتی.

برخی از افراطیون بر این باورند اساساً زنان نباید در عرصه عمومی ظاهر شوند و مجازند تنها با افراد محرم خود سر و کار داشته باشند. کار اصلی زنان در خانه است و کار مردان در اجتماع بیرون خانواده. زن بدون اجازه همسر حق خروج از خانه ندارد. منازل مسکونی روحانیون برجسته بر همین اساس دو قسمت داشت: بیرونی و اندرونی. زنان و دختران فقط در بخش اندرونی بودند که با غریبه‌ای رویه‌رو نمی‌شدند و قسمت بیرونی صرفاً در اختیار آقای خانه بود که با مراجعان دیدار می‌کرد. مخالفت اینان با مدارس دخترانه پیش از انقلاب مشروطه بر اساس چنین باورهایی بود.

برخی اقشار سنتی در گذشته حتی علاوه بر منع دیده شدن، شنیده نشدن را هم اضافه می‌کردند و باور داشتند که نباید صدای زن را غریبه بشنود، حتی توصیه می‌کردند اگر خانمی ناچار با غریبه رویه‌رو شد، باید به نحوی صدای خود را تغییر دهد که حالت زنانه تن صدا از میان برود؛ مثلاً انگشت خود را در داخل دهان بگذارد و سخن بگوید. مردان حتی نام همسرشان را به زبان نمی‌آوردند، با نام فرزند پسر او را صدا می‌کردند مثلاً والده آقا مصطفی، یا به همسرشان ضعیفه، منزل و... می‌گفتند. این جریان که مهم‌ترین ارزش و هویت زن را در اندام و جنسیت وی می‌دانست که برای بهره‌گیری همسر خلق شده است و کاربرد دیگری ندارد، واکنش‌هایی را در جامعه برانگیخت. برخی از آن‌سو، تنها دیده شدن موی سر زنان، بلکه سایر اعضای بدن را در منظر عمومی امری عادی دانستند و گاهی اصرار داشتند با آرایش کردن یا لباس‌های غیرمتعارف و خاص، توجه دیگران را به خود جلب کنند و بیشتر دیده شوند. کشمکش بر سر این دو گرایش و رویکرد، در فرهنگ جامعه ما بعد از انقلاب مشروطه مشهود است.

### نیاز به دیده شدن

اما اگر از این دوقطبی و تقابل فراتر رویم، نمی‌توانیم منکر شویم که علاقه به دیده شدن، یک مسئله همگانی و انسانی است. همه انسان‌ها دوست دارند و بلکه نیاز دارند دیده شوند. نویسنده‌ای که کتاب و مقاله می‌نویسد، مگر جز برای دیده شدن و خواننده شدن توسط دیگران است. شاعری که شعر می‌سراید، نقاشی که تابلویی می‌کشد، عکاسی که تصویربرداری می‌کند، هنرپیشه‌های تئاتر و سینما، واعظان و مداحان، مخترعان و صنعتگران، ورزشکاران و... همه دوست دارند و نیاز دارند توسط دیگران دیده شوند. هر کس مهم‌ترین و ارزشمندترین چیزی که دارد عرضه می‌کند تا دیده شود. امروزه نمایشگاه‌ها، گالری‌ها، همایش‌ها، استادیوم‌های ورزشی، شبکه‌های تلویزیونی و مجازی همه و همه برای دیده شدن

هنر و خلاقیت افراد سامان‌دهی می‌شوند. تفاوت در موضوع نمایش است. یکی هنرش را ارائه می‌کند، آن یکی دانش و سوادش را، آن دیگری ثروت و قدرت‌ش را به رخ می‌کشد، یکی به زور بازویش می‌نازد، یکی به هیکل و قیافه‌اش، آن دیگری به ماشین یا خانه‌اش، کسی هم پیدا می‌شود که جلوه‌گری‌اش در رفتار خوب و اخلاق نیکویش باشد. هر کس ارزش خود را در هر چه می‌داند، همان را عرضه می‌کند و دوست دارد دیگران ببینند و به آن توجه کنند، حتی نیروهای نظامی که هر از گاهی، سلاح‌های پیشرفته خود را به نمایش می‌گذارند یا تصاویر آن‌ها را پخش می‌کنند جز این است که دشمنان با دیدن قدرت آن‌ها، از خیال حمله بازمانند؟

### نگاه کردن

نیاز به دیده شدن، یک وجه دیگر هم دارد و آن نگاه و واکنش بینندگان و تماشاگران است. اینکه گفته شده «مستمع صاحب سخن را بر سر ذوق آورد»، حکایت از این دارد که واکنش مخاطبان برانگیزاننده گوینده است. سخنرانی که می‌بیند حاضران چرت می‌زنند یا به خواب رفته‌اند، از ادامه سخن منصرف می‌شود. واعظان در این مواقع مردم را به گفتن صلوات دعوت می‌کنند. وقتی شنوندگان به خاطر جمله‌ای کف می‌زنند، در حقیقت گوینده را تشویق می‌کنند که بیشتر از این نوع جملات بگوید. وقتی تماشاگران مسابقه فوتبال برای حرکت بازیکن مورد علاقه خود هورا می‌کشند، او را برمی‌انگیزانند که گل بیشتری به دروازه رقیب بزند. در فضای مجازی لایک کردن و کامنت گذاشتن و تعداد بازدیدکنندگان یک پیام، کاربر مربوطه را تشویق می‌کند به کار خود ادامه دهد. وقتی جامعه از کتابی، شعری، فیلمی و... استقبال می‌کند، خالق اثر، تشویق می‌شود آثار بیشتری خلق کند. این امری طبیعی است که در مناسبات ما هر روزه اتفاق می‌افتد؛ بنابراین می‌توان گفت بینندگان هم در خلق اثر به‌طور غیرمستقیم مشارکت دارند و می‌توانند به خالق اثر انگیزه بدهند و حتی جهت کار او را تغییر داده و بر آن اثر بگذارند.

### دوره مشروطه

اکنون با این نگاه، سری به تاریخ گذشته بزنیم و مسئله حجاب را در آینه تاریخ بنگریم. با یک نگاه تاریخی درمی‌یابیم که این دوقطبی دیده شدن یا نشدن، اصل ماجرا نیست، بلکه یک تضاد واقعی و بزرگ‌تری در جامعه ما بوده و هست و آن توجه به کرامت انسانی زنان از یکسو و از سوی دیگر تقلیل شخصیت زنان به کالایی جنسی و ایزاری در خدمت مردان است. این آن چیزی است که باید بر سرش منازعه کرد.

این نکته را باید یادآوری کرد که با عمده شدن دوقطبی یادشده، از یاد برده‌ایم که در انقلاب مشروطه زنان نقش مهمی داشتند. هم در زمینه بیداری جامعه و زمینه‌سازی مشروطه و هم بعد از آن، تلاش زنان در عرصه فرهنگ و دانش مثل تأسیس مدرسه و نشر مطبوعات و تشکل و نهادسازی چشمگیر بود، اما بنا به دلایلی کمتر از آن سخن رفته است. یکی از دلایل این بود که چون این فعالیت‌ها در دوره قاجار اتفاق افتاده بود، پهلوی پدر و پسر دوست نداشتند پیشرفت‌های گذشته گفته شود. دوره قبل از خود را کاملاً سیاه و ارتجاعی معرفی می‌کردند و حاکمیت خود را منشأ همه پیشرفت‌ها. این هم یک شیوه حکمرانی است.

به‌عنوان یک نمونه کوچک، خانم دکتر کحال - که اولین چشم‌پزشک زن

ایران است - مجله دانش را چهار سال پس از انقلاب مشروطه راه‌اندازی کرد و سی شماره از آن منتشر شد. همچنین نشریات: زبان زنان، شکوفه، نامه بانوان، عالم نسوان و جهان زنان از جمله نشریاتی است که توسط زنان منتشر شد که هر کدام شایسته بررسی جداگانه است. این بانوان می‌کوشیدند زنان را از حقوق خود آگاه کرده و توان لازم برای استیفای آن را پیدا کنند.

در شماره اول مجله دانش آمده است: «خانم نجیبه محترم اگر سواد ندارد، باید فوراً در پی تحصیل سواد برآید و درس بخواند، زیرا که زن بی‌سواد، صاحب عقل و تمیز نخواهد شد و اگر سواد دارد باید بیشتر اوقات خویش را مصروف روزنامه خواندن نماید. به جهت اینکه کسی که روزنامه می‌خواند همه چیز می‌داند»<sup>۱</sup>.

گفت‌وگوهای بسیار عمیق و جدی میان این کنشگران زن بر سر شیوه دستیابی به حقوق انسانی خود در این دوره وجود داشته است. رویکرد برخی زنان کاملاً سیاسی بود و معتقد بودند فقط با تغییر ساختارهای سیاسی می‌توان به حقوق واقعی زنان دست یافت. اینان به حاکمیت و نمایندگان مجلس فشار می‌آوردند که از حقوق زنان دفاع کنند. در مقابل برخی به کار فرهنگی و ارتقای سطح فکری زنان مشغول شدند و آن را کاری زیربنایی و ماندگار می‌دانستند. برخی در مقابل جریان سنتی و زن‌ستیز، به مقابله تند و رودرو می‌پرداختند و به زبان امروز نگاه فمینیستی رادیکال داشتند.

در مقابل گروهی از زنان این رویه را نادرست دانسته و مشی درازمدت و صبورانه را پیشنهاد می‌کردند. معتقد بودند در راه کسب حقوق باید مردان را هم همراه کرد. زنانی هم بودند که به تبعیت از مردان و تمکین از مردسالاری باور داشتند. میان این نحل‌ها بحث‌های استدلالی ارزشمندی جریان داشت که هنوز هم بعد از گذشت صد و اندی سال تازگی دارد.

## دوره پهلوی، دو رویکرد

در دوره رضاشاه بعد از اقداماتی که در جهت مدرن کردن جامعه به‌ویژه در ده سال اول انجام شد، برای هم‌شکل کردن جامعه ایران با جوامع اروپایی، وی به فکر افتاد که در

نوع لباس و پوشش مردان و زنان ایرانی دخالت کرده و آن‌ها را وادار به تغییر پوشش نماید که واکنش‌های خون‌باری را هم برانگیخت؛ اما این اجبار کردن زنان به برداشتن حجاب در جامعه سنتی آن روزگار، نه تنها به مدرن کردن جامعه کمکی نکرد، بلکه باعث شد

زنان سنتی از حضور در اجتماع، ورود به مدرسه و دانشگاه خودداری کنند.

با سقوط رضاشاه فرزندانش این سیاست را کنار گذاشت. اما در طول دوران حکومت وی دو رویکرد نسبت به زنان قابل مشاهده بود:

۱. مشارکت زنان در حوزه تحصیل و فعالیت‌های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی که باعث توانمندسازی و رشد آن‌ها و شکوفایی استعدادها می‌آید.

۲. تأکید و ترویج نگاه جنسیتی و شکلی که بر مسئله پوشش و بدن زنان تمرکز داشت و مهم‌ترین ویژگی و ارزش و کارکرد زن را در بدن و جنسیت خلاصه می‌کرد.

گرچه این دو رویکرد، مرزبندی و تفکیک نشده بود و به‌صورت دو جریان مشخص و مستقل از هم معرفی نشدند، اما با دقت در لایه‌های مختلف جامعه می‌شود حضور و تلاش این دو گرایش را نشان داد. این شکل‌گرایی و اصالت دادن به لباس و پوشش، در میان اقشار سنتی و مذهبی و اقشار غیرمذهبی هر دو وجود داشت. مرحوم شاه‌حسینی در خاطراتش نقل می‌کند زمانی که استاد محمدتقی شریعتی پدر دکتر شریعتی تفسیر قرآن می‌گفت عده‌ای نزد آیت‌الله سید رضا زنجانی آمدند و گفتند با کلاه شاپو که نمی‌شود تفسیر قرآن گفت (چون استاد کت و شلوار می‌پوشید و کلاه شاپو به سر داشت). آقای زنجانی در جواب گفته بود: همه جور می‌شود تفسیر قرآن گفت، اگر شما دیدید زنی تفسیر قرآن می‌گوید به مطالبی که بیان می‌کند توجه کنید، نه به پوشش و شکل قیافه او.<sup>۲</sup>

در این دوران شاهد ظهور زنانی بودیم که در عرصه فرهنگ، دانش، هنر، سیاست و خدمات اجتماعی شایستگی‌ها و استعداد خود را نشان دادند و درخشیدند:

زنانی چون نجم‌السلطنه مادر دکتر مصدق (خیر و فعال اجتماعی)، امینه پاکروان (استاد دانشگاه)، صدیقه دولت‌آبادی (کنشگر مطبوعاتی و مؤسس مه‌لک‌کودک در ایران)، ملوک ضرابی (آهنگساز و خواننده)، آکنوش طریان (استاد دانشگاه، اولین زن فیزیکدان)، ستاره فرمانفرمایان (مادر مددکاری اجتماعی و مؤسس دانشکده مددکاری)، پروانه اسکندری (فعال سیاسی و عضو شورای مرکزی جبهه ملی)،

هما دارابی (فعال سیاسی و حزبی)، مریم فیروز (فعال حزبی)، سیمین دانشور (نویسنده)، ایران درودی (هنرمند)، خانم نصرت‌امین (مجتهد)، فروغ فرخزاد (شاعر)، توران میرهادی (مبتکر روش نوین

آموزشی و مؤسس چند نهاد فرهنگی و آموزشی)، فاطمه امینی (مبارز)، مرضیه احمدی (مبارز)، لیلی امیرارجمند (مدیر کانون پرورش فکری کودکان)، صدها و هزاران زن فرهیخته و نخبه مانند این‌ها در رشته‌های مختلف فعال شدند.

هم‌زمان با این رویکرد، شاهد راه‌اندازی کاپاره‌ها و رفاص‌خانه‌ها و شهرنو و فیلم‌هایی بودیم که تمرکزشان بر عریان کردن بدن زنان و التذاذ جنسی مردان از آن‌ها بود. این مراکز و مانند آن‌ها زن را صرفاً در بدن و جنسیت خلاصه کرده و چنین القا می‌کردند که تنها ارزش زن بدن اوست و نمایان کردن آن موجب تحسین دیگران خواهد شد. در مراکز نامبرده، زنان همچون برده استثمار می‌شدند و از آن‌ها بهره‌کشی می‌شد. استفاده از عکس‌های نیمه برهنه زنان در تبلیغات و مجلات برای جلب توجه مردان رواج داشت. در اغلب فیلم‌ها صحنه‌هایی گنجانده می‌شد که بدن زنان را در معرض دید تماشاچیان بگذارند و به این ترتیب جلب مشتری کنند. مسابقاتی همراه با تبلیغات گسترده نیز هر سال برگزار می‌شد که زیباترین زنان را انتخاب و به‌عنوان ملکه زیبایی معرفی کرده و به او جایزه می‌دادند. معیار انتخاب صرفاً آناتومی و اندام و چهره فرد بود، نه دانش و هنر و اخلاق و استعداد...

در جامعه این دو رویکرد قابل مشاهده بود. در کنار اشاعه بی‌بندوباری، حضور زنان در دانشگاه روزبه‌روز بیشتر می‌شد؛ اما این نکته قابل توجه است که در محیط دانشگاه که مختلط بود، مناسبات میان دختران و پسران عمدتاً به همان مسائل آموزشی و فرهنگی محدود می‌شد. دختران دانشجویان اغلب آرایش نمی‌کردند. اگر کسانی رفتاری خارج از عرف داشتند مورد استقبال واقع نمی‌شدند. گرچه مسئولان اداری منعی برای این مسائل قائل نبودند، اما خود دانشجویان اجازه نمی‌دادند محیط از حالت فرهنگی خارج شود، حتی باینکه حکومت برهنگی و آزادی جنسی را تبلیغ و حمایت می‌کرد، در تقابل با آن، دانشجویان بر حفظ حجاب و عفت تأکید می‌کردند. رویکرد انسانی اخلاقی الزاماً منحصر به اقشار سنتی و مذهبی نبود، زنانی بودند که به فرهنگ سنتی انتقاد داشتند و مدافع حقوق زنان بودند، اما بی‌بندوباری و زن را کالای جنسی تلقی کردن هم به‌شدت مخالفت می‌کردند. به‌عنوان نمونه یکی از این زنان خانم فخر عزمی فرعون است که از فعالان سیاسی و مطبوعاتی دوره رضاشاه و بعد از اوست. او که دبیر دبیرستان‌های دخترانه بود و با تشکل‌های زنان و احزاب سیاسی هم همکاری داشت، طبع شعری داشت که به فرزندانش هم منتقل شد، یکی از فرزندان او شاعر معروف خانم سیمین بهبهانی است. فخری خانم در شعری با عنوان «جمال زن» دو رویکرد یادشده



را به خوبی مرزبندی کرده و زنان را از خودنمایی و بدن‌نمایی بازمی‌دارد:  
جمال زن، نه همین زلف پر شکن باشد / نه عارض  
چو گل و غنچه ذهن باشد  
نه ژوپ اطلس و نه جامه کرب ژورژت / نه کفش  
برقی و نه چین پیره‌ن باشد  
جمال زن به حقیقت، کمال و عفت اوست / چنین  
زنی همه‌جا شمع انجمن باشد  
صبا ز قول من این نکته را بپرس از «مرد» / چرا  
ضعیفه در این ملک نام من باشد  
اگر ضعیفه منم از چه رو به عهده من / وظیفه  
پرورش مرد پیلتن باشد  
بکوش ای زن و بر تن ز علم جامه بپوش / خوش آن  
زمان که چنین جامه‌ات به تن باشد  
به چشم «فخری»، دانش ز بسکه شیرین است /  
همیشه در طلبش همچو کوهکن باشد

مشاهده می‌کنیم ایشان هم با رویکرد سنتی که حضور زنان در اجتماع را بر نمی‌تابند و او را به عنوان جنس دوم و ضعیفه تلقی می‌کنند مخالف است و هم با رویکردی که به عنوان مدرنیسم، زیبایی را صرفاً در سیما و بدن زن قلمداد کرده و زنان را به عنوان کالای جنسی معرفی می‌کنند زاویه دارد. پروین اعتصامی نیز همین موضع را درباره زنان دارد که در اشعارش از جمله «زن ایرانی» آمده است.

### نگاهی به دورویکرد

همان‌طور که پیش‌تر گفته شد تفکیک این دو جریان از یکدیگر به این نحو که امروز ما انجام می‌دهیم، در آن دوران چندان روشن و مرزبندی شده نبود، اما با دقت در رفتارها و نگرش‌ها می‌توان تفاوت این دو جریان را تشخیص داد. یکی زن را جنس دوم برای خدمت‌رسانی به مرد و شخصیت وی را صرفاً در کالبد و جسم او می‌دید و دیگری برای زن کرامت انسانی قائل بود و شخصیت او را در کمالات اخلاقی و علمی و هنری و معنوی می‌دید و نقش اجتماعی او را ندیده نمی‌گرفت. با این اوصاف، برای درک موقعیت آن دوران به چند نکته باید توجه کرد:

۱. در دوره پهلوی گرچه شعار آزادی زنان و مشارکت آنان در امور اجتماعی مطرح شده و از آن حمایت می‌کردند و در سال ۱۳۴۱ یکی از اصول انقلاب سفید شاه، مشارکت زنان در انتخابات بود، اما در عمل شاه با این حضور و مشارکت تا جایی همراهی داشت که تحت کنترل و مطیع و در خدمت منویات قدرت باشند؛ اما از رویکرد جنسیتی و بدن‌نمایی بدون حد و مرز استقبال می‌کرد و نه تنها از گسترش آن احساس خطر نمی‌کرد، بلکه مشغول شدن زنان و دختران به خودآرایی و غرق شدن مردان به مسائل جنسی، به معنی خودمشغولی و دور شدن از مسائل سیاسی بود که بهترین وضعیت برای ثبات حاکمیت و سازمان امنیت به شمار می‌رفت. مثالی شاید این واقعیت را روشن کند.

تشکیل نهاد کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان از جمله اقدامات فرهنگی مثبت و مفید آن دوران بود که با حمایت فرح دیبا و مدیریت لیلی امیر ارجمند و دوستان وی راه‌اندازی شد و تداوم یافت؛ اما امروز مشخص است که ساواک نسبت به این اقدام حساسیت داشت و در صدد کنترل و برخورد با فعالیت‌های آن بود. چون در این نهاد نخبگان هنری و فرهنگی با آزادی بیشتری فعالیت می‌کردند. اگر مدیریت و حمایت نامبردگان نبود، چه‌بسا ساواک بساط آن را در هم می‌پیچید؛ بنابراین می‌توان گفت نگاه جنسیتی به زن، گسترش و پشتیبانی بیشتری داشت و چشمگیرتر بود.

۲. واقعیت این است که تأکید و ترویج نگاه جنسیتی و بدن‌نمایی در آن زمان آن‌قدر گسترده و چشم‌گیر بود که جنبه مثبت ماجرا یعنی زنان فرهیخته و نخبه را می‌پوشاند و در نگاه سطحی هردو رویکرد یکی دیده می‌شد. به‌ویژه در نگاه سنتی که علاوه بر بی‌حجابی، نسبت به حضور زنان در اجتماع هم حساسیت ویژه وجود داشت، چنین تصور می‌رفت که حضور زنان در جامعه مفسده‌انگیز بوده و به همان برهنگی و روابط جنسی آزاد و درهم شکستن نهاد خانواده و روابط مشروع می‌انجامد. به‌عنوان مثال برخی اقدار سنتی رانندگی خانم‌ها یا مدیریت آن‌ها در امور اداری را بر نمی‌تافتند. آن را به‌عنوان یک امر ناهنجار تلقی کرده و می‌گفتند این از علائم ظهور است که گفته شده زمانی می‌رسد که زنان بر شما حکومت خواهند کرد. تأکید رسانه‌ها، تبلیغات و مشاهدات کف خیابان، این تصور را دامن می‌زد. یک پیش‌فرض تاریخی قوی هم بر این نگاه سایه انداخته بود و آن کشف حجاب اجباری توسط رضاشاه بود که توجیه قانع‌کننده‌ای نداشت. چراکه مدرن‌سازی جامعه در آن زمان نیازی به کشف حجاب نداشت و توسعه مدارس و دانشگاه‌ها و گسترش سوادآموزی و حضور تدریجی زنان

در امور اجتماعی و تقویت مشارکت مردم در امور اجتماعی و سیاسی زیربنای توسعه بود که کشف حجاب به آن لطمه وارد کرد. بعد از آن دوران هم ماجرای خونین کشف حجاب، بر نگاه سنتی سایه‌ای قوی افکند و همه اقدامات حاکمیت در همان چارچوب دیده می‌شد؛ اما حاکمیت که خود را مسلط و فناناپذیر می‌پنداشت، بدون توجه به گرایش اقدار سنتی، دست به حرکت‌هایی می‌زد که جز نمایش ضرورتی نداشت و آن بدبینی را تقویت می‌کرد. اوایل دهه پنجاه تعدادی از خانم‌ها را به‌عنوان پلیس راهنمایی در تهران به کار گرفتند. آن‌ها سر معابر و چهارراه‌ها برای تسهیل ترافیک می‌ایستادند. برخی جوان‌ها این خانم‌های پلیس را به شکل‌های مختلف دست می‌انداختند و به تمسخر می‌گرفتند. بعد از مدتی رژیم هم از این کار دست برداشت. نمونه بارز این بی‌توجهی به سنت و عرف جامعه، جشن هنر شیراز نمایشنامه «خوک، بچه و آتش» در سال ۵۶ بود که در پیاده‌رو خیابان و در منظر عمومی به اجرا درآمد و در آن تجاوز عریان به یک زن را به نمایش گذاشتند و یکی از جرقه‌هایی بود که به شتاب انقلاب کمک کرد.

۳. قابل توجه است که در جامعه و نیروهای غیرحکومتی هم دو رویکرد نسبت به مسائل زنان وجود داشت. برخی اقدار علاوه بر مخالفت با بی‌بندوباری، با مشارکت زنان در مسائل اجتماعی سیاسی هم مخالف بودند و آن را موجب فساد اخلاق می‌شمردند. مثلاً اغلب روحانیون لایحه انجمن‌های ایالتی سال ۱۳۴۱ و همچنین اصول انقلاب سفید شاه را به این دلیل که به زنان حق شرکت در انتخابات داده شده بود، مخالف اسلام تلقی کردند و آن را موجب فساد دانستند، اما در همان زمان آیت‌الله محمدباقر کمره‌ای مکتوبی مستدل به آیات قرآن و روش پیامبر ارائه کردند و شرکت زنان در انتخابات را کاملاً امری مشروع و اسلامی دانستند. ایشان از

شاگردان شیخ عبدالکریم حائری، مؤسس حوزه علمیه قم و همدارس امام خمینی و مجتهد بودند. گرچه آن زمان از سخن ایشان استقبالی صورت نگرفت و عده‌ای هم به ضدیت با وی برخاستند، اما می‌توان گفت در آستانه انقلاب ۵۷ و پس از آن تا امروز آن سخن، گفتمان رایج جامعه ایرانی شد.

۴. نکته مهم دیگر در این زمینه سیاسی شدن امر حجاب بود. در سال‌های پیش از پیروزی انقلاب، بسیاری اقشار سنتی و روحانیون کاری به مسائل سیاسی و سیستم حکمرانی نداشتند. مخالفان بارژیم پهلوی، در همین سیاست‌های فرهنگی آن پیرامون زنان بود. آنان بی‌پندوباری و مراکز چو کاباره‌ها و رقص‌خانه‌ها و سینماها و مشروب‌فروشی و حتی تلویزیون را در جهت اشاعه فحشا و مورد حمایت حاکمیت می‌دانستند. نیروهای دیگری هم بودند که با سیاست‌های کلی حاکمیت از جمله وابستگی به قدرت‌های خارجی، دیکتاتوری و اختناق، شکنجه، اختلاف طبقاتی و فقر و... مخالف بودند. اینان سیاست‌های فرهنگی را پیامد و نتیجه آن سیاست‌های کلی می‌دانستند و معتقد بودند اگر جامعه به امر مبارزه با ستم و بیداد حاکمیت روی آورد، از آن مفاسد اخلاقی فاصله خواهد گرفت؛ البته این مبارزان برای جذب اقشار سنتی، فساد اخلاق و اشاعه فحشا را هم به‌عنوان معلول حاکمیت و غریب‌دگی مورد تأکید قرار می‌دادند، اما در عرصه مبارزه این دورویکرد قابل مرزبندی بود: یک جریان که از موضع مبارزه با فحشا و فساد اخلاقی با حاکمیت درگیر بود و آن دیگری که به وابستگی و استبداد و استثمار توجه داشت.

در تداوم مبارزات، کار به جایی رسید که هر کاری که رژیم بر آن اصرار و تأکید داشت، مردم ناراضی به‌سوی ضد آن تمایل پیدا می‌کردند. گفته می‌شد رژیم از زنان به‌عنوان ابزار و کالای جنسی استفاده کرده و شخصیت زن را در شکل ظاهری وی خلاصه می‌کند، بنابراین

آرایش کردن زنان، پیرو مد بودن، مینی‌ژوپ و لباس‌های بدن‌نما و روابط نامتعارف، به‌عنوان تنزل شخصیت زن و مظاهر غریب‌دگی و ابتدال تلقی می‌شد. در تقابل با این رویکرد، حجاب یکی از نمادهای مخالفت با سیاست‌های حاکم شد. حتی در میان گروه‌های مبارز غیرسنتی هم

این امر تسری یافت.

خانم ستاره فرمانفرمائیان که از زنان فرهیخته و فعال دانشگاهی و مددکاری اجتماعی بودند، در سال ۵۶ که بعد از سفر چندماهه از آمریکا به ایران برمی‌گردند، مشاهدات خود را چنین بیان می‌کنند: «بسیاری از دانشجویان ریش خود را نمی‌تراشیدند، کراوات نمی‌زدند، پیراهن‌های بی‌یقه می‌پوشیدند و دکمه‌های آن را تا بالا می‌بستند و بدین‌وسیله خود را مخالف تظاهرات غربی نشان می‌دادند. در دانشگاه‌ها بر تعداد دانشجویان دختر که روسری داشتند و یا لباس‌های تیره می‌پوشیدند، هر روز افزوده می‌شد. آن‌ها خود را حامی سازمان آزادی‌بخش فلسطین می‌دانستند و جداسازی کلاس‌های درس دختران از پسران را لازم می‌دیدند».<sup>۲</sup>

### دورویکرد در انقلاب

اما در سال‌های قبل از انقلاب، تحول مهمی که رخ داده بود، علاوه بر مشارکت زنان در مسائل اجتماعی و فرهنگی و علمی، مشارکت زنان در امر مبارزه سیاسی بود. دختران و مادران به‌ویژه در دهه ۵۰ دوشادوش مردان مبارز، وارد گود شدند. به زندان افتادند و شجاعانه شکنجه‌ها را تحمل کردند و برخی به شهادت رسیدند. مادران و همسران این مبارزان، بیرون از زندان برای عزیزانشان از هرگونه تلاش و فعالیتی بازنیاستادند. گرچه اقشار سنتی با این نقش زنان هم میانه خوشی نداشتند، اما وقتی تظاهرات مردمی در

سال ۵۷ اوج گرفت و زنان پایه‌های مردان در خیابان‌ها شعار می‌دادند و با نیروهای نظامی حاکمیت درگیر می‌شدند، کسی مخالفت آشکاری با این حضور زنان نکرد، بلکه رهبر انقلاب حتی حضور زنان در تظاهرات بدون اجازه پدر یا همسر را مجاز شمردند و شرکت زنان در امر مبارزه را به تأکید ستودند:

ایشان در دیدار عمومی با بانوان قم در ۱۷ اسفند ۵۷ گفتند: «شما بانوان اثبات کردید که در صف جلو هستید، شما اثبات کردید که مقدم بر مردها هستید، مردها از شما الهام گرفتند... شما در صف جلو نهضت هستید... من از همه شما تشکر می‌کنم که در این نهضت شرکت کردید...

شما هم باید رأی بدهید، شما هم فرقی با سایرین ندارید، بلکه شما مقدمید بر مردها، مردها در دامن شما بزرگ شدند، شما تربیت‌کننده مردها هستید، قدر خودتان را بدانید، اسلام قدر شما را می‌داند».<sup>۳</sup> «اسلام زن‌ها را قدرت داده است. اسلام زن‌ها را در مقابل مردها قرار داده، نسبت با آن‌ها تساوی دارند.

البته یک احکام خاص به مرد است که مناسب با مرد است، یک احکام خاص به زن است، مناسب با زن است. این نه این است که اسلام نسبت به زن و مرد فرقی گذاشته است. زن و مرد همه آزادند در اینکه به دانشگاه بروند، رأی بدهند...»<sup>۵</sup>.

در حقیقت در دوران مبارزات سیاسی و انقلاب اسلامی، رویکردی که به توانمندسازی زنان و نقش اجتماعی آنان اهمیت می‌داد تقویت شد و رویکردی که زن را در جسم و جنسیت خلاصه می‌کرد به انزوا رفت. زنان استعداد و شایستگی‌های خود را به ظهور رساندند، به نحوی که مردان هم بدان گردن نهادند. زنان دیگر نه آن عروسک بزرگ کرده بودند که به‌عنوان کالای جنسی در جامعه شناخته شوند و نه جنس دوم محبوس در خانه که هویت انسانی و نیازهای متعالی‌شان نادیده گرفته شود. زنان خواستار مشارکت در همه امور اجتماعی، سیاسی و اداری بودند و چنین کردند. پس از انقلاب با تأییداتی که روحانیون مبارز و بنیان‌گذار جمهوری اسلامی و نیروهای سیاسی از حضور زنان داشتند، جریانی که این رویکرد را بر نمی‌تابید در انزوا قرار گرفت.

اما علی‌رغم این تحولی که در مناسبات مردان و زنان در دوره انقلاب شکل گرفته بود، آن‌ها که با انقلاب و از جمله حضور زنان در اجتماع مخالف بودند، فعالیت خود را آغاز کردند. مطالبه آن‌ها از انقلاب این بود که اکنون که رژیم طاغوتی برکنار شده باید مقررات اسلامی حاکم شود که در رأس آن برگشتن زنان به حصار خانه بود. آن‌ها خواستار اجباری کردن حجاب در سطح جامعه و اخراج زنان از ادارات بودند. در حقیقت همان دورویکرد قبل از انقلاب بار دیگر ظاهر شد، اما با جهت و شکل مختلف.

در اسفند ۵۷ که هنوز یک ماه از پیروزی انقلاب نگذشته بود، فشارها از جانب طیفی از جریان‌های قشری شروع شد. آنان که با انقلاب هم میانه خوبی نداشتند، تفکرات خود را در حال رنگ باختن می‌دیدند و برای مقابله، مسئله زنان را برجسته کردند. به‌ظاهر اینان مخالف رژیم سابق و مدافع انقلاب و اسلام بودند، اما از نظر ماهوی نگاهشان به زنان مشابهت‌های بسیار با نگاه پیشین داشت. هر دو زن را یک کالای جنسی می‌دانستند، مهم‌ترین ویژگی و ارزش زن را در جنسیت و اندام او می‌دیدند، تفاوت در این بود که یکی مصرف‌این‌کالا را صرفاً در خانه می‌دانست و آن دیگری در کوچه و بازار. کرامت انسانی زن و ارزش‌ها و استعدادهای خدادادی وی در هر دو جریان نادیده گرفته شده بود.

مرحوم دکتر بهشتی ۱۳ اسفند ۵۷ در مسجد اعظم قم برای طلاب سخنرانی کرد و به تبیین اهداف انقلاب و بایسته‌های آن پرداخت. ایشان به نقد رویکردی پرداخت که برای آزادی و انتخاب مردم اهمیتی قائل نبودند و درصدد تحمیل عقاید خود به جامعه بودند: «به طلاب و فضلاء حوزه هم به دنبال این بحث یک پیشنهاد دارم و آن

”  
**امام خمینی: شما بانوان اثبات کردید که در صف جلو هستید، شما اثبات کردید که مقدم بر مردها هستید، مردها از شما الهام گرفتند... شما در صف جلو نهضت هستید... من از همه شما تشکر می‌کنم که در این نهضت شرکت کردید... شما هم باید رأی بدهید، شما هم فرقی با سایرین ندارید، بلکه شما مقدمید بر مردها**



پیشنهاد این است که به مردم ایران فرصت بدهید تا آگاهانه و آزادانه خود را بر مبنای معیارهای اسلامی بسازند و این خودسازی را بر مردم ما تحمیل نکنید... آگاهی بدهید، زمینه‌سازی برای رشد اسلام به آن‌ها بدهید، ولی بر مردم هیچ چیز را تحمیل نکنید. انسان بالفطره خواهان آزادی است. می‌خواهد خودسازی داشته باشد، اما خودش خود را بسازد؛ اما برخلاف دستور قرآن مبدا مسلمان بودن و مسلمان زیستن را بخواهید بر مردم تحمیل کنید که اگر تحمیل کردید، آن‌ها علیه این تحمیل طغیان خواهند کرد... خدا به پیغمبر گفت ای پیغمبر کار تو هم حد دارد أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ، تو می‌خواهی مردم را وادار کنی، مجبور کنی که این‌ها مؤمن باشند، این راه پیغمبر نیست...»<sup>۶</sup>

پیش‌بینی مرحوم شهید بهشتی برای امروز ما بسیار تأمل‌برانگیز است، یک بار دیگر در آن دقت کنید: مبدا مسلمان بودن و مسلمان زیستن را بر مردم تحمیل کنید که اگر کردید آن‌ها علیه این تحمیل طغیان خواهند کرد.

امام خمینی در مقابل این فشارها ۱۵ اسفند در مدرسه فیضیه گفتند: «زن‌ها هنوز در ادارات با وضع پیشین کار می‌کنند، زن‌ها باید وضع خودشان را عوض کنند؛ البته کار در ادارات ممنوع نیست اما باید زنان با حجاب اسلامی باشند... به من گزارش داده‌اند که در وزارتخانه‌ها زن‌های لخت هستند و این خلاف شرع است. زن‌ها می‌توانند در کارهای اجتماعی شرکت کنند ولی با حجاب اسلامی».<sup>۷</sup>

بنیان‌گذار جمهوری اسلامی گرچه بر ضرورت حجاب تأکید کردند، اما حضور زنان در ادارات و فعالیت‌های اجتماعی را مشروعیت دادند و در مقابل این مطالبه جریان افراطی ایستادند، اما آن جریان بر حجاب اجباری تمرکز و پافشاری کرد و زنان را به واکنش واداشت.

پنجشنبه ۱۷ اسفند عده‌ای از خانم‌ها در مقابل دانشگاه تهران، دادگستری و دبیرستان‌های مختلف تظاهرات و راهپیمایی کردند و علیه حجاب اجباری شعار دادند. برخی شعارهای آن‌ها در مطبوعات انعکاس یافته: حجاب ما صداقت و پاکی است. زن آزاده حجاب فطری دارد. در مقابل این جریان عده‌ای که مدافع حجاب اجباری بودند، علیه خانم‌های معترض وارد عرصه شدند و چند بار نیز میان آن‌ها درگیری فیزیکی ایجاد شد.

فردای این تظاهرات روز جمعه ۱۸ اسفند از سوی دفتر امام خمینی این اطلاعیه علیه مهاجمین به تظاهرات بانوان صادر شد:

«بر اساس خبرهای رسیده، گروهی جنایتکار و خیانت‌پیشه تحت عنوان کمیته مزاحم بانوان محترم شده و به ایشان توهین می‌کنند، مأموران کمیته‌های انقلاب موظف‌اند با کمال دقت مراقب باشند و چنین اعمالی را با نهایت شدت جلوگیری کنند. عاملین چنین اعمالی سریعاً و به‌شدت مجازات

خواهند شد».<sup>۸</sup>

عباراتی که در این اطلاعیه به کار رفته بسیار عجیب و تکان‌دهنده است: «واژه‌های «گروه جنایتکار»، «خیانت‌پیشه»، «شدت مجازات»، «بار سنگینی دارد. علی‌رغم این هشدار صریح و کوبنده، باز هم روز شنبه نوزدهم، آن برخوردها ادامه یافت که نشان می‌داد مدافعان حجاب اجباری چندان وابستگی به انقلاب ندارند و از رهبر انقلاب پیروی نمی‌کنند و به اندیشه‌های شهید بهشتی هم اهمیتی نمی‌دهند. فردای آن روز یعنی یکشنبه ۲۰ اسفند آیت‌الله طالقانی در گفت‌وگوی تلویزیونی ضمن تشکر از مشارکت زنان در امر انقلاب، فواید رعایت حجاب را برشمردند و با زبانی دلسوزانه به تبیین آن پرداختند و سپس اعلام کردند نظر من و امام خمینی اساساً بر اجباری بودن حجاب نیست. فردای آن روز امام خمینی نیز نظر آیت‌الله طالقانی را تأیید کردند که تیر روزنامه‌ها شد، اما جریانی که مخالف حضور اجتماعی زنان بود و اصرار بر اجباری کردن حجاب داشت، همچنان بر رویکرد خود باقی ماند. در طی سالیان بعد از هر فرصتی برای اعمال نظر استفاده کرد. آنان دائم بر این نکته تأکید می‌کردند که مهم‌ترین وظیفه زن پوشاندن بدنش است. بر دیوارهای شهر جملاتی می‌نگاشتند و نگاه خود را تبلیغ می‌کردند. حتی زمانی که جنگ شروع شد و زنان در کنار مردان به دفاع از کشور مشغول بودند، مهم‌ترین پیام رزمندگان و جبهه‌های جنگ را حجاب اعلام می‌کردند. تبلیغات این جریان همواره تأکید و تمرکز بر اندام زنان از موی سر تا کف پا بود.

این تفکر را در دیگران القا می‌کرد که زنان به‌جز اندام و بدن، ارزش و ویژگی دیگری ندارند. زمانی به فیلم‌های خارجی تلویزیون اعتراض داشتند که چرا در این فیلم‌ها و سریال‌ها، یا در تصاویر خبری، زنان را بی‌حجاب نشان می‌دهند و باعث تحریک و اغوای مخاطب می‌شوند. آن‌قدر غوغا کردند که نهایتاً امام خمینی در سال ۶۶ موضع گرفتند و اعلام کردند پخش این فیلم‌ها و تصاویر ایرادی ندارد، اگر کسی با دیدن آن‌ها منحرف می‌شود، خودش نگاه نکند.<sup>۹</sup>

علی‌رغم این مواضع بنیان‌گذار جمهوری اسلامی، این جریان تمامی تمرکز بر اندام زنان و پوشش زنان بود. درحالی که چه‌بسا توجه نداشتند که این قدر تمرکز و تبلیغات روی این مسئله، چه اثری در جامعه و به‌ویژه زنان و

دختران دارد. اینان قدر زنان و دخترانی را که با انقلاب همراه شدند ندانستند. به زنانی که به جای بزرگ کردن، شخصیت انسانی خود را باز یافته و در پی ایفای نقش سیاسی و اجتماعی خود بودند، نگاه جنسیتی داشتند و آن نگاه را در جامعه ترویج کردند.

به این هم‌وطنان باید گفت این تبلیغات و تأکیدات مکرر و مستمر شما باعث شد که برخی بانوان باور کنند که مهم‌ترین ارزش‌شان چهره و مو و اندام آنان است. به مردان نیز القا کردید با همین پیش‌فرض به زنان بنگرند. هرگاه با زنی روبه‌رو می‌شوید بیش از هر چیز به اندام وی توجه کنید. فضیلت‌ها و شایستگی‌ها، اخلاق و دانش و ایمان وی را نبینند. از سرتاپای زنان را با چشمان خیره نقطه‌به‌نقطه برانداز می‌کنند. به هر حال نقطه‌ای پیدا می‌کنند که جلب‌توجه کرده و به ادعای خودشان باعث تحریک می‌شود.

وقتی شما شخصیت زن را به کالای جنسی تقلیل دادید و پوشش او را با پرتقال داخل نایلون و پوشن اتومبیل مقایسه کردید، آیا تصور نکردید که او حجاب را نشان تحقیر خود و نفی هویت انسانی تلقی کند و به واکنش بیفتد؟ آیا هرگز به آن جمله مرحوم شهید بهشتی که در صدر مطلب اشاره رفت فکر کردید؟

ذهن و دل همه را پر کردید از توجه و تخیل و تمرکز بر اندام زنان، چنان‌که امروز حتی جوان مذهبی می‌گوید از جوراب رنگی زنان، یا از پوشش‌هایی که رنگ متضاد دارند، یا بسوی عطر و صدای زنان... و تحریک می‌شود. وضعیت جاری آشنی است که دست‌پخت شماست. درحالی‌که اگر طی این

چند دهه، به ترویج ایمان به خدا و کسب معنویت می‌پرداختید، هم خود از تمرکز بر اندام بانوان نجات می‌یافتید، هم اخلاقیات سالم‌تری در جامعه رواج داشت و دزدی و اختلاس و دست‌درازی به بیت‌المال هم کمتر می‌شد. چشم‌ها را باید شست! ■

### پی‌نوشت:

- ۱- مجله دانش، شماره ۱، رمضان ۱۳۲۸، ص ۶، «رسم شوهرداری»
- ۲- طبرانی بهروز، هفتادسال پایداری، انتشارات چاپخش، ص ۲۶۵
- ۳- فرماقرم‌انیان ستاره، دختری از ایران، ترجمه مریم اعلائی، نشرکارنگ، ۱۳۸۳، ص ۳۴۷
- ۴- صحیفه نور، جلد ۵
- ۵- صحیفه نور جلد ۴، بیانات

**دکتر بهشتی: انسان بالفطره خواهان آزادی است. می‌خواهد خودسازی داشته باشد، اما خودش خود را بسازد؛ اما برخلاف دستور قرآن مبدا مسلمان بودن و مسلمان زیستن را بخواهید بر مردم تحمیل کنید اگر تحمیل کردید، آن‌ها علیه این تحمیل طغیان خواهند کرد**

۵۷/۹/۲۰

- ۶- روزنامه اطلاعات، ۱۵ اسفند ۱۳۵۷
- ۷- روزنامه اطلاعات ۱۶ اسفند ص ۲
- ۸- روزنامه اطلاعات، شنبه ۱۹ اسفند، ص ۸
- ۹- صحیفه امام خمینی، جلد ۲۰، ص ۴۴۸

# بهراستی هاله به کدامین گناه کشته شد؟

## روایت زرین دخت عطایی از روز واقعه

در آستانه دوازدهمین سالگشت رحلت مهندس سحابی و عروج شهادت گونه هاله سحابی قرار داریم. هر سال با یکی از افرادی که در آن روز شاهد واقعه بوده‌اند به گفت‌وگو نشستیم. در دوران حیات مادر هاله خانم، زرین دخت عطایی، از ایشان خواستیم که درباره آن روز احساسات خود را بیان کنند و یکی از مطالبات ما از ایشان نوشتن خاطره عمر با برکتشان نیز بود که در ماه‌های پایانی زندگی (اسفند ۱۴۰۰) این کار را به پایان رساندند. بخش آخر این خاطرات مربوط به روز واقعه می‌شود که اثری فراموش‌ناشدنی و دردناک از تاریخ معاصر است. روز یازدهم خرداد ۱۳۹۰، هاله با عزت رفت و زرین خانم هم ده سال بعد به آن‌ها پیوست. روز واقعه به زبان زرین خانم از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرد.

مراسم تشییع به بحث گرفته بودند.

صبح زود پیکر عزت را به انتهای باغ بردند و در همان‌جا غسل دادند و کفن کردند. بعد روی شانه دوستدارانش با ذکر لا اله الا الله به سمت کوچه حرکت داده شد. سر کوچه مأموران به‌زور تابوت را از دوش تشییع‌کنندگان گرفتند و یک لحظه دیدم جسد عزت بر دوش اطلاعاتی‌ها و لباس شخصی‌ها در حرکت است. نمی‌دانم چرا تا این اندازه از جسم بی‌جان عزت واهمه داشتند. کشمکش میان تشییع‌کنندگان و آن‌ها به وجود آمد که متأسفانه در این کشمکش و در این گیر و دار جسد عزت از درون تابوت به زمین پرتاب شد که دیدن این صحنه برایم بسیار دردناک و سخت و ناگوار بود. هنوز هم از به یاد آوردن آن صحنه اندوهگین می‌شوم.

آن‌ها آمبولانس را سر کوچه گذاشته بودند که تابوت را به آن انتقال دادند و تصمیم داشتند سریع خودشان ببرند و به خاک بسپارند و به قول معروف کار را به دست خودشان تمام کنند. دوستان و اقوام مقاومت می‌کردند. اکثر تشییع‌کنندگان در یک دست عکس عزت را داشتند و در دست دیگر یک شاخه گل. مأموران عکس‌ها را می‌گرفتند و با خشم پاره می‌کردند. سراسر کوچه با عکس عزت فرش شده بود. لباس شخصی‌ها تابوت را در آمبولانس گذاشتند. فقط حامد توانست خودش را به داخل آمبولانس برساند و با آن‌ها همراه شود.

همه‌ها و جیغ و فریادی در کوچه به راه افتاده بود، همه فریاد می‌زدند: هاله! هاله! من و عروس‌م، مه‌کامه، بی‌خبر از همه‌جا عجله داشتیم که خودمان را زودتر به گورستان برسانیم که وقتی جنازه برسد حضور داشته باشیم. متوجه نشدیم چرا اسم هاله بر سر زبان‌هاست. وقتی به آرامگاه رسیدیم با کمال تعجب دیدیم که در ورودی بسته است. هر کاری کردیم نگذاشتند که وارد شویم.

هر چه اصرار کردیم و داد و فریاد کردیم که بگذارند وارد شویم، نمی‌گذاشتند. آقای دعایی از راه رسیدند و به درخواست ایشان در را باز کردند و ما وارد شدیم. به ناگهان جمعیت انبوهی وارد گورستان شدند. دشمنان عزت تاب و تحمل جنازه بی‌جان او را هم نداشتند و می‌ترسیدند. آن‌ها وقیحانه می‌خواستند بدون حضور ما مراسم تدفین را خودشان انجام دهند.

نماز میت را هم خودشان می‌خواستند بخوانند. حامد اجازه نداد و خودش بر پیکر پدرش نماز خواند. هنوز نمی‌دانستیم که چه فاجعه‌ای در انتظارمان نشسته بود. پیکر بی‌جان عزت را مظلومانه به دستان سرد خاک سپردیم و من و مه‌کامه زودتر برای آماده کردن خانه برگشتیم.

به طبقه بالا که رفتم، حامد پشت سرم آمد. سرش را بر روی شانه‌هایم گذاشت و شروع کرد به گریه کردن. های‌های می‌گریست. اول فکر کردم از دیشب

قرار شد جسم بی‌جان عزت بیست‌وچهار ساعت در سردخانه بیمارستان مدرس بماند تا مقدمات کفن و دفن و برنامه‌ریزی مراسم تشییع صورت پذیرد، اما مأموران اطلاعات سریع به بیمارستان رسیدند و در یک چشم به هم زدن بیمارستان توسط مأموران سپاه و اطلاعات قرق شد. آن‌ها اجازه ندادند که آن شب عزت در بیمارستان بماند. خیلی اصرار داشتند که ما سریع‌تر پیکر او را از سردخانه بیرون ببریم. هر چه اصرار کردیم فایده‌ای نداشت و گوش شنوایی آنجا پیدا نمی‌شد. به‌زور ما را واداشتند تا همان شب پیکر را از بیمارستان بیرون ببریم.

جسد عزت همراه با انبوه دوستداران و آشنایان و اقوام از بیمارستان تحویل گرفته شد و به سمت لواسان حرکت کردیم. مأموران به این هم راضی نشدند که فقط بیمارستان نباشد، بلکه اصرار داشتند که همان شبانه عزت را به خاک بسپاریم؛ اما ما تسلیم این خواسته آنان نشدیم و قرار شد که شب جسد عزت را در خانه نگه داریم و صبح زود خاک‌سپاری انجام شود. دوستان ملی-مذهبی یکی یکی از راه می‌رسیدند. اندوهی بزرگ بر ما و خانه ما سایه افکنده بود و تأسف از اینکه آن‌ها حتی شبی مانند جنازه بی‌جان عزت بر روی زمین را تاب نمی‌آوردند و اصرار داشتند که زودتر به خاک سپرده شود، ما را آزرده‌خاطر می‌کرد.

مگر عزت جز خدمت کار دیگری کرده بود؟ پرونده سیاسی او سفید سفید بود و کوچک‌ترین کوتاهی در مسیر خدمت به مملکت نداشت. آن‌ها از چه می‌هراسیدند و از چه روی می‌ترسیدند که مبادا شلوغ شود و سیل جمعیت را نتوانند مهار کنند؟

اما همه چیز برخلاف خواسته آنان پیش می‌رفت. در یک چشم بر هم زدن، تمام اقوام، دوستان و آشنایان به لواسان سرازیر شدند. جنازه عزت در تختی که وسط هال و پذیرایی گذاشته بودیم، قرار داده شد. هاله بر بالای سر پدر نشست و شروع به تلاوت قرآن کرد. او قصد داشت تا صبح یک قرآن را ختم کند.

همه در شوک غریبی فرورفته بودند. در خانه و در آن حال هم دست از سرمان برنداشتند. مأموران به داخل حیاط هجوم آوردند و اصرار داشتند که شبانه عزت را به خاک بسپاریم. در هر صورت قبول کردند که شب جنازه در منزل بماند و صبح زود ساعت هفت به خاک سپرده شود و تشییع جنازه فقط تا سر کوچه باشد و هیچ شعاری هم داده نشود.

در تمام طول آن شب، اطلاعاتی‌ها حضور پررنگی در کوچه داشتند و همه‌جا را تحت نظارت و کنترل داشتند. حضور مأموران و هراسی که ایجاد می‌کردند، داغ این اندوه را بیشتر به چشم ما می‌آورد و آن فضای امنیتی و حضور لباس شخصی‌ها، داغ این مصیبت را برایمان چند برابر می‌کرد. سه چهار ساعت، سه نفر از مأموران اطلاعاتی در اتاق عزت، حامد و آقای شامخی در درباره نحوه



### تکرار ماجرای تشییع عزت

باز هم مأموران اطلاعات و لباس شخصی‌ها خانه هاله را پر کرده بودند و اصرار داشتند که کسی را خبر نکنید و تأکید هم داشتند که باید سریع خاک شود! آن‌ها با آقای شامخی و حامد در اتاقی بحث می‌کردند و اصرار داشتند برگه‌ای را همه ما و بچه‌های هاله امضا کنیم که اثبات کنند هاله بر اثر ایست قلبی جان به جان آفرین تسلیم کرده است. اما چطور می‌شد که این همه مصائب را نادیده گرفت؟ ما و بچه‌های هاله زیر بار نمی‌رفتیم و از امضای برگه آن‌ها خودداری می‌کردیم. شاه‌آباد عینی دیده بودند که با ضربه آرنج یک مأمور از خدای خیر بر پهلویش، نقش بر زمین شد. مگر می‌شد چشمانمان را به روی واقعیت ببندیم؟ از طرفی مأموران آقای شامخی را تحت فشار قرار داده بودند تا حتماً همان شب هاله به خاک سپرده شود.

حضور مأموران و لباس شخصی‌ها در آن وضعیت، فضای خانه هاله را بسیار غمبار و تأثیربرانگیز می‌کرد و بر غم و اندوه بچه‌هایش می‌افزود. ناچارمان کردند که بپذیریم که او ایست قلبی کرده است.

قرار بود که به پزشکی قانونی اعزام شود اما از کجا معلوم که پزشک مزبور قتل بر اثر ضربه را تأیید می‌کرد؟ آیا می‌توانست حقیقت را بگوید؟ حتماً نمی‌توانست!

به خاطر اینکه زجر کمتری را متحمل شویم هم او، هم ما و هم بچه‌ها، تصمیم گرفتیم که برگه‌ای را که در آن علت مرگ را ایست قلبی نوشته بودند، امضا کنیم. ما مخالف کالبدشکافی بودیم. مرگ باشکوه هاله همه را دگرگون کرده بود. آن‌ها کم‌کم لحنشان عوض می‌شد و با تحکم از

پیکر بی‌جان هاله را دکتر پیمان، آقای شامخی و بهرام سحابی به درمانگاه می‌رسانند. همان دم در اورژانس، پزشک بر بالین حامد حاضر می‌شود و بعد از معاینه می‌گوید متأسفانه دیگر کاری نمی‌شود برایش کرد و فوت شده است. دکتر فیروزه حائری هم تأیید کرد که قلب هاله از تپش بازمانده است. قلب رئوف هاله با ضربه آرنج یک انسان نمای قسی‌القلب از تپش باز ایستاده بود. مصیبت بزرگی بود اما چاره‌ای نبود و باید تاب می‌آوردیم. بچه‌های هاله به شدت بی‌تابی می‌کردند و اشک می‌ریختند. دکتر شامخی، پیکر بی‌جان هاله را به منزل خودش در تهران برده بودند. فاجعه آن قدر سنگین و وصف‌ناپذیر بود که مرا در شوک عمیقی فرو برده بود. با حامد و مهکامه و تعدادی دیگر از اقوام و دوستان به سمت منزل هاله حرکت کردیم.

هاله را در اتاقی خوابانده بودند. اولین بار بود که به منزل هاله می‌رفتم و او به استقبال نمی‌آمد. برایم بسیار اندوه‌بار و دردناک بود. این مصیبت بزرگ هم‌وزن کوهی بر سینهام سنگینی می‌کرد. در فضای خانه هاله اندوه موج می‌زد. از در و دیوار خانه هاله غم می‌بارید. با دیدن پیکر بی‌جان و مظلوم هاله وجودم به زیر بار اندوهی جانکاه در هم شکست. انگار به خوابی عمیق رفته بود. آسوده و مطمئن خوابیده بود. خانه بدون هاله غمگنده‌ای بود که زهرش تا مغز استخوانم را می‌گریزد و می‌سوزاند.

به‌سختی می‌توانستم نفس بکشم. صحنه بسیار عذاب‌آور و دردناکی بود. فقط این ذهنیت که از هاله داشتم مرا آرام می‌کرد که دوست نداشت در رختخواب بمیرد و این حس که زیباترین مرگ ممکن نصیبش شده بود آرامم می‌کرد.

بغضش را فرو داده و نتوانسته اشکی بریزد و فکر کردم گریه‌های حامد به خاطر پدرش است؛ اما دلم گواهی بد می‌داد و در نگاه حامد غم دیگری را می‌خواندم. حامد درحالی که اشک می‌ریخت پشت سرهم می‌گفت: هاله... هاله... من که از همه جایی خبر بودم گفتم: هاله... هاله چی؟

حامد درحالی که بغض راه گلویش را بسته بود گفت: ماما! هاله هم رفت هاله با عزت رفت... آن قدر شوک شده بودم که نمی‌توانستم بفهمم منظورش چیست؟ نمی‌توانستم باور کنم چه بلایی بر سرمان آمده است. هاله هیچ‌جا حاضر نبود، نه در گورستان و نه در میان حاضران. فکر می‌کردم هاله دنبال تدارکات و پذیرایی از میهمانان رفته است.

بعد از اینکه به خودم آمدم، دنیا پیش چشمانم تیره‌وتار شد. چطور می‌توانستم بپذیرم هاله با عزت رفته است؟ نه، باورکردنی نبود. حامد را در آغوش گرفتم و به شدت گریستیم. لحظاتی مات و گنگ شده بودم. اندکی بعد به خودم آمدم. لحظاتی طولانی، سخت و جانکاه بر من می‌گذشت تا متوجه شوم که چه اتفاقی افتاده است.

### جز زیبایی چیزی ندیدم

پس از آنکه بر خودم و احساساتم مسلط شدم، اولین نکته‌ای که به ذهنم خطور کرد این بود که هاله نمرده، هاله عروج کرده است و این معراج بزرگی برای هاله است. مگر مرگ از این باشکوه‌تر هم داریم؟ مرگی که خودش همیشه آرزویش را داشت. او می‌گفت: دوست ندارم در رختخواب بمیرم. چه چیزی از این بهتر که بهترین مرگ ممکن نصیبش شده بود. هاله بافتخار و سربلندی و ایستاده به دیدار معبودش شتافت. اگر هاله صد سال دیگر زندگی می‌کرد نمی‌توانست آن‌همه تأثیرگذار باشد. مرگ باعزت و باشکوهش همه را دگرگون کرده بود.

هاله به دست کسانی به شهادت رسید که برای صبحانه آن‌ها صبح زود تدارک نان تازه و کره و مربا دیده بود و از تک‌تک آن‌ها پذیرایی کرده بود. هاله معتقد بود این جوانان که تا صبح توی کوچه بالا و پایین رفته‌اند مأمورند و گناهی ندارند و حالا به دست همان‌ها به جرم داشتن عکسی از پدرش در دست، به شهادت رسیده بود!

هاله در پی اعتراض به اینکه چرا عکس پدرش را پاره می‌کنند، مورد هجوم مأموری لباس شخصی قرار می‌گیرد و آن شخص با آرنج به پهلویش هاله می‌کوبد و هاله نقش بر زمین می‌شود. یکی از بستگان می‌گفت که دیدم هاله مثل برگ از درخت افتاد و روی دستمان از حال رفت.

همه فریاد می‌زدند هاله! هاله! من نگاهم به سمت لاله جان، دختر دره خانم، بود و فکر می‌کردم همه صدا می‌زنند: لاله! لاله! با خودم فکر کردم لاله که اینجاست، چرا لاله را صدا می‌زنند؟!



بچه‌ها می‌خواستند که ایست قلبی مادرشان را تأیید و امضا کنند. آینه گفت: باشد ما امضا می‌کنیم اما سر پل صراط جلوی شما را خواهیم گرفت. حزن و اندوهی وصف‌ناپذیر همه حاضران را تحت تأثیر قرار داده بود و این جمله آینه بر شدت اندوه افزود.

یکی از آقایان حاضر در اتاق به حدی تحت تأثیر قرار گرفته بود و از این همه وقاحت عاصی شده بود که سر مأموران داد زد چرا شرم نمی‌کنید؟! با بچه‌هایی که دو سه ساعت بیشتر از مرگ مادرشان نگذشته، این طور صحبت می‌کنید؟ آن شب یکی از تلخ‌ترین شب‌های زندگی‌ام شد. هم‌زمان باید داغ و دوزخ را به فاصله چند ساعت بر دوش می‌کشیدم. از من سؤال شد که احساسم را بیان کنم. من بدون اینکه در موردش فکر کنم این جمله زینب (س) در عصر عاشورا بر زبانم جاری شد: «ما رأیت الا جمیلاً»

### تدفین شبانه هاله

هاله مرگ باشکوهی داشت. همین شکوه و عظمت مرگ او، مرا تسکین می‌داد و آرام می‌کرد. او به آرزویش رسیده بود و این مایه آرامشم می‌شد. پیکر بی‌جان هاله را شبانه به لواسان آوردیم و قرار شده بود که صبح هاله تشییع شود و به خاک سپرده شود.

در آن شب از شوک این مصیبت بزرگ هیچ کس حال خوشی نداشت. آقای صباغیان در یک طرف از هوش رفته بودند و مهین خانم در گوشه‌ای دیگر. هیچ کس حال خودش را نمی‌فهمید. غم و اندوه این فاجعه و واقعه پیش‌بینی نشده همه را در خود فرو برده بود. اندوه و تأثر از در و دیوار می‌بارید، اما این همه مأموران را از فشار آوردن منصرف نمی‌کرد. آن‌ها فقط از مرگ عزت و

پیامدهایش نمی‌ترسیدند حالا از پیامدهای مرگ هاله بیشتر وحشت کرده بودند.

هول و هراس ناشی از این واقعه عظیم سراسر وجودشان را فرا گرفته بود. آن‌ها اصرار داشتند که شبانه و هر چه سریع‌تر هاله به خاک برود و کسی هم باخبر نشود؛ اما این بار هم همه چیز برخلاف میل و اراده و خواست آن‌ها پیش می‌رفت و بر وحشت آن‌ها می‌افزود.

در یک چشم بر هم زدن جمعیت زیادی از دوستان و اقوام به لواسان آمدند. تشییع جنازه بسیار باشکوه ولی پر از رنج و درد و اندوهی با حضور آزاردهنده مأموران با لباس‌ها و نقاب‌های ضد شورش انجام شد. خشم و رعب و وحشت فضا را آکنده بود. حضور مأموران و قساوت و سنگدلی آنان بر حجم این وحشت و غم و اندوه می‌افزود. تاریکی و سیاهی و وهم قبرستان تحمل حادثه را بسیار سخت و جانکاه می‌کرد. اندوه و ماتم تمام وجودم را فرا گرفته بود، و تاریکی شب این اندوه را بسیار آزاردهنده و غمبار می‌کرد.

لحظه‌هایی احساس می‌کردم دیگر تحمل و صبرم رو به پایان است. ولی مگر جز صبر کار دیگری می‌شد کرد؟ در طرفین مسیر ورودی آرامگاه تا سر مزار، جایی که قرار بود هاله در کنار پدر به خاک سپرده شود، مأموران از خدایی خبر ضد شورش، دیوار گواشی تشکیل داده بودند که ما و تشییع‌کنندگان باید از میان این دیوار گواشی عبور می‌کردیم و با شلاق‌های سرد و بی‌رحمانه آن‌ها پذیرایی می‌شدیم. تمام این قساوت‌ها و آزارها درد و رنجمان را هزار برابر می‌کرد و شب را از آنچه بود سیاه‌تر نشان می‌داد.

### دفن شبانه هاله

پیکر بی‌جان هاله را به یک اتاق تاریک بردند که مراسم شست‌وشو آنجا انجام شود. نیمه‌های شب بدون حتی یک چراغ روشن. تاریکی قبرستان و آزار و اذیت لباس شخصی‌ها تحمل درد و مصیبت را برایمان تحمل‌ناپذیرتر می‌کرد. پیکر پاک هاله در تاریکی شب با نور چراغ ماشین‌ها، شست‌وشو و کفن شد.

دوستانی که پیکر هاله را می‌شستند نمی‌دانستند کفن را

چطور برش دهند. آقای احمد منتظری با اندوهی وصف‌ناشدنی کفن هاله را برش داد تا هاله با لباس سفید به ملاقات پدرش برود. هنگام تدفین، دور تا دور مزار با شمع و چراغ‌های تلفن‌های همراه به‌زحمت روشن شده بود. هاله در کنار عزت آرام گرفت. شب پردرد و رنجی را پیش رو داشتیم و شقاوت و قساوت مأموران، غم و اندوهمان را سنگین‌تر می‌کرد. از هر طرف در تاریکی مطلق

گورستان صدای ناله و زاری اقوام و دوستان دل تاریکی را می‌شکافت. صحنه بسیار تلخی را باید نظاره‌گر می‌بودیم. شبی غمبار و دردناک همراه با وحشت و اضطرابی که مأموران به جانمان می‌ریختند. هنوز نمی‌دانستم چرا این قدر حکومت از عزت و هاله هراس داشت و تا حدی این هراس گسترده بود که حتی شامل حال پیکرهای بی‌جان آن‌ها نیز می‌شد. چطور تا این حد مورد خشم و غضب آن‌ها بودند که در شرایطی چنین غیر معمول تشییع شدند و به خاک رفتند؟

آقای احمد منتظری بر پیکر هاله نماز خواندند در دل شب با آن شرایط، مراسم نماز شکوه و حزن عظیمی به وجود آورده بود. به راستی هاله به کدامین گناه کشته شد؟ و به چه گناهی در نیمه‌های شب و درون تاریکی غسل و کفن باید می‌شد؟ چرا باید در نهایت قساوت مأموران، مظلومانه و بی‌دفاع و جود نازنینش پر پر می‌شد؟ و به کدامین گناه مستحق این حجم از ظلم و ستم می‌شد؟ پاسخ را به زمان و قضاوت تاریخ می‌سپارم...

آنانی که می‌خواستند هاله را حذف فیزیکی کنند، خوشبختانه طبق اعتقادات خودشان، با ضربه به پهلوی هاله او را کشتند و در تاریکی شب غسل و کفن شد و در کنار پدرش به آرامش ابدی دست یافت و برخلاف خواسته دشمنانش که نه تنها موفق نشدند حذف فیزیکی‌اش کنند بلکه درست همان‌گونه که فاطمه زهرا (س) به شهادت رسید، او هم به همان شکل به شهادت رسید و به خاک رفت. آن شب پر از درد و رنج هرگز از حافظه تاریخ زدوده نخواهد شد.

### وداع با هاله

از خدای مهربان سپاسگزارم که این همه بر صبر و شکیبایی من افزود و چنان طاقتی عطا کرد تا بتوانم تاب این مصیبت عظیم را بیاورم. در زندگی

هرکسی همیشه نقاط عطفی وجود دارد که از شکوه و عظمت خاصی برخوردار است و گاه تلخ است و گاه شیرین.

برای من هم در طول تمام زندگی‌ام این دو نقطه عطف وجود داشت. شیرین‌ترین لحظه زندگی‌ام وقتی بود که برای اولین بار هاله را در آغوش

گرفتم و به او شیر دادم. با تولد هاله برای اولین بار طعم شیرین مادر بودن را چشیدم.

و تلخ‌ترین و باشکوه‌ترین لحظه زندگی‌ام زمانی بود که در تاریکی شب و در سکوت وهم‌آلود قبرستان که رعب و وحشت حضور مأموران بر آن می‌افزود، صورت نازنین هاله را در کنار مزارش بوسیدم و جسم او را به خاک و روحش را به خدا سپردم. ■

**آنانی که می‌خواستند هاله را حذف فیزیکی کنند، خوشبختانه طبق اعتقادات خودشان، با ضربه به پهلوی هاله او را کشتند و در تاریکی شب غسل و کفن شد**

# برای کشورش تا آخرین لحظه؛ یادی از سید محمد برقی

محمد شیخی

این جور چیزها را می‌گویند و از من تأمین این قبیل مسائل را می‌خواهند، اما بزرگان هر دو روستا نزد من آمدند و گفتند برای ما مدرسه بساز. او می‌گفت این دستاورد انقلاب است.

سید محمد برقی مدتی در برنامه‌های رادیو امریکا شرکت می‌کرد، اما بعد به این جمع‌بندی رسید که با اینکه حرف‌های خودش را می‌زند و با دیگر شرکت‌کننده‌ها تفاوت نظر دارد، اما از او به‌عنوان زینت‌المجالس استفاده می‌کنند و می‌خواهند از حضور او علیه کشورش استفاده کنند و به همین دلیل رابطه‌اش را با آن‌ها قطع کرد. او هیچ‌گاه از حمله نظامی، تحریم، اخذ حمایت از نیروهای خارجی و مبارزه خشونت‌آمیز حمایت نکرد. او در یکی از آخرین فعالیت‌های سیاسی خود در بیانیه‌ای به همراه تعداد دیگری از

فعالان سیاسی اجتماعی نوشت:

قرار دادن «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی» ایران در فهرست سازمان‌های تروریستی، علی‌رغم همه انتقاداتی که به برخی عملکردهای آن داریم، توسط پارلمان اروپا محکوم است. گذشته از اینکه پارلمان اروپا مجوزی برای دخالت در ساختار نظامی سیاسی کشورهای خارج از اتحادیه ندارد؛ این عمل برای ما به‌مثابه یک تهدید و دخالت آشکار غیرقابل‌پذیرش است. مردم ایران طی تاریخ هزاران ساله خود فراز و فرودهای بی‌شماری دیده‌اند و اسناد تاریخی معاصر گواهی می‌دهند که هرگاه قدرت خارجی با تمسک به هر شعار و از هر راهی در مبارزات ملی آن‌ها دخالت کرده است، جز ویرانی و عقب‌ماندگی حاصلی به بار نیاورده است. ■

سید محمد برقی جامعه‌شناس، مردم‌شناس، اندیشمند دینی و فعال اجتماعی ملی-مذهبی در بیست‌پنجم اسفند سال گذشته در ۸۱ سالگی درگذشت. وی تحصیلات خود را در دانشگاه تهران آغاز و مدرک دکترای جامعه‌شناسی خود را از دانشگاه منچستر انگلستان دریافت کرد و سال‌ها در داخل و خارج از کشور و به‌خصوص در سیستان و بلوچستان به تحقیقات مردم‌شناسانه پرداخت. حاصل این تحقیقات وی کتاب نظری به بلوچستان است و احتمالاً در زمره اولین کتاب‌های مردم‌شناسانه درباره مردم این خطه از سرزمین ماست. برقی پیش از انقلاب از فعالان و سازمان‌دهندگان تظاهرات ضد شاه در انگلستان بود و هم‌زمان با انقلاب به ایران برگشت، ولی در سال ۶۰ به دلیل اختلاف‌های سیاسی از کشور خارج شد و به

امریکا رفت. به قول خودش با اینکه ناچار از تأمین هزینه خانواده خود بود، پیشنهادهای همکاری با رسانه‌های امریکا را نپذیرفت و برای اینکه استقلال خود را حفظ کند مدت‌ها به کار رانندگی تاکسی پرداخت. زمانی که درگذشت استاد جامعه‌شناسی و محقق علوم سیاسی دانشگاه استراسبر ایالت مریلند در کشور امریکا بود.

زمانی که نظریه آقای دکتر سروش درباره رؤیای رسولانه بودن قرآن منتشر شد، سیر بحران‌های فکری را که موجب پیدایش این نظریه شد بررسی کرد و نقدهای خود را بر آن نوشت. وی در سفری به کوبا خاطرات خود از آن جامعه با عنوان «کوبایی که من دیدم» نوشت که جزو نخستین سفرنامه‌های مردم‌شناسانه ایرانی است که درباره جامعه کوبا نوشته شده و تفاوت‌های فرهنگی جامعه ما با جامعه کوبا را نشان داده است. با اینکه نسبت به حکومت کشور منتقد بود تلاش در این مسیر پایش را از دایره انصاف خارج نگذارد. در مصاحبه‌ای با شبکه جدال گفت جامعه مثل سرکه‌شیره است، هم سرکه است هم شیره و نه سرکه است و نه شیره. گفت الآن از خودم شرمندهام که در کتاب نظری به بلوچستان از همه چیز گفتم، اما از سپاه ننوشتم (منظورش از سپاه سپاه دانش قبل از انقلاب بود). می‌گفت من آن زمان

نظام را یکپارچه منفی می‌دیدم، اما حالا سعی می‌کنم که نظام را یکپارچه منفی نبینم. می‌گفت وقتی که نظام را یکپارچه سیاه ببینیم تمام اعتماد به نفس ملت را از بین می‌بریم و تمام دستاوردهای کشور را از بین می‌بریم. نسبت به دستاوردهای انقلاب بسیار خوش‌بین بود و می‌گفت انقلاب اثر خود را در مردم گذاشته است. نقل می‌کرد زمانی بودجه‌ای را برای هزینه کردن در بلوچستان به دست آورده بودم و می‌خواستم آن را برای مردم دو روستا در منطقه بلوچستان هزینه کنم و برای آن‌ها کاری انجام دهم. از اهالی پرسیدم بودجه ما محدود است ببینید که چه کاری لازم است برای شما انجام بدهیم. فکر کردم که آن‌ها مسائل و نیازهایی مثل غذا و سرپناه و

”  
به قول خودش با اینکه ناچار از تأمین هزینه خانواده خود بود، پیشنهادهای همکاری با رسانه‌های امریکا را نپذیرفت و برای اینکه استقلال خود را حفظ کند مدت‌ها به کار رانندگی تاکسی پرداخت. زمانی که درگذشت استاد جامعه‌شناسی و محقق علوم سیاسی دانشگاه استراسبر ایالت مریلند در کشور امریکا بود



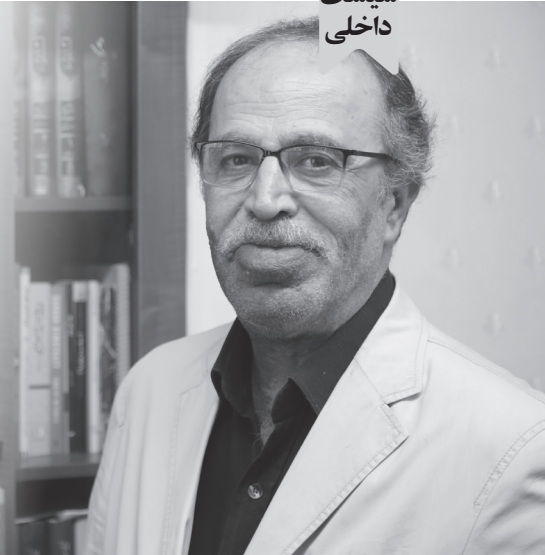
# قانون، میوه تغییر اجتماعی است نه علت آن

## نسبت قانون با عرف و ساحت سیاسی

## در گفت‌وگو با کامبیز نوروزی

## لازمه اجتناب‌ناپذیر ایده تغییر قانون اساسی یک

## فرآیند درازمدت خونین و بسیار پرهزینه است



چشم‌انداز ایران: ایده تغییر قانون اساسی جمهوری اسلامی ایده نوپدید نیست و لااقل از بعد از انسداد در جنبش دوم خرداد در ایران به عنوان پیش شرط هرگونه تحول ساختاری از سوی برخی نیروهای تحول خواه مطرح شده است؛ اما تحولات نیمه دوم سال ۱۴۰۱ سبب شد که این ایده در طیف وسیع‌تری از نیروهای سیاسی منتقد از جمله نیروهای سیاسی حاکم در دهه ۱۳۶۰ طرفدارانی پیدا کند. ارزیابی این ایده یکی از محورهای گفت‌وگوی چشم‌انداز ایران با کامبیز نوروزی، حقوقدان، پژوهشگر جامعه‌شناسی حقوقی و فعال حوزه رسانه، بوده است. در مدخل این گفت‌وگو، روند تکوین قانون اساسی در ایران از مشروطه تا امروز و نسبتی که این قانون با عرف داشته به بحث نهاده شده است. از نظر نوروزی، مقوله عرف در دعوی میان فقه و نظام حقوقی مدرن، در جریان انقلاب مشروطه مکتوم ماند و این امر پیامدهای منفی مهمی در پی‌ریزی نظام حقوقی ایران در پی داشت و سبب ناهمسازی این نظام با عرف در تمام دوره‌های بعدی شد. این پژوهشگر حقوق و جامعه، در تحلیل شرایط امروز نیز بر این مسئله تصریح می‌کند ایده تغییر قانون اساسی مستلزم یک پروسه پرهزینه و خونین است و تا اطلاع ثانوی و شکل‌گیری توازن حقیقی نیروها باید بر همان استراتژی اجرای بدون تنازل قانون اساسی پافشاری کرد. مشروح این گفت‌وگو را در ادامه می‌خوانیم.

مطرح می‌شود که این نظم جدید از کجا آمده است؟ قرن نوزدهم میلادی، اوج شکوفایی تمدن اروپایی است؛ رنسانس کاملاً به بار نشسته، انقلاب صنعتی شکل گرفته، تفکرات فلسفی مدرن و رشته‌های مختلف مثل حقوق و اقتصاد آمده و اوج تمدن اروپاست. ایرانیان وقتی با این تمدن غرب مواجه می‌شوند، سؤالشان این است که چرا جامعه این قدر مرتب و منظم است، همه چیز سر جای‌اش است و می‌درخشد... چنین نیست که سلطان، حاکم و امپراتور و شاه هر کاری دلش می‌خواهد بکند، مردم بالاخره ملجأ و مأوایی دارند، دادگاهی هست، دانشگاهی هست. سؤال این است چه چیزی باعث این وضعیت شده؟ اولین چیز در واقع آخرین چیزی است که باید ببینند و آن «قانون» است. تصویری پیش می‌آید که این قانون است که همه باعث همه این پیشرفت‌ها شده است؛ این قانون است که حکومت را محدود کرده، مردم را آزاد گذاشته، احزاب را ایجاد کرده، اقتصاد را سر و سامان داده و قانون است که توسعه می‌آورد؛ به عبارت دیگر تصور این است که قانون، تغییرات اجتماعی را خلق کرده است.

ایسن تفکر در سال‌های حدوداً ۱۲۵۰ به بعد وارد ایران می‌شود. در سمت روشنفکران، مستشارالدوله، ملک‌خان، تقی‌زاده و در سمت فقها، نائینی، آخوند خراسانی و دیگران، ادبیات سیاسی حقوقی فقهی بسیاری تولید می‌کنند که تماماً بر موضوع قانون تکیه دارد. مهم‌ترین عنصر گفتگویی این دوره قانون است، اما به این مسئله توجه نمی‌شود که خود این قانون از کجا آمده است. این طور نبوده که در اروپا در یک دوره‌ای علما، حکما و جامعه‌شناسان دور هم بنشینند و بگویند از امروز به بعد طور دیگری زندگی کنیم و قانونی بنویسند و همه چیز به همان شکل دربیاید.

**یعنی همه اینها معطوف به یک تجربیاتی بوده است؟**

«تحولات جامعه اروپایی و نظام حقوقی و قوانینی محصول مجموعه عظیمی

از اینکه وقت خودتان را در اختیار خوانندگان چشم‌انداز قرار دادید تشکر می‌کنیم. اخیراً در گفت‌وگویی که با عنوان «تغییر قانون اساسی مشکلی را حل نمی‌کند» منتشر شد، تأکید داشتید قانون اساسی انقلاب مشروطیت، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مصوب سال ۵۸ و قانون اساسی بازنگری‌شده مصوب سال ۶۸، به درستی اجرا نشدند و نتیجه می‌گیرید چگونه می‌توان تضمین کرد قانون اساسی جدید اجرا شود؟ همچنین معتقدید در قانون اساسی مشروطیت، چه در زمان رضاشاه و چه در زمان محمدرضاشاه، با دور زدن‌ها و تغییرات منفی مواجه شد، ولی مردم در برابر این تغییرات مقاومتی نکردند. پس از انقلاب نیز در قانون اساسی مصوب ۵۸ و ۶۸ تغییراتی به عمل آمد که مشاهده می‌کنیم مردم در برابر آن مقاومت چشمگیری انجام ندادند یا اگر نقدهایی بود، به صورت جریان درنیامد. سؤال نخست ما این است چرا این سه قانون اساسی به درستی اجرا نشدند؟ و دوم اینکه، چرا مردم با این دور زدن‌ها و تغییرات مخالفتی نکردند؟ آیا علت آن در محتوای قانون بود یا اینکه مردم آمادگی‌های لازم برای قانون‌گرایی نداشتند یا علل دیگری داشت؟

«از نشریه چشم‌انداز تشکر می‌کنم که به این بحث نظری توجه ویژه دارد. از نظر من، اصولاً مفهوم حقوق مدرن تا حد زیادی مکانیکی وارد ایران شد و بر همین اساس قانون‌گذاری به شکلی ذهنی و غیرپراتیک دنبال شد. مقصود این است که جز در برخی موارد استثنائی (مثل قانون مدنی) حقوق مدرن به ساختارهای و مناسبات اجتماعی توجهی نداشته است و به همین دلیل عملاً نتوانسته در جامعه ریشه بدواند. در همان مصاحبه مورد اشاره و جاهای دیگر گفتم از میانه‌های دوران قاجار - که رفت و آمد ایرانی‌ها به اروپا شروع می‌شود - روشنفکران و شاهزاده‌های قاجاری در مواجهه با تمدن اروپایی برایشان این سؤال

می‌بینیم این قاعده دقیقاً بر اساس یک عقلی وضع شده که در طول تاریخ شکل گرفته و علتش این است که زن عامل باروری است؛ مهم‌ترین عامل قدرت در نظام عشائری جمعیت است. زن وابسته است به طایفه شوهر و فرزندان هم عضو طایفه مرد محسوب می‌شوند. طایفه اگر زن‌ها را از دست بدهد، امکان افزایش جمعیتش از دست رفته و در طول چند سال طایفه از دست می‌رود. در واقع این قاعده منع ازدواج دختر با بیگانه برای حفظ و بقای طایفه وضع می‌شود. در اقتباس نظام حقوق مدرن در ایران به مجموعه عظیمی از عرف‌ها و سنت‌ها و ساختارهای موجود و بسیاری از این دقایق دیده نشده و این غفلت از همان زمان شروع می‌شود.

ممکن است این نقد وارد باشد که قانون اساسی که در دوره مشروطه تأسیس می‌شود خصلت اقتباسی دارد؛ یعنی امهات و حتی برخی از جزئیاتش - همان‌طور که گفتید - از قانون فرانسه و بلژیک وارد شده است. منتها اگر بخواهیم این بحث نسبت قانون و عرف را مبنا قرار دهیم، ناخواسته شنونده به این نتیجه می‌رسد که گویی این عرف‌ها چون در جامعه رواج داشته و کارکرد هم داشتند، لاجرم باید در قالب نظام حقوقی جدید هم تداوم یابد. این مثالی که می‌زنید می‌فرماید این قاعده‌ای که وضع شده برای آن فراماسیون اجتماعی

قبیله‌ای و عشیره‌ای یک امر کارکردی بوده و قبیله و باروری و جمعیت را حفظ می‌کرده و در آن چارچوب عقلایی هم بوده است، اما ما داریم وارد دورانی می‌شویم که جامعه می‌خواهد تغییر و تحولاتی را تجربه کند و پوست‌اندازی کند. محرک این هرچه بوده - رویارویی با تمدن غربی بوده و قبل‌تر از آن شکست‌های ایران از

روس یا هر چیز دیگر که بوده - اکنون جامعه ایران می‌خواهد تحول یابد و می‌بیند که عامل خیلی از این رکودها و ناکامی‌هایش همین قواعد عرفی است که در گذر زمان تمرین شده و به قواعد صریحی تبدیل شده که امکان تخطی از آن‌ها هم نیست. کما اینکه مناسباتی هم که بین حکومت و جامعه در عصر ماقبل مشروطه بوده بر مبنای یک سنن و قواعدی بوده است؛ یعنی برخلاف تصور این گونه نبوده که دلخواهانه باشد؛ سنن و نهاد‌های مقیدکننده‌ای بوده است، اما در این سرفصل جامعه به این رسیده که باید این سنت‌ها و عرف‌ها را تغییر دهد و

در مباحثی که در همان ادبیات دوران مشروطه در مورد نگارش و وضع قانون اساسی مشروطه است، مشاهده می‌کنیم دایم بحث‌های فقهی مطرح می‌شود؛ اوج این بحث‌ها شیخ فضل‌الله نوری است که عمیقاً مخالف تنظیمات مدرن است. چیزی که این وسط از نگاه هر دو سوی این دعوا، - بین فقه و حقوق مدرن - مکتوم و پوشیده باقی می‌ماند، بحث «عرف» است. در عرف ما چه می‌گذرد؟ عرف شامل مجموعه پیچیده‌ای از معیارها و هنجارها و قواعدی است که زندگی روزمره مردم را در طول صدها سال و بلکه هزاران سال سامان داده است. چه فقها و چه طرفداران حقوق مدرن هر دو به اصول و قواعدی تأکید می‌کنند که نه محصول تجربه اجتماعی جامعه ایران، بلکه صرفاً متکی به تفکری غیرتجربی و پیشینی داخلی یا خارجی است.

### می‌شود به قول یکی از متفکران بگوئیم عصر خرد؟

«» در این بحث با مفهوم خرد خیلی موافق نیستیم؛ چون باز تأکید خرد بر یک عقل فلسفی و منتزع از جامعه است. عرض من آن چیزی است که در زندگی روزمره جامعه جاری است. هیچ فیلسوفی هم نیامده در موردش فلسفه بگوید؛ هیچ حقوقدانی نیامده این را ماده به ماده کند. در واقع عرف در یک فرآیند تاریخی و بر اساس نیازهای خود آگاه در جامعه شکل گرفته و به‌عنوان حقوق زنده جامعه را سازمان داده. ما معمولاً بر ایمان سؤال مطرح

می‌شود که تا پیش از این دوران حقوق موضوعه، جامعه چه کار می‌کرده و چگونه زندگی می‌کرده است؟ هیچ قانونی وجود نداشته، قانون خانواده، قانون آیین دادرسی، قانون مجازات، قانون تجارت و خیلی از قوانین دیگر نبوده‌اند.

### در ایران تنظیم روابط بر اساس فقه انجام می‌شده است.

«» خیلی از آنها بر اساس فقه نبوده است. هرچند فقه هم

یکی از منابع شکل‌گیری این عرف‌ها بوده، ولی جامعه با نیازهای بالفعل خود مستقلاً عرف‌هایی تولید کرده است. برای نمونه، در عشایر ازدواج دختر با بیگانه، یعنی مردی بیرون از طایفه، ممنوع است. در فقه چنین منعی وجود ندارد؛ الا آن هم این منع وجود دارد، البته مقداری تلطیف‌تر شده است. اگر خانواده‌ای دخترش را به بیگانه بدهد از طرف طایفه طرد می‌شود. در نظام عشائری طرد شدن از طایفه یکی از سخت‌ترین و دردناک‌ترین مجازات‌هاست و آن خانواده همه چیزش را از دست می‌دهد. وقتی از بیرون به این قضیه نگاه می‌کنیم تفسیرمان این است که این یک قاعده غیرانسانی است که حقوق زن را از بین می‌برد، اما اگر از درون نگاه کنیم

از انواع تحولات اجتماعی، اقتصادی و فکری است. این دگرگونی‌ها به تحول در فکر حقوقی و سپس تولید نظم حقوقی جدید با قوانین جدید منجر می‌شوند. از دوران رنسانس تمام عرصه‌های فکری جامعه اروپاییان معماری تا مذهب دستخوش تحول می‌شود؛ به‌تدریج - طی حداقل طی دو قرن - که خونین هم هست، تحولات آغاز شده و این تحولات بعد وارد عرصه سیاست می‌شود. اصولاً جهان بعد از رنسانس یک چیز دیگر است. مجموعه این تحولات در سمت ایالات متحده به منشور حقوق ایالات متحده (Bill of Rights) که اولین اعلامیه حقوق بشر است، می‌رسد و بعد به اعلامیه جهانی حقوق بشر فرانسه منجر می‌شود و هم‌زمان، انقلاب فرانسه پیش می‌آید.

قانون‌گذار ایرانی این مقدمات را نمی‌بیند. نظم حقوقی جدید اروپا در آن دوران میوه درخت تناور تحولات دیگر است. قانون‌گذار ایران فقط میوه را می‌بیند، نه درخت را. نتیجه‌اش می‌شود اینکه یک ستونی را کج می‌گذارند. قانون اساسی مشروطه منشعب از همین تفکر است. انقلاب مشروطه از تقاضای عدالتخانه شروع می‌شود و مردم با آن وضعیتی که شاهان و شاهزادگان قاجار ایجاد کردند، عدالتخانه می‌خواهند. آرام آرام این موضع توسعه پیدا می‌کند و بعد در سطح نخبگان و روشنفکران بحث قانون اساسی مطرح می‌شود؛ قانون اساسی هم از فرانسه و بلژیک به ایران می‌آید و همان قانون اساسی که پشتوانه‌اش حداقل چهار قرن تحولات بعد از رنسانس است، وارد ایران می‌شود و می‌خواهد با تغییر حقوقی تغییر اجتماعی ایجاد کند؛ سلطنت محدود می‌شود، پارلمان ایجاد می‌شود، دادگستری جدید در قانون اساسی پایه‌گذاری می‌شود؛ در متمم قانون اساسی مشروطه بحث جرم سیاسی و جرم مطبوعاتی و هیئت منصفه مطرح می‌شود با این عبارت که «در موارد تقصیرات سیاسی و مطبوعات هیئت منصفین در محاکم حاضر خواهند بود» (اصل ۷۹)، اما نکته مهم اینجاست که این مجموعه نهاد‌های حقوقی و سیاسی کاملاً بی سابقه و نوین که در قانون اساسی ایجاد می‌شوند تا چه حد با جامعه ایران که در همان دوران هیچ‌یک از تحولات اروپایی را از سر نگذرانده است سازگار است و می‌تواند واقعاً نهادینه شود؟

یک مجادله دائمی از همان زمان یعنی از حدود سال ۱۲۵۰ به این سو در جامعه‌مان داشتیم و آن هم منازعه بین فقه و حقوق مدرن یا منازعه بین فقه و نهاد‌های مدرن است. منازعه به قدری شدید است که به اعدام شیخ فضل‌الله نوری هم منجر می‌شود. نمونه‌های خیلی ساده‌تر آن که همه ما می‌دانیم این است که زمانی که مدرسه‌های حسن رشدیه تأسیس می‌شود، روحانیت در برابر آن موضع می‌گیرد و نزاع سختی پیش می‌آید. دانشگاه که تأسیس می‌شود، حوزه از همان اول با آن مشکل دارد. هر نهاد تمدنی جدید که وارد عرصه عمومی ایران می‌شود با این منازعه رویه‌رو است.

تبدیل می‌شود، ولی در ایران حوزه جلو دانشگاه می‌ایستد یا دانشگاه جلو حوزه می‌ایستد و این بنا کردن نهادهای جدید بر سنت قبلی که در غرب انجام شده اینجا انجام نشده است.

«دقیقاً. آنجا ورود دانشگاه جدید ملازم با انکار جایگاه کلیسا نیست؛ اگر چه نزاع و درگیری هم بین حامیان علوم کلیسایی و علوم جدید شدید بوده است که نمونه تاریخی‌اش همان برخورد با گالیله است، اما این فرآیند تدریجی عملاً راهگشا می‌شود و این‌ها کنار هم قرار می‌گیرند. در ایران وقتی دانشگاه جدید و مدرسه جدید می‌آیند، شاهد رویکرد تقابلی هستیم. حوزه‌های علمیه و مکتبخانه‌ها دو پایگاه علم و دانش و آموزش‌اند که علم و دانش از ریاضی و نجوم گرفته تا رجال و حدیث و تفسیر و کلام و غیره متعلق به این حوزه است، اما وقتی مدارس جدید یعنی مدارس حسن رشدیه و بعدتر هم دانشگاه وارد ایران می‌شود، آشکارا و یک‌باره این نهاد سنتی را انکار می‌کند و مشکل و نزاع آغاز می‌شود.

مدارس جدید و دانشگاه باید باشد؛ مکتب‌خانه‌های قدیمی دیگر به درد جامعه مدرن نمی‌خورد. در مقابل، علوم جدید نظیر جامعه‌شناسی، پزشکی و فلسفه جایی در حوزه‌ها ندارد، اما این ورود دفعی جنگ می‌سازد و این‌ها دائم در حال منازعه هستند. اگر دقت کنیم هیچ‌یک از قوانین مربوط به نهادهای تمدنی جدید در ایران کارکرد پیدا نکردند. من این را خیلی قاطعانه می‌گویم. قانون تجارت و قانون مالیات در ایران فقط روی کاغذ وجود دارند و این مربوط به الان نیست، از قدیم هم بوده است. در ایران هرکسی از مالیات فرار می‌کرده توسط جامعه و رفقایش تحسین می‌شده. ما اصطلاحی داریم به نام «مالیات علی‌الرأس» که هنوز هم وجود دارد که اگر کسی سود را اعلام نکند، ممیز مالیاتی بر اساس حدس و گمانی که می‌زند و می‌گوید تو باید این قدر درآمد می‌داشتی؛ خود ممیز برایش یک مالیاتی تعیین می‌کند. این نعل به نعل مطابق همان سور و ساتی است که در زمان قاجار گرفته می‌شد و هنوز هم وجود دارد! هیچ‌گاه درآمد‌های مالیاتی دولت در ایران درآمد واقعی نبوده است و همچنان تلقی عمومی که از مالیات‌گیری در ایران است، مالیات به‌مثابه پول زور است. دقت کنید قانونی مثل قانون تجارت که در سال ۱۳۱۱ در ایران تصویب می‌شود قانون جامعه سرمایه‌داری است، اما در ۱۳۱۱ ایران همچنان مبتنی بر بزرگ‌مالکی است. هنوز خیلی مانده تا به یک جامعه سرمایه‌داری تبدیل شود. معلوم است چنین قانونی که نسبتی با نظام عملی تجارت ندارد نمی‌تواند محقق شود. اشکال اینجاست که قانون را به‌عنوان «علت تغییر» تلقی می‌کنند؛ اگر درک صحیحی از زندگی بالفعل واقعی جامعه وجود می‌داشت، کاری که می‌شد انجام داد این بود که به جای ستیزه سخت و حتی گاهی اوقات خونین با نظامات عرفی به تغییر تدریجی آن‌ها فکر کنند. اصلاً بحث تأیید این عرف‌ها نیست. مثال ساده



لحظه امضای فرمان مشروطه در باغ صاحبقرانیه

انجام می‌دهند و به‌خصوص در نظام عشایری رؤسای ایل‌ها و طوایف نقش بزرگی در ساختار قدرت دارند. من نمی‌گویم این را باید تأیید کنیم؛ یک ایلخان فراتر از قانون می‌توانست هر کاری بکند و هنوز هم این نفوذ را دارد. در عشایر عرب خوزستان همچنان شیوخ عرب شخصیت‌های بسیار پرنفوذ هستند؛ درحالی که الان ما چیزی حدود ۱۱۷ سال را از مشروطه گذرانده‌ایم، ولی هنوز این ساختارها با قدرت سر جایشان هستند. نظام حقوق مدرن در ایران به این نیندیشید که این ساختارها را تغییر دهد؛ تلاش کرد این‌ها را اصلاً حذف کند! وقتی ما برای تصمیم‌گیری پارلمان می‌گذاریم، یک پرسش خیلی سخت مطرح است: در این ساختار قدرت این بخش از جامعه کجا قرار می‌گیرد؟

**اتفاقاً در راستای بازتاب این ساختار، شما اگر نظام‌نامه انتخابات مجلس اول را نگاه کنید می‌بینید همین طبقات و گروه‌های اجتماعی -اصناف، شاهزادگان، روحانیون - خودشان را در آن نظام‌نامه بازتاب دادند.**

«درست است. هوشمندی خیلی خوب و درستی هم در این نظام‌نامه انتخابات هست، ولی در کش و قوس حوادث گم می‌شود و در خود قانون اساسی هم از این غفلت شده. به‌عنوان نمونه‌ای ساده ولی مهم ببینید چه جنگ‌هایی برای مقابله با سیاست یکجانشینی عشایر به وقوع پیوست. عرض من این است که شیوه‌های تغییر اجتماعی را ندیدند. نمی‌گویم بحث تغییرات اجتماعی را در قانون اساسی بیاورند! اما اینکه این مقررات چگونه می‌تواند با جامعه سازگار شود، مورد تأمل مشروطه‌خواهان نبود. نمونه برجسته دیگر، عدالتخانه و دادگستری است که خیلی هم بخش مهمی است. دادگستری مدرن در ایران به‌طور کامل دادگستری سنتی را از بین می‌برد. این نهاد‌های عمیق و ریشه‌داری هستند.

**فکر می‌کنم این مثال را خود شما زده بودید که در انگلستان خیلی از کلیساها به دانشگاه**

نوسازی صورت بگیرد. بخشی از جامعه که نیروی محرکه انقلاب مشروطه هستند، به این رسیده است که عرف‌ها و قواعد جاری با آن ذهنیتی که جامعه به آن رسیده و با میلی که به تغییر خواهی دارد دچار تعارض می‌شود. اینکه شما می‌فرمایید ناسازگار بوده، بله درست است. ولی آیا این می‌تواند استدلالی برای این باشد که پس ما به سمت قوانین و قواعدی که مساوات‌گرا تر یا آزادی‌خواهانه‌تر هستند - آن‌گونه که تصور مشروطه‌خواهان بوده - نرویم چون این‌ها با عرف ما سازگار نیست؟

«عرض من به منزله تأیید همه‌جانبه عرف‌ها نیست، بلکه بحث بیشتر روی روش‌های تغییر است. شیوه‌ای که در ایران با قانون اساسی مشروطه پایه‌گذاری شد و بعدها از دوره رضا شاه پیگیری شد یک «نزاع همه‌جانبه با عرف» بود و مشکل اینجاست. درواقع این تفکر حقوقی به جای آنکه از درون جامعه تغییر ایجاد بکند و بستر جامعه را برای تغییرات مهیا کند، به معارضة با عرف‌ها و جامعه قیام می‌کند. باید توجه کنیم که مجریان حقوق در همه حال مردم‌اند. حقوق مشتمل بر منظومه‌ای از قواعد رفتاری است که مردم باید به آن‌ها عمل کنند. اگر جامعه این قواعد را نپذیرد یا نتواند بپذیرد به آن عمل نمی‌کند و بلکه به مقابله با آن‌ها بلند می‌شود. یکی از عوامل شکاف دولت ملت در ایران از همین جا شروع می‌شود.

**عنی به جای اینکه عرف را تعالی دهد، مقابل آن قرار گرفت؟**

«بله. ببینید در دوره‌ای که داریم از آن صحبت می‌کنیم جمعیت ایران چیزی حدود ۸ تا ۱۰ میلیون نفر است که اکثریت آن - شاید چیزی حدود ۸۰ درصد جمعیت روستایی و عشایری است. نظام بزرگ‌مالکی وجود دارد و بزرگ‌مالکان هم در همراهی با شاهزادگان و عوامل حکومت همه کار



یک طرفه‌ای از عرف به قانون است؛ در حالی که از این طرف قانون هم می‌تواند با آن عرف برخورد انتقادی بکند و یک سری عرف‌هایی را که خلاف شکل‌گیری ملت هستند بپالایش کند و کنار بگذارد یا آن‌هایی را که قابل بازسازی هستند متناسب با این مقتضیات جدید بازسازی کند. چنین نقشی را برای قانون و نظام حقوقی قائل هستید یا می‌فرمایید اساساً نظام حقوقی و قانون نباید با فراتر از چیزی جز بازتاب عرف‌های رایج و حاکم بر جامعه بگذارد؟

«اگر بخواهیم بگوییم قانون نباید با از عرف‌ها فراتر بگذارد، غلط است و قانون اساساً بلا موضوع می‌شود؛ عرف هست و قانون هم چند امضا زیر آن می‌زند! خیر! بلکه قانون یکی از عوامل تغییرات اجتماعی است، اما علت نیست. بگذارید یک مقداری انضمامی صحبت کنیم. عرف‌ها در یک فرآیند تدریجی و یک انتخاب جمعی برای پاسخگویی به نیازهای معین خلق می‌شوند. ما می‌گوییم ایران یک جامعه و کشور کهن است. این فقط باعث مباهات نیست که تابلو کنیم و به دیوار بزنیم و به آن افتخار کنیم، یکی از معانی‌اش این است که این جامعه درونش بسیاری ارزش‌ها و سنت‌ها و مناسبات داشته که مدام متولد شدند و مردند و همین‌طور ادامه داشته است؛ یعنی یک کاغذ سفید نیست که هرچه دل‌مان خواست روی آن بنویسیم. ما مثل بعضی از

این کشورها که با خط‌کشی مرزهایشان مشخص شده نیستیم. در نظام آبیاری سنت‌های فراوانی داریم، در نظام خانواده، در نظامات کیفری و الی‌آخر. عرف‌ها بر اساس یک‌سری نیازها تولید شدند. تا زمانی که آن نیازها وجود دارد جامعه از این عرف‌ها تبعیت می‌کند. من این عرف‌های آبیاری را که عرض کردم دلیلش این بود که در قنات‌ها، نظام تسهیم و استحصال آب، بسیار بسیار دقیق است. الآن دیگر در اغلب مناطق کشاورزی از آن عرف‌ها خبری نیست، چون ورود تکنولوژی‌های جدید نیاز شما به آن تقسیم‌بندی آب را از بین برده است. اصطلاحی در آبیاری هست به نام پیاله یا فنجان که واحد آن زمان است نه حجم؛ مثلاً می‌گویند زمین شما هفته‌ای سه پیاله یا سه فنجان آب دارد؛ یک سوراخ کوچک در یک فنجان واقع در کاسه بزرگ‌تر وجود دارد و یک فنجان مدت‌زمانی است که آن پیاله پر می‌شود و داخل

تفکر علامه نائینی بعدها ادامه پیدا کرد؛ کما اینکه در انقلاب سال ۵۷ هم این تفکر خیلی باز شد. در حاشیه اشاره‌ای کنم که نبرد فکری شدیدی هم بین روحانیون موافق و مخالف مشروطه وجود دارد؛ رأی به اعدام شیخ فضل‌الله اتفاق خیلی بزرگی است و شاید یکی از موجباتی بود که در شکست مشروطه هم بی‌اثر نبود، اما ببینید مسئله این است که این عرف جامعه ایران تماماً فقه نبوده است. اگر ما فقه را دسته‌بندی کنیم، یک بخش مربوط به عبادات است که بحث فردی است؛ مانند نماز و روزه و حج و خمس و زکات و غیره؛ بخش دیگر فقه معاملات است که این معاملات اثرگذار بوده ولی نه به تمامی؛ یعنی من تصور این است که رژیم حقوق عرفی سنتی ایران در حوزه معاملات تماماً تابع فقه نبوده است. در فقه ما مزارعه و مساقات و مانند این‌ها داریم که قواعد مشخصی دارد، ولی معاملات عرفی ورای این موارد محدود بوده است. بخش دیگر، فقه کیفری است که در سنت‌های جامعه ایران کمتر دیده شده است. اگر به تاریخ حقوق ایران نگاه کنیم، چیزی مثل دیه مشاهده نمی‌شود، یا مثلاً قصاص به آن معنا دیده نمی‌شود که یک فصل مفصلی در حقوق کیفری سنتی جامعه ایران بوده باشد. این‌طور می‌خواهم نتیجه بگیرم که مهم‌ترین بخشی که فقه در جامعه ایران اثر گذاشته، بخش معاملات است؛ به‌عبارت دیگر در حوزه خصوصی اثر داشته است، اما زمانی که رفتاری به‌تدریج استقرار پیدا کرده و نهادینه می‌شود دیگر کسی با منبع و منشأ آن کاری ندارد که مثلاً فرض کنید این رفتار به‌خصوص از دوره یاسای چنگیزی باقی مانده یا از جای دیگری آمده است. بسیاری از عرف‌ها که در زمینه نکاح و طلاق و معاملات یا ارث و وصیت و امثال این‌ها در ایران هست، دیگر مستقل از فقه شدند و اعتبار عرفی پیدا کردند. در مشروطه به این طرف آن اتفاقی که به‌خصوص در قانون اساسی مشروطه می‌افتد این نیست که فقه آمده کاری کرده، فقه فقط این را امضا کرده است. ما بازتاب فقهی در قانون مشروطه نمی‌بینیم، به‌جز یک اصلی که نمایندگان علما باید در مجلس حضور داشته باشند. در واقع می‌شود گفت که ارزش کاری که فقهای مشروطه‌خواه با قانون

اساسی مشروطه کردند این بود که آن را پذیرفتند و به تعبیر فقهی آن را امضا کردند؛ البته از لحاظ تفکر فقهی اتفاق مهمی بود و بعدها هم آثار خودش را در انقلاب سال ۵۷ نشان داد.

گویی صحبت شما متضمن رابطه‌ای

بزنم؛ با وجود اینکه دولت مرکزی مدرن در ایران الآن بیش از یک قرن است که دارد کار می‌کند و حقوق مدرن در ایران ۱۱۷ سال است که وارد شده، اما همچنان پاره‌ای از عرف‌های مهم منطقه‌ای سر جایشان مانده‌اند. هنوز هم قوانین در تنظیم جامعه معمولاً ناکارآمدند. الآن هنوز هم عرف‌هایی مانند منع ازدواج با بیگانه یا خون‌بس و فصل وجود دارند.

طلاق‌هایی که در برخی استان‌ها انجام می‌شود به این صورت است که مرد می‌گوید اگر دروغ بگویم زخم به من حرام است. تمام شد! با یک جمله طلاق داده می‌شود.

این‌ها عرف‌هایی است که دولت با آن‌ها جنگیده، ولی نتوانسته آن‌ها را اصلاح کند.

به هر حال قانون قرار نیست جایگزین هنجار یا عرف‌های اجتماعی شود؛ جامعه هنجارهای اجتماعی را در گذر زمان و در اثر اعمالی که کنشگران انجام می‌دهند، می‌آفریند.

ولی در ایران از همان ابتدا قانون آمده و خودش را جانشین عرف کرده و چه نظام حقوقی و چه نظام سیاسی اساساً جایی برای حیات عرف باقی نگذاشته و این هم از خصلت‌های دولت آمرانه است.

کسانی از رویکرد مقابل، اتفاقاً قانون اساسی مشروطه و از منظری کلی‌تر، تمام پروسه مشروطه‌خواهی ایرانیان را وقتی تحلیل می‌کنند به تلیقی موفق بین خواست مدرن مشروطه‌خواهی با نظام سنتی فقهی ما اذعان می‌کنند که بارزترین تلاش همان رساله تنبیه‌الامه و تنزه‌المله علامه نائینی است. به‌جز آن هم اساساً نفس ورود فقهای مشروطه‌خواه در پروسه مشروطه بیانگر این هست که حرکت رو به جلویی در جامعه ایران وجود دارد که می‌خواهد بین نظام تنظیم روابط جاری - که فقه بوده و در جامعه ایران بیش از هزار سال سابقه داشته - با این نظام حقوقی جدید تلفیق و آشتی ایجاد کند. شما اساساً چنین سنتی را کامیاب می‌بینید؟ لااقل بخشی از فقها توانستند فقه شیعه را از یک مجموعه حقوقی خاص‌گرا که دارد صرفاً برای یک‌سری از شیعیانی که مقلد هستند قواعد تنظیم می‌کند، به یک نظام قانونی عام‌گرا ارتقا دهند که دارد برای تمام شهروندان و افراد جامعه فارغ از اینکه شیعه یا سنی، مسلمان یا غیرمسلمان هستند قاعده‌گذاری می‌کند. شما چنین ارتقایی را می‌بینید و به آن قائل هستید؟

درست است. فقیهان طرفدار مشروطه کار عمده‌شان این بود که مشروطه را به لحاظ فقهی پذیرفتند. این خلاف نظریات مخالفان مشروطه بود. مثلاً اینکه حکومت باید محدود شود یا مبنا رأی مردم باشد، بحث‌های جدیدی در فقه بود و

” قانونی مثل قانون تجارت که در سال ۱۳۱۱ در ایران تصویب می‌شود قانون جامعه سرمایه‌داری است، اما در ۱۳۱۱ ایران همچنان مبتنی بر بزرگ‌مالکی است. هنوز خیلی مانده تا به یک جامعه سرمایه‌داری تبدیل شود. معلوم است چنین قانونی که نسبتی با نظام عملی تجارت ندارد نمی‌تواند محقق شود

آب می رود. وقتی در نظام آبیاری، روش های تسهیم جدید می آید، آن عرف تسهیم زمان خود به خود موضوعیت خود را از دست می دهد. شما جایی با عرف های خوبی مواجه هستید و قانون تأییدش می کند و جایی با عرف هایی مواجه هستید که به هر دلیل عرف های مناسبی نیست یا غیرانسانی است یا باعث جنگ و خونریزی است یا با ویژگی های دولت مرکزی منافات دارد و قانون باید روی این ها اثر بگذارد. این گونه نیست که قانون فقط آینه ای در برابر عرف ها باشد. بحث بر سر این است که قانون با شناخت دقیق عرف ها بتواند به فرآیند تغییر آن ها کمک کند. در ایران همان طور که گفتیم قانون گذار معمولاً سر ستیز با عرف داشته و اصلاً جایی برای تنفس عرف ها نگذاشته است. در تاریخ قانون گذاری ایران نگاه کنید حتی به صنوف و اتحادیه ها هم جایی برای تنفس داده نمی شود. اگر مثال های جدیدتر بزنم، یک اداره بازرگانی می آید به جای تمام بازرگان ها که عمری بازرگانی کردند تصمیم می گیرد که این طور باید تجارت کنید! خب این نمی شود. خاطر هست دهه ۷۰ که دولت آمد ساعت توزیع مرغ را تغییر داد. این تغییر با تمام ویژگی های پرورش و کشتار و آماده سازی مرغ در تضاد تکنیکی بود و ده پانزده روز توزیع مرغ در تهران مختل شد! این خصلت آمرانه، قوانین را در مقابل عرف ها قرار داده و با آن ها برخورد حذفی کرده است. این تفکر خواسته یا ناخواسته در مشروطه بوده؛ البته مشروطه خواهان دنبال یک ایران آزاد و مستقل و آباد بودند ولی خیلی وقت ها آثار رفتار ما دست خود ما نیست. این تفکر در انقلاب ۵۷ هم ادامه پیدا می کند که فکر می کنیم با تغییر قانون اساسی همه چیز خوب می شود و الآن هم همان تفکر دارد دوباره پا به میدان می گذارد.

مسئله اینجاست که همه چیز را مokusol به قانون کردن یا قانون را علت العلل تلقی کردن از مشروطه شروع می شود و در حیات اجتماعی و سیاسی ما ادامه پیدا می کند.

اگر بخواهیم به شرایط امروز پل بزنیم، به خصوص معطوف به بخش آخر صحبت شما، الآن لااقل در بخشی از

جامعه خواسته هایی وجود دارد و این جامعه فضاهای جدیدی را تجربه کرده و دچار تغییراتی در همان عرف زندگی روزمره خود شده و این نظام حقوقی موجود را بر قامت خودش سازگار نمی بیند و حس می کند که حداقل یک بخشی از مسئله، قید و بندهایی است که قانون دارد در زندگی روزمره اش ایجاد می کند. می بینیم در این اعتراضات شش ماه گذشته مسئله با چیزهای خیلی ساده ای شروع شد و همان طور که در شعار

«زن زندگی آزادی» هم تبلور پیدا کرده یکی از ارکان خواسته های حرکت اخیر «زندگی» است؛ یعنی خیلی ساده می گوید من می خواهم زندگی کنم! این جامعه با تحول در نرخ تحصیلات، در ارتباطات و گسترش رسانه ها به این سرفصل رسیده و الآن هنجارهای جدیدی در جامعه خلق شده که گویی این هنجارها با نظام حقوقی رسمی در تعارض است. حال می گوید من می خواهم متناسب با این خواسته ها و هنجارها قانون اساسی هم تغییر کند، این چه ایرادی دارد؟ یکی از نقدهایی که شما بر خواسته تغییر قانون اساسی وارد کردید این بود که این خواست تغییر قانون اساسی بر توازن واقعی نیروها استوار نیست؛ یعنی در سطح جامعه توازنی وجود دارد که اجازه چنین تغییری در قانون اساسی را نمی دهد، ولی اگر این اعتراضات را بیانگر تغییر در توازن نیروها بدانیم و اینکه مردم خواسته های خودشان را برای تغییر این مناسبات و میثاقی که سال ۵۷ بسته شده را دارند این گونه فریاد می زنند، آن وقت خواست تغییر قانون اساسی نمی تواند خواست مشروعی برآمده از این اعتراضات باشد؟

«دو سه نکته در صحبت شما بود که من یک به یک توضیح می دهم. وضع جدید که در کشور وجود دارد ناشی از رژیم حقوقی نیست؛ ناشی از رژیم سیاسی است. همین الآن ببینید در بحث حجاب تقریباً می شود گفت تمام اقداماتی که توسط سازمان های حکومتی برای حجاب انجام می شود غیرقانونی است یا در مورد خود قانون اساسی - نمی گویم کامل است ایراداتی درونش هست، اما در کلیت آن قابل دفاع است - نمی توانیم بگوییم این قانون اساسی موجب این وضعیت شده است. سال هاست صحبت از این می کنیم که چرا قانون اساسی را درست اجرایی نمی کنیم؟ اختیارات شورای نگهبان در قانون اساسی چنین نیست که دارد عمل می کند. شورای نگهبان حتی اظهار نظر کارشناسی هم در محتوا می کند؛ در هر انتخاباتی نظارت

استصوابی شورای نگهبان از حدود قانونی خیلی عبور کرده و در آخرین انتخابات ریاست جمهوری و مجلس و خیلی از موارد این موضوع آشکار بود. اینجا مسئله اصلی رژیم حقوقی نیست؛ مگر اینکه بگوییم قانون اساسی را درست اجرا کردند که اگر یک رژیمی این قدر قانون گراست که باید با آن همکاری هم کرد! اما خیلی از موارد مثل آزادی احزاب، آزادی جمعاعات، اصل ۱۱۰ و خیلی از موارد دیگر در قانون اساسی هست که اصلاً رعایت نمی شود؛ بنابراین اینجا مسئله رژیم حقوقی دیگر مطرح نیست. در محاکماتی

که الآن می شود - مثلاً فرض کنید محسن شکاری که به جرم محاربه اعدام شد در حالی که اصلاً بحث محاربه بر پرونده وارد نبود - این ها کارهایی است مبتنی بر زور است و بحث رژیم حقوقی نیست. مسئله بیرون از حقوق قرار می گیرد.

به عبارتی ناشی از رژیم حقیقی است.

«بله. الآن وضعیت موجود وضعیت توازن نیروی حقیقی است که ملاک است. اگر قانون اجبار می کرد، من با این حرف موافق بودم؛ اما این طور نیست. نکته بعدی این است که در فرآیند ایجاد چنین وضعیتی چه گذشته است؟ قوانین نبوده که این وضعیت را شکل داده است. خیلی از این مسائل به سبب سوءاستفاده از قدرت بوده و اینجا دیگر حقوق مطرح نیست؛ بحث جامعه شناسختی و سیاسی است. صحبت من این است که تغییر قانون اساسی مشکلی را حل نمی کند چون مشکل از قانون اساسی نیست بلکه ناشی از عدم اجرای قانون اساسی است؛ یعنی نیروهایی هستند که می توانند قدرت خود را بر قدرت قانون و قانون اساسی برتری بدهند. نکته دیگر این است که آنچه در این ماه ها عده ای در مورد تغییر قانون اساسی و براندازی مطرح می کنند؛ یعنی «انقلاب»! واقعیت این است هیچ حکومتی در دنیا نداریم که به سادگی بگوید بیاید من را عوض کنید یا من کنار می روم! اساساً منطق سیاست و قدرت چنین اقتضایی ندارد. یک موقعی شما با اصلاحات داخلی مواجه هستید و مثلاً می گوید پنج اصل را تغییر می دهیم؛ اما هیچ وقت یک رژیم سیاسی به سادگی نمی گوید من قانون اساسی ام را کنار می گذارم و شما بیاید قانون اساسی خودتان را بیاورید. تغییر کامل قانون اساسی مستلزم یک روند سخت، پیچیده، خونین و طولانی مدت است. علاوه بر اینکه تغییر قانون اساسی راه حل مشکلات جامعه امروز ایران نیست لازمه اجتناب ناپذیر ایده تغییر قانون اساسی یک فرآیند درازمدت خونین و بسیار پرهزینه است.

لزوماً خونین است؟

«قطعاً خونین است. من بی هیچ تردیدی می گویم.

اگر نیروهای اجتماعی مترقی زیادتز باشند، باز هم خونین می شود؟

«به هر حال سیستم قدرت در ایران سیستم ضعیفی نیست؛ درست است که ناکارآمدی و فساد و رفتارهای خلاف قانون وجود دارد، ولی در عین حال سیستمی پیچیده و پرزور است. چنین نیست که ظرف چند ماه این دگرگونی اتفاق بیفتد. تغییر قانون اساسی یا آن چیزی که الآن می گویند براندازی یک لاپوشانی کلامی است؛ یعنی صحبت از انقلاب می کنند اما نمی خواهند اسمش را ببرند، می گویند براندازی! این یک فرآیند بسیار طولانی مدت، بسیار خونین و بسیار ویرانگر است. بعدش می خواهد یک قانون اساسی جدید بیاید. این قانون اساسی چه کار

این تفکر در انقلاب ۵۷ هم ادامه پیدا می کند که فکر می کنیم با تغییر قانون اساسی همه چیز خوب می شود و الآن هم همان تفکر دارد دوباره پا به میدان می گذارد

می خواهد بکند؟

**شما تغییر قانون اساسی را لزوماً از رهگذر یک انقلاب ممکن می دانید؟ به هیچ سازوکار دیگری که قانون اساسی بخواد تغییر کند و انقلاب رخ ندهد قائل نیستید؟**

« به لحاظ تئوریک یک وضعیت دیگری هم وجود دارد که بدتر از این مسیر است و آن اینکه حکومت تحت نظارت سازمان‌های بین‌المللی این تغییر را بپذیرد. این هم البته مستلزم دوره‌ای طولانی از نزاع و کشمکش و حتی جنگ است، حتی تحرکاتی که الآن در خارج از کشور برای جلب نظر دولت‌های غربی دارد اتفاق می‌افتد فعالیت‌های بی‌حاصل‌اند. دولت‌ها بر اساس منافع ملی خود اقدام می‌کنند. دولت‌ها در روابط بین‌الملل کاری به معیارهای اخلاقی و حقوقی بشر مانند این‌ها ندارد. آن‌ها منافع خود را دنبال می‌کنند. دولت‌های خارجی نمی‌توانند رژیمی مثل ایران را تغییر دهند؛ خیلی اوقات نمی‌خواهند و خیلی اوقات نمی‌توانند! پس اینکه مثلاً شما بروید حمایت دولت‌ها را جلب بکنید که این دولت را عوض یا ساقط بکنند اگرچه ارزش تبلیغاتی دارد، ولی اثر عملی ندارد اگر هم داشته باشد اوج فاجعه است که فقر و بیماری و گسستگی و نهایتاً چه‌بسا جنگ و تجاوز خارجی را در پی خواهد داشت.

اما فارغ از تحلیل هزینه و فایده اصل موضوع سؤال است که آیا اگر قانون اساسی را تغییر بدهید آن اهدافی که می‌خواهید نظیر توسعه اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی اتفاق می‌افتد یا نه؟ من می‌گویم الزاماً نه؛ کما اینکه در مورد قانون اساسی جمهوری اسلامی هم چنین چیزی اتفاق نیفتاد؛ یعنی الزاماً قانون اساسی جمهوری اسلامی نتوانست در خیلی از بخش‌ها محقق بشود؛ قانون اساسی مشروطه هم نشد. البته باید عرض کنم جامعه ایران بعد از انقلاب خیلی تغییرات کرد، اما عامل این تغییرات قانون اساسی نبود. عامل این تغییرات، تغییرات ناشی از نفس انقلاب بود؛ مثلاً پویایی جامعه ایران بشدت افزایش پیدا کرد، ذهنیت طبقاتی از بین رفت. انقلاب توسعه ذهنی را تا قلب کوچک‌ترین روستاها برد. در واقع نفس تحولات ناشی از انقلاب است.

**خود این انقلاب هم ناشی از این بود که شاه گفت از این به بعد به قانون عمل می‌کنیم. مهندس بازرگان هم گفت ما می‌خواهیم قانون مشروطیت به‌طور کامل اجرا شود. خواست اجرای قانون می‌تواند به‌صورت انقلابی به بار بنشیند.**

« یعنی اگر قانون اساسی مشروطیت هم اجرا می‌شد، اصلاً کار به فروپاشی رژیم پهلوی نمی‌کشید.

**شما می‌فرمایید تغییر قانون اساسی راه‌حل نیست؛ یعنی این چیزی که الآن در فضای**

**سیاسی مطرح شده و به‌خصوص در بیانیه آقای میرحسین موسوی هم تشکیل مجلس مؤسسان و تغییر قانون اساسی مطرح شده بود از نظر شما نمی‌تواند ما را به سر منزل مقصود برساند و بر اساس ارزیابی شما مسیر خیلی پرهزینه‌ای است. سؤال این است که نسبت تحولات شش ماه اخیر با قانون اساسی چیست؟ آیا قانون اساسی موجود که سال ۵۷ تهیه شده و به فراندوم گذاشته شده و بعد یک دور هم بازنگری شده و تا امروز همین قانون اساسی حد واسط جامعه و حکومت بوده می‌تواند مبنایی برای گفت‌وگو و در انداختن تغییرات جدید شود یا اینکه مدخلیتی برای قانون اساسی فعلی در راستای تغییر وضعیت فعلی قائل نیستید؟**

« من معتقدم اگر رقباتی سیاسی در داخل یا بیرون از حکومت مبنای گفت‌وگو را بپذیرند، بله همین قانون اساسی می‌تواند مبنای گفت‌وگو قرار بگیرد یا اصلاً همین قانون دقیق و درست و مطابق با نص قانون و تفسیرهای درست حقوقی اجرا شود! اگر همین اجرا شود خیلی از مسائل نخواهد بود. ما یک قاعده‌ای در حقوق عمومی داریم که درست نقطه مقابل اصل اباحه است. اصلت اباحه می‌گوید که فرد مجاز به همه کار هست، مگر آنکه منع شده باشد. در حقوق عمومی و به‌خصوص در مورد اشخاص حقوقی، قاعده برعکس است که من اسم آن را «اصلت المنع» گذاشتم؛ یعنی شخص حقوقی - که فرد اولش حکومت می‌شود - مجاز به هیچ عملی نیست، مگر آنکه به او اجازه داده شده باشد. این قاعده بسیار مهمی در حوزه حقوق اساسی و حقوق اداری است. شما با همین کلید بیایید رفتارهایی که سازمان‌های حکومتی در ایران می‌کنند از شورای نگهبان گرفته تا مجلس تا بالاتر و پایین‌تر ببینید کدامش درست است؟ مسئله اینجاست که روش‌هایی پیدا کنید که طرف گفت‌وگو را به گفت‌وگو بکشانید. الآن نیروهای سیاسی در ایران هیچ کدام چنین زوری ندارند.

**باید جامعه مدنی را تقویت کرد تا این زور به وجود بیاید.**

« بله یک اشکالی که شاید نقد تند باشد این است که ما به‌عنوان فعال سیاسی، مدنی، روشنفکر و تحصیلکرده یک قرن است در این مملکت زندگی می‌کنیم، خیلی شتاب‌زده‌ایم؛ یعنی آرمان‌هایمان را در طول دوره عمر خودمان می‌طلبیم. اگر بفهمیم که آرمان‌هایمان چنانچه به نوه‌ها و نتیجه‌هایمان هم برسد برنده هستیم، خیلی نگاهمان متفاوت خواهد بود. همین جامعه امروز ایران با همه سختی‌ها و ناامیدی‌هایی که درونش هست از جامعه بیست یا سی سال یا پنجاه سال پیش خیلی جلوتر رفته است. ما پیروزی را در

چه می‌بینیم؟ در همین بحث حجاب شما ببینید قدرت جامعه زنان به‌اندازه‌ای بالا رفته که تمام سیستم حکومت را به چالش کشیده است. باید ببینیم زاویه نگاهمان چیست. این قدرت را اگر شما ایجاد کنید شاید بتوانید روی حریف اثر بگذارید. این الزاماً با انقلاب نیست؛ راه‌های دیگری هم وجود دارد. نسل آقای مهندس میثمی و نسل ما انقلاب و الگوی عمل انقلابی را تجربه کردیم؛ اصلاحات را هم تجربه کردیم. اصلاح (نه به معنای رایج که ناظر بر یک جریان سیاسی است) به لحاظ فردی خیلی سخت‌تر و رنج‌بارتر از انقلاب است. در فضای انقلابی یک چریک خودش از ابتدا می‌گوید عمر من شش ماه بیشتر نیست و وظیفه‌اش این است که انقلاب کند و اگر هم نشد که نشده و شکست خورده است، اما در اصلاحات شما یک عمر باید سختی بکشید! باید روی این فرایند تمرکز کرد که این قدر زور داشته باشید تا رقیب را به گفت‌وگو بکشانید که این کاری که می‌کنید غلط است و او هم بپذیرد.

**در این فرآیند استفاده از ظرفیت‌های قانون اساسی موجود هم می‌تواند بخشی از راه‌حل باشد؟**

« قطعاً.

**پس شما کماکان همان اجرای بدون تنازل قانون اساسی را به‌عنوان راهبرد تجویز می‌کنید؟**

« قانون اساسی باید به‌طور کامل و درست اجرا شود. مثلاً شورای نگهبان اگر حرف مشهور حقوقدانان را بپذیرد که این نظارت استصوابی تجاوز از حدود اختیارات قانون اساسی است، خودش چه اندازه تفاوت ایجاد می‌کند؟ یا اصل ۲۴ قانون اساسی در مورد آزادی رسانه‌ها، اصل ۲۷ ناظر بر آزادی اجتماعات و اصول مربوط به قوه قضائیه اگر اجرا شود چه میزان وضعیت متفاوت می‌شود؟ مگر قانون اساسی چه کار می‌خواهد بکند؟ یک قانون اساسی پادشاهی باشد، جمهوری باشد یا جمهوری اسلامی باشد، اصلش این محتواهاست. در اروپای شمالی و حوزه اسکانندیناوی سوئد یک پادشاهی است، انگلستان یک پادشاهی است، فنلاند پادشاهی است؛ اما از این طرف می‌آید عراق صدام هم جمهوری بود! این اسم‌ها قراردادی است نه چیزی بیش از آن. قانون اساسی یک سری آرمان‌ها، شعارها و مبنای را روشن می‌کند؛ شما با همین قانون اساسی هم می‌توانید همین کار را بکنید؛ بنابراین مسئله دیگر، مسئله فقط حقوقی نیست؛ مسئله اجتماعی است. فعالیت‌های مدنی شاید حدود نزدیک به سه دهه است در ایران جدی شده حتی در دوره اصلاحات هم که طرفداران فعالیت مدنی در گروه‌های مختلف اجتماعی زیاد بودند خیلی گسترش پیدا نکرد. این فعالیت‌ها قابلیت رشد بسیار دارند و باید به آن‌ها بها داد. ■

# اجرای قانون اساسی یا تغییر آن

## گفت‌وگو با عباس عبدی درباره نسبت تحولات

### جامعه و تکوین قانون در ایران



چشم‌انداز ایران: در ماه‌های اخیر ایده تغییر شرایط از رهگذر فراندوم و تغییر قانون اساسی بعد از حدود دو دهه بار دیگر به عرصه عمومی ایران با نهاده است. سابقه این ایده در گذشته نزدیک دست به بعد از انسداد در جنبش دوم خرداد در اواخر دهه ۱۳۷۰ بازی گردید. اما اکنون تحت تأثیر اعتراضات نیمه دوم سال ۱۴۰۱ و طرح مطالبات و خواسته‌های اجتماعی رادیکال، موضوع تغییر قانون اساسی به عنوان راهکاری برای برون‌رفت از انسداد بار دیگر مورد بحث و مذاقه صاحب‌نظران قرار گرفته است. در گفت‌وگوی پیش‌رو با عباس عبدی، روزنامه‌نگار، تحلیل‌گر سیاسی و پژوهشگر جامعه‌شناسی حقوق،\* به مسئله نسبت قانون اساسی با نظام‌های عرفی و هنجاری جامعه نقبی زده و سپس به نقد و بررسی ایده تغییر قانون اساسی نیز پرداخته‌ایم. عبدی معتقد است مسئله اصلی ما از مشروطه تا امروز فقدان حاکمیت قانون بوده که پس از انقلاب ۱۳۵۷ نیز حل نشده است و از این‌رو مسئله مقدم بر مسائلی چون تغییر و اصلاح قانون اساسی یا نوشتن قانون اساسی جدید این است که چگونه باید حاکمیت قانون را برقرار کرد. مشروح این پرسش و پاسخ را در ادامه می‌خوانیم.

مردم در ساختار واحد ملی است و در نتیجه مبنای حقوق نیز خواست و اراده اجتماعی و مردم است و نمی‌توان با رویکردهای طبیعی و فراجتماعی قانون را وصف و ملاک عمل قرار داد. البته در دل این اجتماعی بودن، رویکردهای الهی، طبیعی و تحقیقی نیز وجود دارد که در نهایت از درون جامعه بیرون می‌آید. مرجع تضمین‌کننده آن را نیز قانون تعیین می‌کند. در اینجا به مسئله و مفهوم حاکمیت قانون می‌رسیم که متمایز از حاکمیت فرد و اراده شخصی است. در واقع مسئله اصلی حقوق تحقق حاکمیت قانون است که موضوعی فراتر از محتوای قانون است و اتفاقاً در ایران نیز مشکل اصلی فقدان همین ویژگی است که این نیز متأثر از فقدان موازنه قوای اجتماعی و نبودن استقلال نهادی است که در ایران به علت تفوق کامل قدرت حکومت و استقلال آن از ملت که به علت درآمدهای نفتی بوده، سنت و ساختاری شکل گرفته که مانع از تحقق حاکمیت قانون شده است. این به معنای آن است که در غیاب تحقق حاکمیت قانون هرگونه بحث کردن از مفاد قانون امری بیهوده است؛ رویکردی که در قالب تغییر قانون اساسی و ایرادات به کلیات یا اصول آن مطرح شده است. اگر دقت کنیم در رژیم گذشته نیز کسی متعرض قانون اساسی مشروطیت نبود، نه اینکه اشکالی نداشت، بلکه به این علت که در غیاب حاکمیت قانون، آن متن موضوعیتی نداشت. مسئله اصلی فقدان حاکمیت قانون بود که پس از انقلاب نیز حل نشد. از این‌رو مسئله مقدم بر همه امور این است که چگونه باید حاکمیت قانون را برقرار کرد. در مرحله بعد باید به این پرسش پاسخ داد که این قانون دنبال

چیست؟ زندگی مسالمت‌آمیز ۸۵ میلیون نفر جمعیت در محدود جغرافیایی مشخص، مردم با گرایش‌های فرهنگی، سیاسی و منافع گوناگون؛ طبیعی است که باید قوانینی تصویب کرد که تأمین‌کننده حداکثر منافع برای حداکثر افراد باشد، بدون اینکه اقلیت‌های آنان نادیده گرفته شوند. بنابراین قانون اساسی متنی انتزاعی مستقل از جامعه و فرهنگ و ساختارهای اجتماعی آن نیست

آیا قانون اساسی باید بازتابی از نظام عرفی و قواعد و هنجارهای رایج منابع تنظیم‌گر دیگر (مثلاً فقه) باشد یا حوزه‌ای خودمختار است که باید این نظام‌های عرفی و سنتی را نیز به سامان کرده و از تنظیم روابط خاص گرایانه به تنظیم روابط شهروندی فراگیر و عدم گرایانه ارتقا بخشد؟

یکی از موضوعاتی که کمتر به آن پرداخته می‌شود، قانون و ابعاد آن است، درحالی که نیاز گذشته و امروز جامعه ایران بیش از هر چیز یافتن پاسخ و تفاهم درباره این پاسخ‌ها پیرامون قانون است. پرسش‌هایی از قبیل، فلسفه حقوق در ایران کدام است؟ و کدام باید باشد؟ حاکمیت قانون چیست؟ رابطه حقوق و اخلاق و عدالت چگونه است؟ تفاوت اعتبار و درستی قانون؟ فلسفه جرم و مجازات؟ استقلال قضایی و الزامات آن؟ همه این موارد می‌توانند و می‌بایست در صدر موضوعات گفت‌وگوی روشنفکران و سیاست‌مداران ایرانی و مردم قرار می‌گرفتند. ولی یکی از محجورترین مباحث در ایران قانون و حقوق است و اتفاقاً افراد کمی (به‌جز حقوقدانان که به‌صورت حرفه‌ای به قانون می‌پردازند) از صاحب‌نظران به این مسئله پرداخته‌اند، شاید دکتر سید جواد طباطبایی بیش از دیگران به این مسئله پرداخته است. همچنین مرحوم دکتر کاتوزیان نیز با «فلسفه حقوق» خود این راه را گشود و در سال‌های اخیر نیز ترجمه‌های آقای دکتر راسخ نیز مفید بوده ولی ضعف شدید ما در جامعه‌شناسی حقوقی همچنان پابرجاست. بگذریم.

چیستی حقوق و قانون و منشأ الزام‌کننده آن و رابطه آن با جامعه مبحث قدیمی است. پاسخ ابتدایی آن را در فلسفه حقوق باید جستجو کرد، که مشرب‌های تحقیقی، طبیعی، الهی و اجتماعی هرکدام به‌نوعی این پرسش را پاسخ می‌دهند که اینجا مجال بحث مفصل نیست. ولی به‌طور خلاصه می‌توان گفت که در دنیای امروز تا حدودی درباره کلیات پاسخ به این پرسش‌ها توافق نسبی است، که منشأ نهایی الزام‌کننده نمایندگان، قدرت

”  
من معتقدم اگر هم  
قانون جامعی در سال  
۱۳۵۸ تصویب می‌شد،  
باز هم در عمل یا اجرا  
نمی‌شد یا ساختار  
حقیقی آن را تغییر  
می‌داد

بتواند قانون اساسی جدیدی را حاکم کنند، بدون وجود پیش شرط حاکمیت قانون وضع کشور هیچ تغییری نخواهد کرد.

**تنظیم و بازسازی روابط جامعه ایران (که به گواه شاخص‌ها و شواهد متعدد نسبت به دهه‌های قبل و سده گذشته که اولین قانون اساسی تدوین شد، تحولات عمیقی را پشت سر نهاده) با حکومت، به جز راهکار بازبینی در قانون اساسی به‌عنوان میثاق ملی مشترک میان جامعه و حکومت، با چه راهکارهایی مقدور است؟ به عبارت دیگر شما راه خروج از بن‌بست‌ها و مسائل فعلی در نسبت جامعه و حکومت را اساساً چه می‌دانید؟**

«همان‌طور که اشاره کردید قانون اساسی باید بازتاب میثاق وحدت نیروها باشد، بنابراین مسئله اصلی رسیدن به این تفاهم و وحدت است. اگر در این مسیر حرکت کنیم، چه این قانون اساسی یا قانون اساسی دیگری که بازتاب‌دهنده آن باشد ملاک عمل قرار خواهد گرفت ولی اگر در عرصه حقیقی جامعه شاهد چنین وحدت و تفاهمی نباشیم، هیچ قانون اساسی حتی دموکراتیکی مثل قانون اساسی افغانستان هم نمی‌تواند این وحدت و همدلی را ایجاد و تضمین کند. پس قانون اساسی به‌عنوان یک سند و متن میثاق، یک متغیر وابسته است. وابسته به همدلی و تفاهم ایجاد شده در عرصه حقیقی. اگر این‌گونه نگاه کنیم، دور تغییر قانون اساسی را موقتاً خط می‌کشیم، و دنبال این تفاهم و زیست متمدنانه در کنار هم می‌رویم، و شروط حاکمیت قانون را فراهم می‌کنیم. در این مرحله تا هر جا که بتوان با این قانون زندگی و تفاهم کرد، ادامه می‌دهیم، و هر جایی که نشد، آن را باید تغییر داد و این تغییر نیز از دل همان تفاهم و همدلی بیرون خواهد آمد. هرچند بخش مهمی از رسیدن به این نقطه، ترکیبی از تقابل و تفاهم است ولی در هر حال آغاز راه از تغییر قانون اساسی همچون زدن سرنا از سر گذاشتن است. این شعار فقط برای تقابل و ستیز مفید است، و جهت جلب نیرو است و نه راه حل. هنگامی که نتوانسته‌ایم همه قانون اساسی را بدون تنازل اجرا کنیم، حالا چگونه دنبال تغییر کل آن هستیم؟! ■

### پی‌نوشت‌ها:

\* از عباس عبدی کتاب «سرزمین کشیدن یا کور کردن: یادداشت‌هایی

درباره جامعه‌شناسی حقوق» (تیسرا: ۱۳۹۳) در زمینه جامعه‌شناسی حقوق منتشر شده که علاقه‌مندان به دیدگاه‌های تکمیلی ایشان می‌توانند به کتاب مذکور (به‌ویژه فصل اول: حاکمیت قانون و فلسفه حقوق) رجوع کنند.

فراموش شده گردید. مشکل در عرصه حقیقی است و نه حقوقی. مشکل اصلی قانون اساسی فعلی ایران هم در میدان حقیقی سیاست است بیش از آنکه در عرصه حقوقی باشد که البته آن هم مشکل دارد. ولی من معتقدم اگر هم قانون جامعی در سال ۱۳۵۸ تصویب می‌شد، باز هم در عمل یا اجرا نمی‌شد یا ساختار حقیقی آن را تغییر می‌داد.

### تحلیل شما از شکل‌گیری و تکوین قانون اساسی در ایران و تغییر آن در شرایط فعلی از این زاویه چیست؟

«این قانون اساسی در موقعیتی با دو ویژگی تصویب شد، یک در فضای غیر تفاهم‌آمیز و وجود اکثریت قاطع یک گروه بر دیگران؛ و دوم وجود ساختار اقتصاد نفتی و سنت بی‌توجهی به حاکمیت قانون؛ از این‌رو در ادامه نیز هر دو مشکل آثار و عوارض خود را نشان دادند. از یک‌سو حاکمیت قانون نبود تا قانون اساسی در مسیر ۴۴ ساله‌اش خود را با شرایط جامعه تطبیق دهد، و از سوی دیگر آن اکثریت مزبور در طی این مدت تقریباً به اقلیت محض تبدیل شده و شکافی عمیق میان جامعه و قانون ایجاد شده است. و این اقلیت برای تحکیم موقعیت خود دست به تخطی از قانون و نیز تفسیرهایی مغایر با روح زمانه و جامعه از قانون زد و این شکاف را بیشتر کرده است.

**در ماه‌های اخیر ایده تغییر قانون اساسی به‌عنوان راهکاری برای گذار از بن‌بست فعلی در رابطه طبقات و افشارزبانی از جامعه در نسبت با حکومت مطرح شده است. به نظر شما راهکار تغییر قانون اساسی از منظر تحلیل راهبردی-سیاسی می‌تواند در شرایط فعلی راهکار عملی و قابل‌انکایی باشد؟**

«معتقدم که تغییر قانون اساسی هیچ مشکلی را حل نمی‌کند، همچنان که در نهایت مشارکت انتخاباتی مشکل‌چندانی را حل نکرد. زیرا مقدمه لازم آن حاکمیت قانون است. هر گروهی بتواند تغییر قانون اساسی را به حکومت بقبولاند به طریق اولی ابتدا باید بتواند حاکمیت قانون را محقق کند و جلوی نقض فعلی را بگیرد. ما باید در جامعه و عرصه حقیقی مسئله را حل کنیم و مقدمات لازم برای حاکمیت قانون را

تأمین کنیم، پس از این مرحله متوجه خواهیم شد که مشکلات قانون اساسی چیست؟ تازه در این مرحله هم بخشی از مشکلات با تفسیر قانون حل می‌شود و اگر نشد، تغییر قانون یک امر تفاهمی و بدون تنش خواهد بود. اگر همین امروز هم به هر دلیلی مخالفان

و نمی‌تواند هم باشد، ولی همه چیز از جمله فقه، حقوق بشر، ارزش‌های گوناگون دیگر باید از خلال همین فرهنگ جامعه و اراده عمومی مردم به قانون اساسی منتقل شود تا مورد حمایت اکثریت قاطع باشد در این میان سه نکته مهم است. اول اینکه گفت‌وگوها درباره قانون اساسی باید آزادانه و بر اساس منطق صورت گیرد و دوم اینکه قانون اساسی ظرفیت تطبیق‌پذیری با تغییرات جامعه و خواست مردم را داشته باشد تا دچار پس‌افتادگی از جامعه نشود، و سوم اینکه جامعه متکثر است و قطعاً گروهی اقلیت و گروهی اکثریت هستند، ولی قانون اساسی نباید از طریق نادیده‌انگاری حقوق اقلیت‌ها خود را متزلزل کند، چون مردم یک کشور فارغ از اینکه اقلیت یا اکثریت باشند یک ملت هستند و این وجه مشترک آن‌ها باید در قانون بازتاب داشته باشد و قانون اساسی بدون تبعیض باشد. و همه این‌ها مستلزم حل مسئله حاکمیت قانون است.

**یکی از نقدها به تأسیس قانون اساسی در ایران، عدم تناسب قانون اساسی اولیه با نظام حقوقی عرفی جامعه است. بر این اساس گفته شده که در روند انقلاب مشروطه اقتباس قانون اساسی از سنت کشورهای نظیر بلژیک و فرانسه بدون توجه به ظرفیت نظام حقوقی عرفی صورت گرفته و از همان ابتدا منجر به چالش میان برخی طبقات و گروه‌های نافذ با قانون اساسی شد. با این مبنا، تغییر قانون اساسی در مقطع فعلی نیز به سبب عدم لحاظ چالش‌های موجود میان سه ضلع نظام حقوقی مدرن، عرف و نیروهای اجتماعی موجود در جامعه ایران، نه‌تنها راهگشا نیست، بلکه می‌تواند تنش‌ها را تشدید کند. به نظر شما این نقد از منظر جامعه‌شناسی حقوقی صائب است؟**

«شاید چنین باشد. این را باید کارشناسان خبره مشروطیت نظر دهند. مسئله اصلی در مشروطیت، مخالفت عملی بخشی از نیروها در برابر تحول‌خواهان بود. شاید مسئله بیش از آنکه به قالب قانون اساسی مربوط شود، به عدم حل مسئله در عرصه حقیقی سیاست مربوط می‌شد. به همین علت حتی در زمان پهلوی نیز هرگاه نتوانستند - که در بیشتر مواقع هم می‌توانستند - قانون اساسی را به حاشیه می‌بردند و هرگاه نمی‌توانستند، تمکین می‌کردند. در واقع ساختار و مرجع تضمین‌کننده اجرای قانون وجود نداشت؛ بنابراین مسئله جامعه با قانون اساسی به‌تنهایی حل نمی‌شود، بلکه هنگامی که جامعه به تفاهم نسبی برسد، آن تفاهم و هم‌زیستی را در قالب قانون اساسی منعکس می‌کند. نمونه متأخر آن افغانستان است که یک قانون اساسی شسته و رفته را پس از سقوط طالبان تصویب کردند، ولی با شکست امریکایی‌ها تبدیل به کاغذپاره‌ای

# ایران در چه وضعیتی است؛ انقلاب یا چندقطبی شدن



بدرالسادات مفیدی

۳) در سطوح بالایی ساختار حکومت تفرقه افتاده باشد و در واقع معترضان متحدانی درون قدرت داشته باشند.

۴) نیروهای مسلح در سرکوب معترضان دچار تردید شده باشند و به صف معترضان بپیوندند.

۵) نیروهای خارجی همراه یا دست کم بی طرف باشند.

این پژوهشگر به موجب همین پیش‌زمینه‌هایی که برمی‌شرد، معتقد است چون چنین نشانه‌هایی در ایران به‌طور کامل و هم‌زمان با هم تحقق نیافته، در حال حاضر نمی‌توان گفت این کشور در وضعیت انقلابی قرار دارد. البته او می‌گوید حتی اگر این پیش‌زمینه‌ها وجود داشته باشد و کشور در وضعیت انقلابی قرار گرفته باشد، باز معلوم نیست که انقلاب به معنای تغییر ساختار سیاسی رخ دهد؛ مگر اینکه رهبران انقلاب از توان هدایت و متحد کردن مردم برخوردار باشند. در غیر این صورت جنبش انقلابی بدون رهبری قوی مستهلک شده و به دعوی درونی کشیده می‌شود و در نهایت هم شکست می‌خورد؛ بنابراین کافی نیست که فقط بگوییم ما این حکومت را نمی‌خواهیم، پس باید برود. این آرزواندیشی است، نه انقلاب!

در مقابل این دیدگاه اما آصف بیات جامعه‌شناسی که دیدگاه‌های او درباره جنبش‌ها و انقلاب‌ها مورد توجه است، به‌رغم پذیرش بخشی از تحلیل گلدستون معتقد است کاستی‌هایی در چارچوب فکری او نسبت به آنچه جنبش انقلابی کنونی در ایران می‌خواند، وجود دارد. او می‌گوید عنصر زمان در دیدگاه تحلیلی گلدستون غایب است. به این معنی که وقتی درباره «وضعیت انقلابی» صحبت می‌کنیم باید بدانیم که چنین وضعیتی بالقوه یا ناگهانی پدیدار نمی‌شود، بلکه طی جریانی در طول زمان به وجود می‌آید. مانند آنچه در انقلاب ۵۷ در ایران دیدیم. به عبارت دیگر، فقدان وضعیت انقلابی در لحظه کنونی به معنای فقدان آن در مثلاً شش ماه یا دو سال دیگر نیست. از این رو، در چنین جامعه‌ای دوره‌های متناوب آرامش و ناآرامی می‌تواند آن‌چنان ادامه یابد تا در فرصتی مناسب به «وضعیت انقلابی» بینجامد.

او همچنین چارچوب نظری گلدستون را فاقد مفهوم «رخداد» یعنی گسست و تغییر ناگهانی در هنجارها و الگوی ذهنی افراد می‌داند که بدون توجه به این مفهوم نمی‌توان چگونگی وضعیت انقلابی و زمانمند بودن آن را بررسی کرد. آصف بیات با اشاره به رخداد بهار عربی درباره بروز ناگهانی ذهنیت‌های جدید و تغییر هنجارها می‌گوید صدها هزار زن و مردی که با مرگ ناپهنگام مهسا امینی به صحنه اعتراضات وارد شدند در زندگی چندماهه با این خیزش، هنجارها، ذهنیت و تصورات جدیدی از جامعه، قدرت و آینده به نمایش گذاشتند، به‌طوری که چنین گسستی در ذهنیت و تصورات می‌تواند پیامدهای عمیقی در تحولات سیاسی آتی کشور داشته باشد. او رویکرد تحلیلی گلدستون را حاوی نوعی دوگانه «یا همه چیز یا هیچ چیز» بیان می‌کند و با اشاره به تجارب کشورهای چون لهستان یا سوئد معتقد است در چنین جوامعی دوره‌های متناوب آرامش و ناآرامی می‌تواند آن‌چنان ادامه یابد تا در فرصتی مناسب به «وضعیت انقلابی» بینجامد. سپس در مورد یکی از علانمی که گلدستون می‌گوید ممکن است یک کشور را در «وضعیت انقلابی» قرار دهد، یعنی بحران‌زدگی و ناتوانی دولت در اداره سیاسی و اقتصادی کشور، ضمن بیان اهمیت این عامل توضیح می‌دهد فارغ از بحران‌های سیاسی، اقتصادی، طبیعی و غیره، اوج‌گیری خیزش انقلابی به خودی خود می‌تواند حاکمیت را به جان بحران‌ناکارآمدی برساند که سرانجام به نوعی «وضعیت انقلابی» منتهی شود. او برای این ادعای خود، خیزش انقلابی چند سال پیش کشورهای مصر و تونس را مثال می‌زند که وضعیت این حکومت‌ها کم و بیش عادی بود، اما شعله‌ور شدن ناگهانی و گسترش بی‌سابقه قیام‌های انقلابی

از شهریور سال - پس از شهادت مهسا امینی کشور - کشور وارد اعتراضات گسترده‌ای شد و ارزیابی و تحلیل‌های مختلفی درباره جنس این اعتراضات در فضاهای عمومی، رسانه‌ای و دانشگاهی در داخل و خارج مطرح شد. بسیاری آن را جنبشی برای تغییر سبک زندگی خواندند و بعضی دیگر آن را اعتراضی مقطعی ناشی از نوعی استیصال و جان به لب آمدن تلقی کردند. در این میان اما برخی نیز آن را انقلاب مردم علیه نظام

حاکم دانستند و ضمن شباهت‌سازی با انقلاب ۵۷ همراه با رؤیای پادزایی به این نظر رسیدند که به زودی نظام جمهوری اسلامی سقوط خواهد کرد. در مقابل، اما حاکمیت و طرفداران وضع موجود، اعتراضات اخیر را شورش دیگری توصیف کردند که چون موارد مشابه قبل قادر به مهار و برخورد با آن هستند. اینکه چنین تحلیل‌ها و ارزیابی‌ها چقدر با وضعیت واقعی امروز ایران مطابقت دارد، قطعاً بدون توجه به یک‌سری فرضیات و پیش‌زمینه‌ها و صرفاً با اتکا به مشاهدات پیرامونی نمی‌توان به‌راحتی جنس اعتراضات اخیر را شناخت و برحسب درک و فهم صحیح، حرکت رو به جلو داشت. چراکه گاهی آنچنان توهم با عالم واقع درآمیخته می‌شود که نه تنها موجب به خطا رفتن معترضان شده، بلکه نیروهای سیاسی را نیز در معرض نوعی آشفتگی ذهنی و تصمیم‌گیری‌های اشتباه قرار می‌دهد. از سویی دیگر در نقطه مقابل حاکمیتی وجود دارد که نسبت به آنچه در جامعه می‌گذرد، شناخت کافی ندارد و بی‌توجه به مطالبات و خواسته‌های مردم حاضر به هیچ‌گونه نرمش و تغییر رویه سابق خود که موجبات نارضایتی گسترده‌ای را فراهم آورده، نیست و برای حفظ بقای خود از هر نوع اقدامی ابا ندارد. در نهایت آنچه به دست می‌آید در برابر تحمیل هزینه‌های سنگین جانی و مالی بسیار بر مردم، ناچیز خواهد بود؛ بنابراین در حال حاضر شاید پیدا کردن پاسخی برای این پرسش که کشور اکنون در چه وضعیتی قرار دارد، بتواند از گذاشتن هزینه‌های خسارت بار بیشتر بر دوش مردم تا حدودی جلوگیری کند و البته این به آن معنا نیست که مردم معترض و نیروهای سیاسی را به سمت نوعی بی‌عملی و انفعال سوق دهد. به هر حال اما نمی‌توان این را نادیده گرفت که در جریان اعتراضات اخیر ایران بخش بزرگی از اپوزیسیون خارج نشین در مقایسه با اعتراضات سال‌های قبل این بار در جهت دهی افکار معترضان به قرار گرفتن کشور در وضعیت انقلابی و ارائه این تصویر که یک خیزش انقلابی شکل گرفته و نظام در حال فروپاشی است، نقش برجسته‌ای داشته و همچنان نیز از طریق رسانه‌های در اختیار بر این دیدگاه خود اصرار می‌ورزند. جمعی از جوانان به خیابان آمده نیز متأثر از فضای تبلیغاتی ایجادشده توسط اپوزیسیون، وقوع انقلاب را حتمی تلقی می‌کنند. این در حالی است که به نظر می‌رسد هنوز پیش‌زمینه‌های شکل‌گیری انقلابی دیگر در ایران تحقق پیدا نکرده است. جک گلدستون، جمعیت‌شناس آمریکایی، از جمله تحلیلگرانی است که در مصاحبه‌ای با مهرداد واعظی نژاد شرایط امروز ایران را انقلابی نمی‌داند. او که حوزه مطالعاتی‌اش طی سالیان دراز جنبش‌های اجتماعی، تحولات جمعیتی، توسعه و انقلاب‌ها بوده، احتمال وقوع انقلاب در کشورها را در صورتی بالا می‌داند که نشانه‌های زیر محقق شود:

۱) کشور بحران‌زده باشد و بحران‌های اقتصادی، اجتماعی، نظامی و فساد و رسوایی مردم را به این جمع‌بندی برساند که حکومت نمی‌تواند کشور را اداره کند و به تعبیری دیگر مشروعیتش را از دست داده باشد.

۲) مردم به خیابان آمده باشند و اعتراض‌های گسترده کشور را فلج کرده باشد.

او در حال حاضر تنها راه خروج از بن بست چندقطبی شدن جامعه ایران را این می‌داند که حکومت به سمت موضعی شبیه به آنچه در دوران خاتمی شاهدش بودیم حرکت کند، بدون اینکه رسماً پذیرش آن را اعلام نماید. او که این دوران را «عصر روشنگری» می‌خواند، می‌گوید خاتمی اساساً به ایده‌های روشنگری نزدیک می‌شد اما در عین حال می‌دانست خط قرمزی که نباید از آن عبور کند همان «مشروعیت قدرت الهی» است. آبراهامیان بر این نظر است که حکومت باید به خواسته‌های مردم توجه کند؛ آن‌ها به دنبال خواسته‌هایی چون اختیاری شدن حجاب، ایجاد برابری، اقتصاد بهتر و آموزش هستند. او می‌گوید اگر رژیم بتواند این‌ها را به مردم بدهد، من مطمئن نیستم که جامعه بخواهد برای داشتن یک حکومت سکولار هزینه یک انقلاب دیگر را بپردازد. در واقع می‌شود جامعه‌ای داشت که بدون اینکه اسمش سکولار باشد، این گونه عمل کند؛ مشابه آن چیزی که بازرگان در اوایل انقلاب به دنبال آن بود و به نظر من این می‌تواند برای بیشتر مردم قابل پذیرش باشد. هرچند که در جمهوری اسلامی و میان کسانی که قدرت را در دست دارند، نمی‌بینم افرادی آماده انجام چنین کاری باشند. شخصیت‌هایی چون خاتمی هم به حاشیه رانده شده‌اند.

گلدستون هم در مصاحبه خود اذعان دارد چنین تغییر رویکردی را در سردمداران جمهوری اسلامی نمی‌بیند و مدعی است آنان از این گفته ماکیاولی که «بهتر است از تو بترسند تا دوست داشته باشند»، پیروی می‌کنند و انگار دیگر صندوق رأی و مشارکت مردم و آن مشروعیتی که خود از آن دم می‌زدند هم برای آنان اهمیتی ندارد؛ البته با ادامه این نوع رفتار حکومت، او می‌گوید ممکن است در یکی دو سال آینده جنبش جدیدی روی جنبش‌های ۱۳۸۸ و ۱۳۹۸ و جنبش اخیر بنا شود و از آن‌ها فراتر رود و فرصت‌هایی تازه

چنین وضعیتی معمولاً به مرور زمان پدید می‌آید، اما برای اینکه چنین آدم‌هایی از «ناراضی» به جایی برسند که بگویند «این حکومت باید برود» لازم است اتفاق چشم‌گیری بیفتد؛ یک جور بحران یا رسوایی چشم‌گیر، یا یک شکست نظامی، یا بحران اقتصادی، چیزی که آن آدمی که موقعیت نسبتاً مطلوبی دارد بگوید مملکت رو به نابودی است و نظام باید تغییر کند. خب چنین اتفاقی هم یعنی وقوع انقلاب، نادر است!

آبراهامیان هم با برخورداری از چنین دیدگاهی درباره وضعیت نیروهای سپاه به‌عنوان حامیان و محافظان اصلی جمهوری اسلامی می‌گوید در حال حاضر هیچ نشانه‌ای از ریزش در سپاه وجود ندارد. واکنش احتمالی سپاه به وضعیت فعلی می‌تواند یک کودتا باشد و ممکن است تشکیل یک رژیم نظامی اسلامی مانند پاکستان را به یک دموکراسی سکولار ترجیح دهند. هرچند که به دلیل مشکل مشروعیت، آن‌ها حس می‌کنند که بهتر است این کار را انجام ندهند و ترجیحاً چند روحانی به‌عنوان پیشرو حضور داشته باشند تا به‌عنوان یک منبع مشروعیت عمل کنند.

آصف بیات هم در این باره نیز می‌گوید اطلاعات ما از میزان نافرمانی در میان نیروهای میدانی بسیج و سپاه در برخورد با اعتراضات اخیر ناچیز است، اما گزارش‌هایی از گستردگی ناراضی‌ها، درآوردن لباس، ترک خدمت، و همدلی و همدردی با معترضان در میان سپاه و بسیج وجود دارد. او مدعی است استفاده از لباس شخصی‌ها در برخورد با معترضان معنایی جز این ندارد که از نظر حکومت، نیروی انتظامی و نظامی همه جا مؤثر و مفید عمل نکرده و یا دچار تردید شده‌اند؛ البته گلدستون در این مورد پارامتر دیگری نیز مطرح می‌کند اینکه حکومت‌ها یاد گرفته‌اند با اعتراض مردمی چطور مقابله کنند؛ چنانکه هوای نظامیان و نیروهای خود را داشته و مراقب باشند که کارهایی نکنند تا در میان هواداران خود تأثیر عکس بگذارد.

شاید از این منظر هم هست که آبراهامیان در تحلیل خود از شرایط فعلی ایران، ۱۵ تا ۲۰ درصد مشروعیت جمهوری اسلامی را لحاظ و پیش‌بینی می‌کند که این نظام سقوط نخواهد کرد، اما در عین حال می‌گوید چون ناراضی‌ها هم از بین نمی‌روند و بی‌ثباتی و بحران ادامه خواهد یافت، در نتیجه ما به جای اینکه شاهد فروپاشی رژیم باشیم چندقطبی شدن بیشتر جامعه را در پیش خواهیم داشت.

در زمانی کوتاه موجبات وضعیت انقلابی و سرانجام سقوط حسنی مبارک و زین‌العابدین بن علی را فراهم آورد؛ البته این در حالی است که یرواند آبراهامیان، تاریخ‌نگار، همچون گلدستون از منطری دیگر شرایط امروز ایران را انقلابی نمی‌داند و معتقد است تصور تبدیل اعتراضات اخیر در ایران به انقلاب، اغراق‌آمیز بود. او که آثار قابل توجهی درباره تاریخ معاصر ایران نگاشته و کتاب ایران بین دو انقلاب از مشهورترین آن‌هاست، در گفت‌وگو با یورونیوز می‌گوید انتظارات اغراق‌آمیز یا خوش‌بینانه‌ای ایجاد شد که این شورش‌ها به انقلاب منجر می‌شود، درحالی که جمهوری اسلامی هنوز بین ۱۵ تا ۲۰ درصد مشروعیت دارد و در صورتی که اتفاق غیرمنتظره و عجیبی رخ ندهد، خبری از فروپاشی نظام نخواهد بود. او در پاسخ به کسانی که شرایط فعلی را مشابه زمان انقلاب سال ۵۷ می‌دانند، تأکید می‌کند شرایط کنونی در ایران قابل مقایسه با روندهایی که به فروپاشی رژیم محمدرضا شاه انجامید، نیست و اساساً در آن زمان دیگر مشروعیتی برای رژیم شاه باقی نمانده بود. آبراهامیان معتقد است بحران در ایران دائمی است و قابل حل شدن نخواهد بود، چرا که حکومت و مردم از دو گفتمان متفاوت سخن می‌گویند. او با بیان اینکه یک ناهماهنگی کامل بین آنچه مردم می‌خواهند و آنچه حکومت می‌گوید مشاهده می‌شود، پیش‌بینی می‌کند تقابل میان مردم معترض و حکومت به چندقطبی شدن هرچه بیشتر فضای جامعه منجر شود.

جک گلدستون هم در این خصوص نیز ناراضی‌تانی مردم برای انقلاب کردن را کافی نمی‌داند و می‌گوید خیلی‌ها فکر می‌کنند انقلاب وقتی رخ می‌دهد که کاسه صبر مردم لبریز شود. سپس می‌پرسد از چه لبریز شود؟ از فقر، فساد، ظلم؟ و بعد خود پاسخ می‌دهد واقعیت تلخ این است که مردم در بسیاری از کشورهای توسعه‌نیافته همه عمرشان را گاهی نسل اندر نسل با این گرفتاری‌ها سر می‌کنند! این‌طور نیست که مردم به نقطه جوش می‌رسند و بعد انفجار رخ می‌دهد. اغلب وقتی اوضاع بد است، مردم افسرده می‌شوند و یا تلافی حال بدشان را از خود و یا اطرافیان‌شان می‌گیرند.

او با بیان این نکته کلیدی که بخشی از جمعیت خواهان تغییر وضع موجود باید در موقعیت‌هایی باشند که بتوانند اثر بگذارند، به حضور متحدان معترضان در درون قدرت به‌عنوان یکی از پیش‌زمینه‌هایی که احتمال انقلاب را افزایش می‌دهد، اشاره می‌کند و نیز می‌گوید اما کسی که در قدرت است یا چنین موقعیتی دارد اگر وارد بازی بشود و به نتیجه نرسد، بیش از دیگران ضرر می‌کند. این حالت هم ممکن است که شخصیت‌های نزدیک به قدرت وقتی به حکومت پشت کنند حاکم آنان را از خود براند و حلقه نزدیکان خود را تنگ‌تر کند. آن‌وقت شخص یا گروهی که موقعیت خوبی داشته و حالا ندارد بگوید در این حکومت دیگر من به جایی نمی‌رسم.

”  
**آبراهامیان در حال حاضر تنها راه خروج از بن بست چندقطبی شدن جامعه ایران را این می‌داند که حکومت به سمت موضعی شبیه به آنچه در دوران خاتمی شاهدش بودیم حرکت کند، بدون اینکه رسماً پذیرش آن را اعلام نماید. او که این دوران را «عصر روشنگری» می‌خواند**

# «چالش‌های سیاست‌ورزی ملی» در بلوچستان



محمد رضا کربلایی

بحث و مناقشه درباره امکان یا امتناع سیاست‌ورزی در کشور جدی است. عده‌ای آن را حتی در صورت امکان هم خالی از فایده می‌دانند. برخی از صاحب‌نظران با طرح این سؤال که «چرا تاریخ سیاست‌ورزی و حکمرانی ما ناموفق است» در صدد علت‌یابی و ارائه راهکار برای برون‌رفت از یک معضل دیرپا برآمده‌اند. برخی دیگر نسبت به مشاهده نشانه‌ای از تمایل حاکمیت به اصلاح و پرهیز از اشتباهات گذشته و حال تردید جدی دارند

و معتقدند «روش‌های تجربه‌شده اگر نگوئیم ممتنع شده، دست کم به صخره ستبرین بست برخورد کرده است و مردم هم حق دارند از آن مثل خود نظام حاکم نومید شوند».

در این میان جمعی دیگر ضمن تأیید اینکه «سیاست‌ورزی در شکل کلاسیک آن به خاطر فاصله و گسستی که بین حاکمیت و ملت رخ داده دچار ناکارآمدی و انسداد شده، اما تأکید می‌کنند «درواقع از اشکال شناخته‌شده مثل انتخابات و تلاش برای به دست گرفتن موقعیت‌های سیاسی و مدیریتی، به سمت جامعه و سیاست‌ورزی مدنی یا سیاست‌ورزی اعتراضی سیال نقل مکان کرده است».

به نظر می‌رسد این دیدگاه واقعیت جاری در سپهر سیاسی کشور را به شکل بهتری توضیح می‌دهد. در شرایط امروز کشور گونه‌هایی از سیاست‌ورزی در جریان است که بار آن بر دوش احزاب و جریانات سیاسی شناخته‌شده که قاعدتاً باید موتور محرکه سیاست‌ورزی جدی در کشور باشند قرار ندارد، بلکه کنشگرانی غیر حرفه‌ای از میان جوانان و زنان و مردان جامعه و برخی تشکلهای صنفی پرچم آن را بر دوش گرفته‌اند و آن را با قوت و ممارستی تحسین‌برانگیز برافراشته نگه داشته‌اند. سیاست‌ورزی جنبشی و اعتراضی عنوانی است که بر تحركات سیاسی غیرحکومتی و غیرحزبی اخیر نهاده شده است. یکی از نمادهای شاخص سیاست‌ورزی اعتراضی جاری، کنشگری مستمر مولوی عبدالحمید، روحانی برجسته اهل سنت است.

از نیمه سال گذشته تاکنون زاهدان، مسجد مکی و مولوی عبدالحمید در کانون اخبار جنبش اعتراضی مردم ایران قرار گرفته‌اند، درحالی‌که بلوچستان و روحانیت اهل سنت در جریان انقلاب در سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷، کمترین مشارکت را داشتند و کاملاً در حاشیه قرار گرفته بودند. تغییرات اجتماعی ناشی از رشد شهرنشینی، افزایش سطح سواد عمومی و بینش سیاسی و همچنین بهره‌گیری از تکنولوژی و ارتباطات نوین، چنان بر تعاملات میان حاکمیت و مردم اثر گذاشته که به برآمدن حاشیه بر تارک متن منجر شده است. روحانیت اهل سنت کم و بیش منفعل پیشین، اینک در پاسخ به مطالبه‌گری جامعه تحول‌یافته خود جایگاه انکارناپذیری در متن خیزش اجتماعی مردم ایران به دست آورده است.

در ماه‌های اخیر، مولوی عبدالحمید از جایگاه امامت جامعه که جایگاهی متفاوت و ورای احزاب و جریانات سیاسی است، توانسته به‌عنوان یک کنشگر سیاسی مستقل، آن دسته از عملکرد نهادها و سیاست‌های نظام را مورد اعتراض قرار دهد که منجر به رعایت حقوق و برآورده شدن انتظارات مردم نشده است. اگرچه او در دهه‌های گذشته همواره در بزنگاه‌های سیاسی مانند انتخابات‌ها حضور داشته و در مقاطعی برای طرح مطالبات مردم به اعلام موضع پرداخته بود، اما هرگز به‌عنوان یک چهره سیاسی شناخته نمی‌شد و عمدتاً در موقعیت یک رهبر مذهبی و روحانی مورد شناسایی قرار می‌گرفت، اما از هشتم مهر ماه سال گذشته که واقعه جمعه خونین زاهدان رقم خورد و با تیراندازی نیروهای انتظامی

به مصلی و نمازگزاران جمعه، ده‌ها نفر کشته و مجروح شدند، او به دوره‌ای تازه و متفاوت از حیات اجتماعی خود قدم گذاشت یا بهتر است گفته شود پای او به عرصه جدیدی از فعالیت اجتماعی و سیاسی کشانده شد! چراکه موقعیت یک رهبر مذهبی به‌خصوص رهبر یک اقلیت مذهبی و شدت همبستگی قهری او و جامعه‌اش به‌گونه‌ای است که جایی برای دوری‌گزینی نهاد دین از مردم و بی‌تفاوت ماندن در برابر رنج و مشکلات آن‌ها باقی نمی‌گذارد!

ایستادگی و روشنگری مولوی در برابر تلاشی که در ساعات اولیه وقوع واقعه خونین مسجد مکی برای دگرگون جلوه دادن واقعیت و پایمال کردن خون‌های به ناحق ریخته شده صورت گرفت، واکنشی قهری و طبیعی بود. همان‌طور که بازنمایی و خوانش مستمر مطالبات جامعه در خطبه‌های جمعه معطوف به بسط عدالت و آزادی و رفع تبعیض در کشور قابل درک و پذیرفتنی است.

در طول تاریخ کشورمان تا پیش از اینکه روحانیت خود به طبقه حاکم تبدیل شود و همین‌طور در جوامع دیگر مانند امریکای لاتین و یا آفریقا، موارد بسیاری از همراهی و گاهی سردمداری عالمان دینی در حرکت‌های سیاسی عدالت‌جویانه می‌توان سراغ گرفت که در کنار انجام رسالت مذهبی خود و شاید در جهت ایفای درست و کامل آن پا به عرصه سیاست و کنشگری سیاسی گذاشته‌اند. اسقف کاپوچی که به خاطر دفاع از قدس و آزادی آن از اشغالگران صهیونیست، زندانی و شکنجه شد یا اسقف اعظم دزموند توتو از فعالان صلح و رهبران جنبش ضد آپارتاید آفریقای جنوبی از آن جمله‌اند. مهم آنکه این کنشگری در حکم پراتیک سیاست‌ورزی تأثیر بسزایی در سیر تحول‌تئوریک و برداشت‌های نظری این دسته از روحانیون داشته است. الهیات آزادی‌بخش، برداشتی از الهیات مسیحیت است که بر اثر حضور رهبران دینی در عرصه‌های مدنی و سیاسی و برخورد با فاکت‌های اجتماعی و سیاسی، خلوص معناداری به نفع مردم، عدالت و حقوق بشر پیدا کرده است؛ لذا مانند بخشی از نظرات سنتی مسیحی بر ظلم و ستم دیکتاتورها سرپوش نمی‌گذارد و فقر را جزو مقدرات الهی نمی‌داند. این الهیات مهم‌ترین ریشه‌های ناکامی و بدبختی جوامع فقیر مانند منطقه امریکای لاتین را حکومت‌های خودکامه و وابسته می‌داند و وظیفه کلیسا را حمایت از محرومان و مقابله با ظالمان برمی‌شمارد، تا از این طریق همگان به سعادت و ملکوت آسمان برسند.

کنش سیاسی مولوی عبدالحمید نیز واکنشی ناگزیر و ناگزیر یک عالم دینی در برابر کاستی‌های عالم سیاست است و ورود او به این عرصه، نه از پی کسب قدرت سیاسی و طلب و «حشمت و جاه»، بلکه «از بد حادثه» و بنا بر ضرورت بسط عدالت بوده است!

اگرچه مولوی عبدالحمید تمام تلاش خود را متوجه بیان مطالبات جامعه کرده و سیاست‌ورزی او عمیقاً پای در جامعه دارد، اما در فعالیت‌های او تاکنون نشانه‌ای از تلاش برای تشکله و سازمان‌دهی نیروهای اجتماعی و به وجود آوردن جنبش اجتماعی که موضوع سیاست جامعه‌محور است، دیده نشده است. علی‌رغم اینکه روی سخن او به حاکمیت است و از حاکمیت می‌خواهد که به اصلاح بینش و روش‌ها دست بزنند، نمی‌توان او را به سیاست‌ورزی دولت‌محور که سعی در تأثیرگذاری برای تغییر دولت‌مردان و دولت‌ها دارد متهم کرد.

در سیر سیاست‌ورزی مولوی عبدالحمید همراهی با هر دو اردوگاه اصلاح‌طلبی و اصولگرایی در بزنگاه‌های انتخاباتی به چشم می‌خورد، اما او با سرخوردگی از همراهی با هر دو اردوگاه که نقطه عزیمت هر دو، حکومت بوده است، به‌گونه‌ای از سیاست‌ورزی رسیده است که با اتکا به جامعه، حکومت را مخاطب قرار دهد و با انتقاد و اعتراض خواهان اصلاح روش‌هایی شود که به زعم او موجب تبعیض





مولوی عبدالعزیز

۶۰ و ملتهد شدن فضای سیاسی، بر کشور حاکم بود، همچنان مانع امکان طرح و تحمل اعتراضات و مطالبات معیشتی یا مذهبی و قومی است. در آن برهه سیاست‌ورزی در کشور محدود به رقابت انتخاباتی و رسانه‌ای دو گروه از نیروهای انقلاب موسوم به چپ و راست بود و اعتراضات خیابانی تحمل نمی‌شد. سیاست‌ورزی در بلوچستان هم محدود به دایره تنگ مشارکت در انتخابات‌هایی بود که در کشور برگزار می‌شد. تلاش می‌شد از این امکان حداقلی، حداکثر بهره برای انتخاب افرادی که نظر مثبتی به پیگیری مطالبات آن‌ها دارند، برده شود.

مشارکت چشمگیر مردم بلوچستان در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۷۶ یک نقطه عطف در این زمینه بود و اقبال بلوچ‌ها و اهل سنت به محمد خاتمی که با تأکید بر مردم‌سالاری، جامعه مدنی و شعارهایی مانند ایران برای ایرانیان پیامی متفاوت از روند جاری کشور به مردم و به خصوص اقوام و اقلیت‌ها ارسال کرده بود، بسیار معنادار بود. چرا که در کمال تعجب و علی‌رغم اتفاقات ناگوار گذشته، امیدواری، باور و اصرار بلوچ‌ها به حل مشکلاتشان در چارچوب نظام و به طریق مسالمت‌آمیز بازتاب یافت.

میزان مشارکت مردم استان در دوم خرداد ۱۳۷۶، ۶۷/۵ درصد واجدین شرایط بود، که صد درصد نسبت به مشارکت در دوره‌های نخستین انتخابات ریاست جمهوری و ۵۰ درصد نسبت به دوره پیش از آنکه در سال ۷۲ برگزار شده و میزان مشارکت ۴۲/۵ درصد بود، افزایش داشت و حتی در دور هشتم که ۱۸ خرداد ۱۳۸۰ انجام شد، مشارکت واجدین شرایط به ۷۷ درصد رسید. پس از دوره اصلاحات و از جمله در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۴، تلاش نامردها برای جلب رأی اهل سنت، جایگاه مولوی عبدالحمید را بیشتر مطرح کرد. در این سال در سیستان و بلوچستان در دور اول ۷۴/۴ درصد واجدان شرایط مشارکت کردند. از کل آرا که متعلق به ۸۷۰۵۶۱ نفر بود. انتخاب

و جریان سنی جنوب-شرق از الگوی خلافتی پیروی می‌کند!». همچنین بر این باورند «این تفاوت‌ها سبب شده است بعد از تعطیلی شمس، شاهد شکل‌گیری جریان وحدت‌گرایی درونی در قالب یک ساختار مدنی و رسمی آن گونه که در شمس شاهد بودیم، نباشیم!»: البته باید شرایط کلی سیاسی کشور و عدم باورمندی مسئولان به ضرورت وجود احزاب که منجر به انحلال احزاب قانونی مختلف شده است و همچنین بدبینی‌های امنیتی به تشکلهای اقلیت‌های قومی و مذهبی را به علت‌های فراهم نشدن احیای فعالیت امثال «شمس» اضافه کرد.

با درگذشت مولوی عبدالعزیز در سال ۱۳۶۶ و ناموفق بودن تجربه تحزب و نبود فعالیت رسانه‌های محلی، بار سیاست‌ورزی قانونی اهل سنت بلوچستان بر دوش مولوی عبدالحمید قرار گرفت. یکی از اتفاقات مهم در دوره او، تخریب مسجد اهل سنت فیض در مشهد و تجمع اعتراضی بعد از آن در زاهدان بود. با توجه به آنکه یک سال قبل از آن، تصمیم به تخریب بخشی از کوی طلاب مشهد با مخالفت ساکنان روبه‌رو شده و برپاشدن یک اعتراض گسترده و پرخشونت، موجب غافل‌گیری مسئولان شده بود که با اعزام نیروهای سیاه پاسداران به منطقه و سرکوب مردم، اعتراضات پایان یافته بود، روز ۱۲ بهمن ۷۲ هم که عده‌ای از مردم زاهدان، در اعتراض به تخریب مسجد فیض در مسجد جامع مکی اجتماع بدون خشونت برگزار کردند، نیروهای نظامی وارد میدان شدند و با مردم معترض در خیابان جلو مسجد مکی به سختی برخورد کردند. در آن روز مولوی عبدالحمید توانست با دعوت مردم به آرامش، اوضاع را کنترل کند و از بحرانی شدن آن جلوگیری کند؛ البته با القای امنیتی بودن تجمع، اعتراض به آن برخورد سخت و مطالبه تشکیل کمیته حقیقت‌یاب برای بررسی عادلانه واقعه، مجال بروز نیافت.

واقعه دردناک سال ۱۳۷۲ همانند اتفاق سال قبل از آن در مشهد بر این واقعیت مهر تأیید زد که جو امنیتی که به واسطه ترورها و حرکت‌های مسلحانه دهه

و بی‌عدالتی شده است.

این انتقاد و اعتراض‌ها مسبوق به سابقه‌ای هم‌زاد با جمهوری اسلامی است! آنگاه که سلف او مرحوم مولوی عبدالعزیز، بانس دارالعلوم زاهدان و یکی از رهبران برجسته اهل سنت ایران که عضو مجلس خبرگان قانون اساسی بود، در شهریورماه ۱۳۵۸ در زمان تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، به پیش‌نویس اصل ۱۲ قانون اساسی که «مذهب جعفری اثنتی عشری» را به‌عنوان مذهب رسمی کشور قرار می‌داد، اعتراض کرده و خواستار برابری حقوقی شیعه و سنی و رسمیت داشتن مذاهب اهل سنت همانند مذهب شیعه شد. او خطاب به اعضای مجلس خبرگان گفت: «وسعت صدر نشان بدهید و ادعای برادری شیعه و سنی را ثابت بکنید و هر حقوقی که برای شیعیان قائل می‌شوید برای اهل سنت هم قائل بشوید»، اما تلاش‌های مولوی عبدالعزیز برای همراه کردن اکثریت با خود کافی نبود و سرانجام با تصویب اصل دوازدهم قانون اساسی، شیعه و سنی همان برادر باقی ماندند ولی نه برابر!

اصل دوازدهم: دین رسمی ایران، اسلام و مذهب جعفری اثنتی عشری است و این اصل الی‌الابد غیرقابل تغییر است و مذاهب دیگر اسلامی اعم از حنفی، شافعی، مالکی، حنبلی و زیدی دارای احترام کامل می‌باشند و... . نابرابری حقوقی مستتر در این اصل خود را در اصول بعدی مانند اصل پانزدهم به‌وضوح نشان داد، آنجا که تأکید می‌شود «رئیس‌جمهور باید معتقد به مذهب رسمی کشور باشد!»

مرحوم مولوی عبدالعزیز که از انقلاب حمایت و با شتافتن به دیدار مرحوم امام خمینی آن را ابراز کرده بود و از مردم خواست کرده بود در فروردین سال ۱۳۵۸ به نفع جمهوری اسلامی رأی دهند، در ادامه تلاش‌هایش برای تأمین و رعایت حقوق اهل سنت به تشکیل «حزب اتحاد المسلمین» یاری رساند. حزبی که اهداف آن، ترویج دین اسلام، تحکیم وحدت ملی و ترویج آزادی، برابری و برادری، آزادی قلم و بیان، احترام و حفظ زبان و فرهنگ مردم منطقه و... اعلام شده بود. او در سال ۱۳۶۰ به همراه احمد مفتی‌زاده و عده‌ای دیگر شورای مرکزی سنت (شمس) را بنیان‌گذاری کرد که با دستگیری احمد مفتی‌زاده و زندانی شدن او، فعالیت‌شورا در آن مقطع به پایان رسید. همان‌طور که فعالیت حزب اتحاد المسلمین هم امکان تداوم پیدا نکرد. تا به این ترتیب نخستین تجربه‌های سیاست‌ورزانه مستقل و وحدت‌گرایانه اهل سنت کشور با توفیق و کامیابی همراه نباشد. بعد از آن بود که به‌تدریج سیاست‌ورزی اهل سنت ایران به بلوچستان و با محوریت مولوی عبدالحمید که گاهی از آن به «جریان موسوم به مسجد مکی» یاد می‌شود منتقل شد. برخی به وجوه متمایز فعالیت‌های سیاسی اهل سنت در غرب و جنوب شرق کشور اشاره کرده‌اند؛ از جمله معتقدند «جریان اهل سنت در غرب کشور از الگوی شورایی



مولوی عبدالحمید

نیز برقراری عدالت آموزشی و فرهنگی تأسیس شده»، پاسخ داد. در ابتدای پاسخ آمده بود «در این نامه، برخی تعابیر و قضاوت‌ها ارائه شده بود که یقیناً پیامد تحلیل‌های دور از واقعیت و غیرموثقی است که از سوی برخی افراد و جریان‌های غیرامین به ایشان رسیده است!»

لازم به توضیح نیست درحالی که از پاسخ مستقیم پرهیز می‌شود و رغبتی به برقراری گفت‌وگو نشان داده نمی‌شود و اعتراض طرف مقابل دور از واقعیت فرض می‌شود، اصلاً ارتباطی برقرار نمی‌شود تا متقاعدسازی امکان تحقق پیدا کند.

اعتراض مولوی به مسئله «مرکز بزرگ سندج» نشانه حل نشدن مشکلی است که از قبل برای رفع آن اقدام کرده بود. پاسخ رسانه‌ای یک نهاد حاکمیتی به طرح یک دغدغه و توجیه اقدامات مورد اعتراض، نمی‌تواند سازوکار مؤثری برای حل مشکلات شهروندان به حساب آید. این برخورد نمونه‌ای از ناکارآمدی سازوکارهای حکومت برای حل مشکلات جامعه است. عدم توفیق حکومت در اکتاف شهروندان، به بحران اعتماد می‌انجامد و تردیدهای جدی نسبت به حکمرانی کارآمد ایجاد می‌کند.

ارسال نامه برای رهبر انقلاب یکی از راه‌هایی است که مولوی عبدالحمید در گذشته امکان توسل به آن را برای سیاست‌ورزی قانونی مهیا می‌دید. او در مردادماه سال ۱۳۹۶ هم نامه‌ای به رهبری نوشته و دو درخواست را مطرح کرده بود:

۱- فرزندان اهل سنت حضرت‌تعالی از عدم نگاه یکسان نگران هستند و رنج می‌برند و از آن پدر مهربان انتظار دارند با فرمان فصل‌الخطاب به نابرابری‌های ۳۸ ساله در رده‌های مختلف کشور در استخدام‌ها و واگذاری مسئولیت‌ها و مناصب در مرکز و مناطق مختلف کشور پایان دهند و انتظار دارند دستور فرمایند از توانمندان اهل سنت در هیئت دولت استفاده شده و فرصت خدمت را در مدیریت‌های استانی و ارشد کشور برای نظام جمهوری اسلامی و وطن عزیز برای اهل سنت فراهم نمایند.

عدم انتصاب شایستگان اهل سنت به‌عنوان وزیر، استاندار، مشاور یا معاون رئیس‌جمهور، نماینده ولی‌فقیه و مشاور مقام معظم رهبری و به‌کارگیری اندک آن‌ها در وزارتخانه‌ها، نیروهای مسلح و نیز ادارات مراکز استان‌های سنی‌نشین را ازجمله دغدغه‌های اهل سنت دانسته‌اند.

«اخیراً نهادهای نوپیدا با عنوان شورای برنامه‌ریزی مدارس علوم دینی اهل سنت که تلاش دارد کلیه امور مذهبی اهل سنت را با کمک و فشار نهادهای امنیتی و قضایی در نقاط مختلف کشور، در شهرها و روستاها به دست بگیرد و خود را متولی تمام امور مذهبی اهل سنت بداند، بر دغدغه‌های شهروندان اهل سنت کشور افزوده است. این نهاد در حالی امور مذهبی اهل سنت را به دست گرفته و محدودیت‌هایی در آن اعمال کرده که بر اساس اصل ۱۲ قانون اساسی، به پیروان مذاهب اسلامی در امور مذهبی‌شان آزادی کامل داده شده است.

ضمن آنکه در تمام کشورها سازمان اوقاف و امور خیریه برای رسیدگی به امور دینی و مذهبی تعریف شده و برادران شیعه ما هم برای پیگیری امور مذهبی خود به سازمان اوقاف مراجعه می‌کنند.»

از پاسخ رهبر انقلاب اطلاعی در دست نیست، اما حدود پنجاه روز بعد در ابتدای اسفند ۱۳۹۹ دبیرخانه شورای برنامه‌ریزی مدارس علوم دینی اهل سنت طی نامه‌ای نه خطاب به نویسنده آن نامه

یعنی مولوی عبدالحمید، بلکه خطاب به امام جمعه اهل تشیع و نماینده ولی‌فقیه در استان به‌طور مفصل به تشکیک و ابهامات نامه «نسبت به جایگاه قانونی شورای برنامه‌ریزی که در راستای خدمت‌رسانی به طلاب، فضلا و روحانیان گران‌قدر اهل سنت و

اول مردم استان، مصطفی معین با ۴۷۹۱۲۵ رأی و نفر دوم اکبر هاشمی رفسنجانی با ۱۵۵۱۴۷ رأی بودند. احمدی‌نژاد با ۴۷۷۴۳ رأی منتخب پنجم بود. در دور دوم از کل آرای ۷۴۸۹۹۳ نفر، محمود احمدی‌نژاد ۳۳۲۳۱۶ رأی به دست آورد و مرحوم هاشمی رفسنجانی ۴۰۷۰۶۳ رأی. در سال ۹۶ تلاش‌های زیادی شد تا این بار رأی اهل سنت در سبد رئیسی ریخته شود؛ اما با وجود مذاکرات زیاد و وعده‌های بسیار، اما نهایتاً مولوی عبدالحمید مجدداً از آقای روحانی حمایت کرد.

اما در جریان انتخابات سال ۱۴۰۰ پس از آنکه شورای هم‌اندیشی اهل سنت اعلام کرد که «با راهنمایی و هدایت حضرت شیخ‌الاسلام مولانا عبدالحمید و برخی علمای مطرح اهل سنت کشور با اکثریت آرا به این نتیجه رسیده است که حضرت آیت‌الله سید ابراهیم رئیسی می‌تواند گزینه مناسب این دوره از انتخابات ریاست‌جمهوری باشد»، دفتر مولوی عبدالحمید هم طی اطلاعیه‌ای اعلام کرد: «جمع‌بندی و بیانیه شورای هم‌اندیشی اهل سنت در حمایت از آیت‌الله رئیسی مورد تأیید ایشان است». اکتاف نتیجه دلخواه و ایده‌آل رفتارهای ارتباطی است که لازمه تحقق آن وجود فضای امن برای تبادل آرا، گفت‌وگو و تعامل است. با رفتار آمرانه و عدم اعتقاد به لزوم برقراری گفت‌وگو، ارتباط مؤثر شکل نمی‌گیرد و رضایتمندی حاصل نمی‌شود.

چند ماه پس از استقرار دولت سیزدهم مولوی عبدالحمید یکی از گلایه‌های سال‌های گذشته خود را تکرار کرد که نشان می‌داد تغییر دولت‌ها در تغییر شرایط آن‌ها تفاوتی ایجاد نمی‌کند. او در ۵ دی ۱۴۰۰ اظهار داشت: «ما انتظار نداشتم که رئیس مرکز بزرگ سندج که یک مرکز بزرگ علمی و دینی است یک فرد شیعه و از قم باشد. درحالی که علمایی از اهل سنت که نظام را قبول دارند و با نظام همکاری

دارند در آن منطقه هستند، چرا از علمای اهل سنت در این مرکز استفاده نمی‌شود؟».

اظهارات مولوی عبدالحمید در حالی بیان می‌شد که او یک سال قبل از آن در ۱۵ دی‌ماه ۱۳۹۹ طی نامه‌ای به رهبر انقلاب به دغدغه‌های جامعه اهل سنت در باب «حقوق شهروندی» پرداخته بود و ازجمله از دخالت‌های شورای برنامه‌ریزی اهل سنت گلایه کرده بود. او نوشته بود:

«پس از گذشت ۴۲ سال از پیروزی انقلاب اسلامی، اهل سنت ایران همچنان در باب حقوق شهروندی با مشکلات و دغدغه‌های فراوانی مواجه‌اند، به نحوی که احساس می‌کنند در ایران اسلامی شهروند درجه چندم به حساب می‌آیند.

”  
**جمعه خونین زاهدان، جنایت در حق کسانی بود که به گواه امار انتخابات برگزار شده در کشور، از ابتدای انقلاب تاکنون روند همگرایی شوق‌انگیز و افتخارآمیزی را رقم زده‌اند. آن واقعه به معنای واقعی کلمه، شلیک به پای خودی بود!**

قدرشناسی دارد.

در جمعه خونین زاهدان، ظلم در حق کسانی اتفاق افتاد که به گناه آمار انتخابات‌های برگزار شده از ابتدای انقلاب تا کنون، روند همگرایی شوق‌انگیز و افتخارآمیزی را رقم زده اند. آن واقعه به معنای واقعی کلمه، شلیک به پای خودی بود! وظیفه خطیر حاکمیت جبران آثار منفی واقعه‌ای است که اتفاق افتاده است. اخیراً رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح اعلام کرد که در پرونده حادثه هشتم مهر ماه زاهدان در مجموع برای ۲۶ نفر کیفرخواست صادر شده است. اتهام یازده نفر از متهمان این پرونده، تیراندازی منتهی به قتل و جرح است و برای ۱۵ نفر باقیمانده به اتهام سوءاستفاده از موقعیت شغلی، تیراندازی برخلاف مقررات، لغو دستور و ترک فعل‌هایی که اتفاق افتاد کیفرخواست صادر شده است. او تأکید کرد که «در برخورد با خاطیان و کسانی که در این حادثه تلخ مرتکب جرم شدند، هیچ اغمازی در کار نیست». محقق شدن وعده این مقام قضایی مبنی بر برخورد قاطع با مجرمان و جلوگیری از پانیمال شدن حقوق مردم، می‌تواند موجب التیام بخشیدن به زخم‌ها و کاهش فاصله میان حکومت و مردم بشود. از این طرف هم کنشگران معترضی که معتقد به سیاست‌ورزی ملی و درون هستند بایستی توجه داشته باشند که افزایش فاصله میان حکومت و مردم تنها به زمینه‌سازی برای خشونت‌ورزی و انقلابی‌گری و سرنگونی طلبی منجر می‌شود که نقض غرضی فاحش و نابخشودنی است. تنها راه

پیش‌رو «گفت‌گوست». بدیهی است مسئولیت حاکمیت در گشودن و باز نگاه داشتن راه گفت‌وگو و مفاهمه و پذیرش تغییرات، سنگین‌تر است، اما از این طرف هم باید ارزیابی واقع‌بینانه‌ای صورت بگیرد که با انتقاد مداوم و درازدامن از حکومت که ممکن است برخی هم نابجا و از جنس گمانه‌زنی‌های بدبینانه باشد، چگونه می‌توان به کاهش فاصله مردم و حکومت کمک کرد با سیاست «تو آن‌ور جو، من این‌ور جو، فحش بستن» و یا افزایش فشار و محدودیت‌ها و انتظار کشیدن برای خسته شدن و سپر انداختن طرف دیگر، هرگز گفت‌وگو و مفاهمه ملی برقرار نمی‌شود و بدون گفت‌وگو هیچ مشکلی حل نخواهد شد و هیچ حقی به حق‌داری نخواهد رسید. دراز مدت فکر کنیم! به ایران بیندیشیم! ■

نشده و راهی نو برای پیگیری و مطالبه حقوق قانونی و از جمله حق مشارکت سیاسی در تعیین سرنوشت پیدا کند.

دلیلی ندارد که انعطاف‌ناپذیری حاکمیت به جامعه و کنشگران سیاسی هم سرایت کند، درحالی که بی‌پاسخ ماندن درخواست‌ها و ناکامی در دستیابی به اهداف، موقعیت آزردهنده‌ای ایجاد کرده بود، روی دادن واقعه جمعه خونین زاهدان و برخوردهای بعدی، بیش از هر زمان دیگری درستی و مفید بودن روش سیاست‌ورزی سنتی مولوی عبدالحمید را زیر سؤال برد. کشته و زخمی شدن ده‌ها نمازگزار بی‌گناه باعث شد روش سیاست‌ورزی انتخابات‌محور و یا سیاست نامه‌نگاری و استدعا از حاکمیت برای واگذاری بدون تبعیض موقعیت‌های سیاسی و مدیریتی به اهل سنت، جای خود را به «سیاست‌ورزی اعتراضی مردم‌محور» با استفاده از منبر امامت جمعه بدهد. او که در اصطلاح عرفی «تریون‌دار» است و از امکان سخنرانی مستمر در همایش مذهبی نماز جمعه برخوردار است، دست به اعتراض به سیاست‌هایی که به‌زعم او حقوق ملت و از جمله اهل سنت را تأمین نمی‌کند می‌زند تا با بهره بردن از پشتیبانی افکار عمومی، نهادهای حاکمیتی را وادار کند دست از مقاومت در برابر تغییرات اصلاحی بردارند.

اگرچه کشتار هشتم مهر ۱۴۰۱ نمازگزاران در زاهدان زمینه‌وبهانه انجام اقدامات تلافی‌جویانه خشونت‌آمیز را فراهم کرد اما او همچنان بر تغییر مسالمت‌جویانه ملی پافشاری می‌کند و می‌کوشد با آگاهی‌بخشی و تقویت جامعه مدنی و تکیه بر نیروی اجتماعی مطالبات خود را پیگیری کند.

در این روش مقابله و عبور از نظام هدف نیست، بلکه مقصود اصلاح آن است؛ البته از طریق اعتراض و بیان علنی انتقادات و نه استدعا! نگاه مولوی عبدالحمید همچنان به تغییر از درون و به دست همین حاکمیت است. علی‌رغم صراحت لهجه و فاش‌گویی بسیاری از موارد انتقادی، به نظر نمی‌رسد او در پی تسویه حساب‌گرایی و قهر و دوری‌گزینی از حاکمیت باشد که می‌تواند سرانجام به انقلابی‌گری و سرنگونی‌طلبی بینجامد. فاصله‌ای که بعد از جمعه خونین ایجاد شده بایستی کمتر و کمتر شود و آشتی به جای قهر بنشیند. می‌توان تحمل خطبه‌های اعتراضی توسط نظام در ماه‌های اخیر را اقدامی در

همین راستا ارزیابی کرد که اگرچه در یک روابط دموکراتیک، امری عادی است، اما به هر حال جای

۲- فرزندان مقام معظم رهبری انتظار دارند آزادی‌های مذهبی بیشتر مورد توجه قرار گیرد؛ مخصوصاً نمازهای یومیه و جمعه در کلان‌شهرها به‌ویژه در تهران که فرمان آن عالی‌جناب دست همه تندروها را که احیاناً ایجاد مزاحمت می‌کنند، کوتاه خواهد کرد، تا عبادت‌الله همان‌طوری که شایسته جمهوری اسلامی است، با آرامش صورت پذیرد.

در پی این نامه، حجت‌الاسلام محمدی گلپایگانی، رئیس دفتر مقام معظم رهبری، طی نامه‌ای به امام جمعه اهل سنت زاهدان، نوشت: «نامه به استحضار ایشان رسید، معظم‌له از اظهار علاقه‌مندی شما به نظام مقدس جمهوری اسلامی و جانبداری و حمایت و دفاع از کشور و آرمان‌های والای انقلاب اسلامی قدردانی کردند و فرمودند: «همه ارکان جمهوری اسلامی موظف‌اند بر اساس معارف دینی و قانون اساسی هیچ‌گونه تبعیض و نابرابری بین ایرانیان از هر قوم و نژاد و مذهبی روا ندارند. ما هم به جد معتقدیم همه باید با هم در کنار هم و در صفوف فشرده و واحدی به سربلندی و عزت ایران اسلامی بیندیشند و در راه آن تلاش کنند و اجازه ندهند دشمنان این مرز و بوم و خنسان وابسته به این و آن در این صف واحد تفرقه افکنده و کارشکنی کنند».

مولوی عبدالحمید در نامه‌ای که سه سال بعد (سال ۹۹) برای رهبری ارسال کرد به عمل نکردن ارکان جمهوری اسلامی به وظیفه خود که می‌بایست «هیچ‌گونه تبعیض و نابرابری بین ایرانیان از هر قوم و نژاد و مذهبی روا ندارند؛ اشاره کرده و نوشت: «اینجانب مردادماه ۱۳۹۶ نامه‌ای مرقوم داشتم که فرمان حکیمانه حضرتعالی را در پی داشت، اما متأسفانه آن فرمان روشن تاکنون از سوی مدیران اجرایی کشور مورد عمل قرار نگرفته است؛ شاید به خاطر آنکه رسماً ابلاغ نشده و یا اینکه صوری تلقی شده است».

گاهی اظهارات اخیر مولوی عبدالحمید در نماز جمعه‌های اعتراضی بعد از جمعه خونین زاهدان دور از انتظار و غافلگیرکننده تلقی می‌شود، درحالی که موارد مورد اعتراض اخیر همان مواردی است که او در طی سال‌های گذشته به هر طریق قانونی که برای او ممکن و میسر بوده مطرح و پیگیری می‌کرده است، اما در برابر این همه اصرار و ابرام دریغ از اندکی تغییر و برآورده شدن بخشی از مطالبات، کاملاً واضح و مشخص است که نهادهای رسمی و حاکمیتی در طول سال‌های طولانی انعطاف نشان نداده و همچنان در برابر هر تغییری مقاومت می‌کنند. نتیجه این رفتار مسدود شدن هر چه بیشتر راه‌های تعامل و ارتباط بوده است.

رسالت سیاست‌ورزی مصلحانه و مسالمت‌جویانه اقتضا می‌کند که کنشگر علی‌رغم قرار گرفتن در «موقعیت بسته» و «چهارراه همه سو مسدود»، باز هم با وفاداری به اصول و آرمان‌ها دچار یأس و انفعال

”  
مشارکت‌سیاسی  
انتخاباتی مردم‌استان  
در پنج دوره نخست در  
پایین‌ترین سطح مشارکت  
مردم‌استان‌های کشور  
قرار داشت، اما به تدریج  
ابتدا فاصله کاهش  
یافت و سپس از دوره  
هفتم به بعد از میانگین  
مشارکت‌کنندگان در  
سطح کشور فراتر رفت که  
نشان‌گر روند تعمیق فرآیند  
همگرایی مردم‌استان و  
از جمله قوم بلوچ و اهل  
سنت با کل کشور است

# در هم تنیدگی اجتماعی، زبانی، فرهنگی و شهر محور ایرانیان

## امنیت و مرز در گفت‌وگو با احسان هوشمند

### بخش پانزدهم

و گروه زیادی از مردم کرمان را نابینا کرد و هزار یا ششصد خانوار را از آنجا به سمت میاندوآب کوچاند. حدوداً یک سال طول کشید تا به میاندوآب رسیدند و در اطراف میاندوآب، شاهین‌دژ و روستا و محلات کم‌کم با مردم محل زندگی کردند و الآن ترک‌زبان هستند.

#### مورخین روی این مسئله قطعیت دارند؟

«بله. مثال دیگری می‌زنم. شهر آقاجری کجاست؟ آقاجری یک طایفه ترک است و اتفاقاً ترک‌تبار هستند؛ یعنی جوامع ترکی هستند که از قرن چهارم به بعد وارد ایران شدند و آقاجری‌ها بخشی از این ترک‌ها بودند که ابتدا از ایران رد می‌شوند و به ترکیه می‌روند و کم‌کم دوباره وارد ایران می‌شوند و به سمت جنوب غربی ایران می‌روند. جالب است الآن بخش بزرگی از این مردم لر هستند و گروهی از آن‌ها فارس‌زبان هستند و دیگر ترک نیستند.

طایفه دیگری را مثال دیگری بزنم. ما در اصفهان بنی‌عامری‌ها را داریم. این‌ها الآن اصفهانی هستند، در حالی که عرب بودند. کمی جلوتر بیایم. در قم و کرج مهاجرین عرب که از یمن آمده‌اند. گروهی هم از خوارج در شرق و جنوب شرقی کشور مستقر شدند. در قم همچون بسیاری نقاط دیگر عرب‌ها در جامعه محلی جذب شدند. البته عرب محلی در قم امروز نداریم. در بخش‌های دیگری از ایران یک طایفه بسیار بزرگ داریم به نام افشار. افشارها هم از اغوزها هستند، یعنی ترک هستند و از شرق وارد ایران شدند و رفتند تا آنا تولی. گروهی برگشتند به ایران. الآن افشارهای یزد داریم، افشارهای کرمان داریم، افشارهای سیستان را داریم. افشارهای شوشتر را داریم. هیچ کدام از این‌ها یا لااقل اکثر این‌ها ترک‌زبان نیستند؛ بعضی‌ها یمنی‌ها هستند؛ مثلاً در شوشتر بعضی‌ها یمنی‌ها هستند؛ بعضی‌ها فارس‌زبان با لهجه‌های مختلف هستند و بالعکس، اقوام دیگری داریم که به مرور ترک شدند. گذشته از بخش بزرگی از آذربایجان در دیگر نقاط هم گروهی از هم‌وطنان زبانشان به ترکی گرایید. در میان تات‌ها و تالش‌ها و نیز یک طایفه بسیار بزرگ کرد داریم. در منابع تاریخی مختلف از جمله شرف‌نامه هم از آن‌ها نام برده شده: شقاقی‌ها. در آذربایجان و بخشی از ترکیه امروز زندگی می‌کرده‌اند. این‌ها در تاریخ معاصر در اثر مجاورت با اقوام دیگر ترک‌زبان مثل شاهسون‌ها کم‌کم ترک شدند. الآن تعدادی از پان‌ترک‌های ایرانی از ایل شقاقی‌ها هستند. این‌ها تا صد سال پیش به کردی حرف می‌زدند. مثال دیگری بزنیم. وقتی می‌گوییم بلوچ یعنی مردمی که بلوچی صحبت می‌کنند یا سیستان. بخش عمده‌ای از بلوچ‌ها کردتبار هستند، طایفه بزرگی در بلوچ‌ها هستند به نام ایل کرد. کرد هستند و مهاجر بوده‌اند، اما گروه دیگری داریم که نه کرد هستند و نه بلوچ، از ممسنی هستند. از استان فارس مهاجرت کرده‌اند. این‌ها دیگر جدید هستند، مربوط به دوره قاجار هستند. کم‌کم در مجاورت جامعه محلی زبانشان عوض شده است.

**اینکه بگوییم گروهی از کردهای ما اصالتاً کرد نیستند خیلی واکنش برانگیز است.**

در شماره گذشته، درباره تحولات کردستان ایران در پیش از انقلاب و روی محورهای مختلف اقتصادی و اجتماعی در آنجا صحبت شد. پس از انقلاب ۵۷، تحولات تأمل‌برانگیزی در آنجا رخ داد. ابتدا درباره تحولات اوایل انقلاب صحبت کنیم، بعد وارد تحولات پس از انقلاب شویم.

ابتدای گفت‌وگو از مهندس میثمی و مجله چشم‌انداز ایران تشکر می‌کنم. چهارده بخش از گفت‌وگوهای مرز را با هم پشت سر گذاشتیم و این نشان‌گر اهمیت چنین مسائل راهبردی برای کشور است. قاعدتاً وظیفه نهادهای مسئول، سازمان‌ها، دستگاه‌ها و ادارات و همچنین دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی ما ورود به این نوع مباحث است که متأسفانه بسیار مغفول مانده است. به همت شما درود می‌فرستم که به این دست از مباحث - که با جان و مال تک‌تک شهروندان ایرانی و استقلال ایران سر و کار دارد - اهمیت می‌دهید.

درباره موضوعات مبتلابه بی‌شماری که کشورمان در تاریخ معاصر با آن دست‌به‌گریبان است، از مسئله نفت، مسئله اقلیم، مسئله زیست‌محیطی، آموزش و پرورش، آسیب‌های اجتماعی، تشدید شکاف بین دهک‌های بالا و پایین درآمدی، تورم و مسائل مانند و از جمله مسئله مرز نیازمند مطالعات گسترده هستیم... دستگاه‌های علمی در همه دنیا در ادامه سنتی بودند که در اروپا و امریکای شمالی تبدیل به دانشگاه شدند تا دانش عمومی را درباره این مسائل افزایش دهند، نظریه تولید کنند و به دنبال آن در ابعاد منطقه‌ای داخلی و منطقه‌ای بین‌المللی برای آن راه‌حل پیدا کنند. در حال حاضر دانش بشری با پیشتازی ارتباطات، آی‌تی، فناوری وارد مرحله جدیدی شده است.

شوربخانه در جامعه ما آنچه تولید می‌شود از سر زحمات فردی یا تصادف و تفنن است؛ به عبارت دیگر، اگر استادی تصادفاً انگیزه‌ای داشت، حوصله داشت یا امکاناتی برایش مهیا بود، ممکن بود کاری انجام بدهد؛ گاهی اوقات هم از سر تفنن دانشجو را به کاری وامی‌دارند که بعداً با هزار اما و اگر می‌بینیم چقدر محدودیت و ممنوعیت در آن موج می‌زند. موضوع کردستان و مطالعات مرز هم از این جنس مطالب است. به اندازه کافی بنیان‌های مطالعاتی مان را تقویت نکرده‌ایم.

#### لطفاً در آغاز درباره تبار کرد توضیحاتی بدهید؟

«مردم کرد مثل بقیه اقوام، لزوماً و ذاتاً کرد نیستند. این نکته خیلی مهم است؛ یعنی چه؟ این نکته ما را از تحلیل قومی دور می‌کند. در ایران امروز، مجموعه از جوامعی شهری و روستاها و عشایری داریم که به یک زبان صحبت می‌کنند. نمی‌توانیم با قطعیت بگوییم این‌ها در صد سال، دو صد یا پانصد سال قبل هم به این زبان صحبت می‌کردند. مثلاً شهر میاندوآب در آذربایجان غربی که شهر مهمی است قبلاً به نام مرحمت‌آباد بوده. یک بخش بوده و الآن تبدیل به شهر شده. بخشی از جریان پان‌ترک امروز ایران در میاندوآب فعال است. جالب است بخش مهمی از جمعیت میاندوآب اصالتاً ترک‌زبان نیستند. ترک‌تبار که هیچ، ترک‌زبان هم نیستند. وقتی آغامحمدخان قاجار لطفعلی‌خان زند را شکست داد

ملت‌ها؛ یعنی ملت‌هایی که در روسیه، در کشوری که قرار است دیکتاتوری پرولتاریا باشد داوطلبانه با هم زندگی کنند، حتی به شرط استقلال، اما در چارچوب منافع طبقه کارگر. بعدها بنیان‌گذار جمهوری آذربایجان در ۱۹۱۸ وقتی روسیه نگذاشت که مستقل بشوند نوشت شما اتحاد داوطلبانه ملت‌ها را گفتید، ولی کسی آن اما را نشنید.

### می‌گویند وقتی قرار است استانی مستقل شود باید با رضایت دیگر استان‌ها باشد.

مقصود این نیست، بلکه مقصود این است این جدایی به اصطلاح در راستای منافع طبقه کارگر - بخوانیم منافع حزب حاکم کمونیستی - باشد. استالین هم درست گفته بود. در روسیه بخش‌هایی از ملت‌های دیگر به روسیه ضمیمه شده و در مجموع ملت هستند. از جاهای مختلف به هم چسبانده شده‌اند. یک سری ملت‌های آسیایی، یک سری ملت‌های اروپایی و تعدادی از شرق دور هستند که کنار هم قرار گرفته‌اند. جامعه چندملتی هستند؛ اما درباره ایران بی‌نهایت مثال می‌توان در تاریخ بیان کرد که ابعاد شگفت‌انگیز دیگری را نشان دهد و درهم‌تنیدگی ما چه از نظر زبانی، هم اجتماعی و تباری را نشان بدهد. مهاجرت‌های تاریخی در دوران فلات ایران در دوره‌های مختلف یکی از این مثال‌ها است. در دوره جدید هم این وضع یعنی مهاجرت داخلی با شتاب بیشتر استمرار داشته است. در سرشماری ۱۳۰۴ می‌دانیم که تهران مرکب از مردمانی با منشأ مهاجرتی مختلف از دیگر نقاط ایران بوده، چون یک بخشی هم از اطلاعات این بوده که مسقط الرأس آن‌ها کجاست. محلی که از آن آمده‌اند کجاست. در تهران

بیش از سی نقطه را در آورده‌اند. اصفهان، همدان، تبریز و ... مسقط الرأس آن‌ها را نشان داده‌اند؛ یعنی جمعیت تهران به صورت عمومی به جز بخش کوچکی مرکب از مهاجرین از سایر نقاط ایران بوده که به تدریج به تهران مهاجرت کرده‌اند. در دوره‌های بعدی این اختلاط رشد قابل توجهی کرده، به شکلی که از سرشماری ۱۳۳۵ تا ۱۳۹۵، نشان می‌دهد ۴۵ میلیون ایرانی از خانه‌هایشان کنده شده‌اند و مهاجرت کرده‌اند.

در اصفهان حدود ۸۰۰ هزار تا ۹۰۰ هزار نفر بختیاری هستند.

همین طور است. ضمن

اینکه بخشی از بختیاری‌ها ترک‌زبان هستند، بعد بختیاری شده‌اند و بخش دیگرشان عرب هستند.

امروزی شکل می‌گیرد. کم‌کم بزرگ‌تر می‌شود، وسعت سرزمینی پیدا می‌کند. از آنجا به سمت شرق، شمال شرق می‌روند، به سمت سبیری می‌روند و به طوایف صحرائنشین با اعتقادات ششمی می‌روند. هرکدام از این جوامع هم تجارب مختلفی داشتند تا کم‌کم به دوران تزاریسم می‌رسند. کم‌کم بخش‌هایی از شرق دور و بخش‌هایی از ایران را اشغال می‌کنند؛ یعنی روسیه بخش‌هایی از جوامع و کشورهای مختلف را در زمان‌های مختلف گرفته و به یک کشور به نام روسیه تبدیل شده است. البته هیچ‌وقت در طول هم تاریخ ساز این مناطق با هم کوک نشده، چون از حوزه‌های فرهنگی مختلفی بوده‌اند. تصور کنید بادکوبه باید با سبیری و لتونی هم سرنوشت شود. نه پیوند زبانی دارند نه پیوند تاریخی دارند، نه پیوند ازدواجی دارند، یک سری جوامع بوده‌اند که به هم چسبانده شده‌اند. اینجاست که نظریه استالین متولد می‌شود. در سال ۱۹۰۵ وقتی روسیه تزاری از ژاپن شکست می‌خورد، کم‌کم علائم فروپاشی روسیه تزاری پدیدار می‌شود و زمینه برای انقلاب کمونیستی مهیا می‌شود، ناراضی‌ها اوج می‌گیرند. احزاب چپ و سوسیال‌دموکرات شکل می‌گیرند و از دل آن بعداً حزب کمونیست بیرون می‌آید، بلشویک‌ها (اقلیت) و منشویک‌ها (اکثریت) در روسیه شکل می‌گیرند. لنین، استالین را مأمور می‌کند برای اداره این جامعه بر مبنای نظریه مارکسیستی نظریه‌ای تدوین کند. استالین خودش گرجستانی است، فردا که انقلاب پیروز شد گرجستان چطور در قالب نظریه مارکسیستی در کشور روسیه بماند؟ قفقاز چطور بماند؟ چطور از شرق تا فنلاند را نگه دارند؟ شوروی بزرگ‌ترین کشور دنیا شده، ولی بسیاری از مناطق این سرزمین هیچ نسبتی تاریخی و اجتماعی با هم ندارند.

استالین در ۱۹۱۳ تئوری مسئله ملی را مطرح می‌کند و مقالاتی در این باره چاپ می‌شود. این نظریه یعنی مسئله ملی که متناسب با شرایط روسیه در آن دوره طراحی شده و نسبتی با تجربه یک سرزمین درهم‌تنیده تاریخی یعنی ایران ندارد توسط مارکسیست‌ها وارد ایران هم می‌شود. ابتدا حزب کمونیست، سپس حزب توده و بعد در قالب سازمان چریک‌های فدایی اول و بعدها در مجاهدین هم در قالب رجوی به مسئله ملی ورود پیدا می‌کند.

آن‌ها مفهوم دولت-ملت مدرن هستند، ولی ما ملت تاریخی هستیم.

ما حداقل ملت را داشتیم.

همه حرف تئوری استالین این است: اتحاد داوطلبانه

توضیح می‌دهم. تبار تحت تأثیر متغیرهای مختلفی تغییر می‌کند. در جهان امروز این موضوع پذیرفته شده است. بررسی‌های ژنتیک هم آن را نشان داده است. ضمن اینکه در حوزه تمدن ایرانی هم مهاجرت و اختلاط با دیگر گروه‌ها در مناطق دیگر یک قاعده بوده نه استثناء؛ البته در حوزه کردی طرح این موضوع مثل کاری است که کسروی کرد. کسروی گفت اهالی آذربایجان ترک نبودند، این‌ها آذری‌زبان بودند. بعداً ترک شدند. خیلی از افراطی‌ها به خصوص با ریشه بیگانه واکنش تند نشان دادند. کسروی بر مبنای مجموعه مطالعات تاریخی موقعیتی را گفته که تأمل برانگیز است. مثال دیگری بزنم. ما یک گروه بسیار بزرگ کرد داریم که در شرف‌نامه آمده جزو سه ایل بزرگ کرده‌ستند. به آن‌ها می‌گویند ایل سیاه‌منصور، حتی در دوره شاه‌اسماعیل میان قزلباش‌ها دولتیار خان اقداماتی برای اتحاد عشایر منطقه کرد و ادعای قدرت هم داشتند. شاه‌عباس این‌ها را کوچاند و آورد اطراف تهران، ورامین و به سمت فیروزکوه؛ گروهی را بردند خراسان، گروهی را بردند قندهار. الآن سیاه‌منصوری‌ها که اطراف تهران هستند فارس‌زبان هستند. سمت مازندران که برویم مازنی شده‌اند. به سمت افغانستان برویم در قندهار پشتون شده‌اند. نمونه دیگری در مازندران گروه چند ده هزار نفری هستند که به آن‌ها خواجیه‌وند می‌گویند. خواجیه‌وند‌ها اهل حق یا یارسان هستند. این‌ها مهاجران منطقه گروس و صحنه و ایلام هستند. عبدالملکی‌ها و خواجیه‌وند‌ها به منطقه کلاردشت آمده‌اند. نجا ازدواج کرده‌اند. این‌ها ایل هستند و بقیه مردم کلاردشت گیل هستند. ایل و گیل با هم ازدواج کردند، صاحب فرزند شدند، فرزندانشان دیگر نه ایل هستند و نه گیل؛ مازندرانی هستند.

این به نوعی درهم‌تنیدگی فرهنگ است. همین ویژگی باعث استقلال ایران شده است.

دقیقاً. این ویژگی اجتماعی با اهمیت تمدنی فرهنگ ایرانی است. بسیاری این موضوع را متوجه نمی‌شوند که مقصود چیست. این موضوع یک نکته دوم هم داشت: نکته دوم ازدواج است. شما جابه‌جا می‌کنید تا ابد با خویشاوندان خودتان ازدواج نمی‌کنید. ایران یک سرزمین تاریخی است. مقایسه‌ای کنم با روسیه. روسیه از چه زمانی روسیه شده؟ آیا سه هزار سال تاریخ مکتوب دارد؟ یک دهه پیش آقای پوتین جشن دو هزار سالگی قدیمی‌ترین شهر روسیه را گرفت. اسم شهر دریند است، متعلق به ایرانیان است و خسرو انوشیروان آن را ساخته؛ یعنی در روسیه شهری تاریخی در قد و قامت دریند وجود ندارد. برای اینکه روسیه یک جامعه تاریخی نیست، یک سری جوامع پراکنده در نواحی مختلف بوده‌اند و در کمتر از هزار سال است که قدرت سیاسی در آن‌ها شکل گرفته است. ابتدا از روسیه کی‌یف به روسیه مسکو می‌رسند. کم‌کم با الحاق دیگر مناطق روسیه

به آن‌ها عرب کم‌ری می‌گویند، اما امروز بختیاری هستند. اعراب هم مهاجر بودند. این مناسبات اجتماعی در ایران عجیب و پیچیده است، چون ما کشوری تاریخی هستیم. می‌گوییم رصدخانه معروف ایرانیان در مراغه است. چه کسی رصدخانه را راه انداخته، خواجه نصیرالدین طوسی. خواجه نصیرالدین طوسی اهل کجاست: طوس. برای زندگی کجا رفته: بغداد. رصدخانه را کجا راه انداخته: مراغه. به جغرافیا و نام شهر و سرزمین دقت کنید. در نام خواجه نصیرالدین طوسی دو ویژگی هست: نخست، شهر. ما می‌گوییم خواجه نصیرالدین طوسی نمی‌گوییم خواجه نصیرالدین کرد، بلوچ، فارس، عرب. شهر اولویت دارد. شهر مبنای هویت خرد بوده. می‌گوییم حکیم طوس، قطران تبریزی، منوچهری دامغانی، خمینی، مشکینی، قوام شیرازی... چرا؟ چون شهر مبنای هویت خرد بوده. منظورم از شهر محل آنجاست، الزاماً نباید یک کلانشهر باشد، حتی ممکن است نام یک روستا باشد. مثلاً سهروردی، یک تفکر فلسفی در آنجا درآمده، آن هم به نام سهروردی. سهرورد نام یک روستاست. الان در پاکستان چند ده میلیون نفر پیرو طریقت سهروردی هستند. طریقت ایران پایه که ریشه منطقه‌ای آن در زنجان امروزی است. پس در هم تنیدگی ما اجتماعی، زبانی، فرهنگی و شهر محور است.

پس چه زمانی تلاش شد تا قوم محور شود؟ آمدن ایدئولوژی مارکسیستی توسط چپ‌های ما در یک دوره تاریخی. البته وارد جزئیات نمی‌شویم. حزب کمونیست در ابتدا در انزلی و بعد در کنگره دوم ارومیه که به اشتباه می‌گویند ارومیه بلکه در

روسیه برگزار شده و حزب توده پدیده‌ای را وارد ایران می‌کنند بدون آنکه مناسبات اجتماعی، تاریخی و فرهنگی ایرانیان با آن هماهنگ باشند. ما مجموعه چند ملیت نیستیم. مجموعه شهروندانی هستیم، پراکنده در شهرهای مختلف و البته، عشایر هم خیلی هم مهم هستند. در اصفهان اواخر صفویه روزانه بیش از ۱۵۰۰ گوسفند ذبح می‌شد. برای چه؟ برای مردم. این گوسفند را عشایر تأمین می‌کرد. اینجا باز یک نظریه مطرح می‌شود. عشایر معاشری که ابن خلدون می‌گوید نیستند؛ جامعه عشایری منفصل از شهر

که گاهی شورش می‌کنند و شهرها را می‌گیرند و عصبیت در شهر از بین رفته و این ویژگی‌ها نیست. عشایر از گذشته‌های دور جزئی از شهر بودند، مالیات می‌دادند. تعداد گوسفندهایشان معلوم بود. شاه نماینده داشت. صادرات می‌کردند. در گزارش‌های

فرنگی‌ها از ایران داریم که در اواخر صفویه دام‌های ایرانی تا لهستان و آلمان صادر می‌شده است. این‌ها در تمدن بشری و در مطالعات تاریخ پدیده عجیبی هستند که نادیده گرفته شده‌اند. ما جامعه تاریخی هستیم، ولی خودمان را تاریخی ندیدیم و تاریخی به آن نگاه نکردیم. بعضی از خاندان‌ها به نام عشایرشان بوده‌اند. عشایر زند، سنجایی، قلخانی، زنکنه، قشقایی؛ ببینید باز هم نمی‌گوییم کرد، لر و بلوچ. عشایر هستند، به نام عشیره خودشان. یا بعضی خاندان‌ها. در شهرها البته یک تفاوت بود، درگیری داشتیم، اختلاف مذهبی داشتیم. مثلاً شاه عباس در قزوین حیدری‌ها - نعمتی‌ها را به جان هم می‌انداخت. مثلاً در یک روز خاص، اول با هم بحث می‌کردند، درگیری داشتند و ممکن بود چند نفر هم کشته شوند. یا در کرمان یا اصفهان چند محله شافعی بودند، چند محله هم حنفی بودند و یک محله هم خوارج بوده‌اند. اقلیتی هم شیعه بوده‌اند. در اطراف اصفهان تا همین اواخر زرتشتی‌ها بوده‌اند. این‌ها مسلمان نشده بودند و خراج می‌دادند... این فضا را باید تجزیه و تحلیل کرد.

### در این زمینه رساله‌هایی نوشته شده است؟

«نه متأسفانه. هر جای دیگر دنیا بود به آن توجه می‌شد، تمرکز جلدی صورت می‌گرفت و تبارشناسی می‌شد و رساله‌هایی زیادی درباره آن نوشته می‌شد. ما از ۱۲۹۷ شناسنامه داریم و نسب ایرانیان به صورت تقریبی نزدیک به یقین مگر در مورد محدودی مشخص است. میلیون‌ها ایرانی با منشأ شهرستان‌ها و استان‌های مختلف به صورت گسترده‌ای با هم ازدواج کرده‌اند و این روند ادامه داشته و دارد؛

یعنی خلوص تباری بر مبنای منطقه در حال دگرگونی است. گوشت و پوست و استخوان ایرانیان با یکدیگر پیوند خونی عمیقی دارد.

ما جامعه درهم‌تنیده‌ای هستیم و البته اگر جایی هم خلوص هست باید با تردید به آن نگریست. برخی از جامعه‌شناسان به غلط به تنوع موجود در ایران با استفاده از مفاهیم وارداتی می‌گویند خرده‌فرهنگ، درحالی که این جزو پیکره فرهنگی ماست. ما چندفرهنگی نیستیم. یک فرهنگ هستیم. ویژگی تاریخی روسیه را نمی‌شود به ما تحمیل کرد. همان‌طور که ویژگی ما

را نمی‌شود به آلمان تحمیل کرد. نظریه وحدت در کثرت جواد طباطبایی می‌خواهد این را تشریح کند. ما یک جامعه مشترک هستیم و البته تفاوت‌هایی با هم داریم. مثالی بزینم. آبادان ما یک ویژگی دارد. از

زمان پیدایش نفت یک هویت محلی درهم‌تنیده‌ای پیدا کرده و مردم آن‌ها را با یک سری ویژگی فرهنگی می‌شناسند. تیپ ظاهری، لهجه خاص و... آبادان را از بقیه مناطق همنجارش هم متمایز کرده است. نمونه دیگر، شاهین‌شهر در استان اصفهان است، مهاجران خوزستانی بعد از جنگ به این منطقه مهاجرت کردند. این شهر برای خودش هویتی پیدا کرده. نه عرب هستند، نه خوزستانی هستند، نه اصفهانی هستند؛ شاهین‌شهری هستند. این دو شهر یعنی آبادان و شاهین‌شهر ویژه هستند. خرده‌مناسبات خودش کم‌کم عناصر فرهنگی جدیدی را تولید می‌کند. این بحث‌های بنیادی از این نظر مهم است که مردم گرد را همین جور بشناسیم. کردهای ما حداقل به سه زبان کردی صحبت می‌کنند. هر زبان، چند گویش و هر گویش چند لهجه دارد. گورانی‌ها و هورامی‌ها که طبق مطالعات زبان‌شناسان خارجی و داخلی منشأشان احتمالاً از منطقه دیلمان و شمال ایران باشد؛ البته درباره دیلمی‌ها یا زازاهای ترکیه هم این نکته هست که نام اصلی دیلمی بوده و به تدریج به دیلمی مبدل شده است. همین مردم کرد حداقل پیرو سه دین و مذهب هستند؛ یا مسلمان شیعه هستند یا مسلمان سنی و یا اهل حق هستند. (به‌جز کردهای کشورهای همسایه که ایزدی و نیز شیک هم دارند) سنی‌ها باز چند دسته‌اند: یا طرفدار طریقت‌اند یا طرفدار حقیقت‌اند. طرفداران حقیقت طرفدار شریعت هستند. طرفدارهای طریقت هم طرفدار طریقت‌های عرفانی هستند که یا قادر به هستند یا نقشبندی. طرفداران حقیقت هم که طرفدار ماموستاها بودند و اخیراً گروهی طرفدار جریان‌های تکفیری و سلفی در کردستان هستند که مقداری رشد کرده‌اند

### ولی بر همبستگی کردی خیلی تأکید دارند؟

«بله. این برسازه‌ای است که صد سال است شکل گرفته. تا صد سال پیش، میزان جنگ‌های محلی مثلاً بین طوایف هفت لنگ یا چهار لنگ بختیاری یا طوایف عرب یا طوایف کرد چقدر بوده است؟ چه تعداد از آن‌ها در رقابت با هم از بین رفته‌اند؟ چه تعداد در درگیری با دشمنانشان از بین رفته‌اند؟ اینکه در رقابت‌های محلی درگیری داشته‌اند، این سمت قضیه را هم ببینیم... اگر این‌ها را ندانیم در فهم مناسباتمان دچار خطا می‌شویم.

البته جامعه ایران در مواجهه با دنیای جدید یک جامعه ناراضی است. اعتراض دارد. کمتر نیمه پر لیوان را می‌بیند. شعر شاعران دوره مشروطه را ببینیم، تصویر ایران کاملاً تیره است. مارکسیست‌ها هم بیشتر فضا را تند می‌کنند، چپ‌زده می‌کنند. دائم در حال ندیدن هستند، دام نظم حاضر را به هم می‌زنند و جای احزاب محافظه‌کاری که دائماً هشدار بدهند، خالی است. نمی‌تواند بخشی از مثبت‌ها را ببیند. نه در حال نقادی، بلکه ریشه‌ای بنیان‌ها را هدف قرار دادن است. آیا این با منطق حکمرانی یک کشور جور درمی‌آید؟ به نظر من تعارض عمده دارد. این

”  
ملیون‌ها ایرانی با منشأ شهرستان‌ها و استان‌های مختلف به صورت گسترده‌ای با هم ازدواج کرده‌اند و این روند ادامه داشته و دارد؛ یعنی خلوص تباری بر مبنای منطقه در حال دگرگونی است. گوشت و پوست و استخوان ایرانیان با یکدیگر پیوند خونی عمیقی دارد

درآمده‌اند، جهان‌شناسی ایرانی دارند. حتی در جشن مهرگان و نورز معنویت نهفته است.

﴿﴾ یک جامعه تاریخی بزرگی هستیم. این جامعه تاریخی، بسیار درهم آمیخته و درهم تنیده است. این جامعه تاریخی، تجربه سیاسی دارد. شهر در آن مهم است و در این مناسبات، فرهنگ مشترک است و عناصر مشترک فرهنگی زاینده شده و ایرانیت را شکل داده. از دل این ایرانیت، تنوع زبانی داشتیم. تنوعی که زبان‌هایی که از اول ایرانی بودند مثل کردی مثل گیلکی و بلوچی. با آمدن اعراب زبان‌های سامی به آن‌ها اضافه می‌شود و با آمدن ترک‌ها از دوره سامانیان به بعد و هجوم گستره مغول زبان ترکی هم به آن اضافه می‌شود و البته تنوع زبانی کم‌کم به شکلی پیچیده در ایران شکل می‌گیرد. البته مغول‌ها هم از دست ترک‌ها به تنگ آمده بودند. ترک‌ها هم از دوران سامانیان به‌عنوان کنیز و غلام و بعد به‌عنوان نیروی نظامی وارد ایران می‌شوند. جامعه کردی هم با تنوعی از طوایف، زبان‌ها و مذاهب در ایران به حیات خودش ادامه می‌دهد. البته کرد تا قرن ششم به معنای کوچ‌نشین بوده. شبانکاره بوده. از قرن پنجم و شش هجری قمری گرد به معنای زبانی را می‌بینیم و تا این تاریخ به هر قومی و به گروه کوچرو کرد می‌گفتند؛ مثلاً کردان عرب، عشایر عرب بودند و کم‌کم معنای قومی به خودش می‌گیرد.

**بعد از انقلاب نظریه خلق‌ها که مارکسیست‌ها می‌گویند یک عامل خارجی بود که قصد جدایی داشت؟**

﴿﴾ این موضوع را در جلسه بعد ادامه دهیم. این دیدگاه مارکسیستی حاوی تناقض‌های فراوانی بود. بخشی می‌خواست تجزیه کند و بخشی دیگر خیر و اینکه موفق بود بحث دیگری است. این خلق‌سازی‌ها و ملیت‌سازی‌ها نسبتی با تاریخ و فرهنگ ما نداشت. در کردستان اگر کسی قباله‌ای داشت، -سندها باقی است- آیا به زبان فارسی می‌نوشتند یا کردی؟ در آذربایجان سنگ‌نوشته‌های قبرها به فارسی است یا ترکی؟ در لرستان نامه‌های سران طوایف به فارسی نوشته می‌شد یا به بختیاری؟

می‌بینیم زبان فارسی، زبان تحمیلی نبوده است مناسبات ایرانیان با هم منجر به خلق و گسترش زبان تمدنی فارسی شده و همه تبارهای ایرانی هم در اعتلای آن سهم داشته‌اند. تعداد شاعران پارسی‌گوی کرد در کردستان کمتر از استان فارس نیست. در این بستر نظریه مارکسیستی است که گروه‌های کردی شکل می‌گیرند که در ادامه بیشتر به آن خواهیم پرداخت.

﴿﴾ چند نگاه هست. یک نگاه تمام دوران پیش از اسلام را به‌خوبی می‌بیند و خواهان برگشت به سنت‌های کهن است. یک نگاه دیگر نظریه ایران‌شهر طباطبایی است که معتقد است ما اندیشه سیاسی داشتیم، ولی فلسفه سیاسی نداشتیم. سده‌های طولانی با این اندیشه سیاسی ایران‌شهری ایران اداره شد؛ از قفقاز تا لاهیجان تا آذربایجان و ... کشور بر اساس این سنت و نمود آن در سیاست‌نامه‌هایی که نوشته شده که مهم‌ترین آن‌ها از خواجه نظام‌الدین است اداره می‌شد. ما الگوی حکمرانی را به حکومت‌های عرب هم دادیم، به خلفای عباسی هم دادیم، اما با آمدن ترک‌ها از دوران سلاجقه اسلام شریعت‌گرا عملاً راه را بر اندیشه سیاسی ایرانی بست؛ و با آمدن مغول زوال اندیشه سیاسی ایرانی رخ داد. در دوران حمله اعراب و گرفتن سرزمین ایران، اعراب حساب کتاب مالی بلد نبودند. مجبور شدند از ایرانیان یاد بگیرند. مالیات گرفتن را از ایرانیان یاد گرفتند. این‌ها را باید ثبت می‌کردند. مالیات گرفتن هم بسیار پیچیده بوده، یک الگوی حکومتداری لازم داشت که آن را ایرانیان به اعراب دادند. ما جامعه متمدنی بودیم، ولی جامعه غیرمتمدنی که بخش بزرگی از آن صحرانشین بود ایران را اشغال کرد و شکست داد... بحث این است که یک مجموعه طوایفی نه در واقع با انگیزه دینی به ویژه در دهه‌ها و سده‌های بعدی، بلکه به هدف غنیمت گرفتن به جامعه ما که ناتوان شده، از درون جنگیده و فرتوت‌شده حمله می‌کند و ایران در این واقعه تاریخی شکست می‌خورد. پس در اینجا موضوع ایران‌شهر به روایت پیشینیان در سده گذشته نیست بلکه ایران‌شهر در روایت متجدد آن طرح می‌شود. در مجموع نظریه ایران‌شهری جواد طباطبایی نظریه بسیار مستحکم و مهمی است که توجه ویژه‌ای به نیاز به تدوین تاریخ پایه‌ای در کشور

**با تفکر ایران‌شهری چه تفاوتی دارد؟**

﴿﴾ یک نگاه تمام دوران پیش از اسلام را به‌خوبی می‌بیند و خواهان برگشت به سنت‌های کهن است. یک نگاه دیگر نظریه ایران‌شهر طباطبایی است که معتقد است ما اندیشه سیاسی داشتیم، ولی فلسفه سیاسی نداشتیم. سده‌های طولانی با این اندیشه سیاسی ایران‌شهری ایران اداره شد؛ از قفقاز تا لاهیجان تا آذربایجان و ... کشور بر اساس این سنت و نمود آن در سیاست‌نامه‌هایی که نوشته شده که مهم‌ترین آن‌ها از خواجه نظام‌الدین است اداره می‌شد. ما الگوی حکمرانی را به حکومت‌های عرب هم دادیم، به خلفای عباسی هم دادیم، اما با آمدن ترک‌ها از دوران سلاجقه اسلام شریعت‌گرا عملاً راه را بر اندیشه سیاسی ایرانی بست؛ و با آمدن مغول زوال اندیشه سیاسی ایرانی رخ داد. در دوران حمله اعراب و گرفتن سرزمین ایران، اعراب حساب کتاب مالی بلد نبودند. مجبور شدند از ایرانیان یاد بگیرند. مالیات گرفتن را از ایرانیان یاد گرفتند. این‌ها را باید ثبت می‌کردند. مالیات گرفتن هم بسیار پیچیده بوده، یک الگوی حکومتداری لازم داشت که آن را ایرانیان به اعراب دادند. ما جامعه متمدنی بودیم، ولی

جامعه غیرمتمدنی که بخش بزرگی از آن صحرانشین بود ایران را اشغال کرد و شکست داد... بحث این است که یک مجموعه طوایفی نه در واقع با انگیزه دینی به ویژه در دهه‌ها و سده‌های بعدی، بلکه به هدف غنیمت گرفتن به جامعه ما که ناتوان شده، از درون جنگیده و فرتوت‌شده حمله می‌کند و ایران در این واقعه تاریخی شکست می‌خورد. پس در اینجا موضوع ایران‌شهر به روایت پیشینیان در سده گذشته نیست بلکه ایران‌شهر در روایت متجدد آن طرح می‌شود. در مجموع نظریه ایران‌شهری جواد طباطبایی نظریه بسیار مستحکم و مهمی است که توجه ویژه‌ای به نیاز به تدوین تاریخ پایه‌ای در کشور

دارد و تا جایی که به بحث امروز ما مرتب می‌شود شوربختانه تاریخ پایه‌ای کشور درباره اقوام و تیره‌های ایرانی و دگرذیبسی زبان‌ها در ایران و درهم‌آمیزی ایرانیان در تاریخ چند هزار ساله هنوز به جد مورد توجه نبوده است.

**نتیجه این بحث برای موضوع امنیت و مرز چیست؟**

موضوع خود نیازمند تحلیل و بررسی‌های مستقل و جداگانه‌ای است. البته سهم حکومت‌ها هم در این ضعیف باید دیده شود.

در دوره پهلوی اول شاهد یک سری تحولات هستیم. بخشی منفی و بخشی هم مثبت است. جاده می‌آید، راه آهن می‌آید، حتی در حد تلاش سعی شد از سیطره انگلیس خارج شود، جاهایی تندی کرد، روشنفکران و آگاهان اطرافش را دور انداخت، ولی این جور هم نیست که همه سیاهی و تباهی باشد. مدرسه جدید، دانشگاه جدید، ورزش جدید و از همه مهم‌تر انفکاک قوه قضائیه از فقه سنتی را پدید آورد. این‌ها دستاورد است. در بخش دیگر جامعه‌ای به‌شدت چپ‌زده است. دانشگاه به‌تدریج کانون اعتراض می‌شود؛ مانند دژی راه خودش را از جامعه جدا کرده. از دانشگاه ما چریک فدایی درمی‌آید، مجاهدین درمی‌آید. مخالف وضع موجود بودیم. مخالف وضع موجود هم به هر قیمت؛ مثلاً صمد بهرنگی خودش فوت کرده آل احمد رواج داد کشته شده، شریعتی همین‌طور. جامعه‌ای که به‌شدت چپ‌زده می‌شود، چون صدای محافظه‌کاری در آن مرده. حتی شاه مملکت هم می‌گوید من انقلاب کردم؛ انقلاب شاه و ملت. شاه کشور مناسبات ارضی را به هم زد، روابط زارع و مالک را به هم زد. متوجه پیامد این تغییرات نبود. زارع ما نتوانست زمین را مدیریت کند. منابع آب، کشت و برداشت را نتوانست مدیریت کند. در نتیجه زمین‌ها را رها کردند و در شهرها حاشیه‌نشین و مهاجر شدند. روابطی که در عشیره و ده مدیریت می‌شد مخدوش شد و این مهاجرین رها شدند در حاشیه. هیئت‌ها و تکیه‌ها پر شدند و دانشگاه هم از این تحولات بی‌خبر بود. دانشگاه فعل و انفعال خودش را داشت، ولی هزاران روحانی و معمم در ایام و مناسبت‌های مذهبی در ایران پخش شدند و در جهان واقع جایگاه شبیه یک حزب سیاسی در ایران را گرفت. اینکه تصور کنیم، همان‌گونه که برخی مدعی هستند، انقلاب دزدیده شد نادرست است.

در کنار دیکتاتوری پرولتاریا یک تعارض به نام مسئله ملیت‌ها هم هست یعنی مارکسیسم -لنینیسم دنیال انترناسیونالیست جهانی است و در دنیای اسلام هم گروهی بر آن می‌شوند تا با نظریه اتحاد اسلامی و امت اسلامی در پی اتحاد جوامع پیچیده اسلامی برآیند و حتی گروهی بعدها در پی یک جامعه جهانی بی‌طبقه توحیدی بودند. از دل این‌ها روشنفکر دینی درمی‌آید.

تاریخ طبری می‌گوید این جماعت، یعنی ایرانیان استثنا هستند، چون تاریخشان سرآغاز دارد، ملوک داشتند، نظم داشتند و در پی عدالت در سرزمین خود بودند. بیرق داشتند، سنت‌های ویژه خود را داشتند. در بسیاری از منابع تاریخ دوران اسلام به درفش کاویان اشاره شده است. مرز داشتند. آرش کمانگیر داشتند، از دل اسطوره‌های دیرین

# قرآن، تفسیر و تأویل

## مکانیسم ارجاع آیات و گزاره‌ها به خداوند

### بخش دوم

نیست و من به این نتیجه رسیدم که منظور او از زیبا بودن، آن است که از انسجام و سازگاری درونی لازم برخوردار نیست؛ بنابراین کار بیشتری روی آن انجام دادم و در نهایت رضایت او جلب شد. از این رو ما می‌توانیم آیات طبیعت و آیات قرآن را به یکی از تجلیات خداوند - که نظم واحد جهان است - ارجاع دهیم که ببینیم جواب می‌دهد یا نه، اگر جواب نداد، باید تلاش بیشتری کرد.

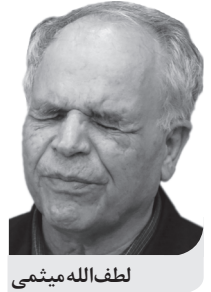
ماکس پلانک در کتاب علم به کجا می‌رود می‌گوید: اگر دانشمندی تمام مراحل علم برای دستیابی به قانون و اصل را طی کند و به استثنائی برخورد کند، این استثناء را در قرنطینه علمی قرار می‌دهد و اگر باز هم به استثنای دیگری برخورد، در اینجا وظیفه دانشمند بازنگری در نظریه قبلی است تا به نظریه نوین تری دست یابد. انیشتین آن‌چنان به نظم آفرینش ایمان داشت که می‌گفت باید سه میدان الکتریکی، مغناطیسی و جاذبه به وحدت برسند. در زمان حیات وی، دانشمندان به وحدت میدان اول و دوم یعنی الکترومغناطیس دست یافتند.

به نظر من در مورد تأویل آیات قرآن نیز بعد از آنکه مراحل تفسیری، گرامری و صرف و نحوی آن طی شد، باید دید که آیا از سازگاری درونی برخوردارند؟ آیا با نظم و روح کلی قرآن، هماهنگ‌اند یا نه؟ تا بدین وسیله تجربه حضور خدای حی و قیوم در آیات را ملاحظه کنیم.<sup>۳</sup>

### رشد و گسترش امت واحده در تاریخ

گفته شد یکی از تجلیات خدای واحد در تاریخ، ایمان به رشد و گسترش امت واحده است. نخست اینکه در قرآن، آیات بسیاری در این باره دیده می‌شود و دال بر این است که هم در گذشته<sup>۴</sup> امت واحده بوده و هم در زمان حال<sup>۵</sup> امت واحده وجود دارد و هم اینکه در آینده<sup>۶</sup> سیر تاریخ به سمت رشد و گسترش امت واحده پیش خواهد رفت و این طور نیست که امت واحده تنها در ابتدای تاریخ یا در انتهای تاریخ باشد. دوم اینکه به دلیل دانش تکامل سمت‌دار و هدفدار، به‌ویژه تکامل اجتماعی، تاریخ در حال رشد و گسترش است. حال با توجه به اینکه رشد و گسترش امت واحده یکی از تجلیات توحید در تاریخ است، می‌توانیم آیات قرآن را به چنین روندی ارجاع بدهیم تا ببینیم جواب می‌دهد یا خیر. اگر جواب داد، تجربه حضور خدا را در آیات مشاهده خواهیم کرد. برای نمونه آیه ۲۸۲ بقره، که طولانی‌ترین آیه قرآن است، درباره وام دادن و وام گرفتن بین مردم است. شأن نزول این آیه که در زمان جاهلیت روی داده و تأکید آیه بر نوشتن شرایط وام قرار دارد، نشان می‌دهد اراده حاکم بر این نزول، این بوده که مبادا کدورتی بین مردم به وجود آید. برای نمونه، کسی مبلغی از فرد دیگری به‌عنوان وام می‌گیرد و بعد به دلیل فراموشی بر سر میزان آن، اختلاف بین آن‌ها پیش می‌آید؛ بنابراین با تأکید بر نوشتن سعی می‌شود تا چنین اختلافی پیش نیاید و امت واحده مخدوش نشود. ما می‌توانیم حضور خدا را در این آیه ببینیم. حال ترجمه آیه را می‌خوانیم:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون به یکدیگر تا سررسید معین وامی دادید، آن را بنویسید و باید نویسنده‌ای در میان شما دادگرانه بنویسد و هیچ نویسنده‌ای نباید از نوشتن -همان گونه که خدایش آموخته است- خودداری ورزد، پس باید بنویسد و آن که حق بر عهده اوست باید املا کند و از خدا پروا کند و هیچ چیزی از آن نکاهد، اما اگر کسی که حق بر عهده اوست سفیه یا ناتوان باشد یا نتواند خود املا کند باید سرپرست او به عدالت املا کند، و دو گواه از مردانتان را به گواهی بگیرد؛ و اگر دو مرد نبودند، یک مرد و دو زن از گواهانی که می‌پسندید گواه بگیرد تا در صورت فراموشی یکی از آن دو، دیگری به او یادآوری کند و چون گواهان فراخوانده شوند نباید سر باز زنند. و از نوشتن آن کم یا زیاد تا سرآمدش



لطف‌الله میثمی

در شماره ۱۳۸ نشریه چشم انداز ایران، پرسشی مطرح شد که منشأ آن به سال‌های ۱۳۵۲ و ۱۳۵۳ در سازمان مجاهدین برمی‌گشت. پرسش اول این بود که چگونه می‌توانیم گزاره‌ها، مسائل و امور را به خدا ارجاع بدهیم تا اعتبار پیدا کنند؟ و دوم اینکه، قرآن کلام خداست یا حضرت محمد (ص)؟

در این باره گفته شد آیات بسیاری در قرآن وجود دارد که برای حل اختلاف میان مسلمانان به خدا و رسول ارجاع می‌دهند، اما آنچه در این میان باقی می‌ماند و بسیار مهم هم است چگونگی این ارجاع است. گفته شد درباره خدای خالق و واحد، چه در نزد کنشگران در قرآن و چه در نزد کنشگران در تاریخ، وجه مشترکی وجود دارد که می‌توان آن را زبان هم‌زبانی نامید و در پرتو آن می‌توان گفت‌وگو و زندگی مسالمت‌آمیزی داشت.<sup>۱</sup>

یکی از تجلیات خدای واحد، نظم واحد در جهان است؛ تجلی دیگر او، رشد و گسترش امت واحده در تاریخ است؛ و سومین تجلی خداوند، قانون واحد است. در این راستا و به‌منظور کاربردی کردن این مکانیسم، پیشنهادی را که محصول تأمل سال‌های متمادی از آن زمان تا اکنون است مطرح می‌کنم و از هم‌وطنان و به‌ویژه خوانندگان نشریه می‌خواهم با آن برخورد فعال کنند.

### ایمان به نظم و واحد جهان

پیشرفت علم در جهان بدین سبب بوده که همه دانشمندان کار خود را با یک زبان هم‌زبانی به نام ایمان به نظم واحد جهان شروع می‌کنند. بدین معنا که اگر مراحل علم را تجربه، تکرار تجربه، فرضیه، تئوری، قانون و اصل بدانیم، این مراحل در سایه استقرای علمی به دست می‌آید و استقرای نیز بدون ایمان به نظم امکان‌پذیر نیست و به عبارت بهتر ایمان به نظم، زیربنای استقراست.

چگونه می‌توان چند تجربه را به کل جهان تعمیم داد؟ جز با ایمان به نظم؟ برای تقریب به ذهن، جیمز مورفی از دانشمندان علوم تجربی، در مقدمه کتاب علم به کجای می‌رود نوشته ماکس پلانک، مطرح می‌کند که راه علم، چند بار با طی مراحلش به قله علم رسیده (یعنی قانون و اصل)، ولی به دلیل راه‌یابی رخدادهای جدید مجبور به بازنگری بنیادی شده است.

با این وضعیت، این پرسش مطرح می‌شود که چرا دانشمندان مأیوس نشده‌اند و به کار خود ادامه داده‌اند؟ به این دلیل که دانشمندان با مینا گرفتن ایمان به نظم به این نتیجه رسیده‌اند که کاستی دستاوردهای خود را با نظم نوین‌تری جبران کنند و در همین راستاست که علم سیر پیشرفت خود را طی کرده است.<sup>۲</sup>

در شماره پیش، آیه‌ای از قرآن که تأکیدی است بر نظم واحد جهان، آورده شد؛ نظمی که از سازگاری درونی برخوردار بوده و بدون گسل یا عدم انسجام است.

روزی در منزل مرحوم علامه جعفری تبریزی بودم و گفت‌وگوی ایشان با مرحوم دکتر حسابی را می‌شنیدم. دکتر حسابی می‌گفت انیشتین کار روی پروژه‌ای را به من محول کرد و بعد از اینکه کارم تمام شد، پروژه را نزد وی بردم و او گفت زیبا



با توجه به طبقات و راه برون‌رفت از آن‌ها در آن‌ها لحاظ گردد. معمولاً در قراردادهای قانون اساسی به عناصری مانند زمان، تاریخ، عدالت، برابری و برادری توجه نمی‌کنند و به‌طور مکانیکی از قوانین دیگر کشورها الگوبرداری می‌شود؛ بنابراین این قوانین یا قراردادهای اجرا نمی‌شوند یا وقتی تعدیل می‌شوند، مردم آن سامان مقاومتی در برابر آن نمی‌کنند و در نتیجه جامعه دچار بی‌ثباتی و ناآرامی خواهد شد.

### سخن پایانی

از آنجا که در قرآن تنها یک بار واژه تفسیر و هفده بار واژه تأویل آمده و واژه‌های زیادی در ردیف تأویل، مانند توبه، انابه، اعتصام، توکل به معنی واگذاری امر به خدا، تسلیم (مانند ابراهیم و اسماعیل که تسلیم خدا شدند) ... آمده و نیز به این دلیل که قرآن خدای نامه و مؤلف آن زنده و پابرجاست، ضرورت دارد ما آیات و گزاره‌ها را به خدای حی و قیوم ارجاع دهیم تا اعتبار پیدا کنند. با توجه به این نکات بود که به این نتیجه رسیدیم که همه آیات و امور را می‌توان به صفات خدا یا پیام مرکزی قرآن و نیز بعضی از آن‌ها را به نظم واحد جهان و برخی را به رشد و گسترش امت واحده، که خود آن دو نیز از تجلیات صفات خداوند هستند - ارجاع داد.

امید است با توجه به این ضرورت و مغفول ماندن باب تأویل، صاحب‌نظران و علاقه‌مندان این حوزه توجه بیشتری به این موضوع کنند و مرا از کاستی‌های مقاله آگاه سازند تا بیش از این اسیر متن و لفظ نشویم، درحالی که متن قرآن هم دائماً ما را به ساحت واقعیاتی همچون تاریخ، جهان و عینیت‌ها پرتاب می‌کند. ■

### پی‌نوشت‌ها:

۱. رجوع شود به کتاب مبنای وجود، نوشته نهضت مجاهدین خلق ایران.
۲. ماکس پلانک، علم به کجایی می‌رود، انتشارات شرکت سهامی انتشار.
۳. رجوع کنید به آیه ۸۲ سوره نساء و آیات ۳ و ۴ سوره ملک
۴. مردم امتی یگانه بودند آنگاه خدا پیامبران را مژده دهنده و هشداردهنده برانگیخت و با آنان کتاب را به حق فرورستاد تا در اختلاف میان مردم داوری کند و جز اهل کتاب پس از آنکه دلیل‌های روشن برایشان آمد هیچ کس در آن اختلاف نوزدید به سبب زیاده‌خواهی که در میان خودشان بود. آنگاه خدا به خواست خویش مؤمنان را به آن حقی که در آن اختلاف داشتند هدایت کرد و خدا هر که را خواهد به راهی راست هدایت می‌کند.
۵. به راستی این آیین شماست، آیینی یگانه، منم پروردگار شما، پس مرا بپرستید و [لی] خود را در میان خویش به تفرقه و جدایی کشانند، همگی به‌سوی ما بازخواهند گشت (آیات ۹۲ و ۹۳ سوره انبیا).
۶. و اگر نه این بود که مردمان در کفر امتی یگانه شوند، بی‌گمان، برای خانه‌های آنان که به خدای مهرگستر کفر می‌ورزند، سقف‌هایی از نقره و نردبان‌هایی که از آن بالا روند، می‌ساختیم (آیه ۳۳، سوره زخرف).
۷. رجوع شود به لطف‌الله میمنی، زمان در متن دین، انتشارات صمدیه.
۸. آیه ۱۰۳ آل عمران: هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ
۹. هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ

اراده خدا در تاریخ بر آن قرار گرفته است. مهندس سحابی در اثر ارزشمندش، سه کتاب، از کتاب‌هایی موسوم به کتاب مکتوب (قرآن مجید)، کتاب تاریخ و کتاب آفرینش یا کتاب طبیعت نام می‌برد که این سه کتاب با یکدیگر هماهنگ هستند. برای نمونه، وقتی حضرت یعقوب همراه با فرزنداناش (به‌غیر از بنیامین) از کنعان به‌منظور ملاقات با یوسف و بنیامین به مصر می‌روند، یوسف ضمن تکریم پدر می‌گوید: این رخداد تاویل رؤیای پیشین من بود که اکنون در تاریخ به واقعیت پیوست (سجده یازده ستاره، خورشید و ماه به یوسف).

در آیه ۷ آل عمران<sup>۱</sup> مشاهده می‌شود کج‌دلان و کج‌اندیشان در راستای فتنه‌جویی، منافع فردی و گروهی خود تأویل می‌کنند که من آن را تاویل بافی می‌نامم. این‌ها سعی دارند در متن کتاب مکتوب تشابه کرده و آیات را با نفسانیات خود هماهنگ سازند، اما در فراز سوم آیه ۷ آل عمران، خدا می‌گوید، علم به تأویل مختص به خداوند است، چرا که خدا خالق آیات و طبیعت است و راسخان در علم برای تأویل مکتبی باید به خدا و صفات خدا تکیه کنند و متعلم به تعلیمات انبیا شوند. مرحوم طالقانی به ثلاثی مجرد تأویل؛ یعنی «أول» استناد کرده به معنی «بازگشت» و نه «بازگرداندن» و معتقد است تمام آیات و پدیده‌ها به‌سوی خدا حرکت می‌کنند: «انالله و انالیه راجعون» یا «الی الله المصیر» ... و کار مفسر و بهتر بگویم تأویل‌گر، آن است که از این بازگشت پدیده‌ها پرده‌برداری کند و انکشاف به عمل آورد که دستاوردهای علمی و عملی بسیاری خواهد داشت.

### صفات خداوند

برخی از گزاره‌ها مانند گزاره‌های اثبات خدا را می‌توان به خدای واحد ارجاع داد. بدین معنا که اثبات کار ذهن است و ذهن، مرکب یا به‌اصطلاح

ترکب‌بردار است؛ بنابراین این روش ما را به وحدانیت خدا نمی‌رساند. در یکی از کتاب‌های آموزشی حوزه علمیه به نام کبری این مطلب نقل شده است، از این روش‌های اثبات خدا و گزاره‌های دیگری که ما را به صفت وحدانیت خدا نرساند یا از او دور کند، پذیرفته نخواهد بود. اتفاقاً مرحوم علامه طباطبایی در جلد ۵ روش رئالیسم (همراه با پانوشته‌های آیت‌الله مطهری) تلاش کرده‌اند نشان دهند تمام روش‌های اثبات

خدا، چه از راه تجربه و چه از راه علم، ما را به صفات خدا نخواهد رساند.

### قانون واحد

باید سعی کنیم تنظیم قراردادهای بشری و قانون‌های اساسی با الهام از روند بالا، از انسجام و سازگاری درونی برخوردار باشند و نیز عناصر زمان و تاریخ

خسته و آزرده نشود. این نزد خدا دادگرانه‌تر و برای گواهی دادن استوارتر و به رفع تردیدتان نزدیک‌تر است، مگر دادوستدی نقدی باشد که آن را در میان خود دست‌به‌دست می‌گردانید. در این صورت بر شما گناهی نیست که آن را نوبسید. و چون دادوستد کنید، شاهد بگیرید و هیچ نویسنده‌ای و گواهی نباید زیان ببیند و اگر چنین کنید، بی‌گمان نافرمانی کرده‌اید و از خدا پروا کنید که خدا به شما آموزش می‌دهد و خدا به هر چیزی داناست».

در تفاسیر آمده است که برای بررسی یک آیه باید به سیاق آن توجه کرد. به نظر می‌رسد در کنار آن، اگر به انسجام درونی آیه توجه شود و هماهنگی آن با امت واحده و روح قرآن بررسی شود، مطمئن‌تر می‌شویم و به عبارت دیگر می‌توان گفت باید نسبت آن با پیام اصلی یا مرکزی قرآن در نظر گرفته شود.

با الهام از آموزه‌های مرحوم طالقانی در پرتوی از قرآن، ایشان بر این اعتقادند اصلی‌ترین حکم قرآن، رشد و گسترش امت واحده است و اصلی‌ترین انحرافی که در تاریخ به وجود آمد، عدول و فاصله گرفتن از این حکم و پیدایش امتیازات طبقاتی و اشرافی بود؛ بنابراین اصلی‌ترین عمل صالح در هر زمان، عبارت از انفاق و ایثار با تمام وجوه آن یعنی مایه گذاشتن از مال، جان و اندیشه، به‌منظور پر کردن گودال‌های طبقاتی و بازگشت به روابط امت واحده است؛ روابطی که از انسجام و سازگاری درونی برخوردار باشند.

گاهی دیده می‌شود درباره حرمت مشروبات الکلی، چهار یا پنج آیه مختلف وجود دارد که درجات حرمت آن‌ها با هم متفاوت است. در این راستا با این پرسش مواجه می‌شویم که منشأ این اختلافات چیست. مرحوم طالقانی با طرح عنصر «زمان و تاریخ در متن دین»<sup>۲</sup> به حل این مشکل می‌پردازد که می‌توان به توشه‌گیری ایشان از دو آیه در ذیل آیات ۷ و ۸ سوره آل عمران در پرتوی از قرآن رجوع کرد. مفسران معمولاً نیز به شأن نزول هر آیه توجه دارند که در واقع تأویل آیه به کتاب تاریخ و تمرکز روی عنصر زمان است.

با توجه به فراز و نشیب امت واحده در تاریخ و پیدایش طبقات به این نتیجه می‌رسیم علی‌رغم توحید و تأکید قرآن بر برابری و برادری<sup>۳</sup> تبعیض‌هایی بین زن و مرد وجود دارد یا اینکه چرا خطاب بیشتر آیات قرآن به مردان است تا زنان. باید توجه کرد نزول قرآن در شرایطی بوده که برده‌داری، مردسالاری،

تجارت مشروب و مشروب‌خواری و نزول‌خواری در اوج بوده و قرآن به‌منظور تحول همراه با ثبات در جامعه، نه به نفی ظاهری آن‌ها پرداخت و نه به تأیید آن‌ها، بلکه در سیری تدریجی و درازمدت سعی شده روابط طبقاتی با همان انفاقی که در قرآن آمده است محو گشته و به روابط امت واحده بازگردد؛ روابطی که

مهندس سحابی در اثر ارزشمندش، سه کتاب، از کتاب‌هایی موسوم به کتاب مکتوب (قرآن مجید)، کتاب آفرینش یا کتاب طبیعت نام می‌برد که این سه کتاب با یکدیگر هماهنگ هستند

# بنیادگرایی در اسلام



محمدتقی فاضل میبیدی

بنیادگرایی، که معادل لاتین آن «Fundamentum» است، به معنای شالوده، اساس و پایه است. معادل این واژه در زبان عربی، «الاصولیه» است که به معنای بازگشت به اصول و مبانی است. این اصول و مبانی می‌تواند در قالب یک مذهب، یک دین، یک ایدئولوژی یا یک مکتب باشد. اینکه آوردم «بنیادگرایی در اسلام»، به این معنا نیست که در ادیان دیگر بنیادگرایی وجود ندارد. به روایتی، این واژه برای نخستین بار در مباحثاتی در درون مذهب پروتستان امریکایی در اوایل قرن بیستم به کار رفت. بین سال‌های ۱۹۱۰ و ۱۹۱۵ پروتستان‌های کلیسای انجیلی یک رشته جزوات را تحت عنوان مبانی منتشر کردند و طی آن به تأیید خط‌پذیری یا حقیقت نص کتاب مقدس در برابر تفسیرهای جدید از مسیحیت پرداختند. با این حال واژه بنیادگرایی در کاربرد معاصر آن مرتبط به تمامی ادیان بزرگ جهان است (درآمدی بر ایدئولوژی‌های سیاسی، ص ۴۹۵).

بنیادگرایی کلمه یا مکتبی است که در قرن بیستم پیدا شد. به طوری که می‌توان گفت، در دنیای اسلام شتاب بیشتری به خود گرفت؛ از اخوان المسلمین مصر تا سلفی‌های وهابی و القاعده و طالبان و بوکوحرام و تا اواخر که گروهی با عنوان داعش خود را معرفی کرد و خسارات زیادی به بار آورد و فجیع‌ترین قتل‌های زیادی مرتکب گشت و زنان زیادی را به عنوان اجرای شریعت به اسارت گرفت. این‌ها همه به نوعی از بنیادگرایی مذهبی برخاسته‌اند. اگر بنیادگرایی را به معنای حکومت دینی یا حکومت اسلامی، به معنایی که در صدر اسلام بوده است و اجرای احکام شریعت بدانیم، آن‌طور که طالبان‌نیم و یا داعش‌نیم می‌گویند، باید گفت چنین رویکردی قرن‌هاست که در ایران و کشورهای اسلامی وجود دارد. حکومت عثمانی و در برابر آن، حاکمان صفوی ملتزم به اجرای احکام شریعت بودند. تعصب و نیز جزمیت و نابداری و خشم بر مخالفان که از مؤلفه‌های بنیادگرایی است، پدیده تازه‌ای نیست. این خوی نازیبا در حکومت عثمانیان (مسلمانان سنی)، در حکومت صفویان (مسلمانان شیعه) و اسماعیلیان وجود داشته است. «اشاعه تشیع توسط شاه اسماعیل به آسانی میسر نشد. کار کشتن مردان و زنان، ساختن مناره‌ها از کله‌های آدمیان و غیره موجب شد ک مورخان در تاریخ بنویسند: وحشی‌گری‌های شاه اسماعیل هیچ کمتر از مغول و امیر تیمور نبوده» (شیعه در تاریخ ایران، رضا نیازمند، ص ۵۱).

## بنیادگرایی در قرن بیستم

بنیادگرایی در قرن بیستم با مؤلفه‌هایی که اخوان المسلمین در مصر به وجود آورد، سابقه نداشته است. اخوان المسلمین در سال ۱۹۲۸ در مصر توسط فردی به نام حسن البنا تأسیس گشت. مصر در آن زمان تحت سلطه بریتانیا قرار داشت. به روایت حمید عنایت، این حزب در آغاز اندرزهای اخلاقی داشت.

«او فقط مدت‌زمانی کوشید تا مستمعین محدود خود را با اندرزها و نوشته‌های خودش از خطرات آگاه کند، اما همین که جماعت پیروانش افزایش یافت و با نیروهای مخالف در کشور درگیر شد، به سوی نزاع طلبی و اقدام سیاسی فراینده حرکت کرد (عنایت، تفکر نوین سیاسی اسلام، ص ۱۰۲). بنیادگرایان یا اخوان المسلمین مصر سه اصل را برای حزب خود پایه قرار دادند: (الف) اسلام سیستمی است جامع و متکامل بذاته. راهی است نهایی برای زندگی در همه میدان‌هایش؛ (ب) اسلام از دو منبع بنیادی منشأ می‌گیرد و بر پایه آن استوار است: یکی قرآن و دیگری احادیث نبوی؛ و (ج) اسلام در همه زمان‌ها و مکان‌ها قابل اجراست (همان، ص ۱۰۳).

از اهداف مهم اخوانی‌ها تشکیل حکومت اسلامی بر مبنای قرآن و سنت بود. حکومت اسلامی بر اساس خلافت را نه تنها در مصر که در همه جهان اسلام و در صورت امکان در همه جهان می‌خواستند. بر این اساس که اسلام دین جهانی است، حکومت آن هم باید جهانی باشد. در میان جنگ‌هایی که بین اسرائیل و فلسطینیان در گرفت و جماعت اخوان المسلمین مسلحانه به پشتیبانی فلسطینیان برخاستند و این جنگ در سال ۱۹۴۸ با شکست اعراب تمام شد، دولت مصر در مقام انحلال و دستگیری اخوان برآمد و به فرمان ملک فاروق این جمعیت در دسامبر ۱۹۴۸ منحل شد، ولی پیکار خود را رها نکردند. اندکی پس از انحلال، نخست‌وزیر وقت به دست یکی از اعضای سازمان ترور شد.

مهم این بود که این جماعت برنامه‌های خود را بین‌المللی اعلام و به‌عنوان «وطن اسلامی» یاد می‌کردند. لهذا برنامه خود را در دیگر کشورهای اسلامی و عربی توسعه دادند. در میان سه اصلی که اساس کار آنان بود، مبارزه با سلطه خارجی را نیز در دستور کار خود قرار دادند و در کنگره پنجم که برگزار کردند آزادی وطن اسلامی از بیگانه را از اهداف ضروری جمعیت شمرند. این‌ها علاوه بر مخالفت شدید با حکومت مصر و جمال عبدالناصر با تمدن جدید از سر ستیز درآمدند. سید قطب که از رهبران نامدار اخوان بود، در زندان کتابی با عنوان جاهلیة القرن العشرين به نگارش درآورد و جامعه امروز را به‌عنوان جامعه جاهلی یاد کرد. در آن کتاب تلویحاً از حکومت مصر به‌عنوان حکومتی ضد اسلامی یاد کرد. پاره‌ای از طرفداران جمعیت با الهام از سید قطب به مبارزه مسلحانه روی آوردند؛ البته برخی با خشونت‌هایی که سید قطب تجویز می‌کرد از مخالفت درآمدند. رهبران اخوان بر این باور بودند همان‌طور که اسلام دین جهانی است، حکومت آن هم باید جهانی باشد. از آنجا که مبارزه مسلحانه در دستور کار اخوان بود، حکومت مصر بنای ستیز با آن‌ها را گذاشت و شماری از آنان را دستگیر و به زندان‌های دیرزمان محکوم کرد و سید قطب و دو نفر دیگر را به اعدام محکوم کرد، اما افکار آن‌ها همچنان در جهان اسلام اثر خود را گذاشت و فرقه‌های خشونت‌باری از آن رویداد شگفت اینک این حرکت‌های خشونت‌بار دینی نخست با عنوان اصلاحات (رفرم) انجام می‌شد؛ یعنی حذف افکاری که از راه اجتهاد یا طرق دیگری به دین اضافه گذشته و باید آن‌ها را حذف کرد و به اصول اولیه اسلام بازگشت. احمد بن تیمیه دمشقی (۷۰۷-۶۴۱) که دست به اصلاحات دینی زد، و شاید از پایه‌گذاران بنیادگرایی باشد، در کتاب منهج السنّة النبویة فی نقض کلام الشیعة و القدریه بر رد کتاب منهج الکرامه علامه حلی نوشت، ابن تیمیه در آنجا واژه‌ها و روش‌های خشنی در پیش گرفت. ابن مطهر حلی را «ابن المنجس» نام برد. پاره‌ای از عقاید شیعه را تکفیر کرد. از جمله شفاعت، ساختن بارگاه بر قبور ائمه، زیارت اهل قبور که این‌ها را از عقاید جاهلی دانست و به حدیثی از پیامبر استدلال کرد که فرمود: «لعن الله اليهود والنصارى اتخذوا قبورهم المساجد» و یا فرمود: «فلا تتخذوا القبور مساجد فانی انهاکم عن ذلک». اعتقاد به امامت اهل بیت و مذهب تشیع را بر ساخته یهودیان دانست و عناد آشتی‌ناپذیری را نسبت به مذهب تشیع و اعتقادات شیعه ابراز کرد، اما چون مذهب حنبلی داشت و نسبت به آن تعصب می‌ورزید، عقایدش چندان فراگیر نشد و بیشتر با مغولان که آن‌ها گرایش شیعی پیدا کرده بودند درافتاد. با استناد به آیات قرآن جهاد و شمشیر کشیدن را وظیفه هر مسلمان می‌دانست و قائل به جهاد با کفار از جمله مغولان و مرتدان بود و عقابت در زندانی در دمشق با وضع فجیعی از دنیا رفت. ابن کثیر که از شاگردانش بود، در کتاب البدایة و النهایة بیش از حد او راستایش کرده و از تلاش‌های علمی و کثرت معلومات و اعراض از دنیای او گفته است. در مصر هم که اخوانی‌ها فتوای جهاد علیه حکومت انور سادات دادند، از فتوای ابن تیمیه کمک گرفتند. پس از ترور سادات کتاب

نیز در کتاب خود به نام حرکت الاخوان المسلمین فی السودان، چاپ دانشگاه خارطوم می نویسد: «گروهی از اعضای ارشد اخوان المسلمین، آیت الله کاشانی را برای رهبری جمعیت اخوان المسلمین نامزد کردند. استاد دکتر سعید رمضان، داماد شیخ حسن البناء و یکی از اعضای برجسته رهبری اخوان المسلمین مصر و مدیر بعدی مرکز اسلامی ژنو، در دیداری که با وی داشتیم، نقل کرد که من مسئله تقبل رهبری اخوان را با ایشان مطرح کردم، ولی آیت الله گفتند که رهبر و مرشد اخوان باید در مصر حضور داشته باشد و برای من مقدور نیست در مصر اقامت کنم و از راه دور هم نمی شود یک چنین حرکت عظیمی را اداره کرد» (مهرنامه ش ۲۸/ بهمن ۹۱). تفاوت بارز میان فداییان و اخوان المسلمین پشتوانه علمی و فقهی بیشتر جماعت اخوان بود. چند کتاب در راستای اهداف خود منتشر کرده بودند، اما اعضای فداییان اسلام چندان بار علمی، نه حوزوی و نه دانشگاهی، نداشتند و تنها سراپا شور و غیرت اسلامی بودند. به روایت رسول جعفریان، پشتوانه ای که برای مشروطیت به عنوان یک نظام سیاسی درست شد، سبب تألیف رساله هایی مانند تنبیه الامة و ده ها رساله دیگر شد. مقایسه تنبیه الامة با آنچه فداییان منتشر کردند به ما نشان می دهد تفاوت این دو کار در کجاست. برنامه فداییان یک برنامه منبری، اجتماعی و سیاسی بدون مبانی است. اهدافی طرح شده، یک نظام رؤیایی اسلامی و ایده آل هم در نظر گرفته شده، راه رسیدن به آن هم طراحی شده و دست به اقدام هم زده شده است؛ در حالی که بنیادهای فقهی و علمی آن، نه در فقه و نه در علم سیاست، طراحی نشده است (همان، ص ۱۵۱).

روشن است آن اندازه که فداییان دست به اسلحه بودند دست به کتاب نبودند. آیت الله مستجابی با اشاره به جلسه مناظره مرحوم نواب و مستجابی با

کسروی، می گوید: «روز اولی که برای بحث رفتیم کسروی هر سه تایی ما را به لقمه کرد. آخه آدم کار کرده و باسوادی بود. وکیل هم بود. اون حرارتی که نواب صفوی و ما داشتیم، ما رو به لقمه کرد» (یاران موافق خاطرات آیت الله مستجابی). نیک واضح است در بنیادگرایی نوعی جزمیتی وجود دارد که اندیشه غیر خود را بر نمی تابد و اگر حرکتی را در تضاد با فهم دینی خود دید، از سر راه برمی دارد. اندیشه کسروی برای علمای شیعه مطرود و مردود بود. حال، آیا صاحب

چنین اندیشه ای مهدورالدم به حساب می آید و جزای او مرگ است؟ تأمل برانگیز است!

و در خیابان های ایران راهپیمایی هایی به نفع مصر و آرمان عادلانه آن برپا می دارد... این خواسته احمد حسین، رهبر حزب سوسیالیست مصر نیز هست که در نامه گرم خود خطاب به آیت الله کاشانی رهبر ایران، آن را مطرح می سازد که با شمشیر اسلام بر پیکر انحصار نفت ضربه زد. این بیداری است... هدایت است... نور است. وجدان تمامی امت است که بیدار می شود و راه می گشاید و نور می افشاند. این یک سرروش آسمانی است» (مجله تاریخ و فرهنگ معاصر شماره ۶ و ۷).

بی شک نواب صفوی در ملاقاتی که با رهبران اخوان در کنفرانس وحدت اسلامی (۱۹۵۴) داشته از اخوان المسلمین تأثیر پذیرفته و آنان نیز از او بهره گرفته اند. به روایت خسروشاهی، «نواب صفوی در عین اینکه پس از این سفر، تحت تأثیر سازمان دهی و چگونگی تشکیلات اخوان المسلمین در مصر و بلاد عربی دیگر قرار گرفته بود، در واقع با روحیه صداقت و ایمان و اخلاق خود، رهبری اخوان را هم تحت تأثیر خود قرار می دهد و این مطلبی بود که سه نفر از رهبران اخوان شیخ عمر التلمسانی، دکتر سعید رمضان و شیخ مصطفی مشهور، در ملاقات هایی در قاهره، لوگانسو و ژنو به اینجانب گفتند» (همانجا). تورهایی که فداییان اسلام مانند کسروی، هزیر، رزم آرا و ترور نافرجام حسین فاطمی در ایران انجام داد، به تورهایی که اخوان در مصر انجام داده، بی شباهت نبوده است. نقطه مشترک این دو گروه چریکی و اسلامی تشکیلات حکومت اسلامی در سرزمین های اسلام بوده است؛ لهذا تلاش داشتند رهبری این دو جریان اصلاح گرا (بفرمایید بنیادگرا) یک نفر باشد.

مرحوم خسروشاهی می گوید: «به گفته مرحوم جعفر رائد، مترجم آیت الله کاشانی در سفر حج در سال ۱۹۴۸ میلادی، ایشان دیدار مبسوطی با شهید

شیخ حسن البنا داشتند و پس از شهادت حسن البنا، بعضی از رهبران اخوان از آیت الله کاشانی درخواست کردند رهبری اخوان را به عهده بگیرند که ایشان به دلایل خاصی این امر را نپذیرفتند. این نکته را مرحوم رائد، در دیداری در لندن به خود اینجانب گفت. شاید به خاطر اینکه تلفیق دو مذهب شیعه و سنی در برقراری حکومت اسلامی در نهایت ناممکن می نماید. در حاشیه ملاقات نواب با رهبران اخوان، سید هاشم حسینی که نفر سوم جمعیت فداییان بود، به خاطر ولایی بودن و ضد سنی بودنش سخت رنجید.

دکتر حسن مکی از اسلام گرایان معروف سودانی

الفریضة الغایبة یعنی فریضه فراموش شده (جهاد) توسط محمد عبدالسلام فرج (سال ۱۹۶۶) انتشار یافت و مسلمانان را به خشونت مقدس دعوت کرد. نامبرده علمای اسلام را که از فریضه جهاد غفلت کرده اند، سرزنش کرد و آیات السیف را مبنای کار خود قرار داد و گفت طواغیت زمان جز با شمشیر و جهاد از بین نمی روند و اصلاحات اخوانی سر از شمشیر و ترور درآورد.

## شباهت فداییان اسلام با اخوان المسلمین

از مسائل مهمی که در بنیادگرایی اسلامی در قرن بیستم مطرح است، رابطه فداییان اسلام، به عنوان یک جریان شیعی در ایران با گروه اخوان المسلمین است. جمعیت فدائیان اسلام یک حزب مسلحانه اسلام گرای شیعه در ایران بود که در دهه ۱۳۲۰ یا به عبارت دیگر ۱۳۲۴ خورشیدی، به رهبری طلبه جوانی به نام سید مجتبی نواب صفوی (میرلوحی) با هدف برقراری حکومت اسلامی یا اجرای شریعت اسلامی تشکیل شد؛ یعنی کمتر از بیست سال بعد از اخوان المسلمین به وجود آمد. نخستین بیانیه آن ها «دین و انتقام» بود. هر دو جریان، یکی در مصر و دیگری در ایران، با نهضت مسلحانه به دنبال تشکیل حکومت اسلامی بودند. نواب صفوی و تعداد دیگری از اعضای این گروه، پس از اقدام به چند ترور و قتل ناموفق حسین علاء دستگیر و به اعدام و حبس محکوم شدند. برخی از اعضای به جامانده این گروه، پس از قتل حسنعلی منصور نخست وزیر دیگر، نقش حمایتی ایفا نمودند. شاید بتوان گفت دیدار نواب صفوی به عنوان رهبر جمعیت فدائیان اسلام در سال ۱۳۳۳ شمسی از بلاد عربی، به ویژه مصر، نقش مهمی در تحکیم روابط میان جریان های اسلامی انقلابی در ایران و مصر داشته و ملاقاتش با رهبران اخوان المسلمین، نقطه عطفی در تاریخ روابط جریان های اسلامی در ایران و مصر بوده است. مرحوم سید هادی خسروشاهی می گوید: «شیخ عمر تلمسانی مرشد سوم اخوان در دیداری با اینجانب در لوگانو، گفت: با تأسیس جمعیت تقریب مذاهب اسلامی که امام البنا و امام قمی در پایه ریزی آن نقش داشتند، میان اخوان المسلمین و شیعیان همکاری برقرار شد و این روند زمینه ساز دیدار نواب صفوی از قاهره در سال ۱۹۵۴ بود». تلمسانی افزود من با شهید نواب صفوی در منزل سعید رمضان - در قاهره - ملاقات کرده و او را انسانی با حمیت و غیرت اسلامی یافته ام. خسروشاهی در ادامه می گوید:

«باید گفت امروز تنها اخوان المسلمین نیستند که خواستار اتحاد مسلمانان و ایجاد حکومت واحد اسلامی است... این خواسته آیت الله کاشانی، رهبر مذهبی ایران هم هست که بر سر «انگلیسی های سگ» فریاد می زند که نه تنها از ایران، بلکه از کل جهان اسلامی بیرون بروند. او پیمان تشویق و رهنمودهای خود را برای نخست وزیر مصر می فرستد

”  
تفاوت بارز میان فداییان  
واخوان المسلمین  
پشتوانه علمی و فقهی  
بیشتر جماعت اخوان  
بود. چند کتاب در  
راستای اهداف خود  
منتشر کرده بودند، اما  
اعضای فداییان اسلام  
چندان بار علمی، نه  
حوزوی و نه دانشگاهی،  
نداشتند و تنها سراپا شور  
و غیرت اسلامی بودند

کسروی عنادی با خدا، رسول و معاد نداشت و جایی در مقام انکار این‌ها برنماید. کتابی که نواب را وادار به ترور کسروی کرد کتاب شیعه‌گری او بود که تشیع را به انتقاد گرفته بود. حال، از نگاه کدام فقیه و بسا چه توجیهی حکم قتل او را گرفته بودند، روشن نیست. مشخص نیست بنیادگرایان برای تحقق حکومت اسلامی که هدف اصلی آن‌هاست، هر مانعی را از سر راه خود با قتل و خشونت برمی‌دارند و با استناد به کدام آیه یا حدیث چنین اعمالی مرتکب می‌شوند! (یکی از بدترین هرج و مرج‌ها در سال‌های پس از شهریور ۱۳۲۰، در هفده آذر ۱۳۲۱ رخ داد. در این روز مردم تهران به تحریک بعضی از نیروهای سیاسی و روزنامه‌های پرخواننده، دست به آشوب گسترده‌ای زدند و در جریان آن خانه نخست‌وزیر، احمد قوام را غارت کردند. گویا نواب صفوی در این تظاهرات که بعدها به بلوای نان معروف گردید حضور داشته است) (ابراهیم عباسی، رادیکالیسم اسلامی در ایران معاصر/ ۱۵۶).

**دو مغضوب فداییان: بروجردی و مصدق**  
آیت‌الله بروجردی از مراجعی بود که با فداییان اسلام هیچ سر سازگاری نداشت؛ برای اینکه بروجردی تحقق حکومت اسلامی در این روزگار برایش بی‌معنا بود. وی همانند سلف خود مرحوم آیت‌الله حائری، بیشتر اهتمامش حفظ حوزه‌ها و تداوم نفوذ معنوی روحانیت بود. لذا اختلاف مبنایی میان بروجردی و مواضع فداییان اسلام وجود داشت. آیت‌الله بروجردی

مانند کاشانی، اسلام و حوزه را به آن شیوه سیاسی نمی‌دانست و مبنایش این بود که حوزه باید روش علمی خود را دنبال کند دکتر مصدق نیز به دلیل همراهی نکردن و اجرانکردن منویات و توقعات فداییان اسلام مطرود بود. «نواب زمان مصدق دستگیر می‌شود و با سرنگونی مصدق آزاد می‌شود. نواب با انتشار اعلامیه‌ای حرکت مصدق را در جهت تحکیم مبانی ظلم و برخلاف مصالح عمومی قلمداد می‌کند» (سید علی رضا سیدکباری، نواب صفوی، سفیر سحر).

آیت‌الله بروجردی شیوه آیت‌الله حائری را پیمود. آیت‌الله حائری در رمان رضاشاه حوزه را از مسائل سیاسی به دور داشت

و در مواضع حساس با رضا شاه تعامل می‌کرد و برخلاف کسانی چون مرحوم مدرس وارد مسائل سیاسی نمی‌شد و با رفهمایی که اوایل قدرت رضاشاه صورت گرفت همراهی کرد. تنها مداخله او به همراهی نائینی و اصفهانی در سیاست این بود که نگذاشت سلطنت به جمهوری تبدیل شود.

اختلافات در مجلس پنجم بر سر مسئله جمهوریت و پادشاهی پیش آمد. رضا شاه تحت تأثیر آتاتورک، رئیس‌جمهور ترکیه که بساط خلافت عثمانی را برچید، او هم می‌خواست با طرح جمهوریت بساط سلطنت قاجار را برچیند، اما حکومت سلطنتی که در نهاد فرهنگ ایرانی ریشه کرده بود و تنها حکومت رسمی شیعی در کشورهای اسلامی شناخته می‌شد، به راحتی از میان نمی‌رفت. فقهای شیعه از صفویه به بعد ضامن بقای سلطنت بودند. نظام پادشاهی به عنوان سلطنت در فقه شیعه به رسمیت شناخته می‌شد. سردار سپه که در مجلس پنجم رئیس‌الوزرا بود، طرح جمهوریت را به مجلس داد و می‌خواست نخستین رئیس‌جمهور ایران شود. برخی از نمایندگان نامدار مانند مدرس، حائری‌زاده، سید احمد بهبهانی و تنی چند مخالفت کردند. در نهایت جنجال جمهوریت به قم رسید. «علمای ایران و مراجع تقلیدی که از عراق به ایران آمده بودند، از واقعه مجلس ناراضی شدند. سردار سپه برای رفع کدورت تصمیم گرفت شخصاً به قم رفته و با علما ملاقات کند. آیت‌الله زنجانی که در آن موقع منشی آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری بود، می‌نویسد: در آن جلسه آیت‌الله نائینی، آیت‌الله اصفهانی، حاج حسین طباطبایی قمی، آقا میرزا مهدی خراسانی (پسر بزرگ مرحوم آخوند خراسانی) حضور داشتند. رضاخان پس از خروج از جلسه با صدور بیانیه‌ای چنین گفت: ... لہذا در موقعی که برای تودیع آقایان حجج اسلام و علمای اعلام

به حضرت معصومه مشرف شده بودم با معظم لهم در باب پیشامد کنونی تبادل افکار نموده و بالاخره چنین مقتضی دانستم که به عموم ناس توصیه نمایم عنوان «جمهوری» را موقوف و در عوض تمام سعی و هم خود را مصروف سازید که موانع اصلاحات و ترقیات مملکت را از پیش برداشته، در منظور مقدس تحکیم اساس دیانت و استقلال مملکت و حکومت ملی با من معاضدت و مساعدت نمایند... بدین ترتیب موضوع جمهوریت به کلی منتفی شد» (رضا نیازمند، شیعه در تاریخ ایران، صص ۳۸۹ - ۳۹۰). شاگردان و شاگرد شاگردان شیخ انصاری هیچ‌گاه داعیه حکومتداری نداشتند.

دخالت این‌ها در این حد بود که سلطنت مطلقه را با تدوین قانون اساسی، مشروطه سازند. شیخ انصاری با اینکه یگانه قدرت در جهان تشیع بود به سیاست علاقه‌ای نداشت و هیچ‌گاه ورود نمی‌کرد. «وقتی برای فتوی‌ای ارتداد (سیدعلی محمد باب) به

او مراجعه کردند، حاضر نشد او را «مرتد» اعلام کند و گفت: من به احوال و گفته‌های او آشنا نیستم (همان، ص ۳۶۳). عالمان برجسته حوزه نجف و قم داعیه حکومتداری نداشتند؛ لہذا فداییان اسلام نخستین گروهی هستند که برای اجرای احکام اسلام در قالب حکومت تلاش می‌کنند و برخلاف سنت حوزه‌ها قدم در راهی می‌گذارند که با مخالفت مراجع شیعه روبه‌رو می‌شوند. مرحوم بروجردی پیرو مشی آیت‌الله حائری، مکتب شیخ انصاری و آخوند خراسانی بود. علمای قم و نجف همچنان که از جمهوریت دل خوشی نداشتند، چون آن را تقلید از آتاتورک، رهبر یک کشور سنی می‌دانستند، همان‌طور از فداییان اسلام نیز ناخرسند بودند، زیرا آن را الگو گرفته از اخوان المسلمین مصر می‌دانستند. اگر فداییان اسلام نخست با آیت‌الله کاشانی از سر مهر برآمدند و او را همسوی خود دانستند، اما این همسویی دوام نیاورد. در خاطرات مهدی عراقی آمده، پس از صدور اعلامیه تند فداییان علیه شاه برای خلاصی خلیل طهماسبی، مرحوم کاشانی به شدت اعتراض کرد. تصمیم گرفت بیانیه‌ای علیه فداییان صادر کند، چون کاشانی سلطنت را بخشی از فقه شیعه می‌دانست. عراقی می‌گوید:

«نواب چهار نفر را به اتفاق آسیدهاشم حسینی به خانه کاشانی فرستاد که بگویند به جدم قسم اگر دست به این کار بکنی، به سرنوشت رزم‌آرا دچار می‌شوی. حواست باشد (خاطرات عراقی، ۸۵). عراقی حتی معتقد است آدرس مخفیگاه‌های فداییان را طرفداران کاشانی و جبهه ملی در اختیار پلیس گذاشته بودند (همان ۸۸). انتظار نواب صفوی این بود که جبهه ملی به رهبری دکتر مصدق و نیز آیت‌الله کاشانی فرصت فراهم کردن حکومت اسلامی و اجرای احکام اسلام را در اختیار فداییان قرار دهند. چیزی که آیت‌الله بروجردی سخت مخالف آن بود. بزرگ‌ترین اشکال این جریان رادیکالیسم اسلامی این بود که کارهای خود را با ترور مخالفانش پیش می‌برد: از کسروی تارزوم‌آرا، تهدید کاشانی، بروجردی و مصدق، فداییان حتی آیت‌الله طالقانی را نیز در تضاد با خود می‌دیدند، چون طالقانی طرفدار جبهه ملی و دکتر مصدق بود. به روایت بسته‌نگار، به‌رغم ارتباط مرحوم طالقانی با شهید نواب صفوی و تأکید هر دو بر اسلام سیاسی، مشی این دو به کلی جدا بود. مرحوم طالقانی مبارزه سیاسی مدل مصدق را می‌پسندید و رهبری ایشان را قبول داشت... اولین اختلاف طالقانی و نواب این است که یکی در ضدیت با مصدق و دیگری در تأیید وی فعالیت می‌کند. دیگر اختلاف دو اسلام سیاسی طالقانی و نواب به ظواهر برمی‌گردد. نواب وقتی می‌گفت اسلام باید در جامعه پیاده شود منظور اجرای شریعت و احکام اسلامی بود. مثلاً زنان حتماً و اجباراً با حجاب اسلامی در جامعه ظاهر شوند یا با روزه‌خواران برخورد شود یا هنگام ظهر تمامی ادارات تعطیل و نماز جماعت برپا کنند و این برپایی نماز

شکی نیست که فداییان اسلام از میان روحانیون تراز اول، کسی را با خود نداشتند. برخی طلاب پرشور و جوان به دنبال این‌ها بودند. اگر این‌ها با آیت‌الله کاشانی همدل شدند، زیرا به دنبال وزنه‌ای بودند که از لحاظ حوزوی هم‌تراز یکی از مراجع باشد تا اصالت خود را حفظ کنند تا بتوانند نیروهای سنتی به‌ویژه بازار را با خود داشته باشند، ولی آیت‌الله کاشانی تا آخر با آن‌ها نیامد



سید مجتبی نواب صفوی

بروجردی از حائری فراگیرتر بود. از ویژگی های مرحوم بروجردی توجه به جهان اسلام و تقریب مذاهب بود. لهذا با بنیادگرایی شیعی رابطه چندانی نداشت. مرحوم شهید مطهری می گوید: یکی از مزایای معظم له (بروجردی) توجه و علاقه فراوانی بود که به مسئله وحدت اسلامی، حسن تفاهم و تقریب بین مذاهب اسلامی داشتند... بعد از چندین سال بین ایشان و شیخ عبدالمجید سلیم و بعد از فوت وی، شیخ شلتوت مفتی حاضر مصر و رئیس جامع الازهر روابط دوستانه ای برقرار شد. حسن تفاهم ایشان مؤثر بود در اینکه شیخ شلتوت آن فتوای تاریخی معروف را درباره به رسمیت شناختن مذهب شیعه بدهد. مطهری می نویسد: یکی از مزایای برجسته معظم له، طرز فکر و روش علاقه مندی وی به تأسیس دبستانها و دبیرستانهای جدید تحت سرپرستان متدین بود. اجازه داد مبالغ زیادی از وجوه و سهم امام صرف تأسیس بعضی از دبستانها و دبیرستانها شود (مطهری، بحثی درباره مرجعیت و روحانیت، ص ۲۴۷). پرواضح است مرجعیتی با این طرز بینش و با این نفوذ و قدرت اگر تسلیم خواسته های بنیادگرایی چون فداییان اسلام شود و ممکن است هر از چند گاهی از او فتوای قتلی را بخواهند، نمی تواند آن نفوذ و معنویت خود را که سرمایه بقای اسلام است حفظ کند؛ لذا هیچ گاه از ترورهای فداییان اسلام تأییدی بر زبان نیاورد. اینجا دیدگاه بروجردی از کاشانی جدا می شود؛ زیرا آیت الله کاشانی از خلیل طهماسبی که قاتل رزم آرا بود دفاع کرد. بعدها طهماسبی در محاکمه اعتراف کرد که وی رزم آرا را بنا به فتوای آیت الله کاشانی کشته است (شیعه در تاریخ ایران، ص ۴۳۶، نقل از انور خامه ای، از انشعاب تا کودتا).

تاکسون مدرکی دال بر اینکه چه کسی فتوای ترورهای فداییان اسلام را صادر می کرده است وجود ندارد؛ البته آنان سعی داشتند برای ترورهای خود توجیه شرعی داشته باشند و نام مجتهدی صاحب فتوا را مطرح کنند. می دانیم که عبد خدایی نوجوان پانزده ساله مأمور می شود دکتر حسین فاطمی را که معاون مقتدر دکتر مصدق بود ترور کند. «آنگاه که عبد خدایی از واحدی می خواهد که حکم مراجع

حکومت مرکزی از هم بپاشد، جریان حزب توده یا بهائیت کشور شیعی را قبضه خواهند کرد. به روایت دکتر رهنما: «روش مقابله با بروجردی نخست با تکیه بر انتقاد از موضع منفعلانه و غیرسیاسی او آغاز می شود. در مرحله بعد، برنامه اخلاص در حوزه و یارگیری در آنجا جهت تزلزل هر چه بیشتر موقعیت و اقتدار بروجردی (علی رهنما، نیروهای مذهبی بر بستر حرکت نهضت ملی ۵۴). لذا اغلب طلاب جوانی که به دنبال فداییان بودند، اقتدار بروجردی را قبول نداشتند. طرح حکومت اسلامی را شاید برای نخستین بار فداییان اسلام طرح کردند و برای اجرای آن آیین نامه نوشتند (کتاب راهنمای حقایق که اشاره شد). به قول مرحوم بازگان هیچ فرد یا گروهی غیر از نواب، حتی میرزا کوچک خان و مدرس، داعیه حکومت اسلامی نداشتند. هنگامی که فداییان در قم در منزل آیت الله بروجردی متحصن می شوند و بروجردی با بی اعتنائی با آنها مواجه می شود، مجلسی در قم بر پا می شود. یکی از خطبای قم منبر می رود و اعلام می کند «سیاست از دین جداست و هیچ یک از طلاب حق دخالت در این امور را ندارند و اگر طلبه ای دخالت کند و به متحصنین کمک یا بیببوند شهریه اش قطع و از مدرسه اخراج می شود (تاریخ و فرهنگ معاصر، ش ۶ و ۷، ص ۳۳). از نگاه آیت الله بروجردی روشن بود اگر حکومت اسلامی به دست این بنیادگرایان با رفتن شاه تشکیل شود، خسرانهای بزرگی برای ایران به جا خواهد گذاشت. بروجردی به نیکی می دانست اگر نظام سلطنت از هم بپاشد، توده ای ها کشور را قبضه خواهند کرد. حزب توده پس از شهریور ۲۰ دامن خود را گسترانید. از سوی دیگر بهائیت به دنبال نفوذ خود در مراکز حساس کشور بود؛ لذا آیت الله بروجردی دخالت در سیاست را به معنای تضاد با سلطنت و دولت چندان روا نمی دانست. همچنان که آخوند خراسانی، استاد آیت الله بروجردی، این خطر را پیش بینی کرده بود. مرجعیت و قدرت آیت الله بروجردی پس از درگذشت سید ابوالحسن اصفهانی و حاج آقا حسین قمی، در ایران و خارج ایران فراگیر شد. شاید حوزه ایران برای نخستین بار چنین مرجعیت فراگیری را تجربه می کرد. مرجعیت

در دربار پادشاهی نیز باید اعمال شود و مواردی از این دست. به همین دلیل نواب در «اعلامیه فداییان اسلام» یاد در کتاب راهنمای حقایق می گوید: «ایران مملکت اسلامی است بایستی اسلام اجرا شود... اما منظور طالقانی از اسلام سیاسی، پیش از آنکه احکام و ظواهر شرع باشد باطن دین را مراد می کند که همان عدالت و آزادی است (بسته نگار؛ مهرنامه، ش ۲۸ ص ۱۵۵). بنیادگرایی اسلامی چیزی بیش از اجرای شریعت و ظاهر دین نمی خواهد. آزادی و عدالت برای او مفهومی ندارد؛ لذا اگر به اهداف خود نرسد به اسلحه دست می برد یا از سر خشونت وارد می شود. خشونت های فداییان و برخورد تند آنها را باید در کتاب راهنمای حقایق ردیابی کرد. نواب در آن کتاب درباره تصفیه حوزه ها و برخورد با بروجردی می گوید: مراجع تقلید بایستی کسانی که در لباس روحانیت و مرجعیت بوده و صلاحیت این مقام را ندارند و وجودشان ناپاک بوده و در باطن امر دوستان و معاونین دشمنان و اجنبی ها و خائنین هستند، در هر کجا که هستند آنان را به جامعه معرفی نموده و از لباس مقدس روحانیت بیرونشان آرند، تا اسلام و مسلمین از جنایات مرموز آنان مصون و اساس مقدس روحانیت هم از مفاسد آنها منزه ماند. (علی رهنما، نیروهای مذهبی بر بستر حرکت نهضت ملی ۵۷، به نقل از راهنمای حقایق، ص ۱۶)

این ادبیات و بیانات، یعنی ما هر چه می گوئیم باید محقق شود و هر کس مانع کار ما باشد باید او را از میان برداشت. ولو مرجعی در حد بروجردی باشد. از علت های عمده ای که فداییان در برابر کاشانی و مصدق ایستادند، این بود: «پس از به قدرت رسیدن دکتر مصدق و هنگامی که آقای کاشانی با همکاری مصدق دارای قدرت شده بود، فداییان اسلام درخواست کردند آنها نیز در امور اجرایی سهمی داشته باشند. این امر با مخالفت کاشانی مواجه شد و از این تاریخ فداییان شروع به مخالفت با آقای کاشانی و دولت کردند. مصدق هم دستور توقیف نواب صفوی و دار و دسته او را صادر کرد (شیعه در تاریخ ایران، ۴۳۷).

شکی نیست که فداییان اسلام از میان روحانیون تراز اول، کسی را با خود نداشتند. برخی طلاب پرشور و جوان به دنبال این ها بودند. اگر این ها با آیت الله کاشانی همدل شدند، زیرا به دنبال وزنه ای بودند که از لحاظ حوزوی همتر از یکی از مراجع باشد تا اصالت خود را حفظ کنند تا بتوانند نیروهای سنتی به ویژه بازار را با خود داشته باشند، ولی آیت الله کاشانی تا آخر با آنها نیامد. چون اسلام سیاسی کاشانی غیر از فداییان بود که تنها به دنبال حکومت اسلامی برای اجرای شریعت بودند. در برخی آرشینو اسناد ملی آمده مرحوم آیت الله حاج آقا حسین قمی آنان را پشتیبانی می کرد. پس از ترور کسروی که نواب و دو تن از یارانش دستگیر شدند، آیت الله قمی با تلگرامی خواستار آزادی آنان شد، اما فتوایی کتبی در این رابطه وجود ندارد. آیت الله بروجردی به خوبی آگاه بود که اگر

تقلید را برای انجام مأموریتش ارائه دهد، واحدی پاسخ می‌دهد که از آیت‌الله صدرالدین صدر حکم کلی داریم» (رهنما، ص ۳۴۱). هیچ مدرکی که بتواند چنین فتوایی را تأیید کند در دست نیست. آیت‌الله بروجردی هوشمندانه در هیچ کجا حرکت فداییان را تأیید نمی‌کند. بدیهی است این ترورها نمی‌تواند از مرجعی صادر شود که مورد قبول عام و خاص است. اینکه کسی در سنین نوجوانی تحریک شود فردی مانند فاطمی را به عنوان دفاع از اسلام ترور کند، جای سؤال است. بعید می‌نماید هیچ فقیهی چنین کاری را پذیرفته باشد. شگفت این‌که در خاطرات عبدخدایی چنین آمده: «عبدخدایی عمل نکردن مصدق به وعده‌هایش، تهمت به نواب صفوی، جلوگیری از میتینگ فداییان، بی‌اعتنایی حکومت به بی‌حجابی و وجود عرق‌فروشی در کشور، سیاست خارجی مصدق که امریکا را جایگزین انگلیس کرده بود و بالاخره پوشش غیراسلامی خانم دکتر فاطمی را علت اقدام خود می‌داند» (رهنما، ۳۴۲). نقل از خاطرات عبدخدایی، مرکز انقلاب اسلامی، ص ۱۱۱). مرحوم شیخ غلامحسین تبریزی، پدر عبدخدایی، در نامه‌ای به دکتر فاطمی که از ترور جان سالم به در برد، از کردار فرزندش اظهار تأسف می‌کند و می‌نویسد: «چه خوب است که محرکین این بچه نادان معلوم شود... بدیهی است که این بدبخت سلاح را از کجا به دست آورده و کی به دست او داده و کی تیراندازی یادش داده، خداوند به جز ایشان برساند که این بدبخت را به این کردار شنیع وادار کردند (همان، ص ۴۳۳ نقل از باختر امروز، ۱۴ فروردین ۱۳۳۱)؛ بنابراین هیچ مرجعی به‌طور آشکار از

نواب صفوی و فداییان اسلام حمایت نمی‌کرد. عبدخدایی در خاطراتش می‌آورد: از میان علما هم تنها دو نفر در زندان به ملاقات نواب صفوی رفته بودند: یکی علامه امینی بود و یکی آیت‌الله طالقانی. علامه امینی تابستان‌ها از نجف به تهران می‌آمد. یادم هست تابستان ۱۳۳۳ بود. من، نواب صفوی، خلیل طهماسبی و سید عبدالحسین واحدی ناهار میهمان علامه امینی بودیم. آن روز آقای امینی پیشنهادی مطرح کرد و گفت: مبارزه کافی است، بیاید نجف. به نواب صفوی هم گفت شما بیا در نجف درس بخوان تا مرجع تقلید شوی. حیف است با این استعداد اینجا بمانی». جریان رادیکالیسم یا بنیادگرایی اسلامی پس از فداییان اسلام و اعدام سران آن در رژیم گذشته متوقف نشد و به‌نوعی پس از

انقلاب اسلامی در مقاطع مختلف خود را نشان

داد. به نظر می‌رسد دادگاه‌های اسلامی که امثال آقایان خلخالی یا محمدی گیلانی در اوایل انقلاب ریاست آن را بر عهده داشتند شاید همان جریان را دنبال می‌کرد؛ یعنی اجرای احکام شریعت برای سران رژیم پیشین یا کسانی که محاربان در مقابل نظام ایستادند، با این تفاوت که در زمان فداییان از طریق ترور موانع را از سر راه برمی‌داشتند، اما پس از انقلاب با تشکیل دادگاه‌های اسلامی. امکان این‌که این تندروی‌ها صورت نگیرد و با رأفت اسلامی افراد کمتری اعدام شوند زیاد بود. برخی کسانی که دست از اسلام شسته بودند و به مارکسیسم یا بهائیت گرویدند به جرم ارتداد اعدام شدند، یا برخوردی که اوایل انقلاب با بی‌حجابی صورت گرفت و برخی می‌خواستند حجاب را در دستور کار دولت قرار دهند و آن را اجباری سازند که با درایت مرحوم طالقانی، مطهری و بهشتی جلوی آن گرفته شد. به اعتقاد این بنیادگرایان هدف از انقلاب اسلامی تنها اجرای دستور شریعت بود. آقای لاجوردی در زندان اوین در قالب رادیکالیسم اسلامی تندروی‌های زیادی داشت. همچنین برخی قتل‌ها که خارج از رویه قانونی و در خارج زندان اتفاق افتاد ناشی از همین جریان بود و مبتنی بر فتوای فقیه بود؛ از قبیل قتل‌هایی که زنجیره‌ای نام گرفت. تعدادی را به جرم عناد با اسلام و انقلاب به قتل رساندند و ترورهایی که در خارج از کشور صورت می‌گرفت، تمام این‌ها به‌عنوان اجرای حکم شریعت بود؛ و یا قتل‌های محفلی کرمان و نیز اسیدپاشی‌هایی که نسبت به بی‌حجابان در اصفهان صورت گرفت. هیچ کدام از این‌ها قانونی نبود، اما پشتوانه دینی، به‌زعم قاتلان، داشتند.

در سال ۱۳۵۴ مرحوم مصباح یزدی در مدرسه حقانی با وارد کردن انتقادهای تندی به علی شریعتی اعلام می‌کند که باید با او برخوردی متناسب با منکر ضروریات دین شود. در همان زمان، مرحوم دکتر محمد بهشتی با واکنش تندی به این درخواست مصباح می‌گوید: «اگر قرار باشد فکر هر کسی را نپسندیم فرمان قتل آن را دهیم ربطی به اسلام ندارد» (خاطرات فرشاد مؤمنی از موضع شهید بهشتی پیرامون نظر آیت‌الله مصباح درباره دکتر شریعتی). مصباح یزدی در سخنرانی پیش از خطبه‌های نماز جمعه تهران در خرداد سال ۷۸ می‌گوید: «مردم اگر با دلایل قطعی برایشان ثابت شود که توطئه علیه نظام در کار است و می‌خواهند نظام را براندازند، دیگران به هر

دلیلی توجه ندارند یا صلاح خودشان نمی‌دانند، اگر مردم قطع پیدا کردند، خودشان باید اقدام کنند. این هم از مواردی است که تمسک به خشونت جایز است (روزنامه خرداد، ۳۰ خرداد ۱۳۷۸). همچنین او در سخنرانی پیش از خطبه‌های نماز جمعه تهران در تاریخ ۷/۵/۷۸ می‌گوید: «ما در قرآن دستور ارباب داریم و افرادی که با ادبیات عرب آشنا هستند بروند معادل ارباب را پیدا کنند. حالا اگر من الآن بگویم معنایش چیست فردا روزنامه‌ها تیر می‌کنند که فلاتی طرفدار تروریسم است». این سخنان باعث شد برخی مصباح یزدی را از مروجان و نظریه‌پردازان خشونت برای حذف مخالفان در ایران بنامند. همچنین برخی تفسیر مصباح یزدی از «ترهون» را که معادل «ترور» مخالفان گرفته شده است اشتباه می‌دانستند (روزنامه خرداد، ۱۶ مرداد ۱۳۷۸).

تمایز بارزی که آیت‌الله مصباح یزدی با نواب صفوی داشت در این بود که آقای مصباح فلسفه‌دان و مجتهد بود و فضل او را در حوزه باور داشتند، اما مرحوم نواب به تعبیر آیت‌الله طالقانی اعتقادات مذهبی بالایی داشت، ولی تحصیلات حوزوی چندانی نداشت. حال چرا مرحوم مصباح برای برخورد با مخالفان تا این اندازه به خشونت پناه می‌برد ولی کسانی مانند شهید بهشتی و شهید مطهری و حتی خود امام این‌گونه نمی‌اندیشیدند سؤال برانگیز است. مصباح یزدی در دهه ۱۳۸۰ در سخنان خود در یکی از مساجد کرمان می‌گوید: «اگر کسی خلاف شرعی مرتکب شود مؤمنان وظیفه دارند به او تذکر دهند، در مرحله بعد وظیفه دارند که به پلیس معرفی‌اش کنند، و اگر بعد از چند بار به این نتیجه رسیدند که پلیس و دستگاه قضایی نیز این افراد را مجازات نمی‌کنند، خودشان می‌توانند دست به کار شده و خاطیان را به سزای اعمال خود برسانند». تحت تأثیر این گفته‌ها، در خلال قتل‌های محفلی کرمان، چند نفر از کسانی که به آن‌ها بسیجی می‌گفتند، پنج نفر از شهروندان کرمانی را که به طنزشان گناهکار بودند را به شکل فجیعی به قتل رساندند. شایع شد آقای مصباح فتوای چنین قتل‌هایی را داده است، اما ایشان با فرستادن نامه‌ای به دادگاه صدور فتوا را تکذیب کرد، اما گفت تمام سخنانش در کرمان «استنساخ از منابع معتبر فقهی بوده است». آنچه قابل توجه است این‌که جریان بنیادگرایی و یا رادیکالیسم اسلامی در کشور جریان دارد و شاید روزبه‌روز در حال تقویت است. حوادث تلخی که در زمستان ۱۴۰۱ در مدارس دخترانه در اغلب شهرها پیش آمد و چند صد نفر از دختران را راهی بیمارستان کرد، به نظر می‌رسد پشتوانه مذهبی به معنای بنیادگرایی داشت که حضور دختران را برای کسب تحصیلات بالا روانی‌داند و حضور زن را در عرصه اجتماع غیر مجاز می‌شمرد. متفکران دینی و مراجع اسلامی، به‌ویژه روشنفکران دینی، باید بهوش باشند تا این نوع تفکر به نام دین در کشور رواج نیابد و کشور ایران دچار سرنوشت افغانستان نشود. ■

”  
**مرجعیت و قدرت آیت‌الله بروجردی پس از درگذشت سیدابوالحسن اصفهانی و حاج آقا حسین قمی، در ایران و خارج ایران فراگیر شد. شاید حوزه ایران برای نخستین بار چنین مرجعیت فراگیری را تجربه می‌کرد. مرجعیت بروجردی از حائری فراگیرتر بود. از ویژگی‌های مرحوم بروجردی توجه به جهان اسلام و تقریب مذاهب بود**

# همه ما نگران اقتصاد کشوریم

## مشکل اقتصاد بدون بخش خصوصی حل نمی شود

### گفت‌وگو با غلامحسین شافعی



مرتضی نیساری: تشکل‌های صنفی در ایران همواره از سوی حکومت‌ها مورد بی‌مهری واقع شده‌اند و با محدودیت مواجه بوده‌اند؛ از جمله مهم‌ترین این تشکل‌ها اتاق بازرگانی و صنایع و معادن و کشاورزی هستند که به تعبیری مادر تشکل‌های صنفی هستند. به‌منظور بررسی مشکلات و معضلات اتاق بازرگانی با آقای مهندس غلامحسین شافعی، فعال اقتصادی و رئیس پیشین اتاق بازرگانی ایران، به‌گفت‌وگو نشستیم.

خصوصی نمی‌تواند توسعه را در کشور ایجاد کند. همین آماری که خدمتتان گفتم آمار رسمی است. ببینید چه بخشی از اقتصاد در دست بخش خصوصی است. در حقیقت نتیجه اجرای سیاست‌های اصل ۴۴ قانون اساسی که همه فکر می‌کردند با تصویب آن اتفاق عجیبی در کشور خواهد افتاد و حتی گفتند یک انقلاب اقتصادی ایجاد می‌کند، تولد نامیمون خصولتی‌ها بود و بخش خصوصی در کشور تکانی نخورد. دولت باید نگاه توسعه‌گرایانه داشته باشد. بخش خصوصی دنبال این نیست که مالیاتش کم شود یا بیمه‌اش کاهش یابد. اگر قرار باشد کاری اساسی انجام شود؛ کشور هم به یک دولت و هم به یک مجلس توسعه‌گرا نیازمند است. اگر این نگاه حاکم شود، بسیاری از برنامه‌ها به نحو مطلوبی پیش می‌رود. متأسفانه الان هم قانون «بهبود فضای کسب‌وکار» که بسیار قانون خوبی بود، در اجرا با مشکل جدی مواجه شد. می‌گویند اتاق در همه مجامع و شوراهای خیلی جاها حضور دارد. درست هم هست. ما حضور داریم، اما اثرگذاری‌مان بسیار ضعیف است. اگر در مجامعی هم حضور داریم، در مقابل هجده رأی سایرین یک رأی بخش خصوصی تأثیری در تصمیم‌گیری‌ها ندارد و نمی‌تواند چیزی را تغییر دهد.

**به نظر می‌رسد دولت‌ها و جناح‌های سیاسی تمایل دارند در اتاق‌های بازرگانی نفوذ کنند و افراد خودشان را وارد کنند، حتی شاهد بودیم در انتخابات اخیر اتاق‌های بازرگانی در چندین شهر جریان‌هایی از بیرون اتاق وارد شدند و مشکلاتی ایجاد کردند. نظر شما درباره این مسئله چیست؟**

«امسال مقام رهبری در دیدارهای فعالان اقتصادی و کارگزاران نظام و هم در آن جلسه که در ابتدای سال در مشهد داشتند و شعار سال را تعیین کردند فرمودند ما از ابتدای انقلاب اشتباه کردیم. این را رهبر یک کشور می‌گوید و چقدر تأکید کردند باید از بخش خصوصی حمایت شود و بر فعالیت‌های بخش خصوصی نظارت باشد، نه دخالت؛ اما همان‌طوری که شما اشاره کردید این قضیه به‌خوبی در کشور اتفاق نمی‌افتد؛ یعنی آن حمایت لازم نیست و نگاه این است که دیگران باید بخش خصوصی را اداره کنند و برای آن تعیین تکلیف کنند. این نگاه یک نگاه ضد توسعه است. نگاهی است که بیش از آنکه به اقتصاد کشور کمک کند به اقتصاد

**قرار است درباره مشکلات تشکل‌های صنفی و در رأس آن اتاق بازرگانی یا به تعبیری پارلمان بخش خصوصی صحبت کنیم. ابتدا بفرمایید با این تعابیر موافق هستید که اتاق بازرگانی پارلمان بخش خصوصی یا مجلس تجار است؟**

«قدیمی‌ترین نهاد صنفی و مدنی در کشور اتاق بازرگانی است، حتی پیش از مجلس شورا و مجلس وکلای تجار در ایران تشکیل شد. مرحوم امین‌الضرب ناصرالدین شاه را مجاب کرد تا این مجلس تشکیل شود و بعد به جایی رسید که امین‌الضرب به‌عنوان فعال بخش خصوصی با توجه به لقبش امین مالی کشور شد. ما امروز یک میراث گران‌بها را در اختیار داریم، انسان‌های بزرگ، شرافتمند و میهن‌پرستی آن را آوردند تا امروز که به دست ما رسیده است؛ اما به‌واقع در پاسخ به سؤال شما می‌توان گفت اتاق بازرگانی در حال حاضر آن مقبولیت و جایگاهی را که باید داشته باشد حداقل در کشورمان ندارد. اگر به آمارهای بانک مرکزی که به‌تازگی منتشر شده نگاه کنید، تنها نزدیک به ۱۵ درصد از مجموعه شرکت‌های بورسی متعلق به بخش خصوصی است. بقیه دولتی هستند یا وابسته به نهادهای دیگر مانند صندوق‌های بازنشستگی یا شرکت‌های نیمه‌دولتی هستند. تولد نامیمون یک بخش در اقتصاد کشور به‌عنوان خصولتی بخش خصوصی را در کشور ما به محاق برده است. من به‌جرت می‌توانم بگویم اتاق بازرگانی در حال حاضر آن جایگاهی را که باید داشته باشد ندارد و در مقایسه با کشورهای توسعه‌یافته تفاوت بسیار بسیار بالایی دارد.

**برخی صاحب‌نظران معتقدند در ایران حکومت‌ها یا دولت‌ها نه‌تنها اجازه رشد و پر و بال گرفتن به بخش خصوصی توانمند و مستقل را نمی‌دهند، بلکه به آن به‌عنوان یک رقیب و آلترناتیو نگاه می‌کنند و به‌تبع آن، اتاق مستقل و توانمند هم نداریم. شما با این نظر موافقت می‌کنید؟**

«بله. اگر واقع‌بینانه نگاه کنیم این نگاه در سایر کشورها هم وجود دارد. بخش خصوصی و دولت باید مکمل هم باشند نه رقیب یکدیگر. در هیچ جایی توسعه‌ای اتفاق نیفتاده، مگر به دست بخش خصوصی. ما در ایران تحت هیچ شرایطی امکان غلبه بر مشکلات اقتصادی بدون حضور بخش خصوصی را نداریم. دولت بدون حضور قدرتمند بخش

کشور صدمه می‌زند و مجموعه همین مسائل است که ما می‌بینیم در طول دهه گذشته طبق آمارهای رسمی میزان رشد اقتصادی ما چقدر بوده است. ما برای اولین بار نرخ استهلاکمان از نرخ سرمایه‌گذاری مان بالاتر رفته است. اصلاً کسی به دنبال علت این اتفاق نرفته است که چرا ما این طور هستیم. چرا میزان فرار سرمایه از در حال رشد است، علت آن چیست؟ اگر همه زمینه‌های مناسب در کشور برای فعالیت وجود داشته باشد و از حداقل حمایت هم برخوردار باشند، می‌توانیم به جای فرار سرمایه، جذب سرمایه داشته باشیم. از این طرف فرار سرمایه داریم از طرف دیگر همه دنبال جذب سرمایه هستند. چنین اتفاقی نمی‌افتد. این‌ها مجموع برآیند چگونگی نگاه یک کشور به اقتصاد بخش خصوصی است که این اتفاقات را رقم می‌زند و این خسارت بزرگی برای اقتصاد کشور است.

**یکی از فعالان بخش خصوصی که در اتاق به مدت کوتاهی مسئولیت داشت و در عرصه‌های مختلف بخش خصوصی هم فعال است اخیراً در مصاحبه‌ای گفتند یکی از وزرای اقتصادی یکی از این دولت‌ها به ایشان گفته بودند که چه خبر است این قدر بخش خصوصی بخش خصوصی می‌کنید، اصلاً در ایران بخش خصوصی نداریم، بخش خصوصی هم زیر نظر ماست و مدیرعامل‌های شرکت‌های بخش خصوصی را هم ما تعیین می‌کنیم.**

«بخش خصوصی که ایشان (آقای وزیر) تعریف کرده بخش خصوصی نیست. در اجرای سیاست‌های اصل ۴۴ و واگذاری فعالیت‌ها به بخش خصوصی، بنگاهی که ۵ درصد از سهامش را در بورس عرضه می‌کند و به بخش خصوصی می‌دهد در فهرست شرکت‌های بخش خصوصی قرار می‌گیرد، درحالی که تمام ارکان آن را

مدیران دولتی تعیین می‌کنند. این تعریف از بخش خصوصی اساساً غلط است، این بخش خصوصی نیست؛ برخی‌ها نامش را بخش خصوصی گذاشتند. بله آنجا در اختیار دولت است و از نظر ما بخش خصوصی نیست. بخش خصوصی همین ۱۵-۱۰ درصدی است که گفتم نگاه به او مشفقانه و منصفانه نیست.

**یکی از وظایف اتاق بازرگانی ظاهراً**

**برقراری ارتباط با اتاق‌ها و بخش خصوصی سایر کشورها در جهت توسعه تجارت است. در حال حاضر فضا برای انجام این وظیفه مهم مهیاست؟**

«در شرایط موجود به دلایل مسائل سیاسی و اینکه ما در ارتباط با خیلی از کشورها دچار مشکل هستیم اقبال بسیار کم‌رنگ است؛ یعنی فضای فعالیت برون‌مرزی در گرو دیپلماسی سیاسی و دیپلماسی اقتصادی است که از این نظر با مشکلات فراوانی روبه‌رو هستیم. در آن اوایل که برجام امضا شد فرصت برنامه‌ریزی نداشتیم؛ این قدر هیئت‌های خارجی رفت‌وآمد و تقاضای مذاکره داشتند که ما را در امر برنامه‌ریزی با مشکل مواجه کرده بود. در مسئله ارتباط ما با عربستان که اخیراً اتفاق افتاد، خیلی از کشورهای اطراف ما تحت تأثیر قرار گرفتند و به ما رجوع می‌کنند که با هم مذاکره کنیم. ما به دلایل سیاسی در ارتباطات خارجی با مشکل مواجه شدیم. اصولاً در همه‌جای دنیا و مخصوصاً کشورهای توسعه‌یافته یا در حال توسعه سیاست به اقتصاد یارانه می‌دهد. در کشور ما اقتصاد باید به سیاست یارانه بدهد. تا این فلش برنگردد این مشکل وجود خواهد داشت.

**یکی دیگر از وظایف اتاق بازرگانی مشاوره به دولت و بهبود و فراهم کردن فضای کسب و کار است. به نظر شما این همکاری بین دولت و اتاق وجود دارد؟**

«اتاق باید به وظایف قانونی‌اش عمل کند و تا اندازه‌ای هم عمل می‌کند. در مجموعه اتاق، کمیسیون‌های مختلف هست که تشکل‌های تخصصی هستند. مرکز پژوهش‌های اتاق نظرات را جمع‌آوری می‌کند و آن‌ها را به حاکمیت، دولت یا مجلس می‌دهد، اما مسئله مشاوره این است که من حرفم را می‌زنم، تو مختاری قبول کنی یا نکنی. به این

مشاوره‌ها توجه نمی‌شود و الا تا آنجایی که امکان دارد در هر اتفاق اقتصادی نظرات بخش خصوصی منعکس می‌شود، منتها اثرات آن دیده نمی‌شود. در مورد مسئله محیط کسب‌وکار هم مجلس قانون «بهبود فضای کسب‌وکار» را تصویب کرد. بررسی کنیم ببینیم چند درصد این قانون اجرا می‌شود. قانون مصوب داریم، اما اجرای آن با مشکل روبه‌رو می‌شود.

به‌عنوان مثال می‌گویند هر تصمیم اقتصادی که می‌خواهید بگیرید نظرات مکتوب سه اتاق را باید بگیرید: اتاق بازرگانی، اتاق اصناف و اتاق تعاون. مرتب تصمیم گرفته می‌شود، اما هیچ خبری از گرفتن نظر مکتوب اتاق‌ها وجود ندارد و این باعث می‌شود که تصمیمات در اجرا با مشکلات عدیده مواجه می‌شود و زمانی که کارد به استخوان رسید می‌گویند چه کار کنیم. در صورتی که فعالان اقتصادی که در صحنه عمل‌اند، همه مسائل و مشکلات را می‌دانند. اگر به این‌ها عمل شود تصمیماتی که می‌گیرند می‌تواند به اقتصاد کمک کند. منتها این اتفاق متأسفانه نمی‌افتد؛ یعنی قانون اجرا نمی‌شود.

**در صحبت‌هایتان به قانون سیاست‌های اجرایی اصل ۴۴ قانون اساسی اشاره‌ای کردید. برخی از اقتصاددانان معتقدند مشکل اصل ۴۴ است، به این معنا که بخش عظیمی از اقتصاد را مانند صنایع سنگین، صنایع مادر، تجارت خارجی، راه‌آهن و راه و ترابری در اختیار دولت قرار داده است و اگر چیزی ماند در اختیار بخش خصوصی قرار می‌گیرد. برخی می‌گویند این اصل تحت تأثیر جو چپ‌زده اوایل انقلاب نوشته شده است. با این نظر موافقت می‌کنید؟**

«البته قانون اصل ۴۴ که در مجلس تصویب شد برای جبران همان تصمیم‌های اوایل انقلاب بود که نباید دولتی می‌کردیم، الان بیایم اصل ۴۴ را اجرایی کنیم و این‌ها به بخش خصوصی واگذار شود. اتفاقی که در مجلس افتاد این بود که شأن اصل ۴۴ به تغییر مالکیت نزول پیدا کرد، در صورتی که یکی از اهداف اصلی این بود که مدیریت بخش خصوصی در اقتصاد حاکم شود. ته قضیه همین شد که الان منابع بسیاری از بخش خصوصی در جاهایی که واگذار کردند -از بانک‌ها بگیریم تا شرکت‌های بزرگ- منابعی از بخش خصوصی رفته و درصد خیلی کمی هم گرفته شده، اما بخش خصوصی در مدیریت آن نقشی ندارد، در صورتی که اصل قضیه این است که مدیریت خصوصی شود لذا به خصوصی کردن مدیریت در این قضیه توجه نشده است و هیچ‌کس از اجرای اصل ۴۴ راضی نیست. خود رهبری هم چندین بار این مسئله را با تأکیدات زیادی گفتند؛ اینکه برای اصل ۴۴، آن اهداف پیاده نشد، آن انتظارات برآورده نشد و خصوصی‌سازی در کشور صورت نگرفت و الان در مجموعه دولت به نظر من اعتقادی به اینکه بخش دولتی دست از تصدی‌گری بردارد و کار را به بخش خصوصی واگذار کند وجود ندارد.

**شنبه‌ها شده دولت‌ها و نهادهای نظارتی بعضاً تا این حد در کار اتاق دخالت**



کمک بخش خصوصی نیست و دوم اینکه دولت و بخش خصوصی باید مکمل هم باشند، نه رقیب هم.

خیلی وقت‌ها می‌گویم یک زمانی خسروشاهی اینجا نشسته بود، الآن چه کسی نشسته است؟ این‌ها به اقتصاد کشور بسیار خدمت کردند و کارهای اساسی هم انجام دادند. الآن هم ما استعدادهای این چنینی داریم، باید محیط مناسب برای آن‌ها پیدا شود. خیلی از کسانی که در خارج سرمایه‌گذاری می‌کنند و موفق هستند، در داخل کشور می‌توانستند چندین برابر توفیق داشته باشند. شما نمی‌توانید از بهترین بذر در شوره‌زار محصول بگیرید. این‌ها همه بذر هستند، شرایط مناسبی می‌خواهند که بتوانند رشد کنند.

**به نظر می‌رسد اتاق هم در معرفی خودش در بین مردم عادی ناموفق بوده است؟**

«کاملاً قبول دارم. یکی از اشکالات بزرگ اتاق این بوده که ما با توده مردم رابطه نداریم و نتوانستیم با مردم ارتباط برقرار کنیم. از گذشته تا کنون هر وقت حادثه ناگواری در کشور اتفاق می‌افتاد از اتاق و بازار به کمک آسیب‌دیدگان می‌رفتند. خیریه‌هایی

هم وجود داشته و وجود دارد. به هر صورت فعالان اقتصادی بالاترین فعالیت را در کارهای مسئولیت‌های اجتماعی دارند، اما هرکسی از در اینجا رد می‌شود و به ساختمان نگاه می‌کند می‌گوید یک مشت آدم پولدار، مفت‌خور و بی‌درد اینجا نشسته‌اند و در این ارتباط واقعاً اتاق توانسته ارتباط خوبی با توده برقرار کند.

**آیا تجربیات اتاق از بدو تأسیس به صورت مکتوب در جایی ثبت شده تا برای آیندگان چراغ راه باشد؟**

«ما یک مرکز اسناد داریم که خیلی از اسناد در آنجا نگهداری می‌شود. سخنرانی‌های مهمی انجام گرفته و مستند شده، اما به‌طور مکتوب مستندسازی نشده است. متأسفانه نه تنها در اتاق،

بلکه در جاهای دیگر خیلی از افراد ارزش‌های ذی‌قیمت خودشان را به گور می‌برند و این درد

**بتوانیم این‌ها را در ایران حفظ کنیم؟**

«البته به این‌ها می‌توان اضافه کرد که فرار مغزها هم وجود دارد. ما الآن یک‌سری کارها انجام دادیم و یک مرکز ویژه‌ای در یک ساختمان جدا برای کمک به همین افراد اختصاص دادیم. این‌ها مشکلات دیگری دارند. سرمایه‌های شرکت‌های دانش‌بنیان فکرشان است، این‌ها کارخانه ندارند، برای جلب حمایت و درخواست وام برای توسعه کارشان باید اقدام کنند که در کشور ما این کار برایشان امکان‌پذیر نیست. می‌گویند برو وثیقه بیاور؛ بنابراین علی‌رغم آنچه گفته می‌شود از خیلی حمایت‌ها که دیگران استفاده می‌کنند نمی‌توانند استفاده کنند؛ یعنی زمینه مناسب از نظر حمایتی برای این‌ها واقعاً وجود ندارد. اتاق هم ممکن است در این قضیه به وظایفش کاملاً عمل نکرده باشد، من این را هم قبول دارم، اتاق هم معایب و مشکلاتی دارد.

**اگر ممکن است به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنید.**

«جوان‌گرایی در اتاق و پرورش این استعدادها ارزشمند در بخش اقتصادی می‌تواند یکی از کارهایی باشد که اتاق باید بیشتر به آن بپردازد. الآن در کشور ما یکی از خلأهای بزرگی که وجود دارد تربیت مدیر است؛ چه برای بخش دولتی و چه برای بخش خصوصی. مرحوم لاجوردی شعبه‌ای از دانشکده مدیریت هاروارد را به ایران آورد و بهترین مدیران ما از آن زمان هستند. ما الآن تربیت مدیر نداریم. شاید یکی از رسالت‌های اتاق بازرگانی همین تربیت مدیر برای اداره اقتصاد کشور باشد، حتی مدیر تربیت کند و به بخش دولتی و خصوصی هم صادر کند. به هر صورت اتاق از محیط بیرونی‌اش هم تأثیر می‌پذیرد. اتاق نمی‌تواند تافته جداافتاده‌ای در کشور باشد و ممکن است نتواند آن رشد و نموی را که مدنظر خودش است انجام دهد. به هر صورت من فکر می‌کنم موقعی می‌تواند اتفاق خوبی بیفتد که اول به این نتیجه برسند که دولت تحت هیچ شرایطی قادر به حل مشکلات اقتصادی بدون

می‌کنند که نحوه مذاکره و موضوعات مورد مذاکره با هیئت‌های بازرگانی خارجی را تعیین می‌کنند و در جزئیات ارتباطات هم دخالت می‌کنند. آیا چنین چیزی وجود دارد؟

«در مورد هیئت‌هایی که به اتاق رفت‌وآمد دارند و مراداتی که شخص خود من با این‌ها دارم تا حالا هیچ توصیه‌ای به من نشده است. در سطوح پایین‌تر ممکن است شده باشد، اما من بی‌خبرم؛ اما در مذاکراتی که ما با هم‌تایان خود داریم چیزی که دیکته بشود در واقعیت اتفاق نمی‌افتد.

**به نظر شما اساسی‌ترین مشکل اتاق بازرگانی به‌عنوان مادر شکل‌های صنفی و همچنین سایر تشکلهای صنفی چیست؟**

«مهم‌ترین مسئله این است که اتاق بازرگانی را به‌عنوان یک رکن اثرگذار و مهم مورد توجه قرار بدهند. فاصله ما با اتاق‌های بازرگانی سایر کشورها زمین تا آسمان است. در سایر کشورها اتاق بازرگانی یکی از نهادهای بسیار اثرگذار در تصمیمات نهادهای حاکمیتی است. منتها در ایران چنین چیزی وجود ندارد. یک اشکال هم در درون خود اتاق است که جای بزرگان اقتصاد در درون اتاق بازرگانی خالی است. اگر ما به تاریخ اتاق بازرگانی نگاه کنیم، همه بزرگان اقتصاد در اتاق بازرگانی بوده‌اند. در روند حرکت اتاق به نظر من این مسئله یک مقدار نزول پیدا کرده است. جای بسیاری از شرکت‌های خصوصی در اتاق خالی است. آن‌ها باید بیایند و این اتاق را اداره کنند. این مسئله می‌تواند علت‌های زیادی داشته باشد؛ آن‌ها می‌فهمند که اثرگذاری اتاق در کشور زیاد نیست. شاید بعضی‌ها هم فکر کنند که موفقیتشان در گمنامی‌شان است. این هم موردی است که در کشور ما هست.

**یعنی اگر مطرح شوند با مشکلاتی مواجه می‌شوند؟**

«بله. در صورتی که در کشورهای دیگر مدیر شرکت‌های بزرگ هر روز با وزرا و رئیس‌جمهور قدم می‌زنند، اما در اینجا اگر بخواهید از کسی وقت بگیرید باید دو هفته دنبال این باشید که یک مشکل مملکت را مطرح کنید.

**اخیراً بسیار شنیده می‌شود بسیاری از فعالان اقتصادی، مخصوصاً شرکت‌های دانش‌بنیان که تحت نام استارت‌آپ معروف‌اند به دلیل اینکه فضای فعالیت در داخل کشور را مناسب نمی‌بینند، سرمایه‌هایشان را به خارج از کشور منتقل می‌کنند. راهکاری هست که**

**مهم‌ترین مسئله این است که اتاق بازرگانی را به‌عنوان یک رکن اثرگذار و مهم مورد توجه قرار بدهند. فاصله ما با اتاق‌های بازرگانی سایر کشورها زمین تا آسمان است. در سایر کشورها اتاق بازرگانی یکی از نهادهای بسیار اثرگذار در تصمیمات نهادهای حاکمیتی است. منتها در ایران چنین چیزی وجود ندارد. یک اشکال هم در درون خود اتاق است که جای بزرگان اقتصاد در درون اتاق بازرگانی خالی است. اگر ما به تاریخ اتاق بازرگانی نگاه کنیم، همه بزرگان اقتصاد در اتاق بازرگانی بوده‌اند**

این زندانی‌ها را بررسی کنید مطمئنم ۸۰ درصد آن‌ها ریشه اقتصادی دارد؛ از اختلافات خانوادگی تا زورگیری و دزدی. اگر اقتصاد کشور درست شود و سطح رفاه بیشتر بشود و اشتغال‌زایی بشود، اتفاقات خوبی رخ خواهد داد. همه ما واقعاً نگران اقتصاد کشوریم، نگران معیشت مردم هستیم، نگران جوانان و آینده‌شان هستیم. به نظر من خیلی از مشکلات و مسائل اجتماعی ریشه اقتصادی دارند. اگر همه بدانند که آینده‌شان آینده روشنی دارند و حداقل رفاه را در زندگی خود دارند، در این مملکت خیلی اتفاقات خوبی می‌افتد. بر اساس آمار منتشرشده بانک جهانی در ۲۰۱۸ ایران هفتمین کشور ثروتمند دنیا به لحاظ سرمایه طبیعی است. ما ۱۶ برابر کره جنوبی سرمایه طبیعی داریم. ۵/۵ برابر ژاپن سرمایه طبیعی داریم. ۷ هزار برابر سنگاپور سرمایه طبیعی داریم. جایگاه ما در اقتصاد دنیا باید این باشد؟ من امیدوارم همه فعالان اقتصادی که میهن‌پرست هستند تلاش کنند که آینده اقتصادی ایران را به هر شکلی که شده با گذشته و حال متفاوت کنند. ما چه به لحاظ سرمایه طبیعی و چه به لحاظ سرمایه‌های انسانی استعداد داریم. ما می‌توانیم تغییر کنیم. خیلی‌ها می‌گویند اقتصاد ایران یک شیر خفته‌ای است، وای به حال آنکه بیدار شود، اما برخی می‌گویند این قدر این شیر را نجیف کرده‌اند که ممکن است به مریضی سختی هم دچار شود.

از اینکه علی‌رغم مشغله زیاد وقتتان را در اختیار ما قرار دادید، سپاسگزارم. ■



است و اگر چنین نگاهی هم باشد باید آن را اصلاح کرد. بیشتر در زمان انتخابات این حرف‌ها شنیده می‌شود. بخش خصوصی این قابلیت را دارد که در این جور موارد به توان افراد مقابل خودش، چه از شرق و چه از غرب کشور و چه شمال و جنوب و چه تهرانی و شهرستانی، نگاه کند. فرقی نمی‌کند. قابلیت‌ها باید مورد توجه قرار گیرد.

**درباره مشکلات اتاق ناگفته‌ای مانده است؟**

«مشکلات فعلی کشور بیشتر در حوزه اقتصاد است. من یک روزی خدمت رئیس قوه قضائیه عرض کردم که اگر پرونده تمام

بزرگی است؛ البته خود من شروع کرده‌ام این تجربیاتی که در اتاق دارم را مکتوب کنم.

**به‌عنوان آخرین سؤال می‌گویند یکی از مشکلاتی که در اتاق بازرگانی وجود دارد بحث شهرستانی و غیرشهرستانی است؛ یعنی اختلاف اتاق‌های شهرستان‌ها با اتاق مرکز تا این حد پررنگ است. شما شاهد چنین اختلافی بوده‌اید؟**

«اولاً که کاملاً سخن غلطی است، همه جای ایران سرای من است. ما تهرانی و شهرستانی نداریم و نباید داشته باشیم؛ چه در بخش خصوصی و چه در بخش دولتی. خیلی وقت‌ها بعضی‌ها انگار شهرستان‌ها را رعیت تهران به حساب می‌آورند و این کار اشتباهی

صفحه اصلی | بلاگ | هدیه | رصد | سبد خرید | ورود

فیدیبو فروشگاه قانونی کتاب الکترونیک

دریافت اپلیکیشن

Q

جستجو در میان ۶,۰۰۰ کتاب

کتاب‌ها

## عرضه نسخه الکترونیک چشم‌انداز ایران در «فیدیبو»

خوانندگان گرامی در سرتاسر نقاط ایران و جهان می‌توانند از این پس نسخه الکترونیکی دو ماهنامه سیاسی-راهبردی «چشم‌انداز ایران» را از طریق اپلیکیشن فیدیبو با مبلغ مناسب خریداری و مشاهده کنند. برای این منظور دارندگان موبایل یا تبلت کافی است اپلیکیشن فیدیبو را از سایت آن (<http://fidibo.com>) دریافت کرده و نصب کنند و پس از نصب با مراجعه به بخش مجلات فیدیبو، نسخه الکترونیکی چشم‌انداز ایران را دریافت و مطالعه کنند.

این اپلیکیشن امکانات بسیاری را برای خواننده فراهم می‌کند، از جمله رنگ کردن متن، مطالعه در شب، اشتراک‌گذاری نظرات با دیگران و بسیاری امکانات متنوع دیگر که در کنار هم، لذت مطالعه را دوچندان می‌کند. مجله ارائه‌شده در فیدیبو بی‌دی‌اف نبوده و این بدان معناست که لازم نیست نگران اندازه فونت یا کوچکی اندازه اسکرین موبایل یا تبلت خود باشید. این نسخه به‌طور هوشمند خود را با اسکرین شما مطابقت داده و به شما اجازه انتخاب فونت و اندازه دلخواه را می‌دهند.



دالود کتاب

# دلارهای نفتی؛ بلای جان بخش خصوصی

## گفت‌وگو با حسین طوسی



مرتضی نیساری: سرازیر شدن دلارهای نفتی در پی جهش قیمت نفت در اوایل دهه ۵۰ شمسی موجب شد دولت‌های مستقر در ایران سرمست از این پول‌های بادآورده نفتی بدون اعتنا به نظر کارشناسان دلسوز این ثروت خدادی را بی حساب و کتاب خرج کنند و باعث نابودی اقتصاد ایران شوند؛ بخش خصوصی نیز از این آسیب‌ها بی‌نصیب نماند. آنچه در پی می‌آید شرح اوضاع نابسامان بخش خصوصی به روایت حسین طوسی، فعال اقتصادی و صنعتگر بخش خصوصی است.

را بدانیم. همان‌طور که اطلاع دارید در قانون اساسی جمهوری اسلامی، اقتصاد ایران به سه بخش تقسیم شده است: بخش دولتی، بخش خصوصی و بخش تعاونی. این سه بخش شاکله اصلی اقتصاد ایران را تشکیل می‌دهند. طبیعتاً در همه جای دنیا بخش خصوصی - البته غیر از کشورهای کمونیستی و برخی کشورهای سوسیالیستی - مخصوصاً در کشورهایی که اقتصاد آزاد و رقابتی دارند، نقش عمده‌ای در اقتصاد دارد؛ یعنی در اقتصادهای لیبرالیستی و نئولیبرالیستی نقش اول و عمده در فعالیت‌های اقتصاد کشورهای بزرگ و توسعه‌یافته با بخش خصوصی است، اما در کشورهای کمونیستی سابق - که هنوز شاکله سیاسی خود را حفظ کرده‌اند - و برخی کشورهای سوسیالیستی که هنوز دولت نقش عمده‌ای در اقتصاد آن‌ها دارد و کشورهایی مثل کشور ما، بخش خصوصی نقش چندانی در اقتصاد این کشورها را ندارد.

### علت آن چیست؟

« در کشور ما از زمان اکتشاف نفت و درآمدهای حاصل از آن دولت‌ها نفتی شدند. دولت‌های نفتی ویژگی‌های خاصی دارند. بازار نفت و انرژی حداقل تا امروز و تا اینجای کار تجارت پرسودی است و درآمدهای عمده و فراوانی دارد و کشورهای نفتی به‌واسطه این ذخایر زیرزمینی ثروتمند شدند، ولی در عوض یک چیزهایی را باختند. این یک بحث مفصلی است و زیاد درباره آن صحبت شده که آیا نفت نعمت است یا نعمت و یا اصلاً نکت؟ ما کشورهایی داریم که ذخایر نفتی دارند، ولی جزو پیشرفته‌ترین کشورهای دنیا هستند مانند کانادا، امریکا و روسیه؛ و کشورهایی داریم که نفت و گاز و ذخایر انرژی دارند مثل کشور عراق و لیبی و این‌ها از لحاظ اقتصادی هنوز جهان‌سومی هستند. در بعضی کشورها مثل ایران و ونزوئلا، نفت برای آن‌ها مشکلات سیاسی هم ایجاد کرده؛ یعنی حکومت‌هایی که بودند - چه انتصابی چه انتخابی و چه پادشاهی - به اتکال این ثروت خدادادی زیرزمینی ادعای خدایی کردند و دموکراسی در این کشورها شکل نگرفت. بگذریم از اینکه برخی کشورهای نفتی مانند امارات و عربستان از دو سه دهه قبل به این نتیجه رسیدند که باید این ثروت را در مسیر توسعه استفاده کنند نه در مسیر مصرف و بیکاری و تن‌پروری. آن‌ها هم رشد خوبی کردند و در این امر موفق بودند. در کشور ما از زمان پهلوی نفت تنها درآمد عمده دولت‌ها بوده است. مشخص است وقتی حکومتی درآمد بادآورده‌ای داشته باشد و

با توجه به اینکه شما هم تولیدکننده صنعتی هستید و هم اینکه چندین سال سابقه عضویت و فعالیت در اتاق‌های بازرگانی ایران را دارید و اتاق برخی استان‌ها را نیز تشکیل دادید کمی از خودتان و فعالیت‌ها و مشکلاتی که داشتید بفرمایید.

« از جنابعالی و دوستان نشریه چشم‌انداز ایران که این فرصت را در اختیار من گذاشتید تشکر می‌کنم. چند سال بعد از اینکه با شغل دولتی خداحافظی کردم وارد بخش خصوصی شدم. فعالیت‌های مختلفی انجام دادم و نهایتاً در حدود سال‌های ۸۰ تا ۸۴ به این دلیل که تخصص اصلی من در بخش صنعت بود این فعالیت تولیدی را تأسیس کردم و از همان تاریخ عضو اتاق ایران شدم. البته از همان سال‌ها عضو هیئت نمایندگان اتاق ایران هم بودم و در حدود سال‌های ۸۸-۸۹ بعد از اینکه البرز استان شد اتاق بازرگانی استان البرز را تأسیس کردم. چهار سال رئیس اتاق بازرگانی البرز بودم و بعد هم عضو هیئت نمایندگان این اتاق و هم‌زمان نیز عضو هیئت نمایندگان اتاق ایران بودم. بعدها به دلیل مشغله‌های شخصی از ریاست و حضور در اتاق البرز کناره‌گیری کردم. از آنجا که به تشکل و تشکل‌گرایی اعتقاد دارم تجاری نیز در این زمینه دارم، انجمن صنایع پروفیل و در و پنجره یوپی‌وی‌سی را که صنعت خودم بود تشکیل دادم و تا همین الان رئیس هیئت‌مدیره این تشکل هستم. هم‌زمان عضو هیئت نمایندگان اتاق ایران هستم و در کمیسیون‌های تخصصی آنجا عضو هستم. این یک رزومه کوتاه از فعالیت‌های تشکلی من بود.

می‌دانید که اتاق ایران به‌عنوان یک تشکل خصوصی و اقتصادی بزرگ‌ترین تشکل اقتصادی ایران است. شاید بیش از ۵۰-۶۰ هزار عضو رسمی در استان‌های مختلف و از فعالان اقتصادی دارد. اتاق ایران وظایف قانونی مفصلی دارد. شاید تنها تشکلی است که تشکیل آن الزام قانونی دارد؛ یعنی در قانون تعریف شده است. در بسیاری از شوراهای کمیسیون‌ها و کمیته‌های تصمیم‌گیری دولت عضو است و حق رأی دارد و مثل همه اتاق‌های بازرگانی در دنیا به‌عنوان نماینده بخش خصوصی نقش بزرگی در اقتصاد کشور دارد.

در شرایط فعلی، اوضاع بخش خصوصی در ایران چگونه است؟  
« برای اینکه به بخش خصوصی پردازیم ابتدا باید تعریف این بخش

همه چیز در اختیار خودش باشد و مردم محتاج او باشند که تن به خیلی چیزها از جمله اقتصاد آزاد و رقابتی نمی دهد؛ بنابراین اختیارات دولت گسترده می شود و اختیارات بخش خصوصی و مردم ضعیف می شود. در نتیجه رشد و توسعه اقتصادی محدود می شود و دولت بزرگ می شود و اقتصاد در انحصار دولت قرار می گیرد و به همین جهت انگیزه ای در بخش خصوصی و غیردولتی برای کار کردن و ثروتمند کردن کشور و توسعه و تولید وجود ندارد، امکانات آن هم فراهم نیست، چرا؟ به دلیل اینکه همه چیز در انحصار دولت است. دولت ها وقتی بزرگ می شوند خصیصه خودرایی و استبداد در آن ها پررنگ تر می شود. در این کشورها اقتصاد عمدتاً دولتی است و بخش خصوصی در حاشیه قرار دارد و در نتیجه هر تلاشی که برای احیای بخش خصوصی می شود بی نتیجه است. صنعت و تولید هم به حاشیه می رود و سهم مهمی در تولید ناخالص ملی ندارد، صنایع و شرکت های دولتی مثل فولاد، خودرو و مجتمع ها و صنایع خصولتی مثل پتروشیمی رشد می کنند و بزرگ می شوند. مردم کشور ما از نظر تحصیلات،

تخصص، هوش، کارایی و تلاش از سطح بالایی در بین مردم سایر کشورهای دنیا برخوردارند. دلیلش هم این است که در چهل و چند سال بعد از انقلاب، کسانی که از ایران مهاجرت کردند به هر جایی که رفتند اکثراً آدم های موفق شده اند و تخصص بالایی کسب کردند و امروز منشأ خدمات بزرگی هستند. این ها سرمایه های اجتماعی این مملکت بوده و هستند که به جاهایی دیگری رفتند و کشورهای دیگر را آباد کردند، در کشورهای دیگر تولید ثروت کردند و باعث رشد و توسعه در تمامی رشته ها، پزشکی، صنعت و حتی کشاورزی شدند. در هر موردی که بگوئید این ها موفق بوده اند. علت چیست؟ علت این بوده که میدان عمل و جایی که بخواهند خودشان، مهارت ها و فعالیت هایشان را

عرضه کنند پیدا کردند و متأسفانه این امکان در داخل کشور برای آن ها وجود نداشت.

**حکومت ها در ایران چه قبل از انقلاب و چه بعد از انقلاب بخش خصوصی را به چشم یک مزاحم و رقیب شاید به چشم**

**یک خطر نگاه می کنند که احتمال دارد اگر قدرتمند شود و توسعه پیدا کند یک آلترناتیو برای حکومت باشد. در صورتی که قبل از انقلاب هم شاهد بودیم یک سری افراد خدمتگزار مانند خیامی ها، برخوردارها و خسروشاهی و لاجوردی ها خدمات زیادی به شکوفایی اقتصاد ایران کردند، ولی متأسفانه بعد از انقلاب وجود این افراد را برناتفتند و جایی در اقتصاد ایران پیدا نکردند. علت این نگاه بدبینانه حکومت ها به بخش خصوصی چیست؟**

«بخش خصوصی در ایران قبل از انقلاب یک تکانی خورد. بخشی از درآمدهای نفتی به بخش خصوصی رسید که زمینه توسعه در بخش اقتصاد شود، اما به دلیل اینکه کشور زیرساخت های آماده ای نداشت آن درآمدهای نفتی که در اوایل دهه ۵۰ به ایران سرازیر شد، امکان جذب و کارکرد نداشت. اگر می خواستند یک جاده بسازند یا آسفالت کنند باید شرکت های خارجی می آمدند. برای مثال شرکت های ایتالیایی باید به ایران می آمدند و برای ما جاده می ساختند،

دیگر کشورها نیز همین طور؛ یعنی ظرفیت جذب این اعتبارات و ثروت در ایران نبود. به دلیل نبود ساختارهای مناسب، حکومت پهلوی دوم بخش زیادی از این درآمدهای کلان نفتی را در خارج از ایران سرمایه گذاری کرد و بخشی را هم صرف خرید تسلیحات نظامی و تقویت ارتش کرد؛ چرا که دولت های بزرگ به تقویت و گسترش سخت افزارهای نظامی علاقه دارند و قدرت و عظمت را در آن می بینند. به هر حال قبل از انقلاب آن کاری که باید می شد نشد. بعد از انقلاب آمدند روی کارها و برنامه هایی که قبل از انقلاب می شد بولدوزر گذاشتند و همه را صاف کردند. هر کسی که در صنعت، اقتصاد، تجارت و کسب و کار و اشتغال و کارآفرینی توانی داشت با برجسب ضد انقلاب یا

گرفتند یا فراری داده شدند و صنایع نوپا و تازه شکل گرفته مصادره و دولتی شد و به علت ضعف و سوءمدیریت اغلب ورشکست شدند و تا سال ها این زمینه تولید و صنعت هم تعطیل شد. بعداً به دلیل اینکه جمهوری اسلامی وارث

اقتصاد دولتی بود این راه را ادامه داد؛ چرا که راهی سهل و هموار بود. کم کم دولت بزرگ تر شد. وقتی دولتی بزرگ می شود طبیعتاً در همه جا ورود می کند، از جمله در بخش خصوصی. لذا آن تعریفی که در قانون اساسی برای اقتصاد شد محقق نشد و بخش خصوصی ایران توفیق و اقبالی را که باید برای رشد و توسعه داشته باشد پیدا نکرد.

**بعضی ها معتقدند ریشه این اشکالات در اصول مربوط به اقتصاد قانون اساسی است، اصل ۴۴ قانون اساسی تقریباً کل اقتصاد مانند صنایع بزرگ، صنایع مادر، بازرگانی خارجی، معادن بزرگ و راه و راه آهن را در اختیار دولت قرار داده است. یک بخشی را هم در اختیار بخش تعاونی قرار داد و اگر چیزی باقی ماند به بخش خصوصی واگذار کرده است. بالاخره قانون اساسی را دور زدند و سیاست های اجرایی اصل ۴۴ ابطال شد.**

«بحث قانون اساسی بحث دیگری است، بحث دولت ها هم بحث دیگری است. دولت ها اصولاً طبیعتشان قدرت طلبی است. در همه دنیا دولت مساوی با قدرت است. در تئوری هم شاید درست باشد که دولت باید مقتدر باشد منتها این ها این قدرت را منحصر کردند. در اقتصاد دولتی تفکر این بود که یک دولت قوی و مقتدر باید یک دولت پولدار باشد که تمام منابع تولید ثروت و ثروت های ملی و سرمایه های ملی در اختیار او باشد، اداره و مدیریت این ها را هم خودش انجام دهد به خاطر اینکه از عواید آن برای قدرتمند تر شدن استفاده کند و هرچه قدرت بیشتر شود، سلطه سیاسی و قانون گریزی هم بیشتر می شود. اصولاً اتوریته سیاسی ناشی از یک قدرت سیاسی و یک قدرت مالی است. دولت های ما تمایل به بزرگ شدن داشتند. دولتی که بزرگ شود به منابع مالی بیشتری برای اداره این دولت بزرگ نیاز دارد. دولتی که در بخش های مختلف چند میلیون کارمند دارد، بدون اینکه کارایی داشته باشند فقط هزینه دربر دارد. این وزارتخانه ها و نهادهای بزرگ هزینه دارند. علاوه بر آن وقتی دولت بزرگ شد تمام آن شرکت های دولتی که به مرور بزرگ شدند بدون بهره وری هزینه بر می شوند. یکی از بزرگ ترین علت ها و اصولاً آسیب شناسی شرکت های دولتی که جزئی از دولت هستند عدم بهره وری است. ثروت عظیمی در آنجا سرمایه گذاری شده است و منابع مالی گسترده ای باید برای اداره و راه اندازی و ادامه کار در اختیار آن ها باشد، بهره وری چقدر است؟ صفر. چرا؟ چون مدیریت درستی نیست. چرا مدیریت درستی نیست؟ این بحث بسیار گسترده ای است و اگر کسی بخواهد آن را موشکافی کند

**در اقتصاد دولتی تفکر این بود که یک دولت قوی و مقتدر باید یک دولت پولدار باشد که تمام منابع تولید ثروت و ثروت های ملی و سرمایه های ملی در اختیار او باشد، اداره و مدیریت این ها را هم خودش انجام دهد به خاطر اینکه از عواید آن برای قدرتمند تر شدن استفاده کند و هرچه قدرت بیشتر شود، سلطه سیاسی و قانون گریزی هم بیشتر می شود. اصولاً اتوریته سیاسی ناشی از یک قدرت سیاسی و یک قدرت مالی است**

همه کارها و پروژه‌ها و فعالیت‌های اقتصادی پردرآمد در اختیار آنهاست، این‌ها وقتی دست دولت است، کنترلی روی آن‌ها نیست و دولت هر کاری بخواهد می‌کند. بورس کشور که باید یک بازار شفاف باشد در اختیار دولت است و از سیاست‌های دولت پیروی می‌کند و دستوری است و بورس آن نقشی که در اقتصادهای آزاد دارد اینجا ندارد. این بحث گسترده است و همه این بحث‌ها به هم مرتبط است و سازمان‌های پول‌ستان مثل امور مالیاتی و سازمان تأمین اجتماعی و غیره هدف‌گذاری درآمدهایشان صرفاً بخش خصوصی است، چون سایر

بنگاه‌ها و مؤسسات اقتصادی درآمدزای دولتی، خصولتی، نهادهای اقتصادی، ستادهای اجرایی و آستان‌های مقدسه که کلاً از مالیات معاف‌اند. گفتم تحریم تنها تحریم خارجی نبوده، تحریم داخلی هم بوده. از دوره‌ای که تحریم‌ها در دولت آقای احمدی‌نژاد کلید زده شده و ایشان گفت تحریم کاغذپاره است اثرات آن را می‌بینید که یکی‌یکی وارد اقتصاد شد. در دوره آقای روحانی یعنی سال ۹۲ به بعد ایشان در یکصد روزه اول از اقتصاد گفت و کارنامه‌ای تحویل داد که چه چیزی را و چگونه تحویل گرفتیم و می‌خواهیم چه بکنیم و چه چیزی تحویل دهیم؛ اقتصاد بحران‌زده بیماری مهلک رکود تومی. دوره اول ایشان در باغ سبز نشان دادن و وعده و وعید بود. آقای روحانی گزارشی درباره وضعیت کنونی اقتصاد ایران منتشر کرد که ما در چه

وضعیتی هستیم و تحریم‌ها در چه وضعیتی است، بخش خصوصی در چه حالی است و بعد یک راهکاری هم دادند. در این گزارش درباره بخش خصوصی صحبت شده بود. به خوبی اشاره کردند که بخش خصوصی چه گرفتاری‌ها و چه مشکلات و تهدیدهایی دارد و مثلاً از نظر دسترسی به منابع بانکی دچار مشکل هستند و این امر به بانکداری اسلامی و به عقود مشارکتی برمی‌گردد. چرا بخش خصوصی ما موفق نبوده؟ یکی از دلایلش این بود که

با بانک‌ها ارتباط معقولی نداشت، به چه دلیل؟ به این دلیل که بانکداری ما اسلامی شده بود. بانکداری اسلامی خودش بحث مفصلی است و باید درباره آن یک کتاب نوشت. انگیزه این‌ها از ایجاد بانکداری اسلامی، بانکداری بدون ربا بود؛ لذا عقود مشارکتی مانند قرض الحسنه، مضاربه، جعاله، مزارعه و مشارکت مدنی را وارد بانکداری

تحریم‌ها مصیبتی برای اقتصاد مملکت شد و به یک حفره و سیاهچاله‌ای تبدیل شد برای بلعیدن بدون حساب و کتاب ثروت‌های مملکت. با دور زدن تحریم‌ها از مجاری غیررسمی هر کاری می‌توانستند بکنند انجام دادند و بخشی از منابع و ثروت ملی ما به این سیاهچاله‌ها ریخته شد و معلوم نشد که به کجا رفت. اینکه می‌گویم سیاهچاله چون وقتی اموال و دارایی‌های کشور وارد آن شد دیگر ردی از آن پیدا نمی‌شود. شما در کجای این بگسیر و ببندها دیدید که چیزی به اقتصاد مملکت برگردد و یا عاملان آن محاکمه و مجازات شوند.

**به نکته خوبی اشاره کردید. تأثیر این تحریم‌ها بر فعالیت بخش خصوصی چیست؟ شما خودتان به‌عنوان یک تولیدکننده و فعال بخش خصوصی اثر تحریم‌ها را بر بخش خصوصی و تولیدکننده‌ها چطور می‌بینید؟ در حال حاضر ارتباط تولیدکننده‌های ما با بازارهای جهانی و حتی برخی از بازارهای منطقه‌ای قطع شده است.**

«همین طور است، تمام بانک‌ها و مؤسسات اقتصادی ما تحریم‌اند. همه ارتباط تجاری، بانکی و مبادلاتی و اعتباری ما با دنیا قطع است. فروش نفت و گاز و خلاصه این محاصره اقتصادی و حلقه تحریم‌ها خصوصاً در این سال‌های اخیر تنگ‌تر و تنگ‌تر شده و مبادلات و نقل و انتقال پولی بسته است. مبادلات تجاری اگر توسط

واسطه‌ها و دلالان انجام شود گاهی تا ۴۰ درصد هزینه دارد. نفت ما طبق آخرین اطلاعات حدود ۴۴ درصد ارزان‌تر از قیمت‌های جهانی معامله می‌شود و در موارد زیادی پرداخت نمی‌شود یا در ازای آن غذا و دارو می‌گیریم. از آن گذشته تحریم ما، تنها تحریم خارجی نبوده است، صرفاً از عوارض سیاست‌های خارجی بی‌تدبیر ما نبوده است. ما همیشه یک تحریم داخلی هم داشتیم. تحریم داخلی برای آن دولت بزرگ و پرهزینه بوده که خدمتتان

عرض کردم؛ دولتی که دستش در هر جایی هست. اقتصاد دستوری، قیمت‌گذاری دستوری، نفوذ در هر جایی، در اختیار گرفتن شرکت‌های بزرگ و منابعی که می‌گویند این‌ها بخش‌های پیشران اقتصاد هستند، مثل صنعت فولاد، صنعت پتروشیمی و خودرو و در کنار آن شرکت‌های تجاری و اقتصادی و خدماتی خصولتی که

باید چندین کتاب درباره آن بنویسد. هر بخشی را باز کنیم به یک سری مسائل می‌رسیم که به تحلیل و بررسی نیاز دارند. شرکت‌های دولتی یکی از آسیب‌های دولت هستند. سرمایه، پول و اعتبار زیادی از بودجه عمومی کشور باید صرف این‌ها شود و هیچ بازدهی هم ندارند، پاسخگو هم نیستند. به هیئت‌مدیره‌ها نگاه کنید، همیشه عضویت در هیئت‌مدیره شرکت‌های بزرگ دولتی یک سکه رایجی بوده که دولت‌مردان در موارد خاص به بستگان و وابستگان باج می‌دادند و خرج می‌کردند. هر جا که می‌خواستند هبه‌ای بدهند یا تحیب قلوب کنند افراد بدون سابقه و تجربه و تخصص را به دلایل متعدد عضو هیئت‌مدیره فلان شرکت می‌کردند. افرادی بودند که بدون داشتن هیچ صلاحیتی در آن واحد عضو هیئت‌مدیره چندین شرکت بودند و الآن هم هستند. این مدیران چندشغله که می‌بینید واقعی است و به‌صورت تشریفاتی در چندین شرکت هستند. هیئت‌مدیره یک شرکت بزرگ، مؤسسه و بنگاه اقتصادی اولین و مهم‌ترین عامل رشد آن شرکت و بنگاه اقتصادی است. شرکت‌ها یا بنگاه‌های اقتصادی باید یک هیئت‌مدیره متخصص داشته باشد تا کارایی و بهره‌وری داشته باشد، اما در ایران و در شرکت‌های بزرگ این امر منتفی بوده است. این مسئله به‌تدریج به یک غده سرطانی تبدیل شد و ریشه‌های فساد از همین جا شروع می‌شود، بیماری زمینه‌ای فساد و رانت و ویژه‌خواری و خودی و ناخودی که در کشور بسیار گسترده شده است. اقتصاد ما الآن دچار بیماری زمینه‌ای فساد است؛ فساد سازمان‌یافته و گسترده که قباح آن از بین رفته و مباح شده است. هر از چند گاهی حاکمیت اعلام می‌کند یک عده در یک جایی اختلاس کرده‌اند که می‌دانید واحد آن یعنی واحد جدید سوءاستفاده و دزدی نیز همت است (هزار میلیارد تومان). دانم‌ا می‌گویند مثلاً در این بخش اختلاس چند هزار میلیاردی شده است و کسانی هم دستگیر شده‌اند، اما مشخص نمی‌شود برای پرونده چه اتفاقی می‌افتد. آیا پول برمی‌گردد یا خیر؟ سرنوشت آن چه می‌شود؟

مسئله دیگر ما بحث تحریم‌ها و گرفتاری خاص سیاست خارجی و روابط سیاسی و تقابل با سایر کشورهاست که باعث درگیری با همه دنیا شده است و برای ما هزینه‌های سنگینی دارد. تحریم‌ها ما را نابود کرده است. تحریم‌ها باعث شده که فساد گسترده‌تر و سازمان‌یافته‌تر و لجام‌گسیخته‌تر شود. چرا؟ چون یک عده فرصت‌طلب وارد شدند و بحث دور زدن تحریم‌ها پیش آمد و از اینجا رانت و اختلاس و از بین بردن سرمایه‌های کشور شروع شده، چراکه مؤسسات اقتصادی رسمی کشور تحریم بودند. این‌ها میانبری زدند تا تحریم‌ها را دور بزنند و خود این دور زدن

کردند. این‌ها جواب‌گو نبود و نتوانست به‌عنوان نیروی محرکه اقتصاد، بخش خصوصی را راه بیندازد. به قول مولانا: از قضا سرکنگین صفرافزود؛ یعنی در سیستم بانکداری بدون ربا، با بهره بانکی بالای ۲۵ درصد بین اقتصادهای جهان رکورد زدیم. ضمناً اگر وارد بخش صنعت تولید و تجارت شویم بحث فرق می‌کند. تولید و صنعت یک بخش سرمایه‌بر است و زودبازده نیست. همه این بحث یک کلاف سردرگم و تپیده‌ای است که هر رشته‌ای را بگیرد هرکدام عوارض و آسیب‌های خودش را دارد.

در همان گزارش اشاره شده بود که بخش خصوصی و بنگاه‌های کوچک و متوسط بیشترین آسیب را از تحریم‌ها دیده‌اند و به‌راحتی به منابع بانکی و بازار پول و بازار سرمایه دسترسی ندارند، وقتی پای بانک‌های خصوصی به میان آمد و بهره‌های بانکی افزایش یافت. آن بهره‌های بالا جوابگوی صنعت نبود و نیست. صنعت نمی‌تواند با بهره ۲۰ درصد و ۲۵ درصد فعالیت کند. به این دلیل که دوره شکوفایی و بازده اقتصادی صنعت طولانی است، تا بیاید سرمایه‌گذاری کند، تأسیسات بسازد، ماشین‌آلات وارد کند، تخصص به وجود بیاورد، تکنسین متخصص تربیت کند بعد به تولید برسد و بخواهد این تولید را وارد بازار کند، تبلیغات کند و وارد بازار شود چند سالی طول می‌کشد تا به سوددهی برسد و بتواند اقساط

وام‌ها را بپردازد. در این سال‌ها بهره و جرائم بانکی مدام بالا و بالاتر می‌رود و تولیدکننده و صنعتگر قادر نیست تسهیلات را پرداخت کند. تسهیلات ریالی یک طرف، تسهیلات ارزی یعنی آن چیزی که مربوط به حساب ذخیره ارزی قبلی و صندوق توسعه ملی فعلی، چیز دیگری است. در زمان آقای خاتمی صندوق حساب ذخیره ارزی را ایجاد کردند، به خاطر اینکه بخشی از درآمد نفت آنجا برود و صرف توسعه برای سرمایه‌گذاری بخش خصوصی در امر تولید و صنعت و توسعه شود. در دوره ایشان دلار

حدود هزار تومان بود و تنها دوره کوتاهی که ارز تک‌نرخ بود. تصور کنید تولیدکننده یک مبلغی تسهیلات گرفته و ماشین‌آلات وارد کرده است، بعد یک‌باره دلار خیز برداشته و دلار هزار تومانی چندین برابر شده، یعنی ارزش پول ملی سقوط کرده است. به دلایل آن کاری ندارم که

مهم‌ترین آن تحریم‌هاست. آن سرمایه‌گذاری که این تسهیلات را گرفته، ماشین‌آلات را وارد کرده. با توجه به اینکه ماشین‌آلات ظرف ده الی پانزده سال مستهلک می‌شوند و ارزش سرمایه‌ای خود را از دست می‌دهد، پس آن سرمایه‌احداث ماشین‌آلات و صنعت به لحاظ فنی مستهلک شده، درحالی‌که بدهی آن فرد چند برابر شده و این خودش معضلی شد. همه بدهکار ماندند و درگیری‌های حقوقی و قضایی پیش آمد. تا اینکه بعد از چند سال برای این صندوق قانون «تسهیل تأدیه بدهی بدهکاران ارزی» وضع کردند. بعد از سال‌ها اختلاف و توقف تولید یک راهکاری درست کردند که تا حدودی حل شد. در اقتصاد فعلی دنیا بخش خصوصی و بانک‌ها در فعالیت‌های اقتصادی مکمل یکدیگرند. بانک وکیل سپرده‌گذاران و شریک سرمایه‌گذار است نه رقیب آن. بخش خصوصی از نظر دسترسی به منابع مالی و پولی در یک تنگنایی قرار دارد. بخش صنعت بخشی است که نفعش تولید، عدم وابستگی، تأمین نیاز داخلی و اشتغال است. بانک‌ها معمولاً به بخش تجارت یا دلالی بیشتر تمایل دارند. چون بازاری که در اقتصاد ما همیشه گرم بوده بازار دلالی و سفته‌بازی، رانت، رابطه و دسترسی به اطلاعات ویژه است. بعد می‌رسیم به مسئله‌ای که دولت بزرگ‌چطور غیر از خودش نهادهای وابسته‌اش را یکی‌یکی وارد این عرصه می‌کند،

مانند فرزندانگی که شغل پدر خود را می‌گیرند. ما دیدیم که نهادهای نظامی و انتظامی و وابسته به نظام و حتی فرهنگی وارد بازار و فعالیت‌های اقتصادی شدند. بانک‌ها بنگاه‌های اقتصادی دارند. این هم داستان مفصلی است؛ چراکه بانک که نمی‌تواند شریک مشتری‌اش باشد. کسی که در بانک سپرده‌گذاری می‌کند یا تسهیلات می‌گیرد شریک بانک است، خود بانک یک بنگاه مالی است یک گردش مالی ایجاد می‌کند و یک مدیریت مالی انجام می‌دهد. این‌ها کارخانه‌دار شدند، تولیدکننده شدند،

وارد صنعت شدند، وارد تجارت شدند و بنگاه‌های متعدد زدند، سرمایه‌های بانک و سپرده‌های مردم را ملک و مستغلات خریدند و به جای بانکداری بنگاه‌دار شدند. این‌ها خودشان یک رقیب شدند مانند رقبای دیگر که به منابع بانکی دسترسی نداشتند، پس این

بانک‌های خصوصی خود عامل فساد شدند. در آن گزارش قید کردند که بخش خصوصی گرفتاری مالی دارد، باید دسترسی به منابع مالی داشته باشد؛ اما از آنجا که دسترسی به منابع مالی سخت و مشکل است و بهره‌ها بالاست، به منابع سرمایه‌بورس و این‌ها هم دسترسی ندارند پس این بخش باید از کجا تأمین مالی کند؟ بخش خصوصی که به منابع مالی دسترسی نداشته باشد محکوم به ضعیف شدن است، محکوم به از بین رفتن و درجا زدن است. طبق یک قاعده کلی طبیعت کار اقتصادی، تولید، صنعت و تجارت رشد و توسعه است؛ یعنی اگر متولد شد باید رشد کند و توسعه یابد و اگر رشد نکرد ناقص‌الخلقه می‌شود و باید از بین برود. از آنجا که طبیعت آن رشد و توسعه است باید امکانات رشد و توسعه در اختیارش باشد، محیط کسب و کار آماده باشد، منابع مالی مناسب، ارزان و راحت در دسترس آن باشد و قوانین و مقررات هر روز طنابی دور گردش نشود، اقتصاد دستوری نباشد که هر کس صبح از خواب بیدار شد بخشنامه صادر کند و برای بورس، بانک و نرخ بهره و قیمت دستورات عمل دهد. این فضا محیط مناسبی برای رشد حوزه کسب و کار نیست. بخش خصوصی ما با داشتن افراد هوشمند، تحصیلکرده، باتجربه، متخصص، صبور و مدیر می‌تواند در قامت یک هیئت دولت باشد. مثلاً مجموع تخصص، توانایی و اطلاعات هیئت نمایندگان اتاق ایران از ترکیب چند هیئت دولت فعلی بیشتر است. در فضایی که دموکراسی نباشد وضعیتی می‌شود که الآن در آن هستیم. نتیجه چه می‌شود؟ در پنج سال گذشته وزارت صنعت شش وزیر عوض کرده است. یک وزارتخانه‌ای که وزارت صنعت، معدن و تجارت است حتی یک سال یک وزیر مدیر، مدیر، تحصیلکرده، متخصص و باتجربه نداشته و مدام مدیران عوض شده‌اند. این وزارتخانه که متولی صنعت، معدن و تجارت کل کشور هم در بخش دولتی و هم در بخش خصوصی است چطور می‌تواند کار کند و می‌بینید که عوارض و آسیب‌هایی به جاهای دیگر هم وارد می‌کند، چراکه هر کس می‌رود نفر بعدی که می‌آید کارهای قبلی را پاک می‌کند، دوباره از نو شروع می‌کند و قانون و بخشنامه‌های جدید می‌دهد. مصیبت‌های بخش خصوصی یکی دو تا نیست. قانون «بهبود مستمر محیط کسب‌وکار» که در سال ۹۲ یا ۹۳ در مجلس تصویب شد اولین قانونی است که با همکاری مستمر اتاق بازرگانی تصویب شده است و طرح پیشنهادی آن هم از اتاق بود و یکی از بهترین و مفیدترین قانون‌هایی است که در مدت این چند سال به تصویب رسیده است؛ در آنجا مقداری به حقوق بخش خصوصی پرداخته

**”**  
**بانکداری اسلامی خودش**  
**بحث مفصلی است و**  
**باید درباره آن یک کتاب**  
**نوشت. انگیزه این‌ها از**  
**ایجاد بانکداری اسلامی،**  
**بانکداری بدون ربا بود؛**  
**لذا عقود مشارکتی مانند**  
**قرض الحسنه، مضاربه،**  
**جعاله، مزارعه و مشارکت**  
**مدنی را وارد بانکداری**  
**کردند. این‌ها جواب‌گو**  
**نبود و نتوانست به‌عنوان**  
**نیروی محرکه اقتصاد،**  
**بخش خصوصی را راه**  
**بیندازد**

با استفاده از تخصص بخش خصوصی روی این مسئله مطالعه کند و حاصل آن را به عنوان نقشه راه جلوی سرمایه‌گذار بخش دولتی و خصوصی قرار دهد.

شما می‌توانید هر چیزی تولید کنید، اما اگر بالاتر از میانگین قیمت جهانی تولید کنید این ضرر است. به یک نحو ضایع کردن منابع سرمایه و یک حماقت مدیریتی است. این عارضه هنوز در مملکت ما حل نشده است. آمایش سرزمین و وظیفه وزارت صنعت است. وزارت صنعت ما هیچ‌گاه یک وزیر کاردان، کارشناس و باتجربه و یک کادر متخصص آن‌چنانی نداشته که به این مسائل رسیدگی کنند.

**به نظر می‌رسد به مزیت‌های نسبی کشور توجه نکردیم. همان‌طور که می‌فرمایید طرح کشت نیشکر هم در خوزستان معضل ایجاد کرده است. در خوزستان به علت گسترش بی‌رویه کشت نیشکر با بحران آب مواجه هستیم. به قول شما شاید برای ما به صرفه باشد که قند و شکر وارد کنیم به جای اینکه منابع به آن اختصاص دهیم.**

«ما از اول یک شعار اشتباه با نام خودکفایی مطرح کردیم. این خودکفایی از کجا آمد؟ کدام مملکت خودکفاست. کشورهای کمونیستی به خاطر جنگ سرد و رقابت‌های غرب و شرق شعار خودکفایی را مطرح کردند و کشوری مثل اتحاد جماهیر شوروی با همه توانایی‌ها

توانست به این منظور و مقصود برسد و از همان‌جا ضربه خورد و سرنگون شد. در فروپاشی شوروی گلوله‌ای شلیک نشد، از بمب هسته‌ای استفاده نشد ولی از ناحیه اقتصاد شکست خورد و به فروپاشی رسید. آن‌ها هم دنبال خودکفایی بودند، البته آن‌ها با آن منابع و تخصص‌هایی که داشتند کارهایی هم صورت دادند. کل کشور تقسیم‌بندی شد و سازوکاری داشتند که نسبتاً موفق بود. ما آدمی یک شعاری دادیم که در توانمان

نبود. به چه قیمتی؟ به قیمت از بین بردن تمام منابع آبی و زمین‌های کشور درحالی که مثلاً گندم در دنیا یکی از محصولات بسیار فراوان، ارزان و تجاری است. بسیاری کشورها اصلاً کشت گندم ندارند، اما گندم خود را به آسانی تأمین می‌کنند. در دنیا مناطقی مثلاً در امریکای جنوبی مثل کوبا انحصار تولید شکر و صادرات

هزارخودرو با کیفیتی که همه می‌دانیم تولید کرده‌اند که این رقم نسبت به سال ۹۹، ۲/۱ درصد هم کاهش داشته و به لحاظ تعداد تولید در رتبه نوزدهم خودروسازان دنیاست ولی هیچ موقعیت صادراتی قابل‌ذکری حتی در کشورهای همسایه نداشته و به دلیل پایین بودن کیفیت و عدم مطابقت با استانداردهای جهانی اجازه ورود به کشورهای اروپایی را ندارد. در حالی که قیمت یک اتومبیل معمولی داخلی با توجه به نرخ دلار برابر قیمت یک اتومبیل مرسدس بنز آلمانی است. کره جنوبی با چهار شرکت خودروسازی هیوندایی، کیاموتور، جنسیس و دوو در سال ۲۰۲۱، ۳۴۶۲ هزارخودرو تولید کرده که در تمام بازارهای جهانی با برترین خودروسازان جهان رقابت می‌کند و ۲۰ تا ۲۵ درصد بازار خودرو امریکا در اختیار کره جنوبی است.

یکی از دلایل مهم این عقب‌ماندگی از تکنولوژی روز دنیا و ائتلاف سرمایه‌های ملی کشور و اندوخته‌های مردم شعار بی‌محتوای خودکفایی است. در کشاورزی هم وضع بدتر از این است، در حالی که جشن خودکفایی گندم می‌گیریم که تمام منابع آبی کشور را نابود کرده‌ایم و خطر بی‌آبی و عوارض زیست‌محیطی خشکسالی حتی زندگی عادی و سلامت مردم را تهدید می‌کند. در صنعت فولاد و پتروشیمی که دولتی و خصوصی است همین وضعیت را داریم یعنی میزان برخورداری این صنایع از حمایت‌های دولتی، تخریب و آسیب به محیط زیست،

ائتلاف منابع مالی و ایجاد اشتغال و نسبت آن با حجم سرمایه‌گذاری قابل‌مقایسه با بخش خصوصی نیست؛ یعنی آسیب‌ها و ائتلاف منابع مالی در این صنایع متناسب با ارزش افزوده و منافع آن‌ها برای اقتصاد کشور نیست، چون در تأسیس و ایجاد آن‌ها مطالعات دقیق علمی و مدیریتی انجام نشده، آمایش سرزمینی و نیازسنجی، مطالعه و طراحی صحیح نبوده و از یک مدیریت باتجربه و متخصص نیز محروم بوده است.

بررسی مسائل محیط زیستی، منابع زیرزمینی و معدنی، آب، حمل‌ونقل آسان و ارزان و دسترسی راه آهن و بنادر و کشتیرانی، اشتغال و نیروی انسانی، نیازهای داخلی و بررسی‌های اقتصادی میزان سرمایه‌گذاری با سود و بازده مورد انتظار، قیمت‌ها و بازار جهانی محصول و بسیاری موارد دیگر، این‌ها بخشی از مسائل تخصصی آمایش سرزمینی است که وظیفه دولت است. دولت باید

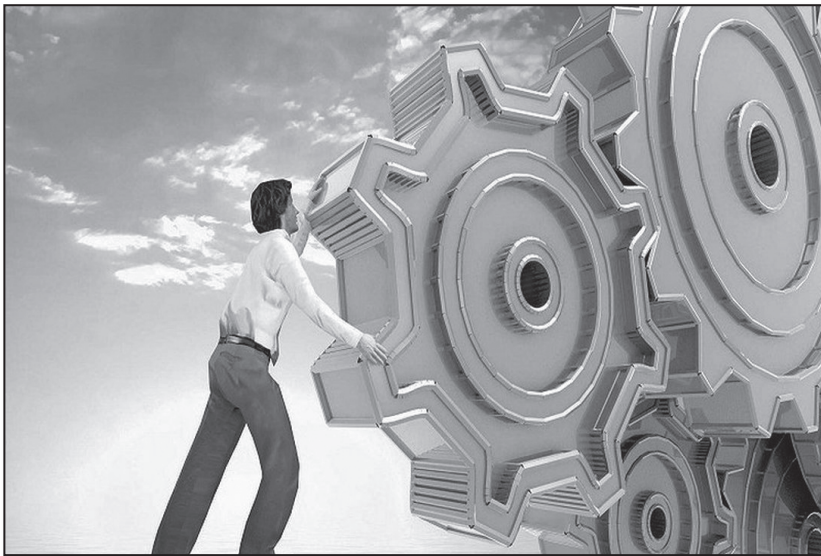
شده است، از جمله اینکه اگر دولت می‌خواهد جایی تصمیم‌گیری کند - با نمایندگان اتاق‌ها و تشکل‌ها که نمایندگان بخش خصوصی هستند - مشورت کند، خلق‌الساعه و یک‌شبه بدون اطلاع قانون وضع نکند، تصمیم نگیرد، بخشنامه ندهد، همین‌طور گفته تشکل‌های صنفی یک رسمیتی داشته باشند و توسعه داده شوند. مدیریت تشکل‌ها را به اتاق واگذار کرده اما از این قانون ۵۰-۶۰ ماده‌ای که حدود ده سال پیش تصویب شده چقدر اجرایی شده است؟ چرا که قانون هم در مملکت ما باید صاحب داشته باشد. اگر صاحب و ذی‌نفع آن دولت باشد با تمام قدرت و شدت اعمال می‌شود و اگر ذی‌نفع بخش خصوصی باشد خیر. اصلاً اجرا نمی‌شود یا در اجرا سهل‌انگاری و اهمال می‌شود.

**یکی از مواردی که به عنوان مشکل بخش خصوصی مطرح می‌کنند سیاست‌هایی است که دولت‌ها به ظاهر در حمایت از بخش خصوصی تحت عنوان «سیاست‌های حمایتی» به کار می‌برند، مثلاً برای حمایت از تولیدکننده ورود فلان کالا را ممنوع می‌کنند که نمونه بارز آن خودروست. جلو ورود خودرو خارجی را گرفتند یا عوارض گمرکی شدیدی برای آن وضع کردند که دیگر برای واردکننده صرف نکند. الان شاهد انحصار در بازار خودرو هستیم. این سیاست‌ها به نیت حمایت از بخش خصوصی اعمال می‌شود، اما بیشتر به بخش خصوصی ضربه می‌زند. نظر شما در این باره چیست؟**

«این سیاست‌های حمایتی، اعم از قانونی یا مصوبات و بخشنامه‌های دولت منحصر به صنایع دولتی و خصوصی است. از جمله خودروسازی کلینیک آسیب‌شناسی اقتصاد دولتی است. به عنوان نمونه این صنعت را با صنعت خودروسازی کره جنوبی مقایسه کنیم، زیرا شروع صنعت خودروسازی در ایران قبل از انقلاب با تأسیس کارخانه ایران خودرو توسط خیامی‌ها هم‌زمان با شروع صنعت خودرو سازی در کره جنوبی بوده است. در حال حاضر وضعیت صنعت خودرو ایران بعد از چند دهه فعالیت و در شرایط خاص بهره‌مندی از حمایت‌های همه‌جانبه دولتی و قانونی یعنی ممانعت از واردات خودرو و قیمت‌گذاری دستوری، افزایش سود و عوارض گمرکی واردات خودرو و فروش و واگذاری از طریق ثبت نام و قرعه‌کشی و پیش‌فروش انحصاری در کل بازار ۸۵ میلیونی کشور، و استفاده از تسهیلات ارزی و ریالی بانک‌ها و فروش سهام در بورس چگونه است؟ حدود ۲۵ شرکت خودروسازی ایران در سال ۱۴۰۰، ۸۹۴

**مسئله دیگر ما بحث تحریم‌ها و گرفتاری خاص سیاست خارجی و روابط سیاسی و تقابل با سایر کشورهاست که باعث درگیری با همه دنیا شده است برای ما هزینه‌های سنگینی دارد. تحریم‌ها ما را نابود کرده است. تحریم‌ها باعث شده که فساد گسترده‌تر و سازمان‌یافته‌تر شود**

نبود. به چه قیمتی؟ به قیمت از بین بردن تمام منابع آبی و زمین‌های کشور درحالی که مثلاً گندم در دنیا یکی از محصولات بسیار فراوان، ارزان و تجاری است. بسیاری کشورها اصلاً کشت گندم ندارند، اما گندم خود را به آسانی تأمین می‌کنند. در دنیا مناطقی مثلاً در امریکای جنوبی مثل کوبا انحصار تولید شکر و صادرات



به دنیا را در دست دارند. یک مطالعه و بررسی کارشناسی به ما نشان می‌دهد، چقدر سرمایه‌گذاری کنیم، چقدر وارد کنیم تا نیاز داخلی تأمین شود. چون ما قطعاً تولیدکننده و صادرکننده شکر نیستیم و نخواهیم بود. در بخش خصوصی یکی از مسائلی که مطرح است، بحث اقتصاد آزاد و رقابتی است. انحصار وجود ندارد. انحصار وقتی در یک کشوری برای یک صنعت به وجود آمد یعنی نابود کردن فرصت‌های دیگر و فرصت دادن به سودجویی و ایجاد رانت و فساد و از بین رفتن کیفیت و ... همان چیزی که امروز در خودروسازی مان داریم. ما پنجاه سال از صنعت خودروسازی جهان عقب هستیم. خودرو در دنیا قیمتی ندارد. شما با تبدیل قیمت یک پراید به دلار می‌توانید یک مرسدس بنز به‌روز بخرید. ما اینجا مشکلاتی مثل مصرف بنزین، خودروهای فرسوده، آلودگی، استهلاک و جان مردم را داریم با این حال تلاش می‌کنیم تا خودروسازی را به‌صورت انحصاری نگه داریم.

**اگر کسی در سال ۸۹ که قیمت پراید حدود ۷ میلیون تومان بود یک پراید خریده باشد امروز می‌تواند آن را حداقل ۱۰ الی ۱۵ برابر قیمت صفر آن موقع در بازار بفروشد. تنها کشوری هستیم که این اتفاق در آن می‌افتد؛ خودرویی بعد از بیش از ده سال کار کرده قیمتی ۱۰ برابر قیمت اولیه داشته باشد. چرا این اتفاق می‌افتد؟**

«این از همان عوارض عدم مدیریت، عدم تخصص و بیماری زمینه‌ای رکود تورمی، رانت و فساد است. اگر ورود خودرو آزاد باشد و عوارض آن هم معیار منطقی داشته باشد، پراید دیگر مشتری ندارد. در بازار آزاد و رقابتی مشتری حق انتخاب دارد. در کشور ما کسی حق انتخاب ندارد؛ نه در سیاست و نه در اقتصاد و حتی نه در زندگی روزمره. این بیماری و عارضه به‌راحتی حل نمی‌شود، الا اینکه اقتصاد از حیطه دولتی و انحصار و حوزه ایدئولوژی خارج شود. اقتصاد علم است، قاعده و نظم دارد و در یک تقسیم کلی اقتصاد یا دولتی است یا آزاد و رقابتی. در اقتصاد دولتی سیاست، گرایش‌های سیاسی از جمله ایدئولوژی و مذهب هم روی اقتصاد تأثیر می‌گذارند؛ یعنی در واقع نظر خودشان را به اقتصاد تحمیل می‌کنند، والا ما اقتصاد اسلامی نداریم، همان‌طور که اقتصاد مسیحی و کلیمی و زرتشتی نداریم.

اقتصاد تابع دستورالعمل و بخشنامه و اراده سیاست و سیاستمداران نیست، آن‌ها باید از قواعد علمی اقتصاد تبعیت کنند، تورم را دولت‌ها به‌وجود می‌آورند با وضع قوانین غلط و سیاست‌های اشتباه. به گفته فریدمن تورم، مالیات پنهانی است که دولت‌ها از مردم

نکرده. دولت هر سال کارمندان خودش را افزایش می‌دهد که بازده کاری مثبتی ندارند و فقط باعث معطلی و کارشکنی و دست‌انداز در برابر مردم هستند. الان تمام وزن و سنگینی اشتغال مفید روی دوش بخش خصوصی است. اگر بخش خصوصی حمایت شود، اشتغال ایجاد می‌کند.

**خیلی ممنون از اینکه وقتتان در اختیار ما گذاشتید. اگر حرف ناگفته‌ای مانده بفرمایید.**

«حرف ناگفته که فراوان است. این داستان دنباله‌دار است، هر رشته‌اش یک بحث تخصصی دارد و بخش علت‌یابی و آسیب‌شناسی دارد که باید در جای خودش به آن پرداخته شود. آنچه بنده گفتم گریزی بود به برخی مسائل. بحث اصل ۴۴ مهم است که نشد به آن بپردازیم. بحث خصوصی‌سازی یکی از کلیدواژه‌هایی است که مسئله اقتصاد دولتی را تعدیل و حل می‌کند؛ یعنی باید منابع و سرمایه‌ها به مردم واگذار شود و عموم این‌ها را اداره کنند. منتها خصوصی‌سازی هم گرفتار بیماری زمینه‌ای است؛ یعنی وقتی فساد هست این بیماری مسری به خصوصی‌سازی هم راه پیدا می‌کند و می‌شود نیشکر هفت‌تپه؛ یعنی منابع و ثروت‌های ملی بدون ضابطه و فکر و بدون استاندارد خاص به خواص واگذاری می‌شود که به آن به خصولتی می‌گویند. ما الان در تقسیم‌بندی اقتصاد کشور، اقتصاد خصولتی و رانتی هم داریم. مجموعه این عوامل اقتصاد ما را فلج کرده و مملکت آماده فروپاشی است. اگر قرار باشد این مملکت آسیبی ببیند، ضربه نهایی را از جانب اقتصاد می‌خورد. برای اینکه هیچ استواری و پایداری ندارد و از هم پاشیده مانند ستونی که موربانه خورده باشد. اگر کسی دلسوز است باید برای این اقتصاد کاری کند. ■

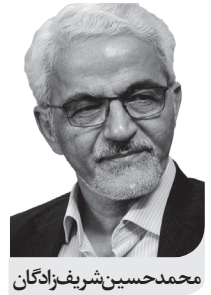
می‌گیرند قبل از آنکه حاصل کار و کسب آن‌ها به دستشان برسد و تازه دولت‌های ما از همان تورم هم مالیات می‌گیرند تا با دست بردن در جیب مردم و دارایی‌های آن‌ها کسری بودجه دولت‌های بزرگ و متورم را تأمین کنند. حاصل آن ضعیف‌تر کردن قشر متوسط جامعه و نابود کردن فرودستان و اقشار کم‌درآمد جامعه و فربه کردن بیشتر ثروتمندان است.

نتیجه قطعی این گونه سیاست‌ها توزیع فقر است و بی‌عدالتی و سخت‌تر کردن معیشت اکثریت افراد جامعه. با دستوری کردن دستمزد کارگران بازار کار را خراب می‌کنیم، ارزش کار و مهارت و تخصص را از بین می‌بریم و اشتغال مولد و پایدار را نابود می‌کنیم. در عوض انواع شغل‌های کاذب و غیرمولد و غیردائمی در جامعه رشد می‌کند و شاهد دلالی، دستفروشی، مسافرکشی، پیک موتوری و پادویی و کارهای خدماتی و سیل مهاجرت افراد متخصص و ماهر و باتجربه کشور به خارج از ایران هستیم. نیروی متخصص و باتجربه و تحصیل‌کرده کشور را که سرمایه‌های اجتماعی هستند به راحتی و رایگان به دیگر کشورها صادر می‌کنیم.

به نظر من باید بخش خصوصی واقعاً خصوصی باشد، رقابت آزاد باشد. آخرین مسئله‌ای که دارم بحث اشتغال است. ما مشکل اشتغال و بیکاری فراوان داریم؛ مشکل شغل‌های مجازی. هیچ‌کس در کشور بیکار نیست، اما شغل خیلی‌ها هم شغل نیست. اشتغال مولد نیست، یعنی تولید نمی‌کند، مینا و پایه‌ای ندارد، به درد جایی نمی‌خورد. از دستفروشی بگیریم تا رانندگی اسنپ و دلالی‌ها همه مشغول‌اند، این کار آیا در یک تعریف اقتصادی شغل پایدار است؟ شغل مولد است؟ شغلی است که می‌تواند در توسعه پایدار مفید باشد؟ خیر؛ هیچ‌کدام نیست. تازه آن‌ها را هم دولت ایجاد



# رفاه یا رشد؛ کدام مقدم است؟



محمدحسین شریفزادگان

مسئله رفاه اجتماعی در ایران می‌تواند از منظرهای مختلف مورد بحث و تبادل نظر قرار گیرد. به همین دلیل است که این امر بین سیاست‌گذاران و اندیشمندان اقتصاد توسعه و اقتصاد سیاسی ایران با تعابیر متمایزی مورد توجه قرار گرفته است.

رفاه اجتماعی می‌تواند نتیجه همه نخله‌های اقتصادی تلقی شود، به نحوی که همه مشرب‌های طرفدار بازار آزاد کسانی که به اندیشه نئوکینزین معتقدند و سوسیالیست‌ها همگی معتقدند نتایج اقتصاد ناشی از تفکرشان نهایتاً به رشد و توسعه اقتصادی منجر می‌شود که در پرتو آن رفاه اجتماعی شامل شغل و درآمد، امنیت شغلی، بهداشت و درمان، آموزش، مسکن مناسب، فضای کسب و کار و امنیت غذایی تأمین می‌گردد.

## مفهوم عدالت اجتماعی

امروزه در عمل ثابت شده هرگونه تصمیم اقتصادی در جامعه موجب بروز آثار خارجی (Externality) می‌گردد که یکی از این آثار فقر و نابرابری در جامعه است، بنابراین برای پوشاندن و سازگار کردن آن با شرایط عادی می‌بایست از سیاست‌های اجتماعی (Social policy) مثل بیمه‌های اجتماعی و حمایت‌های اجتماعی و اقتصادی استفاده نمود. این امر در اروپا آمریکا و بسیاری کشورهای در حال توسعه متداول است؛ بنابراین سیاست‌گذاری اقتصادی و اجرای آن در کشورها به همراه سیاست‌های اجتماعی است و از آنجایی که معمولاً بروز آثار خارجی اجرای سیاست‌های اقتصادی کاملاً متصور است امر اقتصاد، اقتصاد توسعه و اقتصاد سیاسی در کشورها در کنار هم انجام می‌پذیرد و با سیاست‌های اجتماعی همراه می‌شود و به شکل مکمل عمل می‌کند؛ البته سیاست‌های اجتماعی صرفاً برای پوشاندن آثار خارجی اقتصاد ضرورت ندارد،

بلکه دو کارکرد دیگر هم دارد: نخست آنکه، مستقلاً برای پاسخگویی به نیازها و تقاضاهای شهروندی مردم کشورها در داشتن بیمه‌های اجتماعی، بهداشت و درمان، آموزش، مسکن، توانمندسازی شغلی و امنیت غذایی است؛ و دوم اینکه، اصولاً توسعه اقتصادی در مفهوم گسترده‌تر آن بدون سیاست اجتماعی معنی نمی‌شود و کارکرد آن وابسته به انجام امور اقتصادی و اجتماعی به‌طور توأمان است. از سوی دیگر ماهیت، شیوه‌ها و نگرش به رفاه اجتماعی و سیاست اجتماعی به نوع نگاه ما به فلسفه عدالت، عدالت اجتماعی و نهایتاً مصادیق آن در رفاه و سیاست‌های اجتماعی وابسته است. امروزه همه احزاب و نخله‌های سیاسی و اندیشه‌های اقتصادی رویکرد خود را نسبت به عدالت اجتماعی، رفاه و سیاست اجتماعی روشن نموده‌اند و هیچ‌کدام آن را نفی نمی‌کنند (البته بعضی از اندیشه‌های افراطی مثل دیدگاه هایک از مکتب اتریش و نوزیک، فیلسوف امریکایی، مفهوم عدالت اجتماعی را نفی و تقبیح می‌کنند ولی این

رویکرد عمومیت ندارد) و راهکار خود را ارائه نموده‌اند. دلیل آن نیز بروز تعارضات اجتماعی، بی‌عدالتی، فقر و نابرابری در همه کشورها به‌خصوص در کشورهای اروپایی و امریکاست که موجب می‌شود جریان‌های سیاسی و اقتصادی موضع خود را برای حمایت از مردم در مورد عدالت و رفاه اجتماعی بروز دهند.

در امریکا، فیلسوف اجتماعی، جان رالز برابری را زمانی می‌پذیرد که علاوه بر رعایت شرایط مساوی برای رقابت افراد سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی به ضرر پایین‌ترین اقشار اقتصادی جامعه نباشد، حتی مایکل سندل، استاد فلسفه دانشگاه هاروارد، به جان رالز خرده می‌گیرد که عدالت امری است که مربوط به یکایک افراد است و نمی‌توان آن را به‌طور نسبی در مورد عده‌ای که نابرابر هستند پذیرفت. عدالت اجتماعی جزئی از حقوق بشر تلقی می‌شود و مجموعه‌ای از حقوقی است که افراد به حکم انسانیت از آن برخوردارند و از قرن نوزدهم جای حقوق طبیعی را یافت، بعدها در تغییر فرهنگ انسان‌ها و جامعه تکامل پیدا کرد و به حقوق انسان‌ها و بشر که در ذات آدمی و حقوق شهروندی آن‌ها نهفته است، تغییر یافت. در واقع حقوق بشر مفهومی است نوین و برخاسته از شرایط جدید تمدن بشر و یکی از ارکان آن میل به عدالت، عدالت اجتماعی و رفاه اجتماعی در ابعاد مختلف آن است؛ بنابراین نمی‌توان از آزادی و حقوق بشر صحبت کرد و به عدالت اجتماعی و رفاه انسان‌ها و جامعه اشاره نکرد. البته می‌بایست بین برابری همه انسان‌ها از همه مواهب جامعه که موجب از بین رفتن کار و تلاش در جامعه می‌شود و برابری به مفهوم انصاف یا قرار دادن شرایط مساوی برای رشد و رقابت اجتماعی و اقتصادی و انسانی برای همه تفاوت قائل شد و برابری به مفهوم انصاف را منصفانه‌تر و انسانی‌تر دانست.

## عدالت اجتماعی در ایران

در ایران همواره مسئله عدالت اجتماعی دستخوش چالش‌ها و فراز و فرودهای فراوانی بوده است. اگر عدالت اجتماعی و اجرای سیاست‌های اجتماعی برای احقاق حقوق شهروندی در آموزش، سلامت، حداقل مسکن برای گروه‌های متوسط و کم‌درآمد و ایجاد شرایط اقتصادی برای ایجاد شغل و درآمد برای همه گروه‌های درآمدی به‌خصوص گروه‌های کم‌درآمد و متوسط باشد، سیاستی مداوم و همیشگی است، ولی ارائه یارانه‌ها و کمک‌های حمایتی باید مشروط به توانمندسازی جامعه باشد و بعد از توانمند شدن آن می‌بایست یارانه‌ها کم شود

یا تغییر یابد. درحالی‌که در دولت نهم و دهم یارانه‌ها به همه مردم اعم از کم‌درآمد و پردرآمد به‌طور یکسان داده شد و عملاً به جای یارانه و توانمندسازی جامعه به پول‌پاشی در کشور اقدام شد، تا حدی که مردم فکر کردند که این کار دریافت حقی است از سهم نفت و نه یارانه. در سال ۱۳۹۲ در دولت یازدهم که می‌خواستند مردم داوطلبانه از دریافت یارانه چشم‌پوشی کنند بعضی از گروه‌های اجتماعی شرط گذاشتند که یارانه‌ها را قطع کنید به شرط آنکه پول آن را صرف مدرسه‌سازی کنید درحالی‌که از ابتدا دریافت این پول حق گروه‌های برخوردار و پردرآمد نبود که برای آن شرط قائل باشند. در واقع یارانه که یکی از ابزارهای مؤثر در شرایط خاص برای توانمند کردن قدرت خرید گروه‌های کم‌درآمد به تراز دیگر گروه‌های درآمدی است، چرخش مفهومی به سمت یک حق همگانی برای همه داشت و این انحراف بزرگی در اجرای یک سیاست موقت مؤثر اجتماعی برای نابرابری و کاهش فقر بود. بدین ترتیب نگاه داشتن مردم فقیر در همان سطحی که همواره محتاج یارانه‌های دولتی باشند یا اضافه کردن جمعیت آنان نشان‌گر ناتوانی دولت‌هاست. مطالعات نشان می‌دهد کشورهای درحال توسعه بین ۶ تا ۸ درصد رشد اقتصادی لازم دارند تا بتوانند سیاست‌های رفاهی کارآمدی را به انجام برسانند؛ بنابراین بدون داشتن رشد مناسب اقتصادی سیاست‌های توزیعی، سیاست‌های کاهش فقر و توزیع فقر در جامعه است.

”  
**خانوارهای فقیر اولین گروه‌هایی هستند که در زمان رکود و تورم آسیب جدی می‌بینند. برای کاهش فقر باید در ایران تولید ثروت بشود و موانع آن که ساختار ناکارآمد اقتصادی و سیاست خارجی نامرتبب با منافع توسعه اقتصادی است، اصلاح شود**

مهم‌ترین عامل‌های تأثیرگذار و ایجاد فقر در زندگی خانوارهای ایرانی تحولات اقتصاد کلان و چگونگی اجرای سیاست‌های اجتماعی کاهش فقر است. اگرچه رشد اقتصادی عامل تعیین‌کننده‌ای در کاهش فقر است، ولی بدون اجرای توانمندسازی سیاست‌های اجتماعی نمی‌توان به کاهش فقر دست یافت. بی‌ثباتی و ناپایداری اقتصادی نه تنها به رشد اقتصادی لطمه وارد می‌سازد، بلکه با افزایش نابرابری از اثربخشی سیاست‌های کاهش فقر نیز می‌کاهد. این در حالی است که هم‌زمان اقتصاد ایران رشد پایین و تورم چند سساله بالای ۳۰ درصد را تجربه می‌کند و به همراه آن رکود و کاهش تولید بخش‌های اقتصادی نیز دیده می‌شود. خانوارهای فقیر اولین گروه‌هایی هستند که در زمان رکود و تورم آسیب جدی می‌بینند. برای کاهش فقر باید در ایران تولید ثروت بشود و موانع آن که ساختار ناکارآمد اقتصاد سیاسی و سیاست خارجی نامرتب با منافع توسعه اقتصادی است، اصلاح شود. با رفع موانع ساختاری حکمرانی اقتصادی سیاسی و سازگاری سیاست خارجی و توسعه اقتصادی است که روان شدن جریان اقتصاد کشور و سرمایه‌گذاری برای تولید ثروت و ایجاد شغل برای خانوارهای ایرانی ممکن می‌شود. در شرایطی که میزان سرمایه‌گذاری ثابت کشور از میزان استهلاک سرمایه‌گذاری ثابت ثروت ناممکن است؛ یعنی ما ظرفیت سرمایه‌گذاری جدید در اقتصاد برای کار جدید ایجاد نمی‌کنیم. سرمایه‌گذاری در همه سطوح کلان و متوسط و کوچک با اختلال شدیدی مواجه است و شرایطی که در ایران تولید ثروت به‌طور مکفی و جدی انجام نمی‌شود و رشد اقتصادی مناسبی ایجاد نمی‌گردد نمی‌توان به سیاست اصلی کاهش فقر و توانمندسازی اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی جامعه زیر خط فقر دل بست؛ زیرا توزیع عادلانه منابع اندک جامعه عملاً همان توزیع فقر در جامعه است.

در بین سال‌های ۱۳۸۴ تا ۱۳۹۶ تحلیل فقر درآمدی در گروه‌های سه‌گانه مصارف خانوار (کم درآمد، متوسط و پردرآمد) نشان می‌دهد مصرف واقعی گروه‌های کم درآمد به این علت که فقط کالاهای اساسی را مصرف می‌کنند و در هر وضعیتی باید آن‌ها را تأمین کنند ثابت مانده است، در حالی که مصرف واقعی گروه‌های متوسط کاهش یافته و این مورد نیز منجر به کاهش سبب مصرفی

خانوار یا کوچک‌تر شدن سفره‌ها شده است. همچنین مصرف واقعی گروه‌های پردرآمد با شیب بیشتری کاهش یافته است و بیانگر متأثر شدن آن‌ها از افزایش قیمت‌هاست. گروه پردرآمد بیشتر اقدام به کاهش مصرف کالاهای لوکس کرده‌اند. در مجموع سبب کالاهای مصرفی کل خانوارهای کشور در این دوره کاهش یافته است و این امر رفاه آنان را تحت تأثیر قرار داده و در واقع تقاضای مؤثر جامعه (Effective demand) کم شده است. همچنین در این دوره با کاهش شدید رشد اقتصادی روبه‌رو بوده‌ایم و چند سال در دولت آقای احمدی‌نژاد رشد اقتصادی منفی هم داشتیم. در این دوره خط فقر به شدت افزایش یافته اما ضریب جینی که نشان‌دهنده توزیع عادلانه درآمد در جامعه است بهبود یافت که همانا نشانگر توزیع فقر در جامعه بود.

### سیاست کاهش فقر

در اینجا لازم است بر راهکارهای کاهش فقر و نابرابری در ایران تمرکز کنیم. همان‌طور که گفته شد کاهش فقر و نابرابری رابطه‌ای وثیق با رشد و توسعه اقتصادی دارد و بدون حداقلی از رشد نمی‌توان به کاهش فقر و نابرابری دست یازید؛ ولی نمی‌توان صرفاً به آثار رشد اقتصادی در کاهش فقر بسنده کرد. تمامی مطالعات انجام‌شده در حوزه اقتصاد توسعه و اقتصاد سیاسی و کاهش فقر و نابرابری بر اجرای سیاست‌های فقرزدایی که نوعی سیاست اجتماعی است، تأکید می‌کنند.

اگر بخواهیم راهبرد کلان مناسب رابطه سیاست‌های اجتماعی و اقتصادی - که عدالت اجتماعی را گسترش دهد و رشد و توسعه اقتصادی را ترسیم کند - مشخص کنیم، به سه راهبرد استراتژی شناخته‌شده می‌رسیم. اگر توسعه اقتصادی را به رشد (Growth) و سیاست اجتماعی کاهش فقر را در قالب عدالت اجتماعی (Redistribution) علامت‌گذاری و تعریف کنیم؛ راهبرد اول: سیاستی است که رشد اقتصادی را مرجع بر باز توزیع درآمد می‌داند. این راهبرد و عنوان تقدم رشد اقتصادی نسبت به باز توزیع درآمد (GTR) شناخته شده است. مدعیان این راهبرد می‌گویند با رشد اقتصادی و ایجاد ظرفیت‌های گسترده اقتصادی و بزرگ شدن حجم اقتصاد خودبه‌خود امکان اشتغال و کار

برای همه گروه‌های اجتماعی فراهم می‌شود و از این طریق توزیع درآمد متعادل تحقق می‌یابد، ولی این راهبرد عموماً منجر به عدالت اجتماعی و کاهش

فقر نشده است. در ایران نیز در دولت سازندگی به راهنمایی اقتصاددانان پیروان این مکتب این راهبرد مورد آزمون قرار گرفت و نتیجه‌بخش نبود.

راهبرد دوم: در وضعیتی که باز توزیع درآمد عمدتاً مورد توجه باشد و رشد اقتصادی در مرحله دوم مطرح شود راهبرد تقدم باز توزیع درآمد نسبت به رشد اقتصادی (RTG) است. در این راهبرد منابع جامعه عمدتاً صرف توزیع مناسب درآمد می‌شود و عملاً ظرفیت‌های اقتصادی جامعه تضعیف می‌گردد. این راهبرد در دوره جنگ هشت‌ساله در ایران اجرا شد.

راهبرد سوم: با توجه به این تحلیل که بدون رشد اقتصادی لازم، توزیع درآمد متعادل صورت نمی‌گیرد راهبرد رشد اقتصادی همراه با توزیع درآمد (GWR)<sup>۲</sup> است. راهبرد اول راهبردی است که عملاً نمی‌تواند عدالت اجتماعی را محقق کند و در رشد اقتصادی نیز خلل وارد می‌آورد. راهبرد

دوم رشد اقتصادی را کاهش می‌دهد و در نتیجه باز توزیع درآمد و عدالت اجتماعی بدون تکیه بر رونق اقتصادی راه به جایی نمی‌برد، ولی راهبرد رشد اقتصادی همراه با عدالت اجتماعی نزدیک‌ترین راهبردی است که با تکیه بر ضرورت رشد اقتصادی، سیاست‌های اجتماعی را هم‌زمان به اجرا درمی‌آورد و عدالت اجتماعی و سیاست‌های فقرزدایی را پشتیبانی می‌کند؛ بنابراین نمی‌توان بدون داشتن رشد اقتصادی مناسب به امر کاهش فقر و نابرابری با کفایت و مؤثر اقدام نمود؛ اما این بدان معنا نیست که در شرایط بحران‌های اقتصادی یا شرایط رکود توری کفایت ایران می‌بایست همه سیاست‌های رفاهی و فقرزدایی و ایجاد برابری به مفهوم انصاف را تعطیل کند. سیاست درست و کارآمد برای ایران با توجه به سوابق اجتماعی و تقاضاهای سیاسی و اجتماعی مردم ایران در زمینه عدالت اجتماعی و توسعه اقتصادی سیاست رشد اقتصادی همراه با عدالت اجتماعی است، منتها شرط تحقق‌پذیری آن و کارآمدی و کفایت عدالت اجتماعی، داشتن رشد اقتصادی و انباشت ثروت ملی است. بی‌تردید ظرفیت توسعه ملی ایران ۳۰۰ میلیارد دلار نیست و می‌تواند چند برابر آن باشد، اما در شرایطی که سیاست خارجی ایران در جهت منافع اقتصادی و توسعه ملی عمل کند و کزراه‌های حکمرانی کشور در همه زمینه‌ها اصلاح گردد. کژکارکردی حکمرانی اقتصاد سیاسی و سیاست خارجی نامرتب با توسعه اقتصادی دو ابرچالش در ناکارآمدی اقتصاد ایران محسوب می‌شوند. امروزه هیچ کشوری بدون مرتبط بودن با اقتصاد بین‌الملل و داشتن سیاست خارجی سازگار با جهان و مصالحه با کشورها بدون اینکه زیر سلطه کشورهای دیگر قرار گیرد زیست اقتصادی و اجتماعی متعارف نخواهد داشت؛ بنابراین علت‌العلل ناکارآمدی اقتصاد ایران روشن است و به‌طور نسبی هر قدر که این موانع برطرف شود دیگر چالش‌های ایران نیز حل و فصل شده و شرایط برای روان شدن وضع اقتصاد فراهم می‌شود.

”  
**امروزه بحران صندوق‌های بازنشستگی محصول دو عامل مهم است: از سویی رکود اقتصادی موجب پایین آمدن ظرفیت کارخانه‌ها و واحدهای تولیدی و خدماتی شده که امکان مشارکت در صندوق‌ها را کاهش می‌دهد؛ و از سوی دیگر ناکارآمدی حکمرانی و مدیریت این صندوق‌ها چه در حوزه درونی و چه در رابطه با دولت موجب ضعف مالی و کارکردی این صندوق‌ها شده است**

شدن اقتصاد و ایجاد شرایطی که فضای کسب و کار بهبود یابد و جریان تولید و انباشت سرمایه در ایران فراهم آورد.

در این میان سؤال این است که چه نوع دولتی می تواند به این کار مبادرت کند؟ بی تردید دولتی قادر به حل مسائل و رفع چالش های اقتصادی ایران است که دولت توسعه گرا باشد. دولت توسعه گرا، دولتی است که قادر باشد آن چنان ظرفیت های قانونی، اجتماعی، اقتصادی و ساختاری در خود ایجاد کند که بتواند شرایط اصلاحات، تحولات و راهبری توسعه اقتصادی را به سمت ایجاد نسبی بهبود اقتصادی و عدالت و رفاه اجتماعی فراهم سازد. مسئله دولت توسعه گرا از منظر نظری و تطبیق آن با شرایط ایران و کارکرد دولت، امری است که محتاج بحث مفصلی خواهد بود. ■

### پی نوشت ها:

1. Growth then Redistribution
2. Redistribution then Growth
3. Growth with Redistribution

توسط دولت تغذیه می شوند یا دچار بحران های درونی مخرب شده اند. صندوق تأمین اجتماعی نیز اگرچه ساختار قدرتمندی دارد، ولی به علت کسری ماهانه و سالانه و کاهش بیمه گذاران ناشی از رکود اقتصادی، مشکلات روزافزون را تجربه می کند. بخش مهمی از بیمه گذاران صندوق ها به خصوص صندوق تأمین اجتماعی کارگران صنوف و کارکنان واحدهای کوچک و متوسط کشورند که با مشکلات فراوانی از نظر میزان دستمزد مواجهه اند. افزایش حقوق کارگران از یک سو با افزایش قیمت کالا و خدمات بنگاه های اقتصادی مواجه می شود و به ناکارآمدی و بروز مشکلات برای این بنگاه ها دامن می زند و از سوی دیگر حقوق انسانی و شهروندی کارگران حکم می کند که با انجام کار شرافتمندانه پاداش کار مناسبی دریافت کنند که با قدرت خرید برای یک خانوار متعارف سازگاری داشته باشد. این همان تناقضی است که ناکارآمدی اقتصاد ایران به بار آورده است و نمی توان آن را به نفع یکی از طرف ها حل و فصل کرد، بلکه می بایست در کوتاه مدت با سازگاری این دو طرف فرصت هایی برای اصلاحات اقتصادی، رفع ابرچالش ها و روان

نکته مهم دیگر این است که سیاست های اجتماعی در ایران فراز و فرودهای مختلفی داشته است، ولی عمدتاً برای تنظیمات اجتماعی به کار گرفته شده است تا پاسخگویی به حقوق انسانی و حقوق شهروندی مردم، به همین دلیل مشاهده می شود که طی حداقل پنجاه سال گذشته سیاست های اجتماعی متناقض در ایران پیاده شده است، ولی در مجموع وجود بیمه های اجتماعی، نظامات بهداشت و درمان و آموزش عمومی با همه کاستی های آن زیربنای مستحکمی برای رفاه اجتماعی ایران فراهم ساخته است.

امروزه بحران صندوق های بازنشستگی محصول دو عامل مهم است: از سویی رکود اقتصادی موجب پایین آمدن ظرفیت کارخانه ها و واحدهای تولیدی و خدماتی شده که امکان مشارکت در صندوق ها را کاهش می دهد؛ و از سویی دیگر ناکارآمدی حکمرانی و مدیریت این صندوق ها چه در حوزه درونی و چه در رابطه با دولت موجب ضعف مالی و کارکردی این صندوق ها شده است و عملاً غیر از صندوق تأمین اجتماعی به عنوان بزرگ ترین صندوق بیمه اجتماعی ایران بقیه صندوق ها یا از بین رفته و

## اگر خواهان اشتراک نشریه چشم انداز ایران هستید:

لطفاً برگ اشتراک را کامل و خوانا پر کنید.

## حق اشتراک یک ساله

داخل کشور: ۳,۰۰۰,۰۰۰ ریال

خارج از کشور:

اروپا ۱۰,۰۰۰,۰۰۰ ریال

امریکا ۱۳,۰۰۰,۰۰۰ ریال

نام و نام خانوادگی: .....

نشانی: .....

تلفن: ..... کدپستی: .....

«فید کدپستی الزامی است»

خوانندگان محترم می توانند حق اشتراک را به حساب سیبا ۰۱۰۶۰۷۳۷۰۰۰۱ بانک ملی شعبه دانشگاه کد ۸۷ به نام لطف الله میثمی، یا به شماره حساب جام ۱۸۳۶۷۹۰۴ یا به شماره کارت ۶۱۰۴۳۳۷۳۷۷۵۵۰۲۳۹ بانک ملت شعبه میدان توحید کد ۶۷۵۶/۱ به نام لطف الله میثمی واریز نمایند. «لطفاً پس از واریز مبلغ مشخصات خود را به دفتر نشریه اعلام کنید»

• در صورت واریز به کارت حتما شماره پیگیری خود را اعلام فرمایید.

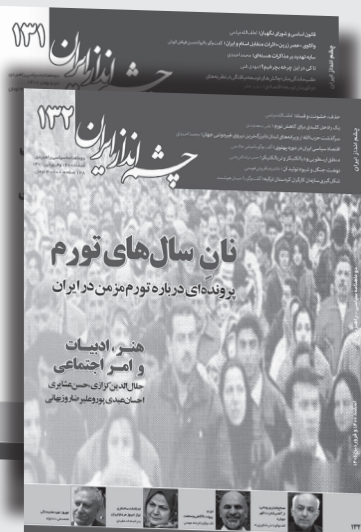
• در صورت تغییر آدرس یا شماره پلاک حتما به اطلاع دفتر نشریه برسانید.

• بریده یا رونوشت برگه تکمیل شده را به همراه اصل رسید بانکی با پست سفارشی یا از طریق نامبر ارسال فرمایید.

• ۲۰٪ تخفیف به دانشجویان (با ارائه کپی کارت دانشجویی) و همچنین طرح امانی رایگان برای کسانی که توانایی خرید نشریه را ندارند (با ارسال نامه) در نظر گرفته شده است.

• خوانندگان گرامی می توانند نقدها و نظریات خود را به شماره ۰۹۱۰۱۴۷۵۸۸۷ پیامک کنند.

آدرس: تهران صندوق پستی ۱۳۴۴۵/۸۹۵ تلفن: ۰۲۱-۶۶۹۳۶۵۷۵



# راه درست: مطالبه محدود، پیگیری نامحدود

مطالبه حقایق زاینده‌رود در گفت‌وگو با  
سید محمود حسینی



مهندس سید محمود حسینی در پنجم رمضان ۱۳۵۷ (قیام مردمی و در پی آن حکومت نظامی) و تحصن تاریخی مردم اصفهان شرکت داشته و مجروح شده‌اند. گزارشی از آن قیام در چشم‌انداز ایران منتشر شد. پس از انقلاب هم استاندار اصفهان و سیستان و بلوچستان بود. پس از اجتماع آبان ۱۴۰۰ مردم اصفهان، در یک میزگرد هفت نفره درباره بحران آب اصفهان و همچنین در مورد بلوچستان، گفت‌وگوهایی داشتیم.

درباره حرکت چشمگیر کشاورزان شرق اصفهان در روزنامه‌ها و نشریات تحلیلی نوشته نشده و از آن غفلت شده است، در حالی که این کشاورزان برای حقایقشان، این سال‌ها حرکت‌های اعتراضی زیادی داشتند. بیشتر مردم شهرستان‌های دیگر آن حرکت آخر را یادشان هست که در کف رودخانه بود و کمپ زدند و به یک تظاهرات ۲۰۰ هزار نفره منجر شد و حتی در تلویزیون هم نشان داده شد و بعد هم به درگیری کشید. درباره این اتفاقات با سید محمود حسینی گفت‌وگویی داشتیم.

هدف از این گفت‌وگو بررسی جامع بحران آب نیست؛ چرا که تا حد میزگردی در شماره ۱۳۱ با عنوان نگاه ملی به آب و آسیب‌شناسی بحران‌های منطقه‌ای این موضوع بررسی شد. بحث حاضر تمرکز بر قانونمندی حرکت کشاورزان اصفهانی است.

## اولاً درباره چگونگی سیر این حرکت توضیح دهید و بفرمایید چرا به درگیری کشید؟

«من از شما تشکر می‌کنم که به مسائل مهم اجتماعی و سیاسی معاصر توجه دارید و به روش تاریخ شفاهی سعی دارید این وقایع مهم ثبت شود و قانونمندی‌هایش به دست بیاید، تا به‌عنوان درسی برای نسل‌های حاضر و آینده منتقل شود.

زاینده‌رود رودخانه‌ای است که از زاگرس میانی سرچشمه می‌گیرد و تنها رودخانه دائمی دشت مرکزی ایران است که در مسیر بیش از ۳۵۰ کیلومتری با پیوستن رودخانه‌های متعدد در یک ناحیه کویری در شرق اصفهان در همسایگی استان یزد به تالاب گاوخونی می‌ریزد. در کنار این رودخانه، تمدن‌های بزرگ چند هزار ساله شکل گرفته است. این تمدن‌ها توانسته‌اند از همان سال‌های شکل‌گیری، با احداث ۱۵۴ مادی و نهر، اراضی و باغستان‌های وسیعی را در جلگه‌های مسیر رود مشروب کنند. نظام تقسیم آب، طبق حقایق‌هایی که میزان هرکدام برای هر روستا و هر مزرعه مشخص است، مورد توافق ساکنان حوضه آبریز زاینده‌رود قرار داشته است. توافقات برای حقایق به‌صورت طومار و منشوری درآمده که مورد قبول همه ساکنان و نسق‌بران این حوضه آبریز قرار داشته و در حقیقت یک سرمایه اجتماعی عظیمی در این نظامات تقسیم آب وجود داشته است.

از دهه ۷۰ شمسی با تخصیص‌های بی‌رویه و غیرکارشناسی از رودخانه زاینده‌رود به مناطقی که حقایق نداشتند یا برداشت‌های بی‌رویه و تخصیص آب به صنایع و طرح‌های توسعه صنایع و انتقال آب از زاینده‌رود به استان‌های دیگر یا به مناطق خارج از حوضه آبریز زاینده‌رود به‌عنوان آب شرب، تعادل منابع و مصارف رودخانه به هم ریخته شد. برای نمونه تأمین آب شرب شهرها و روستاهای استان‌های چهارمحال و بختیاری، اصفهان، یزد و کاشان، از ۴۰ میلیون مترمکعب در اول انقلاب به ۴۰۰ میلیون مترمکعب در حال حاضر رسیده است؛ یعنی وزارت نیرو بدون اینکه تدبیری برای حفظ حیات رودخانه بیندیشد، این تخصیص‌ها را داد، به‌طوری که اولین بار بعد از احداث سد زاینده‌رود که در سال ۱۳۴۹ تأسیس شد

رودخانه در سال‌های ۱۳۷۹ و ۱۳۸۰ برای مدتی خشک شد. از سال ۸۶ زاینده‌رود از حالت یک رودخانه دائمی خارج شد و به یک رودخانه فصلی تبدیل شد. باید بگویم آن دستوری که آقای احمدی‌نژاد در آغاز دولت‌ش در استان چهارمحال و بختیاری داد و آن نظام قدیمی تقسیم و توزیع آب را به هم زد، مقصر بود. آنجا گفت هرچه آب در بالادست نیاز دارید برداشت کنید، اگر اضافه آمد به استان بعدی برود که این واقعاً آغاز یک اختلاف بود.

هرچند وزارت نیرو و دولت وقت و دولت‌ها، سعی کردند عوامل خشک شدن رودخانه زاینده‌رود را تغییر اقلیم و خشکسالی معرفی کنند، اما وقتی به آمار بلندمدت بارش‌ها نگاه می‌کنیم می‌بینیم عامل اصلی بی‌تدبیری و مدیریت اشتباه این رودخانه است. وزارت نیرو حجم زیادی از زاینده‌رود را به طرح‌های متعدد اختصاص داد بدون اینکه جایگزینی برایش پیدا کند.

## این طرح‌ها کدام بودند؟

«اشاره کردم. فرض کنید مناطقی که قبلاً از زاینده‌رود آب بر آن‌ها نمی‌نشست و حقایق نداشتند، یا تحت عنوان طرح طوبی به‌طور غیرقانونی اجازه پمپاژ آب از زاینده‌رود به ارتفاعات برای احداث باغات را صادر کردند.

## طرح پالایشگاه اصفهان، ذوب‌آهن، فولاد مبارکه هم آبخور زیادی دارند.

«بله. به‌ویژه طرح‌های توسعه پالایشگاه، فولاد مبارکه و ذوب‌آهن بسیار آب‌بر هستند. علاوه بر این، آب شرب استان‌های چهارمحال، اصفهان، یزد و دلیجان و کاشان، اردستان و شهرهای زیادی از زاینده‌رود تخصیص داده شده است. قبل از این حجم آب شرب مصرفی زاینده‌رود ۴۰ میلیون مترمکعب بود، بعد این رقم به ۴۰۰ میلیون مترمکعب رسید که همه این‌ها به علاوه مصارف جدید، از زاینده‌رود بارگذاری شده است. در هر حال قانون در مورد بارگذاری روی منابع آب تکلیف دولت و وزارت نیرو را روشن کرده است. ماده ۴۴ قانون توزیع عادلانه آب اعلام می‌کند: «در صورتی که در اثر اجرای طرح‌های عمرانی و صنعتی و توسعه

نشیب ادامه پیدا کرد و گاهی تند و گاهی کند پیش رفت و به صورت یک جنبش درآمد.

**حرکت تندشان چه بود؟ ما شنیدیم این لوله‌ای که آب را به یزد منتقل می‌کرد، تخریب شد. این هم مربوط به حرکت کشاورزان بود؟**

«به هر حال وقتی یک حرکت اجتماعی به صورت جنبشی شکل می‌گیرد یک عده‌ای در حاشیه و لابه‌لای این جمعیت‌ها هستند که تکروی می‌کنند. واقعیت این است که چند بار در منطقه شرق اصفهان به خطوط انتقال آب یزد آسیب زده شد که البته توجیهی ندارد. اگر حرکت‌ها به صورت آرام و در چارچوب قانون انجام می‌شد نتیجه‌بخش تر است. پس از حرکت موسوم به حرکت تراکتور در سال ۹۰، در سال ۹۱ اعتراضات در نقاط مختلفی از شرق اصفهان همه‌گیر شد و اوج گرفت. به طوری که زنان هم در این اعتراضات به صورت دسته‌جمعی شرکت کردند، چون آن‌ها هم آسیب دیده بودند.

نیروهای امنیتی نظامی که تا آن زمان با چنین سطحی از اعتراضات مردمی کشاورزان در بعد از انقلاب مواجه نشده بودند، برخورد شدیدی کردند. در اثر این برخوردها، تعداد قابل توجهی از معترضان زخمی شدند و حتی تعدادی از افراد یک چشم خود را در اثر شلیک تفنگ‌های ساچمه‌ای از دست دادند. تعدادی دستگیر و احضار شدند. وضعیت بدی پیش آمد. کشاورزان اصفهان با آن گذشته‌ای که در انقلاب و جنگ داشتند، انتظار نداشتند با آن‌ها به این شدت برخورد شود. من به یاد دارم این نگرانی خیلی گسترده بود و حتی اطلاعات سپاه در

سال ۹۱ بنده را هم احضار کرد، چون من هم زادگاهم منطقه شرق اصفهان است و در اثر گزارش‌های اشتباهی که داده بودند حدس می‌زدند که امثال من در ناآرامی‌ها نقش داشته باشیم؛ البته همان‌طور که گفتم، من در سال ۹۰ ویژه‌نامه‌هایی منتشر کردم و در روزنامه شرق مقالاتی در جهت آگاه کردن مردم و اطلاع مسئولان نوشته بودم. یکی دو روز بعد زنگ زدن و قبول کردند گزارش‌ها درست نبوده است. بعد از سال ۹۱ اعتراض‌ها به شکل آرام‌تر و به شکل حقوقی ادامه پیدا کرد. روش صنف کشاورزان این بود که در مناطق حساس و پرجمعیت شرق اصفهان مثل شهرهای ورزنه و اژیبه در رودشت و زیار در برآآن جنوبی و در روستاها و در نقاط مختلف مسیر آب‌خور رودخانه چادر می‌زدند و مردم و کشاورزان در این خیمه‌ها جای می‌گرفتند و درحالی‌که از مراجعین با جای پذیرایی می‌کردند، نمایندگان کشاورزان برای

جانبا ز یا خانواده شهید یا ایثارگر هستند. در هر حال کشاورزانی با این سابقه، از جمهوری اسلامی انتظار داشتند که مشکل این‌ها را حل کند و البته برچسبی هم به این‌ها نمی‌خورد. با گسترش فعالیت‌ها و تعاملات، آگاهی‌ها افزایش پیدا کرد و توجهات خشکسالی و تغییر اقلیم، دیگر تأثیری نداشت. من یادم می‌آید در سال ۹۰ در مجله‌ای محلی به نام دریاچه ویژه‌نامه‌ای را با موضوع آب با عنوان «اصفهان تشنه آب یا تشنه تدبیر» منتشر کردیم و در آنجا با آمار و ارقام نشان دادیم خشکسالی، حداکثر ۲۵ درصد اثر داشته و بی‌تدبیری‌ها و بی‌ترتیبی‌ها عامل کم‌آبی است. این کشاورزان به این نتیجه رسیدند از مناطق مختلف شرق اصفهان تشکل‌های صنفی داشته باشند و نمایندگان خودشان را انتخاب و اعتراضات مدنی خود را منعکس کنند؛ لذا در سال ۱۳۸۷ در قالب نظام صنفی کشاورزان تشکل پیدا کردند. در فروردین سال ۱۳۹۰ کشاورزان که احساس می‌کردند صدای آن‌ها شنیده نمی‌شود، دست به یک حرکت ابتکاری زدند. از رودشت در سواحل تالاب گاوخونی، یعنی از ورزنه، اژیبه، برآآن و کراج با تراکتورهای خودشان به سمت اصفهان حرکت کردند. در بین راه بقیه کشاورزان هم با تراکتورهای خودشان به این‌ها پیوستند و به ورودی شهر یعنی، نزدیکی پل غدیر در اصفهان رسیدند. اینجا بود که مسئولان سیاسی و امنیتی استان نگران شدند. با اینکه این‌ها آدم‌های معتمدی بودند و همه می‌دانستند که در هر حال فقط می‌خواهند اعتراض خود را منعکس و حقوق خود را مطالبه کنند و قصد دیگری ندارند، اما با این حال با یگان ویژه و نیروهای امنیتی مانع از حرکت این‌ها به

داخل شهر شدند. از طرف دیگر آن‌ها هم قصد نداشتند متفرق بشوند، لذا معاون سیاسی وقت استانداری، آقای اسماعیلی، در اجتماع آن‌ها حاضر شد و قول داد خواسته‌های آن‌ها را محقق کند. من جمله معتمد شد که مدیرعامل آب منطقه‌ای عزل شود. در هر حال با این تمهیدها و حتی تهدیدها توانستند آن‌ها را متفرق کنند و مانع از ورودشان به شهر بشوند، اما کشاورزان که با این کارشان نافرمانی مدنی را شروع کرده بودند، از همین جا فهمیدند اگر متحد باشند، برای رسیدن به خواسته‌های خود از طریق قانونی فشار بیاورند و از طریق مدنی پیگیر باشند به صورت جدی، حرفشان شنیده می‌شود و می‌توانند خواسته‌های خود را مطرح کنند و مسئولان را به پاسخگویی وادار کنند،

ولو وعده و وعید باشد. این اعتراض‌ها در طول سال ۹۰ ادامه پیدا کرد و گفت‌وگو با نمایندگان کشاورزان و مسئولان آب منطقه‌ای و هم نمایندگان مجلس اصفهان تا آبان ۱۴۰۰ به مدت یازده سال با فراز و

کشاورزی و سدسازی و... آب قنوات و چاه‌ها و رودخانه‌ها و چشمه‌های متعلق به اشخاص حقیقی یا حقوقی و حقایق‌بران نقصان یافته و یا خشک شوند، دولت موظف به جبران کمبود آب و یا پرداخت خسارت خواهد بود».

درباره جبران کمبودهای ناشی از بارگذاری بر زاینده‌رود، وزارت نیرو نه تنها به وظایف قانونی خود عمل نکرده، بلکه چند طرح جبرانی آن هم بیش از بیست سال است که معطل مانده و اجرا نشده است. مثل طرح کوه‌رنگ سوم که از سال ۷۵ زمان آقای هاشمی رفسنجانی شروع شد و بنا بود وقتی این طرح اجرا شد از محل آن مصارفی مثل آب یزد را تأمین کنند که هنوز به اجرا نرسیده است، ولی از سال ۱۳۷۸ این آب که تخصیص آن حدود ۹۰ میلیون متر مکعب است به میزان سالانه بالغ بر ۶۰ میلیون متر مکعب انتقال داده می‌شود. یا طرح انتقال آب به دشت مرکزی ایران (اصفهان، یزد و کرمان) که در سال ۸۲ در زمانی که من استاندار اصفهان بودم، تصویب شد و بنا بود ۲۵۰ میلیون متر مکعب، به عنوان جایگزین برای آب شرب اصفهان منتقل شود، متأسفانه آن هم تعطیل شد. در حقیقت بعد از حدود بیست سال هنوز اجرا نشده است. این نابرابری در منابع و مصارف، تنش آبی در مسیر زاینده‌رود ایجاد کرده است. ابتدا بلوک شرق اصفهان و تالاب گاوخونی تحت تأثیر این کم‌آبی و بی‌آبی قرار گرفت و بعد به دنبال آن بلوک غرب اصفهان دچار تنش آبی شد، اما ابتدا کشاورزان شرق زاینده‌رود با جمعیتی بالغ بر ۳۰۰ هزار نفر و خود تالاب گاوخونی دچار آسیب شدند و در حقیقت به این بی‌آبی معترض شدند.

هرچند در ابتدا وانمود می‌شد این کمبودها به دلیل خشکسالی است، ولی کشاورزان شرق اصفهان دیگر نپذیرفتند و فهمیدند آنچه بر سرشان آمده نه به خاطر خشکسالی، بلکه از سیاست‌های ناصحیح و ضعف مدیریتی دستگاه تخصصی یعنی وزارت نیرو و آب منطقه‌ای به وجود آمده است. به همین جهت کشاورزان شرق، از دهه ۸۰ به فکر انسجام و تشکل‌یابی افتادند و در قالب سمن‌ها پیگیر حقوق خود بودند.

از نیمه دوم دهه ۸۰، نظام صنفی کشاورزی شهرستان اصفهان و سپس استان را تشکیل دادند. اولین بار کشاورزان شرق اصفهان که عموماً انسان‌هایی بسیار پرتلاش، زحمتکش و تولیدکنندگانی با بهره‌وری بالا و معمولاً کشاورزانی خبیر و خلاق هستند، تشکل پیدا کردند. این کشاورزان، مردمانی نجیب و متدین هستند و نسل اندر نسل در صحنه‌های اجتماعی و تعاون اجتماعی حضور داشتند. به ویژه در انقلاب و جنگ حضور فعالی داشتند و تعداد زیادی از آن‌ها هزینه داده‌اند. من یادم می‌آید در شب تحصن تاریخی مردادماه سال ۵۷ در منزل آیت‌الله خادمی که منجر به حکومت نظامی شد، این کشاورزان شرکت داشتند. با اینکه فصل برداشت بود و آن ایام مصادف با ماه مبارک رمضان بود کشاورزان اصفهانی بعد از کار روزانه به صورت دسته‌جمعی سوار بر وانت‌ها می‌شدند و به تحصن می‌پیوستند و تا پاسی از شب حضور داشتند. امروزه بسیاری از این کشاورزان یا

**» ماده ۴۴ قانون توزیع عادلانه آب اعلام می‌کند: «در صورتی که در اثر اجرای طرح‌های عمرانی و صنعتی و توسعه کشاورزی و سدسازی و... آب قنوات و چاه‌ها و رودخانه‌ها و چشمه‌های متعلق به اشخاص حقیقی یا حقوقی و حقایق‌بران نقصان یافته و یا خشک شوند، دولت موظف به جبران کمبود آب و یا پرداخت خسارت خواهد بود**

مردم سخنرانی و اطلاع‌رسانی می‌کردند و مسائلی را که برای مردم و رودخانه به وجود آمده بود مطرح می‌کردند؛ البته در اطراف چادرها تراکتورها را پارک کرده بودند و روز حرکت به اصفهان را مشخص کرده بودند. این باعث می‌شد مسئولان و نمایندگان مجلس خودشان نزد آن‌ها بیایند و گفت‌وگو کنند. از سال ۹۲ به بعد، استانداری اصفهان به آب منطقه‌ای دستور داد کارهای نظارت بر حفاظت رودخانه را به نظام صنفی کشاورزی اصفهان، تفویض کند، تا از رودخانه حفاظت و موانع ایجادشده را برطرف کنند و اگر در مسیر نیاز به گشایش دارد اقدام کنند که موجب ارتقای جایگاه تشکل کشاورزان شد.

با ادامه وضعیت بی‌آبی در سال ۹۶، باز اعتراضات کشاورزان اوج گرفت و به سطح شهر کشیده شد. در اسفند ۹۶ حدود ۱۰ هزار کشاورز در شهر اصفهان و اطراف پل خواجه اجتماع کردند و مردم را به همراهی فراخواندند. سپس، اعتراضات را به نماز جمعه کشاندند و قبل از نماز شعار دادند «تا مشکل آب حل نشده، نماز جمعه شروع نمی‌شه»، حتی حین خطبه‌ها شعارهای اعتراضی دادند و با اینکه خطیب جمعه آن‌ها را منع کرده بود، این‌ها احساس بی‌توجهی کردند و با عصیانیت پشت به خطیب جمعه کردند و شعار دادند «پشت به دشمن رو به میهن» و حالت تحصن به خودشان گرفتند. در آن زمان کشاورزان غرب اصفهان هم دچار بی‌آبی شدند و شرق و غرب رودخانه دست در دست هم به اعتراضات پیوستند. جالب است بدانید از سال ۱۳۹۰ تا ۱۴۰۰ و با وجود این همه اعتراضات مداوم و پیگیری، وزارت نیرو یا نخواست یا نتوانست تدبیر اساسی برای این مشکل بیندیشد. مثلاً در این فاصله فرصت داشت تا طرح انتقال آب به دشت مرکزی ایران (بهشت‌آباد) و طرح کوهرنگ سوم که جمعاً با آرد ۳۷۰ میلیون مترمکعب را به سرانجام برساند و بخشی از نارضایتی‌ها را کاهش دهد. یا حداقل

می‌توانست آب شرب شهر یزد را از دریا تأمین کند، درحالی‌که خط انتقال آب دریا تا یزد رسیده بود. یا وزارت نیرو می‌توانست جلو برداشت‌های بی‌رویه از زاینده‌رود را بگیرد.

اقدام مهمی که دولت در این دوره انجام داد این بود بخشی از خسارت کشاورزان را از محل صنایع اصفهان تأمین کرد. متأسفانه به‌جای پاسخ عملی

به مطالبات مردم، برخورد با معترضان به بهانه تأمین امنیت ساده‌ترین راهی است که انتخاب می‌کنند. مردم و کشاورزان از این بی‌تفاوتی و بی‌عملی هر روز عصبانی‌تر می‌شدند و فضای اصفهان به‌ویژه شرق اصفهان یک حالت فوق‌العاده پیدا کرده بود.

**در فیلمی مشاهده شده بود که گویا از جانب مقام رهبری توصیه کرده بودند که با کشاورزان گفت‌وگو کنند تا مشکلشان حل شود. قضیه این فیلم چیست؟**

«در این اثنا، یکی از کارگردانان طرف قرارداد صدا و سیما اصفهان به نام آقای مرتضی آتش‌زرمز که فرد دلسوز و محقق است، فیلم مستندی ساخت به نام «رودی که کشته شد». او با حضور در بین کشاورزان و اجتماع آنان به‌ویژه بعد از آسیب‌هایی که در سال ۹۱ در برخوردی که با ایشان شده بود، سعی کرد درد دل‌های آنان را بازتاب دهد تا به گوش مقامات کشور و رهبری نظام برسد. ان‌شاءالله به گوش آن‌ها رسیده باشد. برخی از آن‌ها جانباز و فرزند شهید یا خانواده شهید بودند. خانمی گفت من سه‌ساله بودم که پدرم شهید شد و الآن کار به جایی رسیده است که زندگی ما اداره نمی‌شود، به رهبر بگوید ما در چه وضعیتی هستیم. همه با سوز و آه این صحبت‌ها را می‌کردند و کمتر کسی بود که این حرف‌ها را بشنود و اشکش سرازیر نشود.

این مستند هرگز از صدا و سیما پخش نشد، اما بسیار تکثیر و دیده شد. متأسفانه باز هم ترتیب اثری داده نشد. آقای آتش‌زرمز علاوه بر مستند رودی که کشته شد، یک فیلم سینمایی هم به نام سینم ساخت که انعکاس‌دهنده مشکلات مردم جلگه زاینده‌رود است. خوشبختانه کشاورزان نمایندگان فعالی انتخاب کرده بودند. دبیر اجرایی تشکل آن‌ها آقای اسفندیار امینی، هم مورد اعتماد کشاورزان بود و هم به پیچیدگی‌های رودخانه و به امور اجرایی تسلط داشت و لذا به همراه هیئت‌مدیره‌های صنف، کارها را به‌صورت قانونی و چانه‌زنی با مسئولان کشوری دنبال می‌کردند.

**یعنی بعد از آن تظاهرات ۲۰۰ هزار نفری که مسئولان نظام آمدند و قول و قرارهایی دادند، قرار شد ادامه پیدا نکند؟**

«در ۱۷ آبان سال ۱۴۰۰ کشاورزان اصفهان در اعتراض به خشکی زاینده‌رود در بستر خشک زاینده‌رود چادر زدند و تحصن کردند. این باعث شد عده زیادی از مردم اصفهان در حمایت از کشاورزان

به آن‌ها پیوندند. به‌تدریج جمعیت تحصن‌کنندگان افزایش پیدا کرد، شعارشان این بود: «زاینده‌رود جاری، حق مسلم ما» یا شعار می‌دادند «زاینده‌رود را پس بدید، به اصفهان نفس بدید». تحصن یک سنت تاریخی مطالبه‌گری مردم ایران است. این سنت، در دوران قبل و بعد از مشروطه، و حتی در آستانه انقلاب، تحصن

در منزل آیت‌الله خادمی در اعتراض به دستگیری آیت‌الله طاهری، هنوز فراموش نشده است. تحصن ۱۴۰۰ در کف رودخانه یک درخواست و حرکت مسالمت‌جویانه بود. از ۱۷ آبان هر روز مردم جمع می‌شدند و با کشاورزان همدلی و همراهی می‌کردند، تا اینکه در روز دهم یعنی ۲۸ آبان ۱۴۰۰ تظاهرات گسترده حدود ۲۰۰ هزار نفری مسالمت‌آمیز کشاورزان و مردم اصفهان در بستر زاینده‌رود در حمایت از احیای زاینده‌رود صورت گرفت. این حرکت آرام و شکوهمند پیام‌های بسیاری داشت.

**شنیدیم که بخشی از نیروی انتظامی هم به این حرکت کمک می‌کرد.**

«از روز ۱۷ آبان تا روز راهپیمایی ۲۸ آبان ۱۴۰۰ نیروی انتظامی با مدارا عمل کرد. یادآور می‌شوم، این اجتماع شکوهمند در ماه‌های اول دولت آقای رئیسی و استقرار استاندار جدید رخ داد. در ابتدا سیاست دولت و مدیریت استان، اعلام همدلی با کشاورزان بود، اما در عمل به نحو دیگری رفتار شد. در طول تحصن هرچند نیروی انتظامی آماده‌باش بود، ولی برخوردی نکرد. اگرچه زمینه‌ای هم برای برخورد با این اجتماع مسالمت‌آمیز وجود نداشت. عکس‌العمل مقامات دولت جدید در مرکز و در استان به نحو دیگری بود. حتی صدا و سیما هم خیر تحصن را در اخبار منعکس کرد. آقای رئیسی هم دستور داد به مشکل زاینده‌رود رسیدگی شود؛ البته واقعیت این است که معاون اول به جای اینکه مشکل زاینده‌رود را حل کند، با استانداران چهار استان خوزستان، یزد، اصفهان و چهارمحال بختیاری جلسه تشکیل داد و به دنبال حل مشکلات آن‌ها بود. نتیجه دستور رئیس‌جمهور برای اصفهان، تصویب طرحی غلط و ضد محیط‌زیست بود، مبنی بر اینکه لوله‌ای از غرب به شرق اصفهان احداث شود و آب را به شرق اصفهان منتقل کنند. بدیهی است که این طرح قابل اجرا نبود.

استانداری در این مرحله با نمایندگان کشاورزان وارد گفت‌وگو شد و قول دادند که در اولین فرصت آب در رودخانه جاری و خسارت کشاورزان پرداخت خواهد شد. توافقاتی بین استانداری و نمایندگان صنف صورت گرفت. بعد از آن اکثر کشاورزان تحصن را ادامه ندادند، ولی جمع کمتری اعتماد نکردند و ماندند و گفتند که ما تا آمدن آب در کف رودخانه می‌مانیم و به تحصن خود ادامه می‌دهیم، مسئولان امنیتی و سیاسی نگران شدند و صبرشان از کف رفت. آن‌ها گمان می‌کردند اگر این تحصن ادامه پیدا کند، ممکن است گسترش پیدا کند و مثلاً به روز جمعه بعد و استان‌های دیگر کشیده شود.

آن ایام جامعه ملت‌بند بود و عده‌ای هم برای جمعه بعد، روز ۵ آذر فراخوان داده بودند. در اینجا سیاست جمع کردن به جای حل کردن به میان آمد. روز ۴ آذر به‌صورت گسترده شبانگاهان چادرهای متحصنین به زور جمع شد. صبح روز ۵ آذر خیابان‌های اطراف رودخانه اعلام منع رفت‌وآمد شد. نیروهای ویژه و لباس شخصی با تجهیزات کامل به باقی متحصنین بستر زاینده‌رود و به کسانی که در خیابان‌ها و کوه‌های اطراف حضور داشتند با گاز اشک‌آور و شلیک گلوله‌های ساچمه‌ای حمله کردند. خلاصه کار به خشونت کشیده شد. عده زیادی مجروح شدند. عده زیادی دستگیر شدند. فضای اصفهان حالت فوق‌العاده پیدا کرد. بعداً جمع زیادی، حتی برخی نمایندگان کشاورزان و دبیر اجرایی صنف آقای اسفندیار امینی دستگیر شدند و مدت‌ها در بازداشت بودند. فضای رعب ایجاد شد. بین نمایندگان صنف اختلاف افتاد. بعد هم دولت و استانداری انتخابات جدید صنف را برگزار کردند و جمع متشکل کشاورزان که یک دهه فعال بودند و

**از سال ۱۳۹۰ تا ۱۴۰۰ و با وجود این همه اعتراضات مداوم و پیگیری، وزارت نیرو یا نخواست یا نتوانست تدبیر اساسی برای این مشکل بیندیشد**

این مشکلی است که وزارت نیرو دارد. یکی از اشتباهات وزارت نیرو این بود که حوضه‌های آبریز را تجزیه و استانی کردند. این باعث شده هر استانی برای رودخانه‌ها و آب‌های در اختیار، تصمیم مستقل بگیرد. برای رفع مشکل، آمدند مدیریت حوضه آبریز را در وزارتخانه مستقر کردند که بدتر شده است. یعنی اختیارات آب‌های منطقه‌ای را گرفتند و به مرکز دادند. باید وزارت نیرو اصلاح ساختار شود، دومرتبه مدیریت حوضه آبریز به شرکت‌های آب منطقه‌ای عودت داده شود. تمرکز تصمیم‌گیری از بالا به پایین در وزارت نیرو، اشکال اساسی دارد. بدین ترتیب با فشار نمایندگان یا فشار از مراکز دیگر وزارت نیرو تصمیمات غیر کارشناسی می‌گیرد یا از تصمیم کارشناسی منصرف می‌شود.

**آن موقع که کشاورزان در رودخانه جمع شدند، مأموران دولت چه قول‌هایی به آن‌ها دادند؟ استانداری نمایندگان آن‌ها را در استانداری جمع کرد و با حضور آب منطقه‌ای، به آن‌ها قول داد تا چند ماه آینده آب را در رودخانه جاری می‌کنیم. خسارت عدم کشت را می‌دهیم و...**

در هر حال نمایندگان کشاورزان با استانداری و دولت به توافق رسیدند و قبول کردند که تحصن را ختم کنند.

یکی از درخواست‌هایی که کشاورزان دارند این است که پمپاژ آب به ارتفاعات بالای زاینده‌رود غیرقانونی است و حجم زیادی از آب زاینده‌رود را به باغات هلو و بادام در ارتفاعات منتقل می‌کنند، درحالی‌که حق نداشتند، تحت عنوان طرح طوبی رودخانه را با تنش مواجه کنند. یا کشاورزان انتظار دارند وزارت نیرو برداشت‌های بی‌رویه را کنترل کند.

**می‌گویند آبی که به یزد یا بروجن یا جاهای دیگر می‌رود برای آب شرب نیست، بلکه برای توسعه کشاورزی به کار می‌برند مثلاً آب شرب یزد از خلیج فارس تأمین شده ولی سهمیه یزد کم نشده، لطفاً در این باره توضیح دهید.**

واقعیت این است آب یزد و بن بروجن به نام شرب از زاینده‌رود تخصیص داده شده است، اما اولاً حجم بیشتری از مصرف برای شرب است، ثانیاً باید بروجن را از حوضه آبریز خود سبزکوه و آب شرب یزد را از دریا تأمین کنند. این طرح‌ها غیرکارشناسی و غیرقانونی (از منظر قانون توزیع عادلانه آب) است و باید متوقف شود. پمپاژ

حدود ۷۰۰ هزار نفری است، که آسیب‌دیده بودند و بی‌کار شده بودند. این‌ها خشمگین بودند و در حقیقت مشکلمان در طی یک دهه پیگیری حل نشده بود. در تحصن آبان ۱۴۰۰ در کف رودخانه، مردم اصفهان به این‌ها بیوستند حتی صنوف مختلف به خیمه‌های آن‌ها می‌رفتند و پذیرایی و همدلی می‌کردند. یک تحولی رخ داده بود. واقعاً اگر دستگاه سیاسی و امنیتی با تحمل و حوصله بیشتری رفتار می‌کردند و اگر بعد از توافق صنف، باقیمانده کشاورزان، این مرحله را به بعد موکول می‌کردند، به نفع همه بود که به درگیری کشیده نشود. البته ناگفته نماند، دستگاه‌های سیاسی امنیتی نگران جمعه بعد از ۲۸ آبان، یعنی روز ۵ آذر بودند که باز همان اجتماع با جمعیت بیشتری شکل بگیرد و مردم تحت فشار اقتصادی و جوانان هم به آن‌ها بپیوندند. نگران غیرقابل کنترل بودن آن‌ها بودند. تحلیل دولت جدید هم این بود که اگر اصفهان ناآرام شود، کل کشور ناآرام می‌شود. البته این‌ها هیچ کدام دلیل برخورد و شدت عمل نمی‌شود. اگر حوصله بیشتری می‌کردند و تدبیر می‌کردند، کار به اینجا ختم نمی‌شد. ضمن این‌که شدت عمل خیلی زیاد و خارج از حد انتظار بود. آن‌قدر فضای امنیتی حاد بود که برخی از مجروحین که گلوله ساچمه‌ای خورده بودند، به بیمارستان‌های اصفهان مراجعه نمی‌کردند و به استان‌های دیگر می‌رفتند، چون تا به بیمارستان مراجعه می‌کردند مأموران آن‌ها را دستگیری می‌کردند.

**لطفاً جمع‌بندی نهایی خود را از این حرکت بفرمایید.**

از نظر قانونی و شرعی و نیز اصول حکومت‌داری، دولت و وزارت نیرو باید کاری کند که رودخانه زاینده‌رود به صورت دائمی ادامه پیدا کند. طرح‌های زیادی هم داده شده، خود صنف یک طرح جامعی دادند. ما خودمان یک تشکیلی داریم به نام «مجمع ملی احیای دائمی زاینده‌رود» که تاکنون نامه‌های زیادی نوشتیم. منجمه نامه‌ای به مقام رهبری نوشتیم و پیشنهاد دادیم این برداشت‌های غیرقانونی که در بالادست و در میانه زاینده‌رود انجام می‌گیرد، متوقف و به رودخانه برگردد. در این صورت دیگر طرح انتقال آبی هم نیاز نیست. وزارت نیرو طرح‌های نیمه‌کاره تأمین نقصان‌های آب زاینده‌رود را تعیین تکلیف و اجرا کند. متأسفانه وزارت نیرو پاسخگو نیست، حرف گوش نمی‌دهد

و رابطه خوبی با نهادهای مدنی ندارد، انتظار می‌رود ترتیبی داده شود که در نظام مدیریتی زاینده‌رود، مردم و نهادهای مدنی و ذینفعان، مشارکت پیدا کنند و تصمیمات با اطلاع و هماهنگی مردم باشد.

توانسته بودند صدایشان را به مسئولان برسانند، دچار سکون شد. تعدادی هم منفعل شدند و تا به امروز که یک سال و نیم از آن گذشته، این انفعال ادامه دارد؛ البته تشکل صنفی کشاورزان وجود دارد و نماینده جدید هم انتخاب کرده‌اند، اما هنوز به شرایط اوج خود برنگشته است. دستگاه‌های ذی‌ربط هم دیگر مثل قبل روی آن‌ها حساب نمی‌کنند، درحالی‌که اگر گذاشته بودند که این تشکل، کارش را به شکل قبل ادامه دهد، به‌عنوان یک نهاد واسط بین کشاورزان و حاکمیت برای همه مفید بود هم برای کشاورزان هم برای دولت، کما اینکه یازده سال هر دو طرف همدیگر را تحمل کرده بودند، اما متأسفانه طاقت مقامات سیاسی و امنیتی اصفهان و مرکز طاق شد و کار به خشونت کشیده شد و لذا طرف گفت‌وگوی کشاورزان دیگر مدیران سیاسی و اجرایی استان و مرکز نبودند بلکه طرفشان نیروهای امنیتی و انتظامی و قضایی بودند و آن‌ها هم روش‌شان جمع کردن و خاتمه دادن به یک مسئله است.

**شنیدیم برخی کشاورزان در این مقطع گفتند تا آب به رودخانه برنگردد ما برنمی‌گردیم خانه، به لحاظ کارشناسی آبی پشت سد نبود، یعنی در آن مقطع آبی نبود و توصیه می‌شد افرادی مثل شما به کشاورزان بگویند که فعلاً آبی نیست و بهتر است کار را فعلاً متوقف کنند. ولی آن‌ها هم پا پیش نمی‌گذاشتند چون از عواقب کارشان از سوی نیروهای امنیتی می‌ترسیدند؛ یعنی نقش واسط هم حذف شده بود.**

بله با اینکه مسئولان استان، این کشاورزان را به خوبی می‌شناختند. می‌دانستند که این‌ها آدم‌های نجیب و وفادار به کشور هستند و فقط پیگیر حقوق و خواسته‌های صنفی خود هستند، اما دستگاه‌های سیاسی امنیتی به‌شدت کنترل می‌کردند که با صنفی غیر از صنف خودشان یعنی با نیروهای مدنی و یا سیاسی پیوندی برقرار نکنند، خود آن‌ها هم پرهیز داشتند و نیروهای سیاسی و مدنی اصفهان هم نمی‌خواستند که موجبات تهانه و انگ‌های برای حرکت صنفی کشاورزان فراهم شود. واقعاً هم صنف کشاورزان، سیاسی نبودند و نیستند. مطالبه‌گر حقابه خود، که از قدیم به زمین‌های آن‌ها تعلق داشته بودند، حقابه‌ای که در قباله همسران و مادرانشان بوده است. با این وجود، این نقیصه هم به خود صنف برمی‌گردد، هم به خود نیروهای مدنی و سیاسی اصفهان، برمی‌گردد. به هر حال مسئله آب صرفاً مربوط به کشاورزان نیست. همه مسئول هستند. به هر حال نیروهای اجتماعی، سعی نکردند در موضوع مهم آب، با یکدیگر پیوندی نهادین برقرار کنند. مثلاً در سال ۹۶ وقتی کشاورزان حرکت خود را به سطح شهر و نماز جمعه کشاندند و از مردم اصفهان می‌خواستند که به ما بپیوندید، اما هم صنف و هم جامعه مدنی، مدل و راه‌حلی برای این همپیوندی نداشتند. واقعیت این است که دستگاه‌های امنیتی هم بسیار حساس بودند چون کشاورزان جماعتی کثیر و مصمم بودند. پشتوانه این صنف در شرق و غرب اصفهان جمعیتی



تجمع کشاورزان اصفهان در اعتراض به بی‌آبی

## ولی بالاخره آب به آنجا برود. به این سادگی است، ولی چرا عملی نمی‌شود؟

« در گذشته امور در دست مردم بوده و نظامات تقسیم آب این کار را به خوبی انجام می‌دادند؛ یعنی وقتی خشکسالی می‌شده و آب کم می‌شد به همان نسبت در بالادست و پایین دست آب کم می‌شده، ولی حالا که دست دولت است، دولت قدرت اعمال حاکمیت ندارد؛ یعنی اگر در بالادست آبی هست مردم بالادست و دستگاه‌های ذی‌ربط برمی‌دارند و اجازه نمی‌دهند آب به پایین دست برسد، ولی در گذشته قدرت دست مردم بود و خودشان با هم کنار می‌آمدند، حالا اگر قناتی، چشمه‌ای، رودخانه‌ای نه‌ری مشترک بوده، بالادست و پایین دست طبق یک قواعدی کنترل می‌کردند ولی الان دولت ضعیف است و توان کنترل رودخانه‌ها و انهار و حفاظت از حقایق‌ها را ندارد.

**حالا که با چنین وضعیتی مواجه هستیم در حوضه آبریز اصفهان این همه صاحب نظران حوضه آب را فراخوان بدهید و یک پکیج پیشنهادی را مطرح کنید که مسئولان بخشی از آن را انجام بدهند و جامعه مدنی هم پیشنهادهای خود را داشته باشند.**

« در اصفهان بین کارشناسان آب توافق نظر وجود دارد. جلسات و همایش‌های مکرری برگزار شده و نتایج آن در روزنامه‌های یومیه و مجلات منتشر شده است. پیشنهادهای کارشناسی و طرح‌های تخصصی تهیه و به مقامات ذی‌ربط داده شده است. نمونه‌اش در اسفند ۱۴۰۱ مجمع ملی احیای دائمی زاینده‌رود در روزنامه شرق مطلبی منتشر کرد و به مسئولان وزارت نیرو در مورد سد سوم کوه‌رنگ هشدار داد، مکاتباتی با رهبری و رئیس‌جمهور با امضای مسئولان گذشته و حال اصفهان منعکس شده است، ولی کلاً تا یک فشاری به وزارت نیرو چه از طرف مجلس چه از طرف مردم یا چه از طرف رهبری نباشد اتفاقی نمی‌افتد. ولی با این حال، باز هم ادامه می‌دهیم.

**هر چه تعداد صاحب نظران بیشتر باشد، تأثیراتش هم بیشتر است**

« بله ما این کارها را کردیم، ولی گوش شنوایی متأسفانه نیست.

**گزارش شده بعد از آن فشارهایی که به کشاورزان وارد شد، کشاورزان منفعل شدند و در موارد مشابه شرکت نکردند.**

« این اتفاق افتاده و الان بسیاری پرونده در دادگستری دارند. نمی‌گویم بی‌تأثیر بوده، اما فعالیت صنف کشاورزان متوقف نشده است. در همین روزهای اردیبهشت ۱۴۰۲ با حضور فعال خود در مقابل استانداری و آب منطقه‌ای پیگیر مطالبات خود هستند. در هر حال نهضت حق طلبانه پیگیری مطالبات کشاورزان اصفهان تا رسیدن به نتیجه ادامه خواهد یافت.

**از تلاش‌های شما برای کشاورزان محروم شرق اصفهان و کل منطقه تشکر می‌کنیم. ■**

تمام شده آن بالغ بر ۲ میلیارد یورو است که قیمت هر متر مکعب آن حدود ۲/۵ نیم یورو می‌شود، ولی به هر حال اگر صنایع پول کافی داشته باشند، در شرایط اضطراری آخرین راه حل است. در این صورت، فشار از روی زاینده‌رود تا حدودی برداشته می‌شود؛ اما در چنین شرایط اقتصادی‌ای که ما داریم به این سادگی به جواب نمی‌رسد. خدا کند وسط کار کم نیآورند.

**لوله آب شیرینی که به کرمان و یزد رسیده، در کرمان گویا مترمکعبی ۲۰ هزار تومان تمام می‌شود، ولی صنایع آب‌بر ذوب‌فازی آن قدر سودآوری دارند که برایشان می‌صرفد، به ویژه که به معادن آنجا نزدیک‌اند و حمل و نقل‌شان مواد طبیعی است، این‌ها کم می‌شود، در مورد اصفهان هم سود زیادی که فولاد مبارکه و پالایشگاه اصفهان و ذوب آهن، دارند برایشان صرف ندارد آب را از دریای عمان بیاورند؟**

« بیند بحث توجیه اقتصادی‌اش البته در هر مزگان و در کرمان و یزد بیشتر از اصفهان است، ولی صنایع اصفهان هم به اضطرار به این روش متوسل شده‌اند، تا اگر یک روزی با مشکل تأمین آب مواجه شوند، راه حل داشته باشند. مخصوصاً پالایشگاه و فولاد مبارکه بسیار سودده هستند و درآمدهای بالایی دارند و علاقه‌مندند که این آب را منتقل کنند.

**به نظر شما چقدر طول می‌کشد این نقل و انتقال‌ها و آب شیرین کن‌ها نصب شود؟**

« اگر پول داشته باشند، حداقل پنج سال طول می‌کشد.

**پس در این پنج سال باید منتظر راه‌هایی بود که شما گفتید.**

« بله. باید برداشته‌های بی‌رویه را در بالادست متوقف کنند.

**یک بحثی در میزگرد چشم‌انداز مطرح شد که وقتی که آب زیاد است سهم یزد، بروجن و کاشان زیاد شود وقتی هم آب کم است باید میزان آب در آنجا کاهش یابد که حداقل آب شرق اصفهان هم کم می‌شود،**

آب به ارتفاعات هم کاری غیرقانونی و غیرمنطقی است، این‌ها را متوقف کنند. خود این مجموعه حدود ۶۰۰ میلیون مترمکعب آب در بستر زاینده‌رود جاری می‌کند و رودخانه دائمی می‌شود. کلاً وزارت نیرو موظف است هر چه برداشت غیرقانونی در مسیر رودخانه در هر دو استان صورت گرفته، ممانعت کند؛ البته نقش وزارت جهاد کشاورزی در اصلاح ساختار کشاورزی و انجام روش‌های نوین آبیاری و کشاورزی می‌تواند مصرف آب را بهینه کند. در این سال‌هایی که رودخانه خشک بوده، فعالیت‌هایی خود کشاورزان شرق اصفهان انجام دادند، استخرهای آبی را برای ذخیره آب احداث کردند و تا حدی از هدررفت آب جلوگیری می‌کنند. البته وزارت جهاد کشاورزی باید ورود کند و به روش علمی نظام کشاورزی و آبیاری را اصلاح کند، مخصوصاً به زمین‌های که کیفیت بهتری برای کشاورزی دارند، توجه و بهای بیشتری بدهند متأسفانه تا حالا وزارت جهاد کشاورزی طرحی نداشته و کار جدی در این زمینه نکرده است.

**شنیده شده شرکت‌هایی مثل پالایشگاه اصفهان، ذوب آهن و فولاد مبارکه شرکتی مستقل با بودجه خودشان تشکیل داده‌اند تا آب را با لوله و آب شیرین کن از دریای عمان به اصفهان بیاورند بنابراین آب مصرفی این‌ها از زاینده‌رود کم شود و این آب به شرق اصفهان بیاید. این تا چه حد عملی است؟**

« بله شرکتی به نام شرکت تأمین آب اصفهان در دی ماه سال ۱۳۹۷ برای تأمین آب صنایع عمده اصفهان تشکیل شده است. این شرکت طبق اساسنامه خود می‌تواند آب مورد نیاز صنایع را از طرق مختلف اعم از منابع درون‌سرزمینی و برون‌سرزمینی یا از طریق پساب تصفیه‌خانه‌ها تأمین نماید. بدین ترتیب به میزان ۲۰۰ میلیون مترمکعب از بار روی زاینده‌رود برداشته می‌شود. این شرکت در ابتدا به دنبال آن بود که طرح بهشت آباد با آورد ۲۵۰ میلیون مترمکعب را با هزینه خود تأمین کند و در ازای آن به میزان ۱۵۰ میلیون مترمکعب پساب حاصل از آن را به مدت ۳۵ سال در اختیار بگیرد. این طرح با وزارت نیرو به توافق رسید، اما متأسفانه طرح بهشت آباد متوقف شد. البته انتقال آب از دریا بسیار پرهزینه است و قیمت



# عبور از ویرانه‌ها

## نگاهی به کتاب «چین چگونه از شوک درماني گریخت؟»



طیبه سلمانی

جنگ جهانی اول موفق عمل کرد و توانست از نوسانات شدید قیمت کالاهای مهم مانند مواد غذایی و سوخت جلوگیری کند». نهایتاً در فصل پایانی بخش اول با عنوان «خلق مجدد اقتصاد: تثبیت قیمت و انقلاب کمونیستی» چگونگی کنترل تورم در چین بررسی می‌شود. به اعتقاد نویسنده عنصر کلیدی موفقیت کمونیست‌ها در غلبه بر ابرتورم در اواخر دهه ۴۰ و اوایل دهه ۵۰ میلادی خلق مجدد و ادغام بازارها از طریق سازمان‌های تجاری دولتی بوده است که این روند شامل برقراری دوباره شبکه‌های تجاری برای احیای تولید کالاهای اساسی، ادغام مجدد اقتصاد شهری و روستایی و در نهایت تصویب ارزش پولی بوده و همه این فرآیند متکی به روش‌های حکمرانی اقتصادی و قاعده‌گذاری قیمتی از طریق مشارکت دولت در بازار بوده است.

بخش دوم کتاب مشتمل بر شش فصل به بحث اصلاحات بازاری چین می‌پردازد. در این بخش نویسنده به بررسی اصلاحات در دوره‌های مختلف از جمله دوران مائو و پس از آن می‌پردازد و چگونگی عبور چین از قحطی و فقر شدید پس از انقلاب را توضیح می‌دهد.

«چین در آستانه انقلاب، در میان فقیرترین کشورها در جهان بود. ده سال پس از تسلط کمونیست‌ها، هولناک‌ترین قحطی در تاریخ بشر به دور از آرزوهای انقلابیون برای بهبود در زمینه مادی توده مردم رخ داد. سهم چین در تولید ناخالص داخلی از زمان انقلاب تا زمان مرگ مائو در سال ۱۹۶۷ هیچ افزایش قابل توجهی نداشت. در زمان مائو چین رکورد بزرگی را در یک بعد اقتصادی باورناپذیر ثبت کرد و آن ثبات قیمت بود. بعد از سال‌های اولیه احیا و ادغام (۱۹۵۲-۱۹۵۰) به‌جز موارد استثنایی افزایش قیمت در چین از دهه ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰ در حداقل خود بود و مردم چین یکی از باثبات‌ترین واحدهای پولی کاغذی را در دوران جدید تجربه کردند که این موضوع در مقابل تورم شدید سال‌های اول در اتحادیه جماهیر شوروی بسیار تحسین برانگیز بود. نکته قابل توجه در این مورد این است که چنین ثبات قیمتی به‌رغم تغییرات سیاسی شدید و جست‌وجوی سخت برای یافتن یک مدل قابل انجام توسعه شکل گرفت و همین امر به مهم‌ترین منشأ مشروعیت برای دولت انقلابی مائو شده بود، هرچند چین در زمان مرگ مائو هنوز یک کشور فقیر بود».

نویسنده در فصول پنجم تا هفتم کتاب سیر تاریخی توسعه در چین پس از مائو و اصلاحات روستایی و ظهور روشنفکران جوان در این کشور را تشریح می‌کند و رویدادهای مهم این کشور تا پیش از سال ۱۹۸۸ را تحلیل و بررسی می‌کند. در فصل هشتم کتاب، نویسنده بیان می‌کند چگونه چین پس از اصلاح رادیکال قیمت‌ها در اوایل تابستان ۱۹۸۸ دچار بن‌بست در اصلاحات شد و دو تفسیر متفاوت از این سیاست توسط دنگ شیائوپینگ و ژائو زیانگ را بررسی می‌کند و از تورم و فساد در حال ظهور سخن می‌گوید.

به‌طور کلی رویکرد کتاب، تحلیل مباحثه فکری بین آن دسته از اقتصاددانان اصلاح طلب است که به دنبال منطق شوک درماني بودند با کسانی که به تدریج گرای تجاری و نظام قیمت دوگانه تا کید دارند. این کتاب مکمل کتاب تخصصی سازی تحقیقات در چین پس از مائو نوشته کسیر (۲۰۰۳) و شرکای نامحتمل نوشته گیورتز (۲۰۱۷) است که هر دو کتاب عمدتاً مربوط به شکل‌گیری یکی از این دو جریان فکری در دهه ۱۹۸۰ هستند و بیشتر بر شبکه‌ها و تبادل دانش تمرکز دارند تا پرداختن عمیق به استدلال‌های اقتصادی بیان‌شده در مباحثات مربوط به اصلاحات بازاری چین، اما نویسنده این کتاب در مطالعاتش از تحقیقات متأخر و گزارش‌های قدیمی‌تر در ارتباط با تاریخ اصلاحات اقتصادی در چین در دهه ۱۹۸۰ استفاده کرده است.

چین چگونه از شوک درماني گریخت؟ با ترجمه فرزانه چهاربند و مقدمه فرشاد مومن توسط نشر نهادگرا در سال ۱۴۰۱ منتشر شد که در همان سال به چاپ دوم رسید. ■

ایزابلا ویر، استادیار علوم اقتصادی در دانشگاه امهرست ماساچوست، در کتاب چین چگونه از شوک درماني گریخت، به بحث اصلاحات بازاری و تجربه موفق چین در این باره پرداخته است و در این مسیر از اصلاح بازار چین از طریق تضاد بین پیشرفت چین و فروپاشی اقتصادی روسیه بهره گرفته است. یکی از مهم‌ترین مباحث اقتصادی در چین، تمرکز بر جهت اصلاحات دهه ۱۹۸۰ و موضوع چگونگی خلق بازارهاست. خروجی این بحث الگویی را برای اکثر اصلاحات آتی در چین فراهم آورد. ایزابلا ویر با بهره‌گیری از مشارکت کنندگان و سایرین و منابع جدید اطلاعاتی

دیگر اعم از منتشر شده و منتشر نشده کاری استناد در راستای توضیح چگونگی تکامل این بحث و اثر نهایی آن انجام داده است. او می‌گوید چگونه موقعیت روسیه و چین در اقتصاد جهانی از زمانی که شیوه‌های متفاوتی از بازاریابی را به کار گرفتند معکوس شد و سهم روسیه از تولید ناخالص داخلی جهان تقریباً نصف شد و از ۳/۷ درصد در سال ۱۹۹۰ به حدود ۲ درصد در سال ۲۰۱۷ کاهش یافت، درحالی که سهم چین نزدیک به ۶ برابر شد و از ۲/۲ درصد به یک‌هشتم تولید جهانی افزایش یافت.

نویسنده تصریح می‌کند فاصله‌گیری چین از آرمان نتولیرالیسم اساساً در اندازه دولت چین، بلکه در ماهیت حاکمیت اقتصادی آن نهفته است. وی می‌گوید دولت نتولیرال نه کوچک و ضعیف، بلکه قوی است و هدفش تقویت بازار است، اما در مقابل دولت چین از بازار به‌عنوان ابزاری در جهت دست‌یابی به اهداف توسعه‌ای بزرگ‌تر استفاده می‌کند و با اشاره به تجربه موفق چین در بحران مالی آسیا در ۱۹۹۷ و بحران مالی جهانی سال ۲۰۰۸ نظام اقتصادی حاکم بر چین را یک سپر و ضربه‌گیر در مقابل این نوسانات اقتصاد جهانی می‌داند.

در بخشی از کتاب، منطق شوک درماني تشریح می‌شود و نویسنده توضیح می‌دهد شوک درماني محور «دکترین گذار در اجماع واشنگتن» بود که مؤسسات برون‌وودز در کشورهای در حال توسعه، اروپای شرقی و مرکزی و روسیه تبلیغ کرد و هدفش در ظاهر تبدیل اقتصاد برنامه‌ریزی شده به اقتصاد بازار بود و بسته‌ای شامل: آزادسازی همه قیمت‌ها در قالب یک انفجار بزرگ، خصوصی‌سازی، آزادسازی تجارت، تثبیت در قالب سیاست‌های پولی و مالی سختگیرانه بود که باید به‌صورت هم‌زمان اجرا می‌شد. در واقع انفجار بزرگ در آزادسازی قیمت‌ها به‌عنوان شرط خصوصی‌سازی و آزادسازی تجاری ظاهر می‌شود و همین انفجار («شوگ») شوک درماني محسوب می‌شود.

کتاب در ادامه به چگونگی سیاست‌های اصلاح بازار در چین می‌پردازد و توضیح می‌دهد چین چطور برعکس روسیه به جای تخریب نظام قیمت و برنامه‌ریزی به امید اینکه اقتصاد بازار به نحوی «از ویرانه‌ها» بیرون بیاید، یک رویکرد تجربی را دنبال کرد و توانست از واقعیت نهادی موجود برای ایجاد یک نظام اقتصادی جدید استفاده کند.

ایزابلا ویر در بخش اول کتاب روش‌های خلق بازار و تنظیم قیمت در چین را بررسی کرده و با اشاره به دو متن کلاسیک: یعنی گوانزی و مناظره نمک و آهن به موضوع تنظیم قیمت و مدیریت بازار ورود می‌کند. گوانزی در واقع متن اصلی در اندیشه اقتصادی چین باستان در زمینه تثبیت قیمت است که به‌طور خلاصه در قالب اصول اصطلاح «سبک-سنگین» قرار می‌گیرد که در آن سنگین نشان‌دهنده «مهم»، «ضروری» و «گران» است و سبک، بر «بی‌اهمیت» «غیرضروری» یا «ارزان» دلالت می‌کند. مناظره نمک و آهن هم به‌عنوان یک بیانیه کلاسیک به دو دیدگاه رقیب درباره رابطه بین دولت و اقتصاد می‌پردازد.

فصل دوم از بخش اول کتاب شرحی است بر کنترل قیمت و لغو آن در زمان جنگ‌های جهانی توسط امریکا و با اشاره به تجربیات فرانک ویلیام تاوسسیگ، اقتصاددان بزرگ امریکایی و یکی از اعضای کمیته تثبیت قیمت در جنگ جهانی اول است. وی می‌گوید: «سیاست تثبیت قیمت در قلمرو محدود به کاربر خود در طول



پی‌نوشت‌ها:

1. Frank William Taussig

# کوچک زیباست

## بار توسعه بر دوش جامعه مدنی است

یادداشت پیش‌رو، حاصل گفت‌وگو با دکتر حسن مکارمی درباره توسعه و آینده ایران است: اقتضای گفت‌وگو در حال و روز این روزهای ایران، پرداختن به موضوعاتی پدیده است و بنای ما بر این بود با این روانکاو، پژوهشگر حوزه راهبرد و هنرمند ساکن فرانسه سلسله بحث‌هایی درباره راهبردهای اجتماعی و فرهنگی در ایران داشته باشیم. در این متن که به صورت مقاله تنظیم شده است، بخش‌هایی از گفت‌وگو با حسن مکارمی درباره نقش جامعه مدنی و شهروندان در توسعه تقدیم مخاطبان نشریه می‌شود. عنوان مقاله برگرفته از کتاب ارزشمند و خواندنی کوچک زیباست نوشته ارنست اف. شوماخر است.

کافی است این شورا اعلامیه‌ای بدهد تا روند وزارتخانه‌های فرهنگی تحت تأثیر آن قرار گیرد.

وظایف دولت در ایران محدود به ساخت زیرساخت‌هایی مانند جاده‌ها و سدها، مدیریت کارمندان دولت و خانواده‌هایشان، تنظیم نظام تولیدی و بانکی، امکانات علمی-فرهنگی-هنری، نظام بهداشت و درمان و مسائلی از این دست است. در واقع می‌بینیم بخش دموکراتیک ساختار قدرت، چندان دست بازی برای برنامه‌ریزی توسعه محور ندارد.

بخش دیگری که مردمی و دموکراتیک است، نهادهای جامعه مدنی است. این نهادها تا حدودی شامل سندیکاهای پنهان و آشکار و سازمان‌های مردم‌نهاد است که البته قدرت چندانی ندارند. مدافعان حقوق بشر و ایرانیان خارج از کشور و افکار عمومی مردم جهان را نیز در زمره همین بخش می‌توان قرار داد که آن‌ها نیز تأثیر بر و دسترسی به ساختار قدرت در ایران ندارند.

با توجه به آنچه گفته شد، راه پیگیری مطالبات در ایران برای مردم بسیار محدود و در موارد بسیاری محدود است. این ابزارها محدود به نهادهای کم‌توان فعلی در جامعه مدنی است. آن‌ها تنها مسیر گفت‌وگو با دولت و فشار آوردن به ساختار قدرت برای پیگیری خواسته‌های مردمی هستند.

### محدودیت‌های نهادهای مدنی

نهادهای مدنی که تنها راه درست تعامل با ساختار قدرت است خود دچار محدودیت‌هایی است. مهم‌ترین آن‌ها این است که جامعه به‌ویژه در عصر نو، دائم درگیر تغییر است. مطلوب‌ها و مطالبات هر نسل تغییر می‌کند و باید هم تغییر کند و این نشانه سلامت جامعه است. نه تنها تغییر هیچ ایرادی ندارد بلکه مسیر درست یک جامعه این است که مطلوب‌هایش تغییر کند. به گمان من در امر توسعه، نباید همه چیز موقوف به مطالبات نسل‌های جوان جامعه باشد. این مطالبات باید نوعی پیوستار نسلی و ریشه‌های عمیق داشته باشد. مطالبات نسلی می‌تواند برساخت رسانه‌های قدرتمند باشد و در نتیجه نباید به مطالبات مقطعی یک نسل محدود شد. چنین مطالباتی نمی‌تواند آینده سرزمین را تأمین کند. ضمن اینکه باید توجه داشت مطالبات جامعه در طول زمان و متناسب با سطح توسعه تغییر می‌کند. ما باید مبانی فرهنگی امروز را بشناسیم و ببینیم مبانی فرهنگی آینده است مطلوب چیست و با چه روشی می‌توان آن مبانی را به نسل‌های آینده شناساند؛ البته اگر جامعه مدنی قدرتمند و شهروند متناسب با آن جامعه وجود داشته باشد، این معادله به گونه‌ای دیگر رقم خواهد خورد.

در نظامی که من در آن آموزش دیدم (نظام آموزشی فرانسه)، بیشتر از راه نهادها این اتفاق می‌افتد. در ایران هم می‌توان به نهادها پرداخت. نمادهایی چون ناموس، خدا و پیامبر، نذر و مسائلی از این دست نقش جدی‌ای در

### پیش درآمد

افزایش نقش جامعه مدنی در ایران آینده از مهم‌ترین راهکارهای بازگرداندن مردم‌سالاری و سازندگی است. به همین دلیل، تلاش روزافزون در دفاع از حقوق بشر در ایران امروز و آینده یکی از پایه‌های راهبردی برای همه کنشگران اجتماعی و سیاسی است. به عبارتی، آشنایی با موازین حقوقی، اجتماعی و تاریخی اسناد و مدارک پایه‌ای حقوق بشر از سویی و آشنایی



حسن مکارمی

با تاریخ سرزمین ایران، شرایط اجتماعی و سیاسی آن و نقش فردی هر شهروند فعال؛ لازمه کار هر مدافع حقوق بشر است. در این راه لازم است در زمینه نظری و میدان عمل، به اسباب لازم برای فعالیت چه به‌عنوان مدافع حقوق بشر و چه در جایگاه فعال جامعه مدنی دست یابیم. چنین امری با به اشتراک گذاشتن دیدگاه‌های مختلف فعالان مدنی خارج و داخل ایران، تحقق می‌یابد.

### توسعه به مثابه پدیده‌ای چندوجهی

در بحث توسعه، عوامل و وجوه مختلفی را باید دید؛ عوامل فرهنگی، نقش مدیریتی حاکمیت و وجوه دیگر، هر کدام اهمیت خود را دارند و هیچ کدام بدون آن دیگری نمی‌توانند توسعه را به سرانجام برسانند. نکته در اینجا است که باید این فضا را با یکدیگر و هم‌زمان جلو ببریم؛ یعنی نمی‌توان یک وجه را به تحقق وجه دیگر موقوف کرد، این‌ها هم‌زمان با هم پیش می‌روند. برای بررسی استراتژیک جامعه ایران، هم از نظر زیربنای فرهنگی، یعنی نمادها و سمبل‌هایش و هم از لحاظ ساختار اقتصادی، باید آن را بررسی کرد و چشم‌انداز بلندمدت و میان‌مدت برای آن ترسیم کرد. برای چنین کاری، ابتدا باید ببینیم وضع موجود در سطح حاکمیت چه امکاناتی در دست ما قرار می‌دهد.

### ظرفیت‌های مدل سیاسی نظام برآمده از انقلاب ایران

در مدل سیاسی موجود در ایران، اختلاف خاصی بین آنچه روی کاغذ آمده و آنچه اجرا شده وجود دارد. هرچند قانون اساسی تمام امکانات قدرت را در دست یک نهاد خاص متمرکز کرده است، اما دولت با تبصره‌هایی برآمده از رأی مردم است. همین دولت برآمده از رأی مردم هم اهرم‌هایی فراقانونی در مقابل خود می‌بیند که مهم‌ترین کارکردهای آن را تحت شعاع قرار می‌دهند.

به عنوان مثال، یکی از ابزارهای دولت نظام آموزشی است که شورای عالی انقلاب فرهنگی به‌عنوان یک نهاد غیردموکراتیک بر آن نظارت می‌کند و

تغییر فقط زمانی اتفاق می‌افتد که مردم معمولی احساس می‌کنند فعال هستند، درگیرند، کار و مسئولیتی را می‌پذیرند و با هم متحد می‌شوند تا پاسخی بیابند».

به گمان من، جمله‌ای است بسیار دقیق که هر کلمه‌اش را باید شکافت. او با ما کسی است که هشت سال در اوج قدرت بوده، جایزه صلح نوبل گرفته و بدون شک نامش، حرکاتش و صحبت‌هایش در تاریخ خواهد ماند؛ ولی در نظر او قدرت یک نظام و یک رئیس‌جمهور موکول به خواست و اراده او نیست بلکه قدرت در کنشگری و فعالیت مردم است که می‌تواند وضع موجود را تغییر دهد.

این عبارت را بارها شنیده‌ایم که «شما خارج‌نشینان یا شما روشنفکران بودید که...». این عبارت نشان می‌دهد موضوعات اجتماعی و انسانی که مربوط به تمامی انسان‌ها و جامعه مدنی می‌شود، هنوز در عمق جان افراد جامعه نرفته و دغدغه روزمره آن‌ها نشده است. جامعه مدنی وقتی شکل می‌گیرد که افراد بجز مسئولیتی که در قبال خانواده، کار، تفریحات و دیگر جوانب زندگی شخصی دارند، نسبت به جامعه و بخش‌هایی که با آن‌ها در ارتباط است، احساس مسئولیت کند. شهروند مسئول اگر فرزندش به مدرسه می‌رود،

نسبت به مدرسه مسئول است، در آپارتمان نسبت به آپارتمان مسئولیت‌پذیری دارد و در محل کار، عضو سندیکا یا تشکل صنفی مربوط به محل کارش است. او همچنین در محله و شهر خود نسبت به امنیت، بهداشت و مسائل فرهنگی احساس مسئولیت دارد. تغییر به تعبیر او با ما با چنین شهروندی ممکن می‌شود. در این معادله شهروندی که نمی‌شناسم به همان اندازه برای من مهم می‌شود که خانواده همخون من برایم مهم است. شهروند جامعه مدنی شهروند فعال و پذیرا و علاقه‌مند به حضور دیگری است. او نیازمند حضور دیگری است و می‌داند زندگی در جهان مدرن، بدون حضور دیگری معنا نمی‌یابد. دیگر

ویژگی شهروند برای زیست در جامعه مدنی، «نتیجه‌خواهی» است. شهروند جامعه مدنی، به دنبال نتیجه دلخواهش است و هرچه خواسته عمومی‌تر باشد، عده بیشتری به دنبال تحقق آن هستند و ساختار قدرت ناگزیر از محقق کردن آن

بلکه نگاه‌ها معطوف به تسخیر قدرت است و گفتیم که در ایران قدرت چه محدودیت‌هایی در حرکت به سمت توسعه فرهنگ محور دارد؛ البته حرف من این نیست که برنامه‌های نوشته نشده؛ طبیعتاً برنامه‌هایی نوشته شده. مجمع تشخیص مصلحت هم برنامه چند ساله می‌دهد یا سندهای بالادستی بسیاری نوشته می‌شود، اما باید دید چقدر این برنامه‌ها قابل اجراست.

اصلاح‌طلبان نیز بیش از آنکه تلاش کنند جامعه مدنی در ایران تقویت شود، برای کسب قدرت تلاش می‌کنند. درحالی که ضعف جامعه مدنی، پاشنه آشیل هر تحول‌خواهی در ایران شده است. باید توجه داشت بدون جامعه مدنی قدرتمند، دموکراسی تحقق نخواهد یافت. مشکل نخستین انتخابات مجلس شورای ملی همین بود، مشکل زنده‌یاد مصدق با مجلس همین بود و مشکل رأی ۹۸ درصدی به جمهوری اسلامی در ابتدای انقلاب نیز همین بود، نه حکومت‌ها تلاش کردند جامعه قدرت پیدا کند، نه نخبگان راه‌حل را در این موضوع دیدند.

دموکراسی در قانون بدون جامعه قدرتمند، وضعیتی مانند پاکستان به وجود می‌آورد. این کشور از بدو پیدایشش تا امروز نخست‌وزیرهایش یا اعدام شدند یا از کار عزل شدند یا ترور. دلیل این اتفاق، ضعف

جامعه مدنی است. مردم نخست‌وزیر انتخاب می‌کنند و حزب حاکم وارد مجلس می‌شود، اما اتفاقی نمی‌افتد و مردم در اداره مملکت نقشی ندارند. فقر و گرسنگی زیاد می‌شود و نتیجه این ساختار، طالبان تربیت می‌شود. درواقع وقتی جامعه مدنی قدرت ندارد، نمی‌توان تنها با اتکا به انتخابات، به دموکراسی رسید. در اینجا به این پرسش خواهیم پرداخت که ویژگی شهروندان در جامعه مدنی چیست؟

### معادله یک‌سویه تحقق دموکراسی از دل جامعه مدنی

زمانی که در مورد این موضوع فکر می‌کردم تا مقاله‌ای درباره‌اش بنویسم آخرین کتاب او با ما و همسرش را به من هدیه دادند. سخنرانی آن‌ها، به فرانسه و انگلیسی

است. آخرین سخنرانی او با ما (۲۰۱۷) در این کتاب، در شهر شیکاگو انجام شده است، جایی که سناتور شد. در این سخنرانی جمله‌ای می‌گوید که سعی می‌کنم عین آن را ترجمه کنم: «در اینجا است [منظور شیکاگو است] که آموختم

زندگی و جامعه ما دارند. اینکه تا چه اندازه به باور مردم «دست‌غیب» در کار تغییر جامعه است و تا چه حد برای کمک به تحقق آن نذر می‌کنیم یا آرزو داریم مسئله ما را حل کند، بر طراحی مدل برای توسعه می‌تواند تأثیر بگذارد. نقش مسائل فرهنگی مانند آبروداری، روسپید نگه داشتن و صورت به سلیبی سرخ کردن نیز همان‌طور است. هزاران مصداق دیگر در جامعه ایران وجود دارد که در توسعه فرهنگ محور باید آن‌ها را لحاظ کرد. طبیعی است که چنین چیزی، تنها با حضور نهادهای مدنی برآمده از دل جامعه تحقق می‌یابد.

در واقع آن‌ها حاملان توسعه باید باشند. توسعه باید جریان‌های حامل داشته باشد. به جز نهادهای فرهنگی و اجتماعی مردمی، در ایران اصلاح‌طلبان نیز خود را پیگیر توسعه می‌دانستند اما به گمان من دغدغه اساسی اصلاح‌طلبان مسئله توسعه ایران به روش درست و علمی و صحیح و آینده‌نگرانه نیست. حداقل اینکه من از گفتمان هیچ‌کدام از آن‌ها چنین درکی را ندارم؛ یعنی یک پروژه طرح مشخص مکتوبی وجود ندارد که به داده‌های امروز ایران توجه کند و از آن شروع کند و مطلوب ممکن را داشته باشد و بخواهد جامعه ایران از نقطه‌ای به نقطه دیگر برسد، بیشتر در این جریان، فن‌سالارها و بوروکرات‌هایی می‌بینیم که تجربه سیاسی، اداری و تجربه نمایندگی مجلس دارند و نوع نگرشان با مجموعه اصولگراها فرق می‌کند، اما آن‌ها هم برنامه‌ای برای توسعه ایران و آینده ایران ندارند. شاید بتوان گفت آن‌ها تکنوکرات‌ها و بوروکرات‌های سالم‌تری هستند. مسئله آن‌ها این است که اگر ما بتوانیم در مجلس یا دولت قدرت را به دست بگیریم، می‌توانیم مشکلات جامعه را حل کنیم. درواقع شاید به مردم نزدیک‌تر هستند و آن نگاه ایدئولوژیک اصولگرایان را ندارند. این موضوع درباره جریان‌های سیاسی خارج از ایران هم صادق است.

من دو تجربه در این مسئله دارم: نخست ارتباطم با یکی از افراد اصلاح‌طلب بود که با واسطه یکی از دوستان با او ارتباط داشتم. ما مدت‌ها درباره مسئله توسعه با هم صحبت داشتیم، اما در پایان احساس کردم او هیچ توجه جدی‌ای به بحث‌ها ندارد و فقط برایش قدرت گرفتن جریان‌های نزدیک به خودشان مهم است و دیگری دو حزب متشکل از تکنوکرات‌ها و بوروکرات‌های معتبر ایرانی در خارج از کشور بود که با من تماس گرفتند و نوشتار بسیاری بین ما رد و بدل شد و آن‌ها در نهایت می‌گفتند ما براندازی می‌خواهیم و حرف‌های شما را متوجه نمی‌شویم! گفت‌وگوی ما همانجا قطع شد چرا که پرسش من این بود که شما برای آینده ایران چه می‌خواهید. درواقع گویی هیچ جناحی، نه در اپوزسیون، نه در اصلاح‌طلبان و نه در حکومت، برنامه‌ای برای آینده ایران ندارد؛



دوگنل برای جمهوری پنجم ساخت، چنان قدرتی به سندیکاها و احزاب داد که هرکسی در این مملکت بخواید به این نهادها حمله کند، ابزارش را ندارد چون قانون و جامعه این ابزار و اجازه را در اختیار او قرار نمی دهند.

من شانس این را داشتم که توانستم در وزارتخانه های فرانسه در جلسات سندیکاها در سطوح بالا شرکت کنم. در فرانسه نماینده سندیکا دور یک میز کنار وزیر می نشیند و موقعیت ها مساوی است. نماینده سندیکا یک کارگر ساده است، ولی چون نماینده است، از چنان احترامی برخوردار است که عملاً همه آن را رعایت می کنند چون قانون اساسی این احترام را برایش قائل است و به او چنین امکانی داده، احزاب هم به همین شکل. در سال های نخست انقلاب دغدغه گروه های سیاسی بیشتر این بود که بتوانند طرفدار و پول بیشتری پیدا کنند، ولی خیلی کم بودند کسانی که دغدغه شان این بود که جامعه مدنی را تقویت کنند. هیچ گاه ما نتوانستیم بعد از مشروطیت تا امروز واقعا به معنی واقع کلمه، به جامعه مدنی برسیم.

بنای جامعه مدنی شنیدن دیگری است. شهروند باید از دیگران بشنود و آن ها را به رسمیت بشناسد و حرف خودش را نیز از مجراهایی که وجود دارد بزند و مسئولانه پیگیری کند. جامعه مدنی جای مدارا و رواداری نسبت به دیگری است. جامعه مدنی در نتیجه گفت و شنود شکل می گیرد. سخن در نتیجه گفت و شنود و رفت و آمد سخن صیقل می خورد و روان می شود؛ پس باید بتوانیم به دیگری گوش بدهیم، پیش داوری نکنیم و تلاش کنیم با مدل های

تلاش کنیم با مدل های طرف مقابل متوجه بشویم، نه با مدل های خودمان. با این تعریف از جامعه مدنی، من یک سه ضلعی در ذهن دارم؛ یک سو جامعه مدنی است، یک سو حکومت است که مدافع وضع موجود است و سوی دیگر توسعه که نیاز فوری کشور است. بار رفتن به سمت توسعه بر دوش

جامعه مدنی است؛ زیرا گفتیم که حکومت میلی به این کار ندارد. برای رسیدن به جامعه مدنی باید به تغییرات بنیادین در جامعه فکر کرد. بدون تغییر بنیادین و بدون اندیشه توسعه محور و بدون از پیش ساختن شهروند متناسب با نیاز جامعه مدنی، هر تغییر ظاهری ماندگار نخواهد بود. مطبوعات آزاد و تشکل های آزاد را در دوران اصلاحات تا حدودی تجربه کردیم و دیدیم که با رفتن دولت اصلاحات، آن ها هم محدود و مسدود شدند و رخت بر بستند. باید به حرکت های کوچک و برگشت ناپذیر فکر کرد. ■

یعنی اداره کردن. این واژه امروزه در تمام زبان ها هست و مطالعات بسیار عمیق سیاست شناسی و جامعه شناسی و انسان شناسی نشان می دهند حتی دموکراسی و حکومت های دموکراتیک تبدیل به ارزش شده اند؛ یعنی حتی دولت ها و حکومت هایی که هیچ علاقه ای به دموکراسی ندارند و اصلاً دموکراسی را قبول ندارند و اجرا هم نمی کنند و دقیقاً به شکل دیکتاتوری حکومت می کنند، در عمل، ظاهر را می آریند و حفظ می کنند؛ برای اینکه می دانند که از نظر جهانی ظاهر دموکراسی برای دولتمندان و حاکمیتشان به ارزش تبدیل شده است.

پژوهش جدیدی که توسط دانشگاه سوربن انجام شده است نشان می دهد دموکراسی برای مردم دنیا دارد هرچه بیشتر به ارزش تبدیل می شود. حکومت هایی هم که تمایلی به دموکراسی ندارند، سعی می کنند حفظ ظاهر کنند و ظاهر دموکراتیک را بر محتوای دیکتاتوری یا اتوکراسی بار می کنند. در واقع انتخابات نشانه دموکراسی نیست، بلکه نشانه دموکراسی جامعه مدنی قدرتمند و صدادار است.

در سال ۱۹۰۶ بعد از انقلاب مشروطه، اولین مجلس شورای ملی تشکیل شد تا قانون اساسی را بنویسند. در آنجا فکر کردند برای اینکه شهرهای مختلف دموکراتیک شود باید شوراهای ایالتی و ولایتی درست کنند. تلاش کردند این شوراهای شکل گرفت؛ ولی چون جامعه قدرتمند نبود خان ها و زمین داران بزرگ صاحب نفوذ به شوراهای راه پیدا کردند. مردم

کسی دیگر را نمی شناختند؛ پس به همان هایی رأی دادند که می شناختند و قبلاً بزرگ تر و کلاتر و هدایت کننده شان بودند و نتیجه این شد که مجلس شورای ملی مجبور شد شوراهای ولایتی و ایالتی را تعطیل کند زیرا به ضد خودش تبدیل شد. نهاد دیگر برآمده از مشروطه قانون اساسی اول بود که دستاوردهای بسیاری مانند تفکیک سه قوه، سلطنت به جای حکومت برای شاه و آزادی مطبوعات یا رسانه ها را در خود داشت. دیدیم که این قانون به مرور دستاوردهای خود را از دست داد. در فرانسه قانون اساسی ای که

است. هیچ فرقی نمی کند که جنس این مطالبه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی باشد.

اگر بخوایم با نگاهی روانکاوانه به این ماجرا بنگریم، حدود یک میلیون سال پیش از میمون های بزرگ جدا شدیم. آنچه از آن دوران تفاوت آدمیزاد با اجدادش را رقم زد نمادپردازی بود. انسان نمادپردازی را در سطوح مختلف انجام داد و با آن دیگری را به رسمیت شناخت. انسان با نام گذاری برای خود و دیگران به ویژگی ای دست یافت که او را از حیوان جدا کرد. سپس در طول این حداقل دو بیست هزار سال اخیر زندگی هوموساپینس (انسان نوین خردمند) به زندگی اجتماعی رسیدیم. طبق نظریه فروید در مورد گسترش و توسعه و به شهروندی رسیدن انسان، ما در طول شانزده هفده سال اول زندگی، تمام مراحل زندگی نیاکان خود را طی خواهیم کرد. نخستین هجاها حدود یک سال اول گفته می شود که معادل است با پانصد هزار سال پیش. حدود سه سالگی شمارش بیشتر از سه را یاد می گیریم که حدود سی هزار سال پیش توانستیم به این مرحله برسیم. خواندن و نوشتن را در پنج شش سالگی می آموزیم که معادل می شود بین هفت هزار تا چهار هزار سال پیش؛ ولی حدود دو هزار سال پیش به مقام شهروندی رسیدیم. مقام شهروندی یعنی قبول کردم قانونی که دیگری و من با هم گذاشتیم اولویت دارد بر خواهش من، بر تمنای من و آن چیزی که من دنبال هستم.

بنا بر مدل فروید، نهاد ما همان گوریلی است که تکامل ما را به او می رساند. من برتر یک مجموعه فرهنگی است که به ما منتقل شده است. این مجموعه، در طول یک میلیون سال شکل گرفته است. من دیگری نیز وجود دارد که در هر لحظه بین من برتر و نهاد ما قضاوت می کند. وقتی ما از مقابل رستورانی رد می شویم و گرسنه هستیم، می دانیم باید آنجا غذا بخوریم چون شهروند هستیم. اگر قرار بود نهاد ما تصمیم بگیرد یا پدران و مادران ما از یک میلیون سال پیش به امروز منتقل می شدند و در این موقعیت قرار می گرفتند، وارد می شدند و غذا بر می داشتند و می رفتند. برای آن ها چیزی جز علاقه و خواهش خودشان مهم نبود.

یکی از مطلوب هایی که همگان از آن سخن می گویند، ولی شوربختانه نمی گویند چگونه باید به آن رسید، شایسته سالاری و مردم سالاری (دموکراسی) است؛ دمو یعنی مردم، کراسی

## بدون تغییر بنیادین و بدون اندیشه توسعه و بدون از پیش ساختن شهروند متناسب با نیاز جامعه مدنی، هر تغییر ظاهری ماندگار نخواهد بود

# مرگ خواجهگان فرهنگ



نعمت‌الله فاضلی

از نقدهایی که منتقدان فرهنگی به خلیقات ایرانی‌ها می‌گویند یکی هم «مردم‌پرستی» است. این نقد معطوف به بزرگداشت‌هایی است که جامعه برای بزرگان می‌گیرد.

چنین داوری‌هایی درباره «شخصیت ملی» ایرانی‌ها و هر ملتی از بنیاد نادرست است. آلکس اینکلس، جامعه‌شناس کلاسیک، در کتاب منش ملی؛ منظری روانی-اجتماعی (۱۳۹۶)

ارزیابی انتقادی دقیق و جامعی از نظریه‌های شخصیت و منش ملی ارائه می‌کند و در نهایت بی‌پایه بودن آن‌ها را نشان می‌دهد.

ابراهیم توفیق و همکارانشان در پژوهش خواندن‌شان، برآمدن ژانر خلیقات در ایران (۱۳۹۸) نقد اینکلس را تأیید می‌کنند و نشان می‌دهند بحث‌های «جامعه‌شناسی خودمانی» که روحیه ایرانی‌ها را استبدادپرور، قدرگرا، سنت‌پرست، محافظه‌کار، زرتنگ و امثال این‌ها می‌داند نه از واقعیت اجتماعی، بلکه در فضای گفتمانی سده اخیر ایران شکل گرفته‌اند.

از این‌رو نیازی نیست نادرستی دیدگاه مردم‌پرستی ایرانیان را شرح دهم، اما اگر چنین می‌بود و مردم ایران خصلتاً بزرگان‌اندیشه را پاس می‌داشتند و ذات اندیشه‌دوست و اندیشمندپرست هم می‌داشتند و بزرگداشت اندیشمندان از این خصلت و طبیعتشان سرچشمه می‌گرفت، صفت شایسته و بایسته‌ای بود، اما چنین نیست.

علی رضاقلی، جامعه‌شناس فقید، در کتاب جامعه‌شناسی نخیه‌کشی (۱۳۷۵) نشان می‌دهد ایرانی‌ها نه تنها ستایشگر بزرگان نیستند، بل کمر به قتل آن‌ها بسته‌اند. هر دو دیدگاه «مردم‌پرستی» و «نخیه‌کشی» مناقشه‌انگیزند. نه بزرگداشت بزرگان و نه قتل آن‌ها، ریشه در «خلیقات مردم» ندارد، بل شیوه مواجهه مردم با اندیشمندان و بزرگان از ضرورت‌های تاریخی و اجتماعی و سیاسی هر دوره سرچشمه می‌گیرد.

پیشرفت و تحول فکری و فرهنگی جامعه نیازمند حضور زنده و فعال اندیشمندان در حوزه عمومی است. یکی از راهبردها، بزرگداشت نام و یاد آن‌ها هنگام وفات این بزرگان است. این کار نه اختصاص به ایرانی‌ها دارد و نه دوره و زمانه ما.

مولانا در دیوان شمس، غزلی در رثای سنایی، عارف و شاعر بزرگ پنجم و ششم، دارد و چنین آغاز می‌شود:

گفت کسی خواجه سنایی بمرد

مرگ چنین خواجه نه کاریست خرد

در ادامه، مولانا می‌نویسند سنایی و خواجهگان فرهنگ، هرگز نمی‌میرند، زیرا این‌ها «جان دوم» دارند که خلق آن را ندانند و به غلط گمان می‌برند «به جانان سپرد».

ادبیات ما سرشار از ستایش این خواجهگان است و به این ستایش همواره مفتخر بوده‌اند. به قول انوری:

عشق ترا خرد نباید شمرد

عشق بزرگان نبود کار خرد

زیاده مقدمه‌چینی کردم. بگذارید بیایم سر اصل مطلب و قصه بزرگداشت خواجهگان فرهنگ ایرانی در حال حاضر. قصه تلخ این است که گفتمان رسمی و حاکم به شیوه‌ای گزینشی و مطابق معیارها و ارزش‌های ایدئولوژیک، فضای رسانه‌ای و آموزشی و هنری را برای بزرگداشت برخی باز می‌کند و برخی دیگر را با طرد و نفی می‌نماید یا به حاشیه می‌راند. همه‌چیز به دوری و نزدیکی به ایدئولوژی بستگی دارد. بسیاری بزرگان ایران‌پژوه و خادمان فرهنگ ایرانی که جایی در گفتمان رسمی ندارند؛ بزرگانی چون عبدالحسین زرین‌کوب، پرویز اذکایی، محمدعلی اسلامی ندوشن، عباس زریاب خویی، ایرج افشار و صدها محقق برجسته دیگر. طرد این بزرگان با اتهام‌های ایدئولوژیک ملی‌گرا، سکولار و غربزده و وابسته انجام می‌شود. محققان علوم اجتماعی برجسته نیز که در زمینه فرهنگ معاصر ایران می‌کوشند، مشمول همین طرد و حاشیه‌رانی‌اند... بزرگانی مانند غلامحسین صدیقی، احمد اشرف، جمشید بهنام، احسان نراقی و دیگران جز برای محققان علوم اجتماعی، شناخته نیستند و جایی در برنامه‌های درسی و رسانه‌ای ندارند.

از وظایف بزرگداشت نام و یاد «اندیشمندان راستین ایرانی» است؛ خواجهگان فرهنگ، آن‌ها که خلاقانه و شجاعانه و عاشقانه درباره ایران و فرهنگ ایرانی در رشته‌های گوناگون (ادبیات، تاریخ، جغرافیا، زبان‌شناسی، مردم‌شناسی، جامعه‌شناسی و فلسفه) می‌اندیشند و می‌نویسند. اینان فرهنگ‌شناسان ایرانی مستقل‌اند، نه ایدئولوگ‌ها و چهره‌های سیاسی که به ضرب و زور تبلیغات حکومتی و سیاسی ساخته و پرداخته شده و می‌شوند.

محققان اصیل و عامه‌اهل فکر این خواجهگان را دوست دارند؛ و هنگام مرگشان در حوزه عمومی به ستایش و ثنای آن‌ها می‌پردازند و در رسانه‌ها، مطبوعات، شبکه‌های اجتماعی و مراکز فرهنگی و دانشگاهی، نمایش‌های باشکوهی از این ثناها و ستایش‌ها می‌آفرینند؛ و فیلم‌ها، عکس‌ها، نوشته‌ها، خاطرات، خدمات، زندگی، شخصیت و اندیشه‌های این خواجهگان را در حوزه عمومی ارائه می‌کنند؛ و برای مدتی هرچند کوتاه در معرض توجه همگان قرار می‌دهند.

این اندیشمندان آن هنگام زنده نیستند که پاسداشت‌ها را ببینند و از محبت دوستدارانشان سرشار شوند؛ و ما نیز نیک می‌دانیم مخاطب این پاسداشت‌ها هر کس تواند بود به جز خواجهگان رفته.

پس این پاسداشت‌ها چیست و مخاطب آن‌ها کیست؟ مثل هر نمایش دیگری، این نیز لایه‌های تو در توی آشکار و پنهان دارد و می‌طلبد که در آن درنگ کنیم. به‌ویژه اینکه در دهه‌های اخیر این پاسداشت‌ها پاره‌ای از حوزه عمومی ما شده و کمتر ماهی است که شاهد آن‌ها نباشیم. چند ملاحظه را هرچند ناقص و ناتمام در این زمینه می‌گویم.

۱) این پاسداشت‌ها، نه از جنس «سوغ و سوگواری»، بل، از جنس «سخن

و سخن‌سرایی) و اندیشه‌ورزی است. تار و پود زندگی و شخصیت اندیشمندان، تافته و بافته با «کلمات» است. مرگ آن‌ها هم در امتداد همین تار و پود، سخن و سخن‌سنجی و سخن‌سازی است.

کاستیکا براداناتان در شاهکار خواندنی‌اش جان دادن در راه ایده‌ها (۱۴۰۰) روایتی جذاب و عمیق از معنای مردن نزد اندیشمندان می‌دهد و به ما می‌گوید آن‌ها مرگ را هم تألیف می‌کنند. مردن به‌مثابه نوشتن، کار اندیشمند است. ما خوانندگان آثار آن‌ها هم این تألیفشان را می‌خوانیم و درباره‌اش با این و آن بحث می‌کنیم.

از قضا این تألیف مردن از دیگر آثار اندیشمندان معمولاً خواندنی‌تر از آب درمی‌آید. براداناتان نشان می‌دهد اندیشمندان هم از این واقعیت آگاه‌اند و نهایت سعی‌شان را می‌کنند تا مرگ بهترین

تألیفشان باشد. مرگ اندیشمندان تراژدی نیست، تألیف است؛ سوگ نیست، سخن است.

۲) پاسداشت‌ها و یادبودهای مرگ و درگذشت اندیشمندان، «نمایش زندگی» است نه مرگ. می‌دانیم که مرگ و مردن لایق هیچ ستایشی نیست. «مرگ‌ستایان» هم مرگ را برای همسایه

می‌خواهند نه خودشان. فریب نخوریم. آن‌ها که مرگ و مردن را به صد زیور لفاظانه تزئین می‌کنند، قدرت‌طلبانی هستند که جان دیگران را سپر بلای منافع و قدرت خودشان می‌سازند. این‌ها کاسبان مرگ‌اند.

اندیشمندان رنج می‌کشند حتی تا پای جان، اما رنج برای آن‌ها شادی است. آن‌ها شادی و زندگی را ستایش می‌کنند.

اندیشمندان راستین خود را به خطر می‌اندازند تا از آزادی، عدالت، محبت و انسانیت بگویند و مرگ را به جان می‌خرند تا شادی و زندگی را برای خود و دیگران ممکن سازند.

ما خوانندگان آثار اندیشمندان نیز همین را می‌دانیم و هنگام آخرین وداع با آن‌ها همین سرود شادی و زندگی را سر می‌دهیم. یاد و یادآوری و پاسداشت اندیشمندان راستین، جامعه و ما را سرشار از امید، زیبایی، آفریدن، مهربانی، انسان‌ورزی و انسانیت می‌کند.

۳) مخاطب پاسداشت‌ها که واضح است: خود ما و زندگان دیگر هستند. در این پاسداشت‌ها می‌خواهیم حرف‌هایی را به خودمان بزنیم؛ حرف‌هایی که «رخداد مرگ» می‌زند تا شاید

**پاسداشت‌ها و یادبودهای مرگ و درگذشت اندیشمندان، «نمایش زندگی» است نه مرگ. می‌دانیم که مرگ و مردن لایق هیچ ستایشی نیست. «مرگ‌ستایان» هم مرگ را برای همسایه می‌خواهند نه خودشان. فریب نخوریم**

تولد تازه‌ای برای ما باشد.

این «مرده‌پرستی» نیست؛ اشتباه نکنیم. افرادی هم که منتقدانه آن را «مرده‌پرستی» می‌نامند در دلشان ستایشگرند، اما حرفشان این ست که نباید ستایش و پاسداشت بزرگان راستین را موکول و منوط به مرگ آن‌ها کنیم، بل در زمان حیاتشان تحسین‌هایمان را نثارشان نماییم تا اندیشمندان سپاس ما را ببینند؛ و مهم‌تر، دیگران هم تشویق و ترغیب به اندیشیدن و کار خلاقه شوند.

۴) بزرگداشت فرهنگ‌شناسان راستین، پاسداشت فرد نیست؛ پاسداشت ایران و فرهنگ ایرانی است؛ فرهنگی که از دو سوی تحقیر و تهدید می‌شود؛ بنیادگرایان افراطی مذهبی؛ و نوگرایان افراطی مدرن.

۵) پاسداشت اندیشمندان، پاسداشت مقام دانایی و علم است. به‌ویژه امروزه روز که «دانشمندان دروغین» از راه رانت سیاسی و اداری و کتاب و مقاله‌سازی، مراکز دانشگاهی و پژوهشی را تسخیر کرده‌اند، پاسداشت فرهنگ‌شناسان راستین راهی است برای جلوگیری از درهم آمیختن دوغ و دوشاب و رسوا کردن «شبه‌محققان دروغین» که نمونه آن تازگی در رسوایی پایتون برملا شد. این محقق‌نماها هزاران‌اند.

این‌ها پاره‌ای دلالت‌ها و معناهای پاسداشت‌های همگانی اندیشمندان راستین و خواجهگان فرهنگ ایرانی‌اند. باشد که کوشندگان راهشان باشیم و برای آرمانشان بکوشیم. ■

## پرویز اذکایی، مورخ حکیم

محمدحسین یزدانی‌راد

دلیل تدریس پدرش در دبستان آلیانس، در این مدرسه گذراند و پس از آن به دبستان رازی رفت. دوره متوسطه را در دبیرستان پهلوی (امام خمینی کنونی) طی کرد و دروس حوزوی را نزد آخوند ملاعلی معصومی همدانی فراگرفت و از هجده سالگی در اداره مجله پیک اسلام، با نامبرده که از علمای نامی عصر خود بود، همکاری داشت. اذکایی بدین‌سان نخستین تجربه‌های اداره و انتشار نشریات فرهنگی را آموخت و در دوره دانشجویی نیز مدتی سردبیر نشریه وحید بود.

سال ۱۳۴۷ به دانشگاه تهران راه یافت و در رشته تاریخ ادامه تحصیل داد. پس از فراغت از تحصیل، با گذراندن دوره مدیریت در وزارت کشور، مدتی به سمت بخشدار یکی از شهرهای استان فارس منصوب شد. در این اوان به توصیه دوستانش ایرج افشار، محمدتقی دانش‌پژوه و علی نقی منزوی از این کار استعفا داد و با مساعدت ایرج افشار، از وزارت کشور به کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران منتقل و مسئولیت بخش عربی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران را عهده‌دار شد. چندی بعد به وزارت فرهنگ و

پرویز اذکایی ایران‌شناسی جامع‌نگر، پژوهشگری ژرف‌اندیش و تاریخ‌نگاری اندیشمند بود و در حوزه‌های گوناگون اعم از تاریخ، فلسفه، فرهنگ، کتاب‌شناسی و تاریخ علم صاحب‌اثر و صاحب‌نظر بود و آثار بدیعی از خود به یادگار گذاشت. بی‌تردید او آخرین بازمانده از نسل بزرگانی همچون علامه محمد قزوینی، سید حسن تقی‌زاده، احمد کسروی، عباس اقبال آشتیانی، مجتبی مینوی، عباس زریاب خویی و عبدالحسین زرین‌کوب بود که هرکدام سهمی قابل‌اعتنا در تعالی و اشاعه تمدن این مرز و بوم داشتند و تا پای جان، از هیچ کوششی در راه شکوفایی فرهنگ این سرزمین دریغ نوزدیدند.

او سال ۱۳۱۸ در همدان و در خانواده‌ای اصالتاً اصفهانی با فرهنگ زاده شد. پدرش، محمدکاظم، از فرهنگیان نام‌آوازه همدان بود که پس از تحصیل علوم قدیمه، فنون نوین را در مدرسه نصرت فراگرفت و در کسوت معلمی منشأ خدمات ماندگاری شد، از جمله تأسیس مدرسه فردوسی که از مدارس مهم شهر همدان در دوران معاصر به شمار می‌آید. اذکایی چهار سال از دوره ابتدایی را به

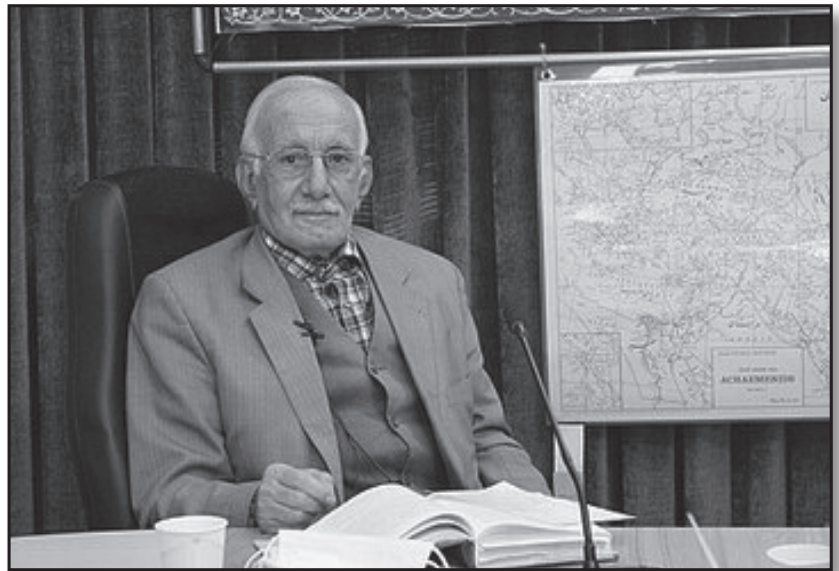
شاید از مشاهده کثرت و گستردگی این آثار در وهله نخست این طور استنباط شود که اذکایی به صورت پراکنده کار می کرد؛ اما بررسی دقیق آنچه به قلم و اهتمام او انتشار یافته، نشان می دهد رشته ای که این مهره ها را به هم ربط می دهد و بین آنها پیوند برقرار می کند، چیزی جز اطلاع رسانی فرهنگی در زمینه تاریخ و فرهنگ ایران نیست. تخصص و اطلاعات شخصی اذکایی در زمینه رویدادها و رجال همدان موجب شد آثار این منطقه از غنای بیشتری نسبت به سایر مناطق برخوردار باشد. نوشته ها، یادداشت ها، اشاره ها و گردآوری های او درباره تاریخ و شخصیت های نام آور همدان همچون باباطاهر، عین القضاة، خواجه رشیدالدین و میر سید علی همدانی تلاش مستمر او را در قلمرو تاریخ محلی عیان می سازد.

جنبه دیگری از نکاپوی فرهنگی اذکایی که شاید کمتر از سایر فعالیت های شناخته شده باشد، ارائه مشورت و پیشنهاد سازنده به شماری از نهادهای فرهنگی و پژوهشی داخلی بود. علاوه بر این راهنمای بسیاری از دانشجویان و پژوهشگران بود و در هدایت تعداد قابل توجهی از پژوهش ها، جست و جوها، پایان نامه های دانشگاهی و همایش های فرهنگی نقشی تعیین کننده داشت. او کتابخانه شخصی اش

را که مجموعه ای کم نظیر، تخصصی و متنوع، به ویژه در زمینه ایران شناسی، فلسفه و تاریخ است، به کتابخانه عمومی شهر همدان اهدا کرده بود. این مجموعه بیش از ۱۵ هزار جلد کتاب و نشریات ادواری را شامل می شود و ارزش مادی آن رقم بسیار هنگفتی برآورد شده است.

اذکایی پس از سال ها تلاش علمی و بعد از یک دوره بیماری، ۲۵ فروردین ۱۴۰۲ در همدان درگذشت. پیکرش در مراسمی با حضور شمار فراوانی از دوستان، دوستداران و شخصیت های

فرهنگی کشور تشییع و در زادگاهش به خاک سپرده شد. مقرر شد جایزه ای به نام او از سوی هیئت امناء موقوفه، به بهترین پژوهش در حوزه همدان شناسی اعطا شود. ■



تعهدات شغلی و تمرکز در فعالیت های پژوهشی، عامل اصلی تکثر و تنوع آثار منتشر شده از او پس از انقلاب بود. تألیف کتاب و مقاله، شرکت در همایش های داخلی در حوزه های ایران شناسی، اسلام شناسی و تاریخ علم و نگارش و انتشار مستمر نکته ها و یادداشت ها در زمینه های مطلوب و مورد علاقه اش همچنان ادامه داشت و لحظه ای از تحقیق و تتبع غافل نبود.

حاصل عمر اذکایی تألیف و ترجمه بیش از ۴۵۰ عنوان کتاب، رساله و مقاله در زمینه های ایران شناسی، تاریخ محلی، تاریخ علم، کتاب شناسی، نسخه شناسی، رجال شناسی، اطلاع رسانی فرهنگی و نیز جغرافیای تاریخی، نام جای شناسی، معرفی و نقد کتاب بود. از این میان، آثارش در حوزه ابوریحان شناسی اعم از تألیف، تصحیح و ترجمه و انتخاب تعلیق او بر کتاب الاثر الباقیه بیرونی به عنوان کتاب سال ۱۳۸۱، رازی شناسی و همدان شناسی مشهورتر است. ترجمه شماری از آثار حائز اهمیت در حوزه های پیش گفته

از سایر علاقه مندی های اذکایی بود که از آن جمله می توان کتاب های استیلای عرب (فان فلوتن، ترجمه از فرانسو) و آثار الباقیه (ابوریحان بیرونی، ترجمه از عربی) را نام برد. همچنین تفسیر نظری او در مورد تاریخ ایران تأمل برانگیز است.

هنر منتقل شد و به دلیل شرکت در کنگره های علمی از جمله کنگره جهانی ابوریحان بیرونی (تهران، ۱۳۵۲)، جشنواره جهان اسلام (لندن، ۱۳۵۴) و المؤتمر الدولی للبیرونی (ابوظبی، ۱۳۵۴) و آشنایی با ایران شناسان اروپایی، سال ۱۳۵۴ از طرف پروفیسور بویبل به دانشگاه منچستر دعوت شد. او در بخش مطالعات شرقی این دانشگاه به مطالعه مشغول شد و رساله دکتری اش را با عنوان جغرافیای تاریخی همدان تألیف کرد و پس از بازگشت به ایران، مدتی در دانشگاه بوعلی همدان به تدریس اشتغال یافت.

اذکایی با برخی از نهادهای پژوهشی همکاری داشت، از جمله مرکز تحقیقات علوم اجتماعی و مردم شناسی. او در دوران همکاری با این مؤسسه نخستین کتاب شناسی فرهنگ عامیانه ایران به زبان های خارجی را جمع آوری کرد؛ اثری که بازنمای رسمی کتاب های انتشار یافته در حوزه فرهنگ عامه بود و تا آن زمان پژوهشگر دیگری به این کار اقدام نکرده بود. اذکایی انتشار آثاری از این دست را در سال های بعد ادامه داد و با انتشار کتاب های فهرست ماقبل الفهرست و کتاب شناسی همدان برگ های زرین دیگری را در حوزه کتاب شناسی رقم زد. او از نویسندگان پُرکار دانشنامه های داخلی و خارجی از جمله دایره المعارف بزرگ اسلامی، دایره المعارف تشییع و دانشنامه ایرانیکا بود و در نگارش مقالات این دانشنامه ها سهمی مؤثر داشت.

پس از انقلاب با آغاز دوران بازنشستگی اجباری، فصل نوینی از فعالیت های فرهنگی او بنیان نهاده شد که تا چند ماه پیش از بیماری اش ادامه یافت. ثمرات پژوهش های این دوره از جهاتی پُر بارتر و متنوع تر از دوره های پیشین بود. رهایی اش از

”  
**حاصل عمر پرویز اذکایی**  
**تألیف و ترجمه بیش از ۴۵۰ عنوان کتاب، رساله و مقاله در زمینه های ایران شناسی، تاریخ محلی، تاریخ علم، کتاب شناسی، رجال شناسی، اطلاع رسانی فرهنگی و نیز جغرافیای تاریخی، نام جای شناسی، معرفی و نقد کتاب بود**

# از نوفل لوشاتو تا پیچ توبه زندان اوین

خاطره‌نویسی آقای غضنفرپور از آن منظر ارزشمند و مفید است که ایشان با صداقت و انصاف وقایع را بیان می‌کنند. منافع گروهی، جناحی یا شخصی در میان نیست که تاریخ را مطابق میل خود روایت کند. این نگاه صادقانه به گذشته امروز بسیار به کار آید تا درک کنیم از چه مسیری گذشتیم تا به اینجا رسیدیم. در شماره گذشته و این شماره، ایشان از وضعیت خود در زندان سال ۶۰ و ۶۱ و مشاهداتشان سخن می‌گویند.



احمد غضنفرپور

خوشحال شدند و وارد بحث شدیم. گرچه برای آموزش دادن نزد آنان رفته بودم، اما در پایان کار متوجه شدم مطالب قابل توجهی از آن‌ها آموخته‌ام که این افراد تمام زندگی و جوانی را برای آرمان‌های خود، آن هم بدون چشمداشت هزینه کرده بودند. آنان افرادی بودند با روحیه بالا و بسیار مقاوم. همگی می‌دانستند حکمشان چیست و نجاتی وجود ندارد، معذالک حاضر شده بودند توبه کنند. عده‌ای از روی مصلحت و عده‌ای هم از روی عقیده. تشخیص دادن این مرز باریک کار ساده‌ای نبود. کاوه می‌گفت در هر دو رژیم - گذشته و حال - شکنجه شدم. دست چپ او فلج شده بود. روزی چند نفر از بازجویان به سلول آمدند و بحث جالبی میان کاوه و آن‌ها درگرفت. به آن‌ها گفت نحوه شکنجه شما و نظام سابق تفاوت چندانی پیدا نکرده و من در هر دو نظام شکنجه شده‌ام. بحث بالا گرفت و یکی از بازجویان به شوخی حرف زشتی به او زد. او سخت ناراحت شد و بحث پایان گرفت.

سلول ما کوچک بود. یک طرف به سوی کریدور باز می‌شد و آن طرف کاملاً بسته بود. پنجره مشکل پیدا کرده بود. هوا بسیار گرم و سلول از هر دو طرف بسته بود. هرچه به نگهبانان می‌گفتمم لااقل این پنجره را باز کنید، اعتنایی نمی‌کردند. مدت یک هفته در حال نیمه‌خفگی به سر می‌بردیم. با وجود این، هر وقت اعتراض می‌کردیم، کاوه می‌گفت مبارزه یعنی مقاومت و ما را دلداری می‌داد و با همین روحیه آن وضعیت وحشتناک بی‌هوایی و گرمی را تحمل می‌کردیم.

بعد از یک هفته مسئول کتابخانه که جوان اهل مطالعه و دلسوزی بود، آمد. وضعیت را شرح دادیم. گفت به شرطی که بین خودمان باشد، شیشه پنجره را می‌شکنم. طوری بسته شده که کار دیگری نمی‌توان کرد. از آن پس توانستیم از آن وضع نیمه‌خفگی نجات پیدا کنیم. از آن زمان به بعد عصرها ورزش می‌کردیم. هرچند در آن زمان حمام وجود نداشت و مجبور بودیم در دستشویی با آب سرد استحمام کنیم. این روش در روحیه ما تا حدودی اثرگذار بود. وقت خواب، آن جوان اصفهانی با دهان ساز می‌زد و من آواز می‌خواندم، البته بسیار آهسته. روزی چند نخ سیگار به ما می‌دادند. هر سیگاری را با همدیگر پُکی می‌زدیم و نوبت به نوبت می‌کشیدیم.

## گفت‌وگو با همسلول‌ها

کاوه از شرایط درون سازمان خود گلایه داشت و انتقاد می‌کرد. می‌گفت تحمیل عقاید امر عادی شده است. تازه‌واردی را با انواع شگردها وادار می‌کردند گوش به فرمان باشد. به‌طور مثال می‌گفت روزی تازه‌واردی همراه با مسئول بالاتر از خیابان می‌گذشتند. نزدیک شیرینی‌فروشی آن شخص تازه‌وارد هوس خوردن شیرینی کرده بود. پیشنهاد می‌کند برویم شیرینی بخریم. بلافاصله با انتقاد شدید مسئول بالاتر قرار می‌گیرد و به او می‌گوید

در قسمت گذشته گفته شد بازجوی جریان چپ به نام برادر محمود، کتابی آورد به نام رسوایی مائوئیسم. در آن کتاب نویسنده سعی وافر کرده بود ثابت کند غضنفرپور در مقاله «القای ایدئولوژی» ردپایی از مائوئیست بودن خود به جا گذاشته است. پس از خواندن کتاب، به بازجو ثابت کردم این اتهامی بیش نیست. بعد از آنکه به ایشان ثابت شد نگارنده نه تنها کمونیست و مائوئیست نیست، بلکه منتقد این ایدئولوژی است و با نکات مثبت و منفی آن آشنایی دارد، از آن زمان به بعد نگاهشان نسبت به نگارنده تغییر کرد و به این نتیجه رسیدند که هیچ‌گونه حرکتی غیر از آنچه باید یک نماینده انجام داده باشد، انجام ندادهم.

مدتی بعد بازجو آمد و پیشنهاد کرد با این اطلاعات و اشرافی که درباره مارکسیسم داری، می‌توانی با سران سازمان‌های مارکسیستی وارد بحث شوی که اگر موفق شوی آن‌ها را راهنمایی کنی خدمت بزرگی کرده‌ای. اگر موارد ترور نداشته باشند، در حکمشان تخفیف داده می‌شود و اگر غیر از این باشد هم با حقیقت آشنا شده‌اند. در جواب گفتم این شیوه بهترین روش مبارزه با هر فکر و اندیشه‌ای است و اضافه کردم که هدف ما از اول انقلاب و قبل از انقلاب هم همین روش بوده و هست و خواهد بود. مرا از اتاقی که با دوستانمان بودیم به سلول سران کمونیست‌ها بردند. در آنجا آقایان قاسم عابدینی معروف به کاوه از سران گروه پیکار، نوریان، تورریسین سازمان فدائیان خلق، دکتر سعید یزدیان از سران کومله و یکی از جوانان کمونیست که نام او را فراموش کردم، حضور داشتند.

بعد از آنکه متوجه شدند من با دید باز و بدون تعصب این مکتب را بررسی کرده‌ام،



چگونه است؟ گفتم به نظر می‌آید قدری بهتر شده است. بلافاصله یکی از مسئولان گفت اوضاع همیشه خوب بوده، وضعیت ایشان بهتر شده. آقای محقق داماد گفتند همین گونه است که فلانی می‌گوید، حرفم را تصدیق کردند و رفتند و بعد از آن سه نفر از نمایندگان مجلس به نام‌های آقایان دعایی، هادی خامنه‌ای و دکتر هادی نجف‌آبادی از طرف مرحوم امام برای بازدید آمدند. شب را با هم غذا خوردیم. یکی از پاسداران هم نشسته بود. آقای دعایی اوضاع را پرسیدند. در جواب طفره رفتم. بلافاصله متوجه شد که نمی‌خواهم در حضور پاسدار حرفی بزنم. به او گفتم برو برای فلانی سیگار بخر و بیا. از این فرصت استفاده کردم و مختصری از اوضاع را شرح دادم. خوشحال شدند. موقع خداحافظی منتظر بودند مطلبی در جهت آزادی‌ام بگویم، ولی هیچ حرفی در این باره ندم. به آقای هادی خامنه‌ای گفتم به آقای خامنه‌ای سلام مرا برسانید و به امام بگویید برای آزادی هم هیچ درخواستی از شما ندارم. اگر خلاف قانون عملی انجام داده‌ام و مرا اعدام کردند، برای آن دنیا مرا ببخشند. این جمله را دوبار تکرار کردم. بعد از آن آقای سالک نماینده مجلس وقت آمد و درباره بنی‌صدر صحبت شد که در اصفهان در زمان سرپرستی کمیته، خطاب به ایشان گفته بود شما فاشیست هستید و قدری بد و بیراهه گفت؛ و در آخر ضمن خداحافظی گفت آقای معین‌فر در مجلس از شما دفاع کرده است.

سال‌ها گذشت تا سه سال پیش یکی از آشنایان که با آقای سالک هم روابط آشنایی داشت، در فرودگاه تهران هم‌دیگر را دیده بودند. آقای سالک از او پرسیده بود برای چه کاری به اصفهان می‌روی؟ گفته بود برای معالجه دندان نزد دکتر غضنفرپور می‌روم. تعجب کرده بود و پرسیده بودم، مگر او هنوز در ایران است؟ حتماً باید او را ببینم. به او بگویند وقت ملاقات ترتیب دهد، مطلب مهمی از گذشته‌ها دارم که باید به اطلاع ایشان برسانم. در همین اثنا موضوع مهمی برای فرزندم در جهت استعلام پیش آمده بود و تصمیم داشتم با آقای ناطق نوری ملاقاتی در این باره داشته باشم. خوشحال شدم که هم مطلب ایشان را بشنوم و هم اینکه اگر با آقای ناطق روابطی دارند پیغام را برسانند. ملاقات در حضور آن آقا که استاد دانشگاه تهران است برگزار شد. آقای سالک

یا روز بعد نزد نگارنده آمد و نظرم را جویا شد. به‌جای پاسخ دادن به پرسشش، مسائل دیگری را مطرح کردم. درست به یاد ندارم چه گفته شد، ولی آنچه رد و بدل شد، مورد پسندش واقع شد. آن زمان عده‌ای از آن‌ها هنوز ساده‌اندیش بودند و اگر مطالبی می‌گفتند — حتی به خطا — از روی دلسوزی بود. بعد از مدتی دوباره مرا به اتاق دوستان بردند. چند صباحی مشغول بررسی مطالب قیل شدیم. روزی بازجوی چپ (برادر محمود) آمد و گفت هر چه انتقاد دارید مکتوب کنید. با دوستان مشورت کردم و مطالبی را نوشتم که خلاصه آن چنین بود: شما مدعی هستید زندان‌های ما به‌مثابه دانشگاه است و نحوه کارمان آموزش دادن است؛ اما شما از افراد زندانی خبرچین تربیت می‌کنید. این نحوه کار با آن ادعا به هیچ وجه همخوانی ندارد. نامه را به او تحویل دادیم و چند روز بعد آقایان دکتر تکمیل همایون، مهندس جعفری مسئول روزنامه انقلاب اسلامی (که در مقاله قبلی به اشتباه سردبیر نوشته بودم) و مهندس انتظار یون را به او این بردند. مرحوم علامه مفتی زاده و مهندس رضا بنی‌صدر و نگارنده ماندیم.

### سیر رسیدن به آزادی

روزی برادر محمود آمد و گفت پرونده‌ات را مطالعه کردم؛ مطلب خلافی نداشستی و تا دو ماه دیگر آزاد می‌شوی. مهندس رضا بنی‌صدر پرسید تکلیف پرونده من چیست؟ او در پاسخ گفت هنوز آن را مطالعه نکرده‌ام. بعد از آن مهندس بنی‌صدر را به او این بردند و دو نفر در سلول باقی ماندیم. مرحوم مفتی زاده فکر می‌کرد زودتر از همه آزاد می‌شود، زیرا چند روز قبل فرزند و چند نفر از طرفداران او را آزاد کرده بودند، ولی چنین نشد. بعداً شنیدم وقتی او را به اوین برده بودند و وضعیت را از نزدیک مشاهده کرده بود، شدیداً معترض شده بود و بعد از آن می‌گفتند فوت شده.

قبل از آن مصاحبه دسته‌جمعی، در یک سلول افرادی بودم. بعد از چند روز مهندس بنی‌صدر را آوردند. او خودش را به مقامات زندان معرفی کرده بود و فکر می‌کرد تا چند روز دیگر آزاد می‌شود، اما چنین نشد. او ماند تا با هم آزاد شدیم.

در این سلول بودم که یک روز عصر آیت‌الله محقق داماد آمدند و چند نفر از نگهبانان نیز همراه او بودند. از نگارنده پرسیدند اوضاع

این هوس‌ها ناشی از افکار خُرده‌بورژوازی توست و با این طریق نمی‌توانی مارکسیست و انقلابی شوی. کاوه می‌گفت این نحوه برخوردها صرفاً برای مرعوب کردن و روکم کردن بود. به او گفتم استالین و استالین‌ها از روز اول دیکتاتور نبودند، بلکه برای برقراری یک جامعه بدون زور و استبداد و عالی‌قیام کردند؛ اما هسته اولیه که توسط لنین پایه‌گذاری شد و تمامی قدرت (اعم از اطلاعات، پُست‌ها، تصمیم‌گیری‌ها...) را به یک عده خاص سپرده و در انحصارشان قرار گرفت، به‌تدریج آن آدم‌های پاکدل و پاک‌نیت در گودال آب‌های راکد افتادند و آرام‌آرام این فضا رشد کرد تا جایی که استالین‌های کوتوله به اژدهای هفت‌سر تبدیل شدند و بوروکراسی به حد وفور رسید. مافیای قدرت و ثروت تمام امور را در دست گرفتند و هر مخالفی را به بیمارستان‌های روانی یا به سیاهچاله‌ها روانه می‌کردند، یا دسته‌دسته به جوخه اعدام می‌سپردند.

وقتی سران چپ استدلال‌ها و منطق مرا می‌شنیدند تصدیق می‌کردند و به‌تدریج روابط ما دوستانه شده بود. زمانی که کاوه و نوریان استدلال‌های مرا قبول می‌کردند آن جوان (نامش را فراموش کرده‌ام) بلافاصله قبول می‌کرد، ولی پیش از آن هرچه می‌گفتم نمی‌پذیرفت. نوریان انسان بسیار هوشمند و اهل دانش بود. از شرایط قیل از انقلاب و رابطه با شعرا و نویسندگان آن دوره نقل می‌کرد و می‌گفت بسیاری از آن‌ها نسبت به ما چریک‌ها، احساس حقارت می‌کردند. زمانی که بحث شروع می‌شد، هرکدام که از اتاق بیرون می‌رفتند برای دلجویی از امثال ما دیگری را مورد انتقاد قرار می‌داد. زن و بچه کاوه هم در زندان بودند. کاوه می‌گفت بچه من حرکات تند و خشن بازجوها را یاد گرفته است و همان روش‌ها را به کار می‌برد. از این جهت بسیار ناراحت بود. گاهی عکس او را به دور از چشم ما نگاه می‌کرد ولی احساساتش را پنهان می‌کرد، اما آثار غم و اندوه در رخسار او هویدا بود. می‌گفت می‌دانم حکم من چیست، آرزویم این است که قبل از مرگ به قهوه‌خانه‌ای در جنوب تهران بروم و چایی بنوشم و یک سیگار دود کنم. می‌پرسید آیا خواسته‌ای کمتر از این می‌شود؟ دست چپ او در اثر شکنجه فلج شده بود و با دست راست می‌نوشت و بسیار خوش‌خط بود. دیوارهای زندان را با خط درشت و زیبا تزیین می‌کرد.

جلسه‌ای ترتیب داده بودند و همه زندانیان را در آن جلسه آوردند، به‌طوری‌که هیچ‌کس نتواند دیگری را ببیند. کاوه وقتی پشت تریبون قرار گرفت با وجودی که چهره‌اش معلوم نبود زندانیان چپ متوجه صدای او شدند و در تمام مدت او را هو کردند. بالأخره مجبور شد تریبون را به یکی از مسئولان واگذار کند. آن مسئول شروع به صحبت کرد و گفت: شما مانند بیمارانی هستید که ما باید شما را معالجه کنیم! بعد از ختم جلسه

گفت: «شاید محلاتی از طرف مرحوم امام مأمور رسیدگی به وضعیت زندان‌ها شده بود. ایشان این وظیفه را به من محول کرد. سری به زندان‌ها زدم و مطالبی برابرم روشن شد. غالب زندانیان را در وضعیت بدی دیدم؛ از جمله این آقای کامران نماینده فعلی را که در وضعیت ناجوری به سر می‌برد و زندانیانان می‌گفتند حتی به حمام هم نمی‌رود. بسیار غمگین و افسرده است. دیگران هم به همین گونه. گفتم مرا به سلول غضنفر پور ببرید. وقتی شما را دیدم با روحیه خوب، آن هم در آن موقعیت، بعد از بازدید نامه‌ای به امام نوشتم و اشاره کردم فلانی را یک آدم استثنایی دیدم. از ایشان تشکر کردم؛ البته روحیهام چندان درخشان نبود و ایشان با مقایسه سایر زندانیان که در غم و افسردگی به سر می‌بردند چنین برداشتی داشتند. قبل از ایشان مرحوم محلاتی به زندان آمدند. ایشان را ملاقات کردم، می‌گفت برای وضعیت غذای زندانیان آمده‌ام. به من گفت: «آیا برادران از دست شما راضی هستند؟» گفتم: «آقای محلاتی خدا باید راضی باشد!» سکوت کردند و خداحافظی. فکر می‌کنم حرف‌های ایشان در آقای سالک اثر کرده بود. به هر صورت برداشت آقای سالک و نوشتن نامه به مرحوم امام مؤثر واقع شده بود، زیرا چند روز

بعد از آن از رادیو شنیدم مرحوم امام گفتند «بنی صدری‌هایی که خلافی نداشته‌اند، نباید در زندان بمانند».

یک روز بعد از ظهر، آقای هادی غفاری نماینده دوره اول به همراه بازجو و چند نفر دیگر به دیدنم آمدند. ایشان در آن زمان نزد حزب‌اللهی‌ها طرفدار زیادی داشت. خیلی دلجویی کرد و گفت نمی‌خواستیم دوستانمان در محبس باشند و از پذیرایی‌هایی که در منزل پاریس از ایشان و همسر و بچه‌هایشان کرده بودم سخن گفت و از نگارنده و همسرم خانم سودابه سدیفی تشکر کرد. آمدن ایشان و سخنان محبت‌آمیزشان تأثیر فراوانی به جا گذاشت.

بعد از آزادی از زندان، یکی از ائمه جمعه خطه مازندران به منزل پدر همسر آمد و درباره جلسه‌ای که آقای غفاری با افراد طرفدار خود

داشت گفت از او درباره نگارنده سؤال کرده بودند. ایشان دفاع کرده بود. شرایط به تدریج تغییر می‌کرد. از داخل مجلس آقای معین فر در

نطقی شدیدالحن معترض دستگیری ما شده بودند. عده‌ای از نمایندگان معتدل مجلس از جناح راست؛ و از طرفداران جناح اقلیت به طور مستقیم و غیرمستقیم در حد توان کوشش‌هایی به عمل آورده بودند، به طوری که وقتی آزاد شدم، برای بازپس گرفتن اتوموبیلم که با پول خود از دفتر هماهنگی خریدم به مجلس رفتم، آقای کنترایی رئیس دفتر رئیس مجلس اجازه دادند به دفتر بروم. ایشان خیلی خوشحال شدند و گفتند: «دوستان سلام شما را به ما می‌رسانند». به اتاق مربوطه تلفن زد و پیگیر شد. از این سخن ایشان تعجب کردم که من به کسی سلام نفرستاده بودم. به این نتیجه رسیدم که افرادی برای فراهم کردن زمینه آزادی‌ام از این گونه محبت‌های مؤثر استفاده کرده بودند.

از خارج کشور، ریاست وقت بین‌المجالس که مرکزش در ایتالیا بود نامه شدیدالحنی به ریاست مجلس آقای هاشمی رفسنجانی فرستاده بود و علت دستگیری مرا جویا شده بود. مرا به اوین بردند و خواستند به همراه خانم سودابه سدیفی همسر سابقم پاسخ نامه را بدهیم. با او مشورت کردم و به این نتیجه رسیدیم جواب قانع‌کننده و در خور شرایط آماده کنیم. روز بعد دوربین و ضبط صوتی آوردند. مطالب

را به زبان فرانسه بیان کردیم. موقعی که آقای سلامتیان برای فوت مادرش با هزار دردسر و واسطه به ایران آمده بود به دیدارش رفتم. او گفت بعد از دستگیری بلافاصله با دختر خواهرت خانم میترا وزیر می‌کرد ارتباط برقرار کردم و به ایتالیا نزد رئیس بین‌المجالس رفتم و موضوع را شرح دادم. ایشان قول داد در وقت مساعد اقدام کند و به موقع وارد عمل شده بود. از جزئیات دفاعیات زنده‌یاد معین فر در مجلس اطلاع نداشتم، تنها آقای سالک در ملاقات گفت ۱۰۰ روز قبل آقای معین فر از شما دفاع کردند. در یکی از مصاحبه‌ها، مصاحبه‌گر بدون آنکه قبلاً در این باره صحبت کرده باشد ناگهان پرسید راجع به دفاعیات معین فر چه نظری دارید؟ چون از قبل راجع به این موضوع و جزئیات

آن بی‌خبر بودم و فکری نکرده بودم، پاسخ غیرموجهی دادم. وقتی به سلول بازگشتم، پشیمان شدم. وقتی از ایشان درباره پاسخ‌های من پرسیده

بودند، آن بزرگوار در جواب گفته بودند: «اگر من هم به جای او بودم، صلاح در این بود که چنین بگویم»، ولی من خودم به هیچ وجه راضی نبودم و در زمانی که آزاد شدم حلالیت طلبیدم.

مدتی بعد مرا به زندان اوین بردند. با علامه مفتی‌زاده خداحافظی کردم و رفتم از آقای دکتر خداحافظی کنم. رئیس زندان آقای حاج امین آنجا بود. حالش بد شده بود و فشارش به بالای ۱۸ رسیده بود. ناراحت شدم، زیرا آدم بسیار خوبی بود و در حق زندانیان تا حدودی که می‌توانست کمک می‌کرد. بعد از خداحافظی به زندان اوین رفتم. وقتی وارد اتاق رئیس بند آقای حاج رضا شدم، بلافاصله گفت می‌خواهی به کدام بند بروی؟ نزد بازرگان یا رضا اصفهانی یا تکمیل همایون؟ تعجب کردم، آقای مهندس بازرگان و آقای رضا اصفهانی که دستگیر نشده بودند! گفتم

فرقی ندارد، هر کجا صلاح بدانید. لحنش تغییر کرد و با یک حالت تهاجمی گفت فرقی ندارد، پدرت را درمی‌آوریم! تجربه چندین برخورد پیشین به من آموخته بود باید در مقابل این آدم‌ها محکم ایستاد. با لحن تند گفتم: «شما حق توهین کردن به متهم را ندارید، اگر محکوم شدم، حکم هر چه صادر شده باشد، باید عمل شود». کوتاه آمد و گفت ببین، ما و امثال ما جوان هستیم و بی‌تجربه، ولی امثال شما دنیا دیده‌اید و باتجربه و سنی ازتان گذشته، چرا اوضاع را به این صورت درآوردید؟ وقتی دیدم آرام شد، گفتم مسائل سیاسی پیچیده است و در زمان مناسب صحبت می‌کنیم. مرا به یک اتاق ۲۰ الی ۳۰ نفره بردند که در آنجا به زحمت شرایط خوابیدن فراهم بود. فردای آن روز یک نفر آمد و گفت: «در اتاق ما سه نفر بیشتر نیستیم، من هستم و دو نفر روحانی. با حاج رضا صحبت کرده‌ام، می‌توانی نزد ما بیایی». به سلول آن‌ها رفتم و با آن‌ها آشنا شدم و پذیرفتم. این سلول مربوط بود به زندانیان اقتصادی. در مورد این افراد و دیگر اشخاص اقتصادی سختگیری کمتری نسبت به دیگر افراد و شخصیت‌های سیاسی بود. در کنار سلول ما، سلول بزرگی بود از بسیاری چهره‌های سیاسی، از جمله آقایان دکتر ناصر تکمیل همایون، دکتر ورجاوند، دکتر مهدوی، دکتر اردلان و چند نفر دیگر. به دیدن آن‌ها رفتم و به گفت‌وگو نشستیم. این جمع بعد از مدتی، جلسات آموزشی ترتیب دادند و هر کدام در زمینه تخصص خود وارد آموزش می‌شدند. این جلسات مورد استقبال زندانیان قرار گرفت و تا مدتی ادامه داشت.

در این مدت با افراد گوناگونی از زندانیان به بحث و گفت‌وگو می‌نشستیم و به درد دل آنان گوش می‌دادم. زندانیان سیاسی کمتر حرف می‌زدند. زندانیان اقتصادی بی‌پروا وارد گفت‌وگو می‌شدند و از وضعیت به وجود آمده برای آن‌ها گله‌مند بودند. مسئولین با آنان وارد معامله و

یک روز بعد از ظهر، آقای هادی غفاری نماینده دوره اول به همراه بازجو و چند نفر دیگر به دیدنم آمدند. ایشان در آن زمان نزد حزب‌اللهی‌ها طرفدار زیادی داشت. خیلی دلجویی کرد و گفت نمی‌خواستیم دوستانمان در محبس باشند و از پذیرایی‌هایی که در منزل پاریس از ایشان و همسر و بچه‌هایشان کرده بودم سخن گفت و از نگارنده و همسرم سودابه سدیفی تشکر کرد. آمدن ایشان و سخنان محبت‌آمیزشان تأثیر فراوانی به جا گذاشت

در دوران گذشته هم گرفتار شدیم و مثل کوه ایستادیم. اعدام و زندان‌های طویل‌المدت را تحمل کردیم... و از این گونه صحبت‌ها. مدتی نگذشته بود که ایشان را برای بازجویی از بند ما بیرون بردند. بعد از آن، از وضعیت ایشان بی‌خبر شدم تا اینکه بعد از آزاد شدن از زندان یک شب دیدم همگی اعضای ارشد از جمله ایشان در تلویزیون برای مصاحبه حاضر شده‌اند. یکی از اعضا به نام زرناس که در کنفدراسیون دانشجویان خارج از کشور فعال بود را می‌شناختم. کنگره‌ای در آلمان برگزار شده بود. ایشان نزد نگارنده آمد و از نحوه برخوردهای خشن، ضرب و شتم گروه‌های مائوئیستی گلایه داشت. خیلی ناراحت شدم، اما چون تازه وارد کنفدراسیون شده بودم، شناخته شده نبودم که کسی به اعتراضاتم توجه کند. وقتی او را در تلویزیون دیدم، به یاد آن گذشته و صدماتی که خورده بودم افتادم؛ و به یاد آن صحبت‌های آقای پورهرمان و گلایه‌ای که نسبت به سران سازمان‌های چریکی چپ داشت. به این نتیجه رسیدم که چقدر قضاوت کردن درباره افراد کار مشکلی است. تا کسی در شرایط دیگری قرار نگیرد (مانند مسابقات ورزشی مثل فوتبال یا رینگ بوکس است) وقتی نتواند بر حریف فائق آید، مورد نقد و سرزنش بیننده که پای تلویزیون نشسته قرار می‌گیرد. آقای «پورهرمان - ها» نمی‌دانستند اوضاع بعد از انقلاب ۵۷ - مخصوصاً در اوایل تأسیس - با دوران شاه - به‌طور خاص در دوره زوال او - به‌کلی تغییر کرده بود.

این قضیه تنها نسبت به زندانیان و گرفتاری‌های ناشی از آن دوران نیست، حتی در زندگی عادی، شرایطی برای افراد به وجود می‌آید که دیگران از عمق آن بی‌خبرند. با وجود این، به قضاوت‌های ذهنی دور از واقعیت‌ها

می‌نشستند و زمانی که خود به گرفتاری دچار شوند، قضاوتشان تغییر می‌کند. آن موقع است که خواهند فهمید بهترین قاضی بعد از خداوند، زمان است و گذشت زمان فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید

شمرنده آن کسی که عمل بر مجاز کرد لحظه فرارسیدن شب عید برای نگارنده که ۱۶ سال در خارج از کشور دور از خانواده و دوستان و کشور به سرمی‌بردم و آن شب باید

برای امتحانات سخت خود را آماده می‌کردم، شی فراموش‌ناشدنی بود. بعضی از زندانیان که اوضاع مالی خوبی داشتند مبالغی برای خریدن شیرینی و میوه به مسئولان پرداخته بودند و در



کردم بینم آیا این سؤال مربوط به آن نامه است یا نه؟ به آن‌ها گفتم ایشان را یکبار قبل از ریاست جمهوری بنی‌صدر در منزل ایشان ملاقات کردم. پرسید درباره چه مطالبی گفت‌وگو می‌کردید؟ گفتم درباره مسائل جاری؛ آن‌طور که به خاطر دارم درباره گفته‌های مرحوم شریعتی بود که گفته بودند «روحانیت توانایی لازم برای اداره مملکت‌داری را ندارد»؛ و از این قبیل صحبت‌ها.

منتظر بودم از آن نامه سؤال کند که سؤالی نشد. گفت چشم‌بند را بردار! دیدم آقای احمدزاده با چشم بسته نشسته‌اند. بازجو گفت شما را همین روزها آزاد می‌کنیم. گفتم آفتی یا عمودی؟ همگی خندیدند. گفت خودت چه فکر می‌کنی؟ گفتم علم غیب ندارم، شما چه فکر می‌کنید؟ (منظور از آفتی آزاد شدن، اعدام بود.)

این آخرین بازجویی در زندان بود. به سلول بازگشتم. مدتی نگذشته بود که اعضای حزب توده بازداشت شدند. یکی از آن‌ها را به بند ما آوردند. پرس و جو کردم گفتند ایشان آقای پورهرمان هستند. ترجمه‌های او را خوانده بودم. مترجم زبردستی بود.

چند نوبت با او گفت‌وگو کردم. می‌گفت شخص شما نماینده مجلس شورای اسلامی بوده‌اید و یکی از پایه‌گذاران این نظام؛ لذا مصاحبه شما در

تلویزیون موضوعی کاملاً عادی بود؛ اما در تعجبم چرا سران سازمان‌های چپ مانند قاسم عابدینی، حسین روحانی و دیگر اعضا با چه توجیهی حاضر به مصاحبه شدند؟! ادامه داد و گفت ما

بده‌بستان می‌شدند. اگر با پرداخت مبالغی کنار می‌آمدند، آزاد می‌شدند. ولی زندانیان سیاسی با وضعیت وخیمی مواجه بودند. بعضاً مورد شکنجه قرار می‌گرفتند و بعد از آن متناسب با جرمشان زندان بود یا اعدام.

چند روز قبل از عید نوروز ۱۳۶۰ رئیس بند (حاج رضا) آمد و گفت آقای دکتر دستجردی رئیس بخش بهداشت قصد ملاقات با شما را دارد. به اتاق رئیس رفتم. ایشان بلند شدند و با احترام برخورد کردند. گفتند مرا می‌شناسی؟ گفتم چهره‌اشنایی دارید. گفت می‌دانی کجا همدیگر را دیدیم؟ گفتم فکر می‌کنم در پاریس. گفت به همراه مرحوم محمد منتظری به منزلتان آمدیم و خانم شما آبگوشت لذیذی پخته بودند. خوردیم و به نوفل‌لوشاتو رفتم. با شوخی گفتم آقای دکتر نمک هم داشت؟! جواب دادند اگر نداشت به دیدنت نمی‌آمدم. به ایشان گفتم دندانپزشک هستم. اگر اجازه دهید برای معالجه بیماران به آن بخش بیایم. گفت فکر می‌کنم نیازی نباشد. منظورشان این بود که به‌زودی آزاد می‌شویم. خوشحال به سلول بازگشتم.

بعد از آن یک روز برای بازجویی احضار شدم. وقتی به آنجا رفتم، بازجو پرسید احمدزاده را می‌شناسی؟ می‌دانی کجاست؟ گفتم شنیده‌ام از ایران خارج شده. گفت قبلاً با او در ارتباط بودی؟ سؤال سختی بود. مرحوم احمدزاده به اصفهان آمده بودند و ملاقاتی با هم داشتیم. نامه شدیداللحنی که علیه مرحوم دکتر بهشتی نوشته شده بود را به نگارنده نشان دادند. آن را خواندم. بعد از گفت‌وگو و مطلع شدن از علت نگارش، نامه را امضا کردم. برای ناها را به منزل آیت‌الله غروی دعوت شده بودیم. در آنجا نامه را به ایشان دادند و ایشان بعد از مطالعه، حاضر به امضا کردن نشدند. این سؤال مرا به یاد آن نامه انداخت و فکر کردم به‌دست آن‌ها رسیده. صبر

حاج امین آنجا بود. حالش بد شده بود و فشارش به بالای ۱۸ رسیده بود. ناراحت شدم، زیرا آدم بسیار خوبی بود و در حق زندانیان تا حدودی که می‌توانست کمک می‌کرد. بعد از خدا حافظی به زندان اوین رفتم. وقتی وارد اتاق رئیس بند آقای حاج رضا شدم



احمد غضنفرپور همانجا بود. وقتی به منزلش رفتم تازه از حمام درآمده بود و خیلی لاغر شده بود. تقریباً ۱۵ کیلوگرم وزن کم کرده بود. به او گفتم چرا این قدر لاغر شده‌ای؟ گفت زندان به معنای واقعی بود. همه چیز را برایم تعریف کرد و گفت یک روز در زندان اسدالله لاجوردی رئیس زندان در سلول را زد و آمد داخل. پس از کمی صحبت گفت آقای فروهر من و شما عمر خود را کرده‌ایم. من هم که می‌دانستم که قصد دارند مرا بکشند، موضوع را عوض کردم. گفتم حاجی کمرتان درد می‌کند خوب شده؟ کمی با هم صحبت کردیم و او رفت.

### علاقه آقای خمینی نسبت به داریوش فروهر

پس چطور شد که فروهر پس از پنج ماه حبس آزاد شد؟

در روز دوم فروردین ۱۳۶۲ مسئولین جهت تبریک نوروز و ارائه گزارش به آقای خمینی نزد ایشان رفته بودند. زمانی که لاجوردی در حال ارائه گزارش بود، آقای خمینی سخن او را قطع کرد و از ایشان پرسید به من بگوئید آقای فروهر در منزلشان هستند یا نه؟ لاجوردی پاسخ داد نه آقا! ایشان حاضر به پس دادن بازجویی هم نشده است. در همان لحظه آقای خمینی به آقای موسوی تبریزی<sup>۳</sup> که در کنارش نشسته بود دستور داد بلند شود و به زندان اوین برود و آقای فروهر و دکتر غضنفرپور را بفرستید بروند منزلشان. (دکتر غضنفرپور شخصی بود که آقای خمینی به محض ورود به پاریس به منزل ایشان وارد شده بودند.)

مدت زندانی نگارنده هجده ماه بود. چند ماه در سلول انفرادی و بقیه در زندان عمومی. در سلول انفرادی بعد از بزنبکوب‌ها و آن بازجویی‌های زجرآور، فراغتی شد که بتوانم راجع به خاطرات و بسیاری از مسائل عمیقاً بیندیشم. سرانجام طرح کتابی در ذهنم شکل گرفت. بعد از زندان راجع به آن مطالعات زیادی انجام شد و سرانجام به نام «خردورزی و بصیرت علم آینده» که دو بخش آن در مجله چشم‌انداز ایران منتشر شد و اکنون آماده انتشار است. در حال حاضر این بخش از خاطرات، «از نوفل لوشاتو تا پیچ توبه زندان اوین و آزاد شدن از زندان» نوشته شد. بقیه خاطرات در فرصت‌های آینده آورده می‌شود؛ انشاءالله! ■

### پی‌نوشت‌ها:

۱. نیم‌نگاهی به ۷۰ سال تکاپو در راه سربلندی ایران؛ در گفت‌وگو با خسرو سیف. گفت‌وگو و تنظیم از مرضی رسولی پور، ص. ۲۱۰. دستگیری داریوش فروهر.
۲. آقای فروهر به نگارنده گفته بودند ۱۶ کیلوگرم.
۳. آقای موسوی تبریزی در سایت جماران بدون آنکه از آقای لاجوردی نام ببرند، اضافه کرده‌اند علاوه بر آقای فروهر و غضنفرپور، خانم سودابه سُدیفی و رضا زنجانی فرزند آیت‌الله زنجانی نیز آزاد شدند.

می‌کنم غضنفرپور جایی برای رفتن ندارند، اگر اجازه دهید به منزل ما بیایند. آقای لاجوردی گفت شما آزاد هستید، هر طور میل شما باشد. وقتی مرحوم فروهر را دیدم، بسیار لاغر شده بود. توی ماشین به من گفت حدود ۱۶ کیلو لاغر شده‌ام.

### روایت مرحوم سیف

مرحوم خسرو سیف که بعد از آقای فروهر دبیر کل حزب ملت ایران شدند، در خاطراتشان موضوع لاغر شدن و نحوه آزاد شدن زنده‌باد فروهر و نگارنده را این‌طور نوشته‌اند:

### دستگیری داریوش فروهر<sup>۱</sup>

**س:** در سال‌های دهه ۱۳۶۰ فعالیت‌های حزب ملت ایران به چه صورت ادامه یافت؟

**ج:** پس از ماجرای گردهمایی احزاب در میدان فردوسی در ۱۱ خرداد ۱۳۶۰ در اعتراض به اعدام‌ها، روزنامه آرمان ملت (ارگان حزب ملت ایران) به دستور دادستان انقلاب اسلامی توقیف شد و در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ قرارگاه حزب مورد حمله قرار گرفت و اشغال شد. در این زمان دیسک کمر داشتم و در منزل استراحت می‌کردم. برخی از افراد حزب مانند دکتر بهروز برومند، دکتر سیاوش صحت و آقای فلامرزی دستگیر شدند. آقای فروهر مخفی شد و پس از مدتی که از این وضعیت خسته شد به منزل دخترش پرستو در تهرانپارس رفت و در آنجا بازداشت شد. دو-سه روزی او را نگه داشتند و آقای خمینی که از این موضوع مطلع شده بود دستور داد او را آزاد کنند. فروهر مجدداً به منزل دخترش رفت، اما آنجا تحت کنترل سپاه بود تا اینکه پرونده فروهر را تکمیل کردند و مجدداً او در اواسط ۱۳۶۱ بازداشت شد و به مدت پنج ماه در زندان بود.

در دوم فروردین ۱۳۶۲ تلفن زنگ زد و در کمال ناباوری صدای فروهر را شنیدم. او خبر آزادی را داد و از من خواست تا به منزلش بروم. آقای دکتر

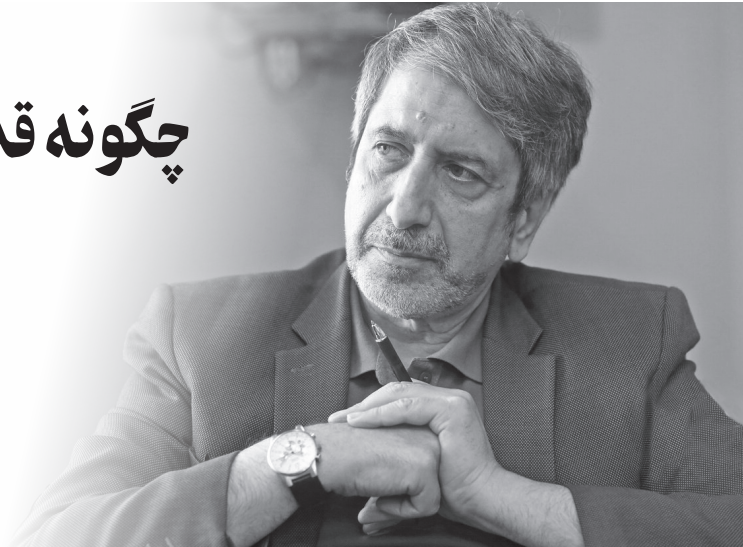
انتظار فرارسیدن تحویل سال نشسته بودیم. هنگام تحویل سال شد ولی خبری از آن‌ها نشد. عده‌ای از زندانیان که از دیدن زن و فرزند و خانواده محروم شده بودند به گریه افتادند. از دیدن این مناظر و وضعیت بسیار ناراحت شدم. روز بعد از عید مرا به دادگاه بردند. آقای مهندس رضا بنی‌صدر که مدتی از یک‌دیگر دور شده بودیم پشت در دادگاه در انتظار نشسته بود. صدای آشنایی شنیدم. به رضا گفتم این صدای فروهر است. چند لحظه بعد به دادگاه رفتیم. معمولاً آیت‌الله گیلانی باید محاکمه را شروع می‌کرد، اما حجت‌الاسلام نیری به جای ایشان آمده بود. سؤال و جواب‌ها شروع شد و بعد از آن خطاب به نگارنده گفت با این وضعیت و موقعیت که شما دارید هیچ‌کس جرئت نداشت دستور آزادی شما را بدهد. نمی‌دانم به چه دلیل حضرت امام دستور آزادی را صادر کرده و اضافه کرد ایشان دستور دادند آقای مهندس بازرگان و گروه ایشان دستگیر نشوند. به هر حال حکم شما هشت سال تعلیقی است، اگر خطایی سر بزنند، به حکم تعزیری تبدیل خواهد شد.

برای مهندس رضا بنی‌صدر هم دوازده سال حکم تعلیقی صادر شد و از دادگاه خارج شدیم.

قرار شد برای خداحافظی با دوستان و برداشتن لباس و وسایل به سلول بند بازگردیم. آقای لاجوردی به حاج رضا رئیس بند دستور داد لزومی ندارد شما وسایل را بیاورید، چشم‌بندها را باز کنید. وقتی چشم‌بندها را برداشتم، دیدم زنده‌باد داریوش فروهر، آقای نیری و لاجوردی جلوی در ایستاده‌اند. مرحوم فروهر ما را بغل کرد و بعد از احوالپرسی به اتاق دم در زندان رفتیم. مرحوم فروهر احساس کردند نگارنده در تهران جا و مکانی ندارم. البته عموزاده‌هایم در تهران بودند. تلفن آن‌ها را نداشتم. حواسم پرت شده بود و آدرس منزلشان یادم نبود. ایشان به لاجوردی گفتند فکر

# چگونه قدرت به جای عدالت نشست؟

## گفت‌وگو با دکتر غلامرضا ظریفیان



دکتر غلامرضا ظریفیان استاد بازنشسته گروه تاریخ در دانشگاه تهران است. وی سالیانی در مصدر مدیرکل و معاون وزیر علوم خدمت کرد، اما از نواذر مدیرانی بود که به جای اشغال هم‌زمان پست‌های هر چه بیشتر و کیفیت پایین مدیریت، در هر مسئولیتی که بود بسیار جدی و مسئولانه کار خود را انجام می‌داد و از شجاعت اخلاقی لازم نیز برخوردار بود تا آنچه را حق می‌شمرد بیان کند. ظریفیان که پیش از انقلاب به دلیل فعالیت سیاسی از دانشگاه اخراج شده بود، همواره پشتیبان دانشجویان بوده و در مقاطع حساس نیز نقش مؤثری ایفا کرده است. وی دانش‌آموخته دکترای تاریخ اسلام است و در این گفت‌وگو نیز از تحولات صدر اسلام می‌گوید که چه‌بسا ریشه و ردپای برخی نگرش‌های امروزی را می‌توان در آن آینه دید.

جزیره‌العرب در طول صدها سال مهاجرت‌های زیادی صورت گرفته است؛ و پدیده دوم جنگ بود. جنگ به یک پدیده هنجارین و روزمره برای به دست آوردن امکانات زیستی تبدیل می‌شد. کمبود آب، مواد غذایی و محیط‌هایی برای زیست قبیله، عواملی بود که اگر می‌خواستند زنده بمانند باید برای کسب آن می‌جنگیدند. حاصل این جنگ برای آن‌ها یک ارزش افزوده بود. هر کس قوی‌تر و توانمندتر بود، غنیمت بیشتری نصیبش می‌شد؛ بنابراین ما با یک مدل قبیله و به یک معنا عصبیت روبه‌رو هستیم که برای حفاظت از خود، به پدیده جنگ و غنیمت متکی است. جنگ یک امر هنجارین است، تا جایی که پیامبر وقتی مبعوث شدند در بحث‌ها و دلایلی که برای تشویق اعراب آن روز به کارهای خیر می‌آوردند، ذکر ویژگی‌های بهشت و آینده پس از مرگ بود. یکی از پرسش‌های اعراب از پیامبر این بود که آیا در بهشتی که تو از آن یاد می‌کنی جنگ هم هست. پیامبر می‌فرمودند نه، در آنجا صلح حاکم است. در آنجا غیریتی و تنازعی وجود ندارد، اما ذهن تربیتی عرب جاهلی یاد گرفته بود که با غیریت زندگی کند؛ لذا پاسخ آن‌ها به پیامبر این بود جایی که جنگ نیست به چه درد می‌خورد؟ یعنی اصلاً او زندگی را بدون غیر و بدون جنگ نمی‌توانست بفهمد. در این فضا پیامبر برای اینکه بتواند اندیشه‌اش و دین را ارائه کند، در برابر مدل موجود، باید یک مدل ارائه می‌کرد که جایگزین آن شود و نیروهایی که به او می‌گروند فهم جدیدی از هستی، از خودشان و دیگری پیدا کنند. مدلی که پیامبر در ۲۳ سال و به‌خصوص در مدینه ارائه کرد این بود که به‌جای «قبیله»، «امت» را گذاشت؛ البته مطابق آن منشور مدنی که پیامبر ارائه کرد - که در همه کتاب‌های تاریخی آمده است - این امت صرفاً معطوف به مسلمانان نمی‌شود، بلکه در واقع چارچوب شهروندی دارد؛ یعنی مشمول یهودی‌ها و همه شهروندان می‌شود. در گزاره‌هایی که در آن منشور مدینه آمده است، یهود و مسلمانان و هر کس که در مدینه است امت واحده هستند؛ بنابراین پیامبر به‌جای آن غیریت مزمن تاریخی که از دلش جنگ بیرون می‌آمد، امت را گذاشت.

اعراب بر عصبیتی اصرار می‌کردند که تنها دلیلش این بود که چون فرهنگ آبا و اجدادمان این گونه بوده است پس ما هم همین هستیم و به همین دلیل صدقش قطعی است، پیامبر به‌جای آن عصبیت، ایمان را گذاشت. ایمان و باوری که متکی بر انتخاب آزادانه، آگاهانه، مسئولانه، عادلانه و اخلاقی بود.

یکی از نقاط عطف تاریخ اسلام، حمله اعراب به ایران است. این مسئله را می‌شود از جوانب مختلفی بررسی کرد. یک زاویه هم، بررسی آثار آن در درون جبهه اسلامی است. شما معتقدید پیروزی اعراب بر ایران و روم، موجب بسیاری انحرافات سیاسی، فرهنگی و اخلاقی در بین مسلمانان شد. اساساً ایده گسترش جغرافیایی چگونه پس از رحلت پیامبر شکل گرفت؟

برای اینکه به این مسئله بپردازیم باید قدری به عقب برگردیم و وضعیت آن روز جامعه عرب را بشناسیم. پیش از اینکه اسلام مطرح شود، بخش عظیمی از جزیره‌العرب متکی بر زیست بادیه و صحراگردی بود نه زیست شهری؛ به تعبیر ابن‌خلدون زیست حضری (شهری) اش اندک بود و زیست بدوی متکی بر شتر داشت.

این جامعه به مقتضای جغرافیا و محیطش، مدلی برای زندگی خودش داشت و فرهنگی که در طول سالیان دراز ساخته و پرداخته شده بود و از آن به‌عنوان فرهنگ جاهلی یاد می‌کنند. از این مدل زیست هم سالیان دراز پاسداری و حمایت کرده و بر اساس آن نیرو تربیت کرده بود.

اگر یک هرم را در نظر بگیرید، در رأس این هرم قبیله بود، چون در بیابان نمی‌شد به شکل فردی زندگی کرد؛ بنابراین زیست، زیست قبیله‌ای است که متکی بر نوعی همگرایی مبتنی بر خون مشترک است. طبیعتاً این همگرایی متکی بر خون مشترک از یک‌سو نظام جمعی را برای قبیله ایجاد می‌کرد و از سوی دیگر، غیریت را برای کسانی که هم‌خون نبودند معنا و مشروعیت می‌بخشید. اساساً یک بخش عظیم از پایه و مایه نظام جاهلی همین غیریت و other است. این نگاه که ما همواره با یک other ها یا غیرهایی روبه‌رو هستیم که آن‌ها با جان و مال ما روبه‌رو می‌شوند و باید آن‌ها را از صحنه روزگار برداریم. این غیریت و تقابل در فرهنگ جاهلی خیلی عمیق بود. بسیاری از ادبیات، شعر و فولکلور متکی بر همین فرهنگ و تربیت بود. در این جامعه صحرائی، امکانات زیستی کم است، ولی زاد و ولد زیاد است، به دلیل اینکه به نیروی انسانی نیاز دارند. این عدم تطابق بین امکانات زیستی و جمعیت دو پدیده را ایجاد می‌کرد؛ پدیده اول، مهاجرت بود. گرچه همه نمی‌توانستند مهاجرت کنند، ولی می‌بینیم از این منطقه

غنیمت گرفتن، یک امر به شدت شایع و رایج در مناسبات این جامعه جاهلی بود. منطقی و توجیهش این بود: «الحق لمن غلب»: حق با طرف پیروز است. این شعار اساسی و بنیادین اعراب جاهلی بود. متأسفانه در فتوحات بعدی دوره اسلامی هم می‌بینیم همین شعار دوباره بازتولید می‌شود که مبتنی بر اصالت قدرت است. قدرت است که ارزش‌های حق را تعیین می‌کند، نه ارزش‌های حق متکی بر استدلال، متکی بر صبر و عدالت باشد. پیامبر جای غنیمت، «قسط و عدالت» را مطرح کرد که مفهومی توزیع عادلانه ثروت، قدرت و منزلت بود؛ البته طرح این مدل مفهومی این نبود که محقق شد. به خاطر اینکه پیامبر فرصت اندکی داشتند و تعلیم و تربیت یک امر درازمدت است و متکی بر یک عمر تاریخی است. بی‌جهت نبود که پیامبر در انتهای عمر خود نگران بود، احساس می‌کرد دیگر فرصت زیادی برای حیات ندارد و این مدل فقط ارائه شده و در حد خیلی محدودی امکان تحققش را پیدا کرده. کاملاً ارائه شده ولی چگونه می‌خواهد تداوم و تحقق پیدا کند؟ من نمی‌خواهم وارد بحث‌های اختلافی شوم، ولی اساساً موضوع غدیر تداوم این مدل است. مسئله این بود که چه کسی به این مدل اعتقاد دارد، چون آن موقع که حزب و نهادهای مدنی به این شکلی که ما امروز با آن روبه‌رو هستیم نبوده است که اعضای تربیت کند و حامل اندیشه‌ای باشد؛ بنابراین باید افرادی می‌بودند که به آن مدل اعتقاد داشته باشند. دوم اینکه این فرد یا افراد چقدر متعهدند که این مدل را تداوم دهند. آنچه در سقیفه رخ داد، اختلاف کلامی سنی و شیعه نیست. نهایتاً با دو رویکرد می‌شود آن را تعریف کرد. سقیفه

در عین حال که بحث و پیامبری را پذیرفت، ولی نهایتاً به این مدل رأی نداد. بخش‌های زیادی از این مدل به دلایلی متوقف شد. در بحث‌هایی که درون سقیفه مطرح شد و در کتب اصلی تاریخی، فقهی، روایی آمده است، نوعی بازگشت به قریش را مشاهده می‌کنیم. درحالی که تمام تلاش پیغمبر این بود که فرهنگ نژادی قریش را از مشروعیت بیندازد، چون مهم‌ترین و شاید اصلی‌ترین کانون دفاع از این مدل عرب جاهلی توسط قریش سامان می‌گرفت. آن نگاه به دلیل توانایی‌ها و سابقه‌ای که در آن

منطقه داشت، نهایتاً در سقیفه در برابر استدلال انصار پیروز شد. انصار به درستی استدلال می‌کردند که ما بودیم از پیامبر حمایت کردیم، اصلاً مدینه متکی بر حمایت ما بود. ما بودیم که همه ظرفیت‌ها را در اختیار پیامبر قرار دادیم تا این پایگاه شکل گرفت،

اما در برابر آن‌ها استدلال شد که جزیره العرب جز به قریش تمکین نمی‌کند. «الائمه من قریش»: رهبران باید از قریش باشند؛ یعنی باز آن مدل عرب جاهلی به یک معنی تا حدی ضعیف شده بود، رقیق شده و آسیب دیده بود ولی هنوز فربه بود و توانست این مدلی را که باید تداوم پیدا می‌کرد و فرصت آموزش و تعلیم و تربیت پیدا می‌کرد، پس بزند. در نتیجه مدل پیامبر این فرصت را نیافت که این نگاه تاریخی غیریت و دوگانگی و ضدیت و تفکر حق با پیروزی و غلبه است را به حاشیه براند.

حاصل قضیه این است که پس از رحلت پیامبر گرامی اسلام و شکل‌گیری سقیفه و برآمدن خلفای راشدین، اولین حادثه‌ای که در منابع تاریخی از آن یاد می‌کنند جنگ‌های ارتداد یا جنگ‌های رده است. جنگ‌های ارتداد چه بود؟ پس از فتح مکه جمعیت زیادی به اسلام گرویدند. قرآن می‌گوید: «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا». این گرویدن افراد جدید در سال هشتم هجرت واقع شد و تا رحلت پیامبر فرصتی نشد که آن‌ها با اسلام و قرآن آشنا شوند. پس از رحلت پیامبر در برخی از مناطق کسانی ادعای پیامبری کردند که به پیامبران دروغین مشهور شدند. برخی از قبایل عرب که مسلمان شده بودند گفتند ما دین را قبول نداریم و مرتد شدند و با خلیفه وارد جنگ شدند، اما جنگ‌های ارتداد دامنه گسترده‌تر و وسیع‌تری پیدا کرد و صرفاً به مرتدین محدود نشد. علتش این بود که یک پرسش جدی در میان اهل مدینه و بیرون مدینه ایجاد شده بود که چرا تداوم حکومت پیامبر باز همچنان باید بر مسئله قریش متکی باشد؟ چرا این افراد باید بر مصدر حکومت قرار بگیرند؟

جمعیت انبوهی شاید چند برابر آن کسانی که گفتند ما اساس دین را قبول نداریم، اعلام کردند ما به این تصمیم‌گیری سقیفه معترضیم و تا اقطاع نشویم زکات نمی‌پردازیم. اینان به مانعان زکات معروف شدند، اما انحراف مهمی که از این مقطع شکل گرفت این بود که تصمیم‌گیری استراتژیکی که در همان ابتدای قضیه توسط حاکمان صورت گرفت این بود که مانعان زکات را هم به کسانی که گفتند ما دین را قبول نداریم پیوند زدند؛ یعنی دامنه ارتداد را به شدت گسترش دادند. مسئله ارتداد را تعمیم دادند.

این شد که هر کس یک فروع دینی را هم انجام ندهد مرتد است، درحالی که نه در فقه اهل سنت و نه در فقه اهل شیعه، نداریم اگر کسی نماز نخواند، روزه نگرفت و یک واجب را انجام نداد مرتد است. او مسلمان است و از همه حقوق برخوردار، اما آن

نگاه غیریت‌طلبی که همچنان در پس ذهن عرب جاهلی بود و هنوز برای یک زیست جدید تربیت نشده بود، وارد این قضیه شد و دامنه غیریت را از یک محدوده اندک به یک محدوده بسیار گسترده تبدیل کرد. مانعان زکات کم نبودند. بخشی از آن‌ها صحابه پیغمبر بودند، حتی بعضی از این‌ها توسط پیامبر مأمور گرفتن زکات بودند و به ایمان و اسلام مشهور بودند، اما چون انتقاد داشتند مشمول ارتداد شدند. چماق مرتد و کافر شمردن افراد و اینکه باید با کافران جنگید، زنده شد. درحالی که در فرهنگ قرآنی فقط با کافر حربی که قصد امنیت و کیان تو را کرده است باید جنگید. به اعتبار قرآن مسلمان‌ها با بخش عظیمی از کفار در صلح و سازش بودند، با هم پیمان می‌بستند. در مدینه پیامبر مسلمان‌ها حق نداشتند با کسی که دین را قبول ندارد، ولی با او در صلح و امنیت است تعرض کنند. ولی پس از ایشان، دامنه ارتداد و کفر و غیریت، حتی از کفر هم عبور کرد و شامل مسلمانان و مؤمنینی که مانع زکات بودند هم شد. این سیاست را حتی برخی از اصحاب نقد کردند. یکی از اولین کسانی که بر این سیاست نقد دارد، جناب عمر است، به خلیفه اول می‌گوید مانع زکات هم مثل کسی است که نماز نمی‌خواند، ولی نهایتاً این امر پذیرفته نمی‌شود. به این شکل جنگ‌های ارتداد شروع شد. نکته مهم این است که چه کسانی نقش اصلی را در جنگ‌های ارتداد پیدا می‌کنند؟ این نکته مهمی است. بخش مهمی از صحابه اصلی در این جنگ‌های ارتداد حضور ندارند. کسانی که توانایی و سابقه جنگ داشتند، با سنت‌های جنگی آن‌ها آشنا بودند، عمدتاً تیره‌های بنی مخزوم و بنی امیه بودند. می‌بینیم که از یازده لشکری که علیه مرتدین ساماندهی می‌شوند، پنج فرمانده اصلی این لشکرها از بنی‌امیه هستند. همان‌هایی که پیامبر آن‌ها را طرد کرده بود. آن‌هایی که نقش اصلی و کلیدی را در جنگ‌های علیه مدینه پیامبر داشتند، فرهنگ جاهلی داشتند. بخش قابل توجهی از آن‌ها هم در فتح مکه مسلمان شدند؛ البته پیامبر در فتح مکه با آن‌ها با حداکثر مدارا روبه‌رو شد و گفت: «أَذْهَبُوا فَأَنْتُمْ الظُّلَمَاءُ» بروید، شما آزادید. ولی به هر حال آن‌ها کسانی نبودند که نقشی در موفقیت مسلمانان داشته باشند و بخش اصلی آن‌ها در فتح مکه مسلمان شدند. فرمانده جنگ‌های ارتداد خالد بن ولید می‌شود و معاون او عکرمه بن ابی جهل که در گذشته از آن‌ها به‌عنوان «اصحاب قبه و اعنه» یعنی قدرت متکی بر شمشیر و سلاح یاد می‌کردند. سرلشکرهای نظامی جامعه جاهلی بودند و بخشی از جنگ‌های دفاعی پیامبر را این‌ها به شکست کشاندند. خالد در فتح مکه تازه مسلمان شده بود، یک آدم کاملاً امنیتی نظامی است و با اسلام آشنایی ندارد. فرصت نکرده است که قرآن را مطالعه بکند و اسلام را بفهمد. او فرمانده مبارزه با مرتدین است و یازده لشکر را ساماندهی می‌کند. گزارش‌های تاریخی که شیعه و

”  
در مدینه پیامبر  
مسلمان‌ها حق  
نداشتند به کسی که  
دین را قبول ندارد، ولی  
با او در صلح و امنیت  
است تعرض کنند. ولی  
پس از ایشان، دامنه  
ارتداد و کفر و غیریت،  
حتی از کفر هم عبور  
کرد و شامل مسلمانان و  
مؤمنینی که مانع زکات  
بودند هم شد

وقتی سپاه پیامبر دارد به مکه می‌آید، هند به همسرش ابوسفیان می‌گوید دیدی محمد چگونه با قدرت مکه را فتح کرد؟ ابوسفیان آدم بسیار باهوشی بود و مسائل را خوب می‌فهمید، در پاسخ هند می‌گوید: تو اشتباه می‌کنی، محمد با قلب‌ها دارد وارد مکه می‌شود. این فتح قلب‌ها را، در جنگ‌های ارتداد و بعد هم در فتوحات به فتح تغلب تبدیل کردند. فتحی متکی بر غلبه و همان توجیه الحق لمن غلب. اصالت حق به اصالت قدرت تبدیل شد. این نگاه اول عمل شد، بعد تئوریزه هم شد، برنده‌هایش بنی‌امیه بودند. بعد هم حکومت اموی را تأسیس کردند و با همین نگاه مبارزه با کفر ۹۰ سال مسلط شدند. درحالی‌که اساس مصاف قرآن و فرهنگ پیامبر مبارزه با ظلم بود. مبارزه با ظلم او را کنار زدیم و مبارزه با کفر را جایگزین مبارزه با ظلم کردیم و با وجود هزاران ظلم، مبارزه با کفر را ادامه دادیم و متأسفانه به خودمان با مبارزه با کفر مشروعیت بخشیدیم؛ یعنی در فتوحات اساس مشروعیت را تغییر دادیم و مبارزه با ظلم به مبارزه با کفر تبدیل شد. به میزانی که با کافران می‌جنگیدیم مشروعیت پیدا کردیم. هرچند برخی از فقهای بزرگ اهل سنت مثل مالک بن انس و شافعی حاضر نشدند این فتوحات را تأیید کنند، خیلی با احتیاط عمل کردند. دقیق متوجه بودند که این قدرت است که خودش را دارد به نام دین مشروع می‌کند، اما

اتفاقی که افتاد این بود که مسئله با فتح حل نشد، چون از شام ثروتمند شده بودند و هم در این منطقه «سواد» ثروت زیادی وجود داشت. منطقه بین‌النهرین خیلی سرسبز بود، به آن سواد (سیاه) می‌گفتند؛ یعنی محلی که آدم وقتی از دور به آنجا نزدیک می‌شود، به دلیل تراکم درختان، ابتدا آن را سیاه می‌بیند. به همین جهت به این منطقه می‌گفتند سیاه. بین‌النهرین آب فراوان و امکانات داشت، پایتخت ایران در همین منطقه تیسفون بود. ثروت‌های عظیمی در ایران بود. نکته این است که بعد از فتح، دستگاه نظامی فاتح، فقط قدرت را نمی‌گیرد، بلکه عرصه پایگاه قدرتش اقتصاد است، عرصه اقتصاد را هم در

اختیار خودش قرار می‌دهد، این دو تلازم و ملزوم هستند؛ بنابراین در دوره خلیفه دوم که فتوحات گسترده می‌شود غنائم فراوانی به بیت‌المال سرازیر می‌شود، اما خلیفه دوم معیار تقسیم بیت‌المال را که قبلاً عدالت بود، بر اساس سبقت در دین و یا در جهاد قرار می‌دهد. جدولی درست کردند و گفتند:

که تو داری جنایت می‌کنی، ولی متأسفانه از وی حمایت شد، گفته شد ما شمشیری را که برای ما امنیت ایجاد می‌کند غلاف نمی‌کنیم. به این ترتیب فرهنگ جاهلی تداوم یافت.

**یعنی شماریشه تهاجم علیه ایران و روم را در همین جنگ‌های ارتداد و بازتولید فرهنگ جنگ‌طلبی جاهلی آن هم علیه کافران و نه ستمگران می‌بینید که انگیزه جمع‌آوری غنائم هم در آن دخالت زیادی داشت.**

«بله، به جنگ‌های بعد از پیامبر (فتوحات)» می‌گویند. فتوحات تداوم جنگ‌های ارتداد است. جنگ‌های ارتداد به پایان رسید، بخشنامه آمد که به سمت شام بروید. شام در این زمان در حیطة قدرت روم بود. در حقیقت پیام این بود که اگر غنائم می‌خواهید به آنجا بروید. اعرابی که در جنگ‌های رده بسیج شده بودند و این بار با برچسب فرهنگ اسلامی جاهلیت خودشان را دوباره بازتولید می‌کردند، از فتوحات استقبال کردند. همان‌طور که گفتیم یکی از ستون‌های مهم فرهنگ جاهلی غنائم بود. این بار با اسلام سعی کردند جنگ را و غنیمت را موجه کنند. توجه کنید فرماندهانی که به سمت شام رفتند از بنی‌امیه هستند. آن‌ها بخشی از قدرتش را در جنگ‌های ارتداد و بخش مهمی را در فتوحات دوباره به دست می‌آورند. مهم‌ترین فرمانده فتح شام یزید برادر معاویه و بعد خود معاویه است

و این منطقه کاملاً در اختیار امویان قرار می‌گیرد. هرچند حرکتی هم که به سمت ایران شد، باز بخشی از فرماندهان این منطقه اموی هستند. بخش مهمی از ایران و بخش مهمی از منطقه‌ای که به سمت روم می‌رود؛ یعنی به سمت سوریه و مصر و آفریقای شمالی توسط کسانی فتح می‌شود که مدل پیامبر را درک نکرده و بدان متعهد نبودند.

اساس دین جدید ایمان آگاهانه و آزادانه و عادلانه و اخلاقی بود متکی بر سلم و پذیرش غیر و دیگری. در نگاه امتی آن زمان که شامل حتی یهود و نصارا و دیگران می‌شد، به‌جای غنیمت، قسط قرار داشت که توزیع عادلانه ثروت و قدرت و منزلت را شامل می‌شد، اما در جنگ‌های رده و فتوحات بخش زیادی از این فرهنگ دچار تحریف شد. این در حالی اتفاق افتاد که قبل از آن مدل فتح مکه محقق شده بود که فتح قلب‌ها بود. خداوند از آن با عبارت: «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا» یاد می‌کند.

سنی از او نقل می‌کردند نشان می‌دهد آنچه در واقعه جنگ‌های ارتداد رخ می‌دهد بسیار بسیار نزدیک به همان خشونت جاهلی است، همان کشتارها، همان غارت‌ها، ولی این بار به نام دین انجام می‌گیرد؛ یعنی دوباره آن مدل جاهلی به نام دین بازتولید می‌شود. «الحق لمن غلب»، محوریت غنیمت دوباره بازتولید می‌شود. اتفاقاً این رویکرد می‌توانست بخش زیادی از اعراب را که همچنان در فرهنگ جاهلی زندگی می‌کرد، بسیج کند. اتفاقاً حاکمیت زمان هم این را تقویت کرد.

بخشی از جنگ‌های ارتداد بر ساخته قدرت است که می‌خواست خطر بزرگی را برای جامعه ایجاد کند که اصل دین در خطر است! تا آن پرسش‌های بنیادین که مدل پیامبر چگونه باید تداوم پیدا بکند و چرا تداوم پیدا نکرده است، مطرح نشود. توصیه‌های پیامبر در عرصه سیاست، با جنگ‌های ارتداد همه به حاشیه رانده شد. طبق گزارش مغازی واقدی و خیلی از تواریخ دیگر مثل طبری و یعقوبی اگر نگوییم همه، بخش عظیمی از غزوات پیامبر دفاعی و جلوگیری و پیشگیری از حملاتی است که به او می‌شود و جهاد این است که مسلمانان باید با جان و مالشان از کیان مسلمین دفاع کنند و نگذارند کیانشان مورد ظلم و ستم و تعدی قرار بگیرد، اما در کل این جنگ‌هایی که بر پیامبر تحمیل شد، طی ده سال تا جنگ حنین و فتح مکه، از دو طرف هفتصد هشتصد نفر کشته شدند. بیش از ۹۹ درصد این جنگ‌ها هم به پیامبر تحمیل شده است. تنها جنگی که پیامبر تدارک دیدند، بعد از نقض عهد صلح حدیبیه توسط قریش بود که مکه فتح شد. در این فتح از دماغ کسی خون نیامده است. فتح مکه جنگ سپید است. پیامبر اصلی‌ترین دشمنان خودش را هم که جنایت و ظلم کرده بودند، مورد عفو قرارداد. خانه دشمنانش را خانه امن کرد و آن‌ها را آزاد کرد. برخی از صحابه تندررو پرچم را می‌چرخاندند و شعار می‌دادند: «الیوم یوم المرحمه»؛ امروز، روز انتقام است. پیامبر وقتی متوجه این شعار شدند، به علی (ع) گفتند برو این پرچم را از دست این آدم‌های تندررو بگیر و این شعار را بده: «الیوم یوم المرحمه»؛ امروز ما اگر پیروز می‌شویم با رحمت پیروز می‌شویم نه با انتقام و خشونت، نه با نفی دیگری و غیر. ما آمدیم که انسان‌ها را زنده کنیم، نیامدیم آن‌ها را بکشیم، آمدیم منطقمان را ارائه کنیم، نیامدیم با شمشیر منطقمان را مسلط کنیم. علی‌رغم این فرهنگ، در دوساله جنگ‌های ارتداد چیزی نزدیک ۳ هزار نفر کشته شدند که بخشی هم از مؤمنین و مسلمان‌ها هستند، حتی می‌بینیم خالد بن ولید فردی مثل مالک بن نویره را که از انصار و از صحابه پیامبر است به جرم اینکه قبول نداشت در این شرایط زکات بدهد و انتقاد داشت، می‌کشد و با زن زیبایی او ازدواج می‌کند. جالب است که وقتی می‌خواهند به او جایزه بدهند، اولین کسی که با او مخالفت می‌کند شخص عمر بن خطاب است که می‌زند عمامه او را می‌اندازد



و دین را فقط در غیریت و خشونت با دیگری و کفرستیزی می‌دیدند، وقتی امیرالمؤمنین این مسئله را متوقف کرد، چون به شمشیر زدن عادت کرده بودند و دینشان فقط در همین فضای فتوحات معنی پیدا می‌کرد، شمشیر را به سر امیرالمؤمنین زدند. جنگ نهروان را راه‌اندازی کردند. اتفاقاً آن زیرک‌ها و آن سیاستمدارانی که دین را بر اساس قدرت سامان داده بودند؛ یعنی بنی‌امیه، از همین کوتاه‌فکران و کزراه‌ها و نگاه‌های متحجر بیشترین استفاده را کردند. می‌بینیم وقتی علی را با تروری که به نام تقدس دین یا جنگ مقدس - جنگی که مقدسش کرده بودند - کنار می‌گذارند، گویی حکومت علی یک میان‌برده بود، بعد بنی‌امیه ۹۱ سال به اعتبار فتوحات، به اعتبار این جنگ‌ها بر مصدر جهان اسلام می‌نشینند و بعد هم این مناسبات به نام عباسیان تداوم پیدا می‌کند.

**بنا به فرمایش شما پس از رحلت پیامبر ما شاهد بازتولید افکار جاهلی و قبیله‌ای هستیم که قرار بود منسوخ شود. این تغییر، رحمت پیامبر را به خشونت و انتقام تبدیل می‌کند و به جای شایسته‌سالاری و صلاحیت‌محوری، قبیله‌گرایی می‌نشیند. با تز هر کس با ما نیست علیه ماست، فرهنگ جدیدی به نام دین غالب می‌شود. مفاهیم دینی محتوایش عوض می‌شود. با جنگ‌های ارتداد این تفکر رشد می‌کند که هر کس یکی از احکام اسلام را انجام ندهد، کافر است و می‌شود با او جنگید. می‌شود او را کشت. در جامعه خود ما هم هستند کسانی که فکر می‌کنند اگر کسی یک معصیتی کرد، بی‌دین و مستحق همه‌گونه مجازات است.**

﴿ تئوری خوارج همین بود که می‌گفتند هر کس گناه کرده است باید برگردد، وگرنه مجازات او مرگ است؛ یعنی مجازات گناه را مرگ می‌دانستند. به همین دلیل هم امیرالمؤمنین را ترور کردند. می‌گفتند در واقعه حکمیت که خودشان بر علی علیه‌السلام تحمیل کردند، او اشتباه کرده است. می‌گفتند علی تو اشتباه کردی، بیا توبه کن و اگر توبه نکنی گناه کردی و حکمت مرگ است.﴾

**استاد! نکات در خور تأملی را مطرح کردید، ولی پرسش‌های زیادی هم پیرامون آن وجود دارد که به تفصیل بیشتر موضوع نیاز خواهد داشت؛ مانند نقش علی و یارانش در این روند و اینکه آن‌ها چه موضعی در قبال این دگردیسی و چرخش به عقب اتخاذ کردند. همچنین علت شکست ایران و پیروزی اعراب، امیدوارم در جلسات بعد به این مسائل پردازیم. ■**

علیه این سیاست حضرت علی است. حتی آمدند به حضرت علی گفتند باشد از این به بعد هر سیاستی را می‌خواهید در مورد توزیع بیت‌المال بر اساس مدل پیغمبر داشته باشید، اما این سیاست را عطف به ماسبق نکن، به گذشته‌ها کار نداشته باش. امام گفتند: اگر این پول مال خودتان است من کاره‌ای نیستم که در آن دخالت کنم. اگر مال خودتان نیست مال بیت‌المال است، مال همه مردم است، باز من چه کاره‌ام که از آن بگذرم و بیخشم؟ اگر مال بیت‌المال است و از رانت و اختلاس و همین مناسبات اقتصادی مبتنی بر جنگ و قدرت درست شده است من آن‌ها را از شما می‌گیرم. همین هم شد و گفت حتی اگر در کابین زنتان هم باشد من آن را برمی‌گردانم. این مشکل علی بود که می‌خواست این غنیمت را به عدالت نبوی و قرآنی تبدیل کند و دیدیم با چه مسائلی روبه‌رو شد. با مشکل بنی‌امیه روبه‌رو شد که می‌خواستند دوباره فرهنگ جاهلی را برگردانند. وقتی خواست معاویه را کنار بگذارد، جنگ صفین برای او راه انداختند. متأسفانه در این بازتولید فرهنگ خشونت و جنگ، می‌بینیم کسانی در جامعه برجسته می‌شوند که اساساً در جنگ بزرگ شده‌اند و دین را جز جنگ و خشونت نمی‌بینند، زیست‌شان هم عمدتاً زیست بیابانی است، مهم‌ترین این محصول خوارج هستند.

**یعنی بازتولید فرهنگ جاهلی به نام دین، خود پدیده‌های نوینی هم ایجاد کرد که یکی از آن‌ها خوارج بود، اما اینان تعصب مذهبی زیادی داشتند و با امویان متفاوت بودند. نسبت آن‌ها با امویان چه بود؟**

﴿ خوارج تفکر منجمدی داشتند و صفر و صدی به مسائل نگاه می‌کردند. این‌ها در جنگ احیا شدند. آن روحیه خشن خود را در این جنگ‌ها و فتوحات می‌توانستند به کار گیرند. تأمین‌کننده خشونتشان همین جنگ بود. اتفاقاً مشکلی که علی پیدا کرد همین بود که وقتی گفت فتوحات متوقف و ما باید برویم آن مدل پیامبر را دوباره احیا کنیم، خوارجی که در جنگ تولید شده بودند

ما بر اساس سبقت در دین، سبقت در جهاد، سبقت در حضور همین فتوحات و جنگ‌های ارتداد بیت‌المال را تقسیم می‌کنیم. درحالی که اساس بیت‌المال ربطی به دین و جنگ نداشت، همه انسان‌هایی که در آن سرزمین زندگی می‌کردند، زن و مرد و پیر و جوان و کافر و مسلمان از آن بهره‌مند می‌شدند. ثروت مال همه انسان‌هاست و در سنت پیامبر و حتی در سنت جناب ابوبکر و بعد در سنت امیرالمؤمنین اساس توزیع بیت‌المال همین توزیع عادلانه بود، نه توزیع متکی بر سبقت در دین یا جهاد. درحالی که بخش زیادی از این سبقت‌ها متکی بر قدرت و به دست آوردن غنیمت بود. حاصل این برنامه اقتصادی ایجاد یک نوع اشرافیت جدید شد. قبلاً همه کسانی که حق شهروندی داشتند با تلاش خودشان و کار خودشان سر جای خودشان بودند و یک مالیاتی هم می‌پرداختند. قبلاً هر کسی از بیت‌المال مثلاً ۵ درهم می‌گرفت، اما با سیاست جدید، یک عده‌ای ۵ هزار درهم می‌گیرند، یک عده‌ای ۵ درهم می‌گیرند؛ بنابراین می‌بینیم در فتوحات آن مدل عرب جاهلی با مدل پیامبر تلفیق شده و مدل جدیدی درست کردند. در حقیقت روح آن مدل پیامبر به حاشیه رانده شد؛ یعنی امت به کنار نرفت، اما قبیله - به شکل جدید - به آن اضافه شد، باز قریش همه کاره شد، باز بنی‌امیه نقش کلیدی و اساسی را در مدیریت نظامی و امنیتی پیدا کرد. ایمان به کنار نرفت، ولی به شدت عصیبت‌ها در کنارش زنده شد. اینکه اعراب بهتر از غیر اعراب هستند، عصیبت‌های نژادی، عصیبت‌های قبیله‌ای و جاهلی دوباره در لباس دین احیا شد و متأسفانه قسط و عدالت به حاشیه رانده شد. غنیمت این بار به نام دین احیا شده است. حضرت علی که به حکومت می‌رسد، تمام تلاشش این است که دوباره سعی کند آن مدل را احیا کند. کمر علی علیه‌السلام با همین غنیمت‌ها شکست. چون ایشان صراحتاً اعلام کرد من برمی‌گردم به آن توزیع عادلانه ثروت و همه این امتیازاتی را که بخشی از صحابه یعنی اشرافیت جدید ایجاد کردند، همه را می‌گیرم. جنگ جمل اساساً یک نوع قدرت‌نمایی



# تغییر قواعد بازی در مربع ایران، عربستان، اسرائیل و امریکا

در اولین روز تهاجم همه‌جانبه ائتلاف عربستان به یمن، دکتر ظریف، وزیر خارجه پیشین ایران، گفت: «دود این کار به چشم عربستان خواهد رفت»؛ و به هیچ نتیجه‌ای نخواهد رسید که به واقعیت پیوست. آقای محمد احمدی طی مقاله‌ای کارشناسانه با عنوان «تغییر قواعد بازی در مربع ایران، عربستان، اسرائیل و امریکا» تلاش کرده‌اند تا جابه‌جایی دوست و دشمن و چگونگی در بن‌بست قرار گرفتن نتانیاها در افراطی‌گری متحدتم خود و نیز دوپارگی اسرائیل بر سر کنترل دولت بر نظام قضایی را تشریح و تحلیل کنند. از همه مهم‌تر غافل‌گیری امریکا از اتحاد ایران و عربستان و تلاش امریکا و اسرائیل برای برهم زدن این توافق نشان دهند. در پایان بر شماری از منافع ایران از توافق با عربستان بسیار قابل توجه است. از دوستان و خوانندگان نشریه انتظار می‌رود که با دقت این مقاله را مطالعه کرده و مطالب راهبردی آن بر خورد فعال داشته باشند.

قدس که بیش از ۳ میلیون نفر را شامل می‌شوند، به کلی از حضور در انتخابات محروم هستند. در مجموع، حدود ۵ میلیون فلسطینی در کرانه باختری و قدس و غزه، و ۵ میلیون و ۵۰۰ هزار آواره فلسطینی در سایر کشورهای منطقه زندگی می‌کنند که اسرائیل حق تعیین سرنوشت را از آن‌ها سلب کرده است.<sup>۵</sup> به این ترتیب، دولت نتانیاها با ائتلافی از احزاب راست‌گرای افراطی تشکیل شد که تمایلات قوی برای خشونت‌طلبی و ضدیت علیه فلسطینی‌ها دارند. یکی از آن‌ها حزب ملی‌گرای صهیونیسم مذهبی تحت ریاست بزلال اسموتربیک<sup>۶</sup> شهرک‌نشین تندرو است که وزیر دارایی کابینه شده است. همچنین باید از حزب قدرت‌یهودی<sup>۷</sup> و رئیس آن ایتامار بن‌گوریر<sup>۸</sup> نام برد که به وزارت امنیت ملی منصوب شده است. او در تبلیغات و تحریک علیه فلسطینیان شهرت دارد. کابینه نتانیاها به سرعت، پروژه شهرک‌سازی را گسترش داد تا راه تشکیل کشور مستقل فلسطینی را که خواسته رسمی اکثر کشورهای جهان از جمله امریکا است، بیش از پیش مسدود کند. این سیاست دائمی اسرائیل بوده و دولت‌های امریکا و اروپا نیز معمولاً جز انتقاد، واکنشی به آن نشان نمی‌دهند؛ اما آنچه دولت جدید راست‌گرا را متمایز می‌کند، هجوم هم‌زمان آن به فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌های مخالف است. از یک‌سو، دست صهیونیست‌های تندرو برای آزار و کشتار فلسطینیان بازتر شده و از سوی دیگر، تلاش نتانیاها برای زیر و رو کردن نظام قضایی، خشم یهودیان مخالف او را برانگیخته است. تغییرات مورد نظر او در جهت تضعیف دیوان عالی، ناتوان کردن آن در نظارت بر دولت، محدودیت حقوق جناح اقلیت، و نجات شخص نتانیاها از پرونده‌های فساد است.<sup>۹</sup>

نسبت به سال‌های اخیر، فضای سیاسی در امریکا به نفع اسرائیل میل کرده است؛ مجلس نمایندگان امریکا در کنترل حزب جمهوری‌خواه است و دولت آن کشور از دودستگی و نبود اراده رنج می‌برد. جمهوری‌خواهان که چشم به نفوذ لابی اسرائیل در انتخابات ریاست‌جمهوری امریکا در سال ۲۰۲۴ دوخته‌اند، از دولت بایدن خواسته‌اند در مسائل اسرائیل دخالت نکنند، اما همکاری نظامی با آن رژیم بر افزایش دهد و منابع مالی کمک به آوارگان فلسطینی را مسدود کند. دموکرات‌های امریکا دچار اختلاف نظر هستند اما بسیاری از آن‌ها نگرانی خود از تغییرات نظام قضایی اسرائیل را ابراز کرده‌اند. پس از افزایش خشونت‌ها علیه فلسطینیان و مخالفان نتانیاها، دموکرات‌ها در طی نامه‌های متعدد، از دولت بایدن خواسته‌اند دخالت کند، ولی شعارهای خود را با عمل مؤثری همراه نکرده‌اند. اسرائیل میلیاردها دلار کمک مالی و نظامی سالانه را با تصویب کنگره امریکا دریافت می‌کند، بدون اینکه اهمیتی به خواسته‌های رسمی دولت آن کشور بدهد. همان‌طور که سناتور امریکایی کریس ون‌هالن<sup>۱۰</sup> می‌گوید، صدو هجدهمین کنگره به‌طوری پشت سر دولت بایدن حرکت می‌کند که امریکا در مقابل دولت نتانیاها ضعیف به نظر برسد. با سوءاستفاده از این

## تغییر قواعد بازی در اتحاد راست و تفرقه چپ

تحولات سریعی که اخیراً در منطقه غرب آسیا رخ داده، تا چند ماه باورکردنی نبود. این وقایع می‌تواند بازی بزرگ و چندجانبه بین ایران، عربستان، اسرائیل و امریکا را زیر و رو کند. ماجرا را از انتخابات اول نوامبر ۲۰۲۲ اسرائیل آغاز می‌کنیم. حدود ۴ میلیون و ۷۶۰ هزار نفر در این رأی‌گیری شرکت کردند که در نتیجه، در دسامبر ۲۰۲۲ بنیامین نتانیاها بار دیگر به‌عنوان نخست‌وزیر اسرائیل به قدرت رسید. احزاب راست‌گرای هوادار او فقط با ۳۰ هزار رأی بیشتر از مخالفان او، یعنی احزاب میانه و چپ‌گرا، در انتخابات برنده شدند. این اختلاف کمتر از یک کرسی پارلمان محسوب می‌شود، اما در عمل، اتفاقی افتاد که نتانیاها و متحدانش هشت کرسی بیشتر از مخالفان به دست آوردند، یعنی ۶۴ کرسی از ۱۲۰ کرسی پارلمان را در اختیار گرفتند.<sup>۱</sup>

این تفاوت ناشی از مهارت نتانیاها برای متحد کردن راست‌گرایان زیر پرچم احزاب بزرگ‌تر، و بی‌کفایتی و تفرقه مخالفان آن‌ها برای گرد آمدن تحت لوای احزاب بزرگ‌تر خود است. ائتلاف حزب لیکود با حزب صهیونیسم مذهبی،<sup>۲</sup> حزب شاس،<sup>۳</sup> حزب یهودیت متحد توراتی<sup>۴</sup> و احزاب کوچک‌تری که به آن‌ها ملحق شدند، در مجموع ۲ میلیون و ۳۶۰ هزار رأی آورد. هشت حزب مخالف نتانیاها در مجموع ۲ میلیون و ۳۳۰ هزار رأی داشتند، اما دو حزب چپ‌گرا که با احزاب بزرگ‌تر جبهه خود متحد نشدند، به علت عدم کسب حداقل آرای لازم برای کسب یک کرسی در پارلمان، یعنی ۱۵۵ هزار یا ۳/۲۵ درصد آرا از بین آن‌ها حذف شدند و حدود ۲۹۰ هزار رأی آن‌ها بی‌اثر شد. اگر این دو حزب کوچک در اتحاد با بقیه مخالفان نتانیاها، آرای پراکنده خود را با آن‌ها جمع می‌کردند، راست‌گرایان نمی‌توانستند به این راحتی اکثریت را به دست آورده و پارلمان را کنترل کنند. مشکل دیگر چپ‌گرایان این است که برای کسب آرای بیشتر، از اعراب ساکن سرزمین‌های ۱۹۴۸ دعوت به همکاری و اتحاد علیه راست‌گرایان می‌کنند، اما زمانی که با کمک آن‌ها به قدرت می‌رسند، چنان‌که در دولت قبل نشان دادند، هیچ اقدام مؤثری برای کسب حقوق فلسطینیان انجام نمی‌دهند و عملاً همان سیاست‌های کلی راست‌گرایان مانند گسترش شهرک‌های یهودی را دنبال می‌کنند. از این‌رو، فلسطینی‌های ساکن سرزمین‌های ۱۹۴۸ که حدود ۲ میلیون نفر هستند، با درصد بسیار کمتری نسبت به یهودیان در انتخابات و در فرایند سیاست داخلی اسرائیل شرکت می‌کنند. از سوی دیگر، فلسطینی‌های ساکن سرزمین‌های اشغالی ۱۹۶۷ در کرانه باختری و شهر



محمد احمدی

وضعیت، نتایج تلاش می کند شرایط مساعدی برای افزایش خشونت علیه فلسطینیان و سرکوب مخالفان داخلی خود فراهم کند.

### تعصب و تحریک

کمی پس از تشکیل کابینه، بن گور، وزیر امنیت ملی نتایج، با ورود تحریک آمیز خود به مسجد الاقصی، یادآور بازفید جنجالی آریل شارون، رهبر حزب لیکود و نامزد نخست وزیر اسرائیل گردید که در ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۰ با شکستن حرمت این مسجد، منجر به قیام بزرگ فلسطینی ها موسوم به انتفاضه دوم یا انتفاضه الاقصی شد. آن حرمت شکنی در طی بیش از چهار سال درگیری، به کشته شدن حدود ۳ هزار فلسطینی و یک هزار اسرائیلی انجامید.<sup>۱۱</sup>

اکنون راست گرایان و یهودیان تندرو تلاش می کنند که با ورود مکرر خود، جایگاهی دائمی در مسجد الاقصی یافته و سپس با محدود کردن حضور فلسطینی ها و حتی قطع کامل دسترسی آن ها، این محل را تبدیل به معبد خود کنند. نیروهای اسرائیلی به بهانه حفظ امنیت این یهودیان، همواره در این درگیری ها به پشتیبانی از آنان وارد عمل می شوند. از سوی دیگر، پس از روی کار آمدن دولت جدید، حملات نظامی به مناطق مسکونی فلسطینی ها مگر بارتر شده و شهرک نشینان صهیونیست به تهاجم سازمان یافته خود علیه آن ها شدت داده اند. مثلاً

اعلام کردند که شهر حواره<sup>۱۲</sup> باید از نقشه محو شود. این شهر با حدود ۶ هزار نفر جمعیت در نزدیکی نابلس در شمال کرانه باختری قرار دارد. در فوریه ۲۰۲۳ پس از اینکه سربازان اسرائیلی در حمله به نابلس و جنین، ۲۱ فلسطینی را به شهادت رساندند، دو شهرک نشین یهودی که وارد حواره شده بودند، به قتل رسیدند. کمی بعد صدها شهرک نشین به این شهر فلسطینی هجوم آورده و حداقل سی خانه و یکصد خودرو را به آتش کشیدند.<sup>۱۳</sup> برخی منابع از آتش زدن ۲۰۰ ساختمان فلسطینیان در این شهر و اطراف آن خبر دادند. شاهدان و فیلم ها گواه هستند که سربازان اسرائیلی حضور داشته و تماشاگر این واقعه وحشت بار بودند. به قول فرمانده نظامی اسرائیل در کرانه باختری، این یک پوگروم<sup>۱۴</sup> بود.<sup>۱۵</sup>

این واژه در تاریخ یهودیان به معنای هجوم سازمان یافته متعصبان یهودستیز برای تخریب و آتش زدن آبادی های یهودیان اروپای شرقی در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم به کار می رود، اما هجوم این

بار توسط یهودیان علیه فلسطینیان صورت گرفته است. اسموتریک که علاوه بر وزارت دارایی، از طرف دولت، اداره کرانه باختری را نیز بر عهده دارد، گفت: «فکر می کنم دهکده حواره باید نابود شود. به نظر من کشور اسرائیل باید دست به این کار بزند». سه روز بعد، گروهی از شهرک نشینان برای همین منظور وارد عمل شدند. مقامات و نهادهای بین المللی از جمله دبیرکل سازمان ملل متحد و وزارت خارجه امریکا و برخی نهادهای حقوق بشری یهودی در امریکا اظهارات اسموتریک را محکوم کردند. با این حال، او چند روز بعد به واشنگتن رفت تا مراسم جمع آوری کمک مالی برای اسرائیل را اداره کند. دولت امریکا به او اجازه ورود و فعالیت داد، اما منتقدان از جمله بسیاری از یهودیان امریکایی علیه او تظاهرات کردند.

### بحران لایحه جنجالی

در اسرائیل، دولت از اعضای جناح اکثریت در پارلمان تشکیل می شود تا قوه مجریه و مقننه هماهنگ باشند؛ اما دیوان عالی می تواند لوایح دولتی مصوب پارلمان را به علت تضاد با قوانین بالادستی رد کند. این شبیه کار شورای نگهبان یا دادگاه قانون اساسی در کشورهای دیگر است. نتایج با ارائه یک لایحه به پارلمان تلاش دارد به ده سال دخالت نظام قضایی در تصویب یا رد قوانین پایان دهد. مخالفان نتایج می گویند اگر این لایحه پیاده شود، نظام قضایی آلت دست سیاستمداران خواهد شد و به این ترتیب، قوانین راست گرای شبه مذهبی و عوام پسند به راحتی تصویب شده و اسرائیل کاملاً در اختیار جناح راست قرار خواهد گرفت. یکی از نتایج آن هم فرار سیاستمداران فاسد مانند خود نتایج از پرونده های قضایی خواهد بود. طبق این لایحه، سیاستمداران به اختیار خود، قاضیان را انتخاب می کنند تا دادگاه ها مطابق با نظر آن ها رأی خود را صادر نمایند. حتی اگر دادگاه حکم به مغایرت یک لایحه با قوانین بالادستی یا عقل سلیم را بدهد، پارلمان می تواند با اکثریت آرای خود، آن حکم را باطل کند و رأی خود را به کرسی بنشانند. البته استقلال قوه قضائیه اسرائیل تاکنون سود چندان برای فلسطینی ها نداشته است، زیرا قاضیان آن، معمولاً

قوانین ضد فلسطینی را باطل نکرده و در منازعات بین فلسطینی ها و اسرائیلی ها به ویژه در مورد تصرف زمین و آسیب های جسمی و مالی، معمولاً به نفع

”  
جمهوری خواهان که چشم به نفوذ لابی اسرائیل در انتخابات ریاست جمهوری امریکا در سال ۲۰۲۴ دوخته اند، از دولت بایدن خواسته اند در مسائل اسرائیل دخالت نکنند، اما همکاری نظامی با آن رژیم را افزایش دهد و منابع مالی کمک به آوارگان فلسطینی را مسدود کند. دموکرات های امریکا دچار اختلاف نظر هستند اما بسیاری از آن ها نگرانی خود از تغییرات نظام قضایی اسرائیل را ابراز کرده اند

یهودیان حکم می کنند. یکی از مشکلات بین پارلمان و دیوان عالی، مسئله خدمت نظام وظیفه برای یهودیان فرارندوکس<sup>۱۶</sup> است. این یهودیان می گویند وظیفه اصلی آن ها عبادت و قرائت تورات و تلمود است و با این کار به اسرائیل خدمت می کنند، پس باید از خدمت در ارتش معاف باشند. آن ها درآمد خاصی هم ندارند و دولت باید از پول مالیات دهندگان، معاش ایشان را تأمین کند. این باعث شکاف عمیق بین این یهودیان و سایر اسرائیلی ها شده است. احزاب مذهبی متحد نتایج حامی لایحه او برای تغییر نظام قضایی هستند تا دیوان عالی نتواند امتیاز معافیت فرارندوکس ها را لغو کند؛ اما به همین دلیل، مخالفان روی یهودیان فرارندوکس متمرکز شده اند و آن ها را هدف مبارزات خود قرار داده اند و این اصلاً برای آنان خوشایند نیست. پیش از اوج گیری اعتراضات، شرکای فرارندوکس نتایج تهدید کردند که اگر تمامی لایحه به تصویب نرسد، از کابینه خارج خواهند شد.

اعتراض به این لایحه منجر به ماه ها تظاهرات یهودیان مخالف دولت شد که از حیث شدت و اندازه در تاریخ اسرائیل بی سابقه بوده است. تظاهرات مکرر ده ها هزار نفری مخالفان در مقابل پارلمان، بخشی از تظاهرات بیش از نیم میلیون نفر در شهرهای اسرائیل بود که بارها با خشونت و سرکوب روبه رو شد. اعتصابات سراسری کارگران و کارمندان، بخش بزرگی از مؤسسات، بازارها و اقتصاد اسرائیل را فلج یا تعطیل کرد. فعالیت فرودگاه ها و بندرهای اصلی نیز تعلیق گردید.<sup>۱۷</sup>

علاوه بر این ها، شکاف درون کابینه و ارتش از عوامل فشار بر نتایج بود. بخشی از نیروهای ذخیره ارتش و خلبانان در اعتراض به دولت، از فرمان های نظامی سرپیچی کردند و این برای اسرائیل که شدیداً وابسته به نظامی گری است، یک شوک بود. یو آو گالانت<sup>۱۸</sup> وزیر دفاع، طی سخنانی در تلویزیون از نتایج خواست که لایحه خود را کنار بگذارد، زیرا امنیت ملی را به خطر انداخته است، اما روز بعد، توسط نخست وزیر از سمت خود اخراج شد. این کار منجر به شدت گرفتن اعتراضات و اعتصابات گردید. در مقابل، اعضای افراطی کابینه به نتایج اصرار داشتند که عقب نشینی نکنند. در نهایت، بن گور وزیر امنیت ملی گفت که در طی یک معامله، تأخیر در اجرای لایحه نتایج را پذیرفته است. سهم او در این معامله آن است که گارد مسلح ویژه ای در وزارتخانه تحت کنترل خود ایجاد کند. این از نظر مخالفان، به معنای میلشای شخصی برای این وزیر تندرو است. از سوی دیگر، نتایج برای جلوگیری از اختلاف بیشتر در ارتش، وزیر دفاع را به کابینه بازگرداند. نتایج در ۲۷ مارس ۲۰۲۳ اعلام کرد که برای پرهیز از جنگ داخلی، لایحه جنجالی خود برای تغییر گسترده در نظام قضایی را مدتی به تأخیر می اندازد. یهودیان فرارندوکس نیز که پیش از این، منادیان لایحه نتایج بودند، از بیم واکنش بقیه یهودیان، ترجیح می دهند تا مدتی عقب بکشند. مثلاً رئیس حزب شاس که متحد نتایج است، می گوید

روابط ایران و عربستان در دوران پهلوی از یک سو، وابسته به سیاست‌های نفتی و اوپک بود، و از سوی دیگر، تحت تأثیر مسئله فلسطین و روابط پنهان ایران با اسرائیل قرار داشت؛ اما از زمان پیروزی انقلاب اسلامی، احساسات ضد ایرانی حاکمان عرب به علت هراس از صدور انقلاب افزایش یافت و سپس اندیشه تقابل هلال شیعی با نظام‌های سنی منطقه، ذهنیت آنان را دچار اضطراب دائمی کرد. امریکا چند دهه از طریق دولت و رسانه‌های خود بر آتش این اضطراب دمیده است. چند جنگ نیز بر اساس این ذهنیت شکل گرفته است: جنگ عراق علیه ایران، جنگ گروه‌های شبه‌نظامی و تکفیری علیه عراق و سوریه، و جنگ عربستان علیه یمن. چند دولت عربی دیگر هم تحت تأثیر سیاست‌های امریکا و ذهنیت عربستان، روابط سردی با ایران داشته‌اند، مانند برخی از کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس و اردن. مصر حتی از برقراری رابطه با ایران پرهیز کرده است. یک مورد خاص، امارات متحده عربی است که بر سر مسائل مختلف، از حاکمیت جزایر سه گانه تا جنگ یمن و تارابطه با اسرائیل، اختلافات عمیقی با ایران دارد. گرچه برخلاف این روند کلی، امارات در کنار چین از شرکای تجاری درجه اول ایران است و مثلاً در سال ۲۰۲۲ بیش از ۱۸ میلیارد دلار صادرات به ایران داشته که نزدیک به ۳۱ درصد واردات ایران را شامل می‌شود. شرکت‌ها و تجار ایرانی محصولات بسیاری از کشورهای جهان را که در امارات عرضه می‌شود، بدون توجه به تحریم‌ها تهیه می‌کنند.

علاوه بر اختلافات سیاسی، فهرست طولانی شکایات دولت‌های عربی از ایران شامل برنامه هسته‌ای، توسعه تسلیحاتی و نفوذ ایران در گروه‌های شبه‌نظامی منطقه می‌شود. در گذشته، عربستان و اسرائیل در کنار یکدیگر به شدت مخالف انعقاد توافق هسته‌ای برجام و همچنین احیای آن بوده‌اند. ایران همواره انکار کرده که اقدامات آن علیه منافع کشورهای عربی است، اما امریکا تصور این کشورها از ایران به‌عنوان دشمن را تقویت کرده و اسرائیل را به‌عنوان یک دوست برای آنان ترسیم نموده که می‌تواند توازن با ایران را به نفع اعراب تغییر دهد. امریکا حتی تلاش کرده نوعی اتحادیه نظامی بین دولت‌های عربی، به‌ویژه عربستان و اسرائیل به سبک ناتو و علیه ایران تشکیل دهد. دولت سعودی طی سال‌های اخیر، در تأسیس شبکه تلویزیونی ایران اینترنشنال و عملیات جنگ روانی در شبکه‌های اجتماعی علیه ایران سرمایه‌گذاری گسترده کرد و از سازمان مجاهدین خلق و تجزیه‌طلبان ایرانی

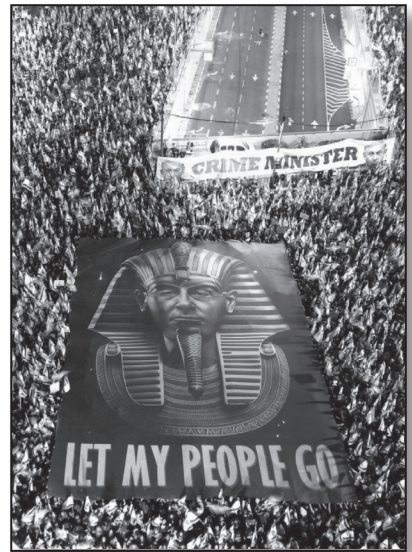
تندروها همچنان با اقدامات خود، این رژیم را به اضمحلال سوق می‌دهند. آن‌ها با راهپیمایی در کرانه باختری، خواستار گسترش شهرک‌های یهودی هستند و چندین وزیر کابینه، از جمله بن‌گور در این راهپیمایی شرکت می‌کنند.

نتانیا هو که در ۲۷ سال اخیر پانزده سال در رأس دولت بوده، در نظر اسرائیلی‌ها جادوگر سیاسی تلقی می‌شود؛ اما او در ۷۳ سالگی به علت تشکیل راست‌گراترین کابینه دوران حیات اسرائیل، با بن‌بستی روبه‌رو شده که ریشه در گسل‌های درون جامعه یهودی بین چپ و راست، مذهبی و سکولار، سنتی و متجدد دارد. چپ‌گرایان امیدوارند حداقل پنج نماینده پارلمان از ۶۴ کرسی جناح حاکم جدا شوند تا دولت سقوط کند. این به معنای نیاز به انتخابات جدید خواهد بود، یعنی ششمین انتخابات پارلمان در طی چهار سال و باز هم ابهام در آینده سیاسی. احتمال دیگر این است که پارلمان کنونی لایحه را به تصویب برساند و دیوان عالی چند بخش کلیدی از آن را باطل اعلام کند. در این صورت، بحران بین نهادهای حکومتی شدت می‌گیرد و لشکرکشی خیابانی به طرفداری از هر یک صورت خواهد گرفت. آنگاه باید منتظر تشدید شکاف در نیروهای نظامی و امنیتی بود، به‌طوری‌که گروهی از آن‌ها به هواداری از کابینه و گروهی دیگر به طرفداری از دیوان عالی وارد عمل شوند.

### جابه‌جایی دوست و دشمن

در بدترین زمان ممکن برای اسرائیل، زلزله‌ای در منطقه روی داده که می‌تواند جبهه متحد این رژیم را زیرورو کند و آن تغییر غافل‌گیرکننده سیاست عربستان سعودی در قبال ایران است. امریکا و اسرائیل چندین دهه تلاش کردند تا دوقطبی «اعراب در مقابل اسرائیل» شکسته شود و با دوقطبی «اعراب و اسرائیل در مقابل ایران» جایگزین گردد. حتی ریشه‌هایی تاریخی برای ضدیت بین اعراب و ایران برجسته شد که به دوران قبل از اسلام و سپس دوره فتوحات مسلمانان بازمی‌گردد. گویی سرنوشت ایران و همسایگان غربی و جنوبی آن، تقابلی تاریخی است که فراز و نشیب می‌گیرد اما ازلی و ابدی است. حتی توافق سال‌های اخیر بین اسرائیل و چند دولت عربی، موسوم به توافق ابراهیم که با وساطت امریکا امضا شد، بر این

اساس شکل گرفت که «فرزندان ابراهیم» به جای «فرزندان امت اسلامی» محور شکل‌گیری منطقه باشند. اکنون این طرح درازمدت به مشکلی زیربنایی برخورد و آن نزدیک شدن عربستان به ایران است.<sup>۱۰</sup>



تظاهرات هزاران یهودی علیه لایحه تغییرات نظام قضایی، با تصویر نتانیا هو به‌عنوان فرعون و جمله معروف حضرت موسی در تورات: «قوم من را رها کن».

اگر دولت در مورد لایحه خود پافشاری کند، از هم خواهد پاشید. بر اساس نظرسنجی‌ها، حمایت از نتانیا هو در بین هواداران او در حال افول است و اگر انتخابات دوباره برگزار شود، او از مخالفان شکست خواهد خورد.<sup>۱۱</sup>

شکاف در جامعه یهودی، در ارتش و در خود کابینه بر سر لایحه نتانیا هو نشان‌دهنده اختلافات فزاینده و عمیق بین اسرائیلی‌هاست. با وجود عقب‌نشینی نتانیا هو، مخالفان دولت اعلام کردند تعویق لایحه او نوعی حيله است و کفایت نمی‌کند. از نظر آن‌ها این لایحه به معنای حاکمیت استبداد است و باید کاملاً کنار گذاشته شود و تا آن زمان، اعتراضات ادامه خواهد یافت. دلایل مهم دیگری هم وجود داشت که نتانیا هو را مجبور به عقب‌نشینی کرد. اشاره گالات به تهدید امنیتی، هشدار در این باره بود که دشمنان از شکاف در اسرائیل سود برده‌اند. در واقع، هم‌زمان با تندروی در عرصه سیاسی، افراطیون به تحریک علیه فلسطینیان در چند ماه ابتدایی این دولت دست زده و واکنش‌های آن‌ها را برانگیخته‌اند. پس از آنکه در ماه رمضان، شهرک‌نشینان و پلیس وارد مسجدالاقصی شدند و فضایی از خشونت به راه انداختند، برخوردهایی در کرانه باختری و مرزهای غزه در گرفت و حتی از خاک لبنان بیش از سی راکت به شمال اسرائیل شلیک شد که خسارتی به بار آورد. ارتش در واکنش، خاک لبنان را هدف حمله قرار داد اما فقط به شکلی که صدمه‌ای وارد نکند، زیرا نگران پاسخ شدید حزب‌الله بود. همین موضوع سبب بحث تحقیق‌آمیز درباره ضعف ارتش و ترس دولت در برخی رسانه‌ها شد. این وقایع نشان می‌دهد که اسرائیل در محاصره نیروهای مسلح مخالف خود قرار دارد که آماده پاسخ هماهنگ به تحریکات آن هستند؛ و با توجه به شکاف داخلی صهیونیست‌ها، اسرائیل توانایی برخورد در چند جبهه را ندارد؛ اما

نتانیا هو که در ۲۷ سال اخیر پانزده سال در رأس دولت بوده، در نظر اسرائیلی‌ها جادوگر سیاسی تلقی می‌شود؛ اما او در ۷۳ سالگی به علت تشکیل راست‌گراترین کابینه دوران حیات اسرائیل، با بن‌بستی روبه‌رو شده که ریشه در گسل‌های درون جامعه یهودی بین چپ و راست، مذهبی و سکولار، سنتی و متجدد دارد

حمایت مالی و تسلیحاتی به عمل آورد. در جریان ناآرامی‌های ایران در پاییز سال ۲۰۲۲ گروه‌های وابسته به عربستان نقش مهمی در قاچاق اسلحه و عملیات تروریستی داشتند.

به نظر می‌رسد همه این ذهنیت‌ها و اقدامات به دنبال توافق ایران و عربستان با وساطت چین در مارس ۲۰۲۳ به هم ریخته است. دلایل تغییر بنیادی در سیاست خارجی عربستان را می‌توان در مجموعه‌ای از ناکامی‌ها و فرصت‌ها جست‌وجو کرد: تمرکز سیاسی و نظامی آمریکا بر چین در شرق آسیا و بر روسیه در جنگ اوکراین و در نتیجه کاهش توجه آمریکا به مسائل منطقه غرب آسیا، پیشروی چین در عرصه‌های اقتصادی و سیاسی و تمایل عربستان به حضور در پروژه جاده ابریشم جدید در کنار ایران، فشار آمریکا به عربستان برای بر دوش گرفتن هزینه سنگین طرح‌های نظامی و امنیتی ناکام و بی‌ثمر در منطقه، شکست عربستان در تأمین اهداف خود در جنگ یمن، ناتوانی آمریکا در تأمین امنیت دولت سعودی در مقابل عملیات نظامی متحدان ایران مانند حمله گسترده یمنی‌ها به آرامکو و قطع نیمی از تولید نفت عربستان در سال ۲۰۱۹، شکست پروژه داعش و گروه‌های دیگر شبه‌نظامی برای جدا کردن عراق و سوریه از محور مقاومت، افزایش نفوذ ایران در منطقه با وجود تلاش‌های پرهزینه مخالفان آن، شکست طرح تضعیف ایران در جریان کشمکش‌های داخلی آن، و رشد زیاده‌خواهی و افراطی‌گری حکومت اسرائیل.

### بهره‌برداری ایران

ثمره توافق با ایران فقط برقراری رابطه پس از هفت سال قطع آن نیست، بلکه همراه با آن، مجموعه‌ای از تغییرات مهم در سیاست‌های دولت سعودی پدیدار شده که از جهات مختلف با سیاست‌های ایران هماهنگی دارد: توجه به چین به جای آمریکا در سیاست خارجی، تنش‌زدایی با ایران، پذیرش پیروزی دولت سوریه و شکست شبه‌نظامیان وابسته به عربستان و غرب در جنگ چندجانبه آن کشور، پذیرش راه‌حل سیاسی در جنگ یمن از راه مذاکره

مستقیم با حوثی‌های متحد ایران، و تجدید روابط با حماس پس از سال‌ها کشمکش. همه جزئیات توافق ایران و عربستان فاش نشده و باید منتظر توافقات بعدی هم بود که می‌تواند حول نزدیکی دو کشور شکل بگیرد، از جمله پی‌ریزی طرح‌های مشترک توسعه، قطع همکاری با عملیات مخفی آمریکا و اسرائیل علیه ایران شامل پروازهای شناسایی و تهاجمی با استفاده از فضای عربستان،

پایان حمایت از شبکه‌های رسانه‌ای و گروه‌های مخالف ایران نظیر سازمان مجاهدین خلق، همکاری دو کشور در سیاست‌های نفتی و اوپک، هماهنگی

در سازمان همکاری اسلامی، هماهنگی در مسائل فلسطین و مقابله با زیاده‌خواهی اسرائیل، و همکاری در بازسازی سوریه و ثبات سیاسی و اقتصادی لبنان. اگر عربستان در همین مسیر به حرکت خود ادامه دهد و تحت تأثیر فشارهای آمریکا متوقف نشود، می‌توان انتظار داشت بسیاری از مسائل دیگر منطقه نیز حل شود. البته نباید بیش از حد خوش‌بین بود و تصور کرد که چرخش سیاسی عربستان به معنای اتحاد با ایران در همه اهداف و سیاست‌های منطقه‌ای آن است، بلکه به این معناست که تمرکز بر ثبات حول محور توسعه اقتصادی و حل مسائل واقعی منطقه، جایگزین تنش‌ها و مسئله‌سازی تصنعی و خصومت‌آمیز بین دو کشور خواهد شد.

دامنه این تغییرات تا هر مرحله ادامه باید، ایران از آن‌ها سود می‌برد، بدون آنکه از مواضع اصلی خود کوتاه آمده باشد یا امتیاز بزرگی به رقیب قبلی خود پرداخته باشد. کشورهای دیگر عربی از جمله امارات، بحرین، اردن، مصر و مراکش نیز احتمالاً تحت تأثیر عربستان، در سیاست‌های خود نسبت به ایران تجدیدنظر خواهند کرد، زیرا امنیت و اقتصاد آن‌ها به همراهی با عربستان گره خورده است. گرم شدن روابط بحرین با ایران و شتاب چند کشور کلیدی اتحادیه عرب برای بازگشت سوریه به این اتحادیه، پس از دوازده سال حمایت از مخالفان دولت بشار اسد، از اولین نتایج نزدیکی عربستان به ایران است.<sup>۳۱</sup>

### اهرم‌های تشویق و تنبیه

قبول خط‌مشی جدید عربستان برای آمریکا و اسرائیل سنگین است زیرا نوعی تغییر ایدئولوژیک در مورد تعریف دشمن محسوب می‌شود. تفاهم با ایران طرح آمریکایی توافق ابراهیم برای جمع شدن کشورهای عربی حول اسرائیل را به خطر می‌اندازد یا حداقل، آن را بی‌رمق کرده و مانع تأمین اهداف آن می‌شود. آمریکا که از تغییر سیاست‌های عربستان غافل‌گیر شده، تلاش‌هایی را در پشت پرده برای قانع کردن سران آن کشور به لغو تصمیمات خود آغاز کرده است. ویلیام برنز، رئیس سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا، کمی پس از توافق ایران و عربستان، بدون اعلام قبلی عازم ریاض شد تا نارضایتی آمریکا از این اقدام را ابراز کند. او به محمد بن سلمان ولیعهد گفت نزدیکی عربستان به ایران و سوریه، دور از چشم دولت آمریکا انجام شده و این کشور ناراحت است که چرا از تحولات منطقه کنار گذاشته شده و به حاشیه رانده شده است.<sup>۳۲</sup>

سازمان سیا از سال‌ها پیش برای مقابله با ایران، همکاری گسترده‌ای با سازمان اطلاعات و نهادهای دیگر عربستان داشته و این کشور ستون اصلی نبرد پنهان آمریکا با ایران در سراسر منطقه بوده است. آمریکا از فضای پرتنش منطقه سود فراوانی

برای نفوذ اطلاعاتی، ایجاد پایگاه نظامی، و فروش تجهیزات جاسوسی و تسلیحات گران‌قیمت برده است به طوری که عربستان و امارات از بزرگ‌ترین خریداران اسلحه در جهان محسوب می‌شوند. از سوی دیگر، اسرائیل طراحی و سرمایه‌گذاری درازمدت برای اجرای پروژه‌های بزرگ اقتصادی و نظامی مشترک با عربستان و شورای همکاری خلیج فارس کرده که نزدیک شدن به ایران و سوریه همه آن‌ها را زیر سؤال می‌برد.

انتظار می‌رود ایالات متحده مجموعه‌ای از تشویق‌ها و تهدیدها را برای بازگرداندن عربستان به سوی خود به کار گیرد. گرچه مشوق‌هایی که آمریکا می‌تواند در زمینه‌های امنیتی و اقتصادی ارائه کند، چندان چشمگیر نیست به‌ویژه اینکه ضمانت‌های آمریکا در حمایت از عربستان سابقه خوبی ندارد و جدی نیست. سودی که آمریکا از سال‌ها همکاری سعودی‌ها برده، به مراتب بیشتر از بهره‌ای است که سعودی‌ها انتظار داشته‌اند از این همکاری ببرند. تشبیهاتی که ترامپ درباره عربستان در مقابل رسانه‌ها بیان کرد، مانند این عبارت که «گاوی شیرده است که باید آن را تا آخرین قطره دوشید و وقتی شیوخ پولدار فایده‌ای ندارند، باید خاورمیانه را رها کرد»، تحقیرآمیز و دردناک است اما خلاصه‌ای برهنه از نگاه آمریکا به آن کشور محسوب می‌شود.<sup>۳۳</sup>

اکنون مهم‌ترین اهرم آمریکا برای بازگرداندن عربستان به سمت خود، تهدید است. آمریکا ممکن است تهدید کند که سرمایه‌گذاری‌ها و دارایی‌های بزرگ عربستان در بازارهای تحت کنترل خود را مسدود خواهد کرد. یا تهدید کند که مستشاران نظامی خود را از آن کشور خارج کرده و سلاح‌های پیشرفته موجود در آنجا را بی‌فایده و بی‌اثر خواهد کرد. آمریکا ممکن است پرونده‌های تروریستی یا حقوق بشری عربستان مربوط به عوامل حملات ۱۱ سپتامبر، حمایت از شبه‌نظامیان تکفیری، قتل خبرنگار واشنگتن‌پست جمال خاشقچی و مانند آن‌ها را به جریان اندازد.<sup>۳۴</sup>

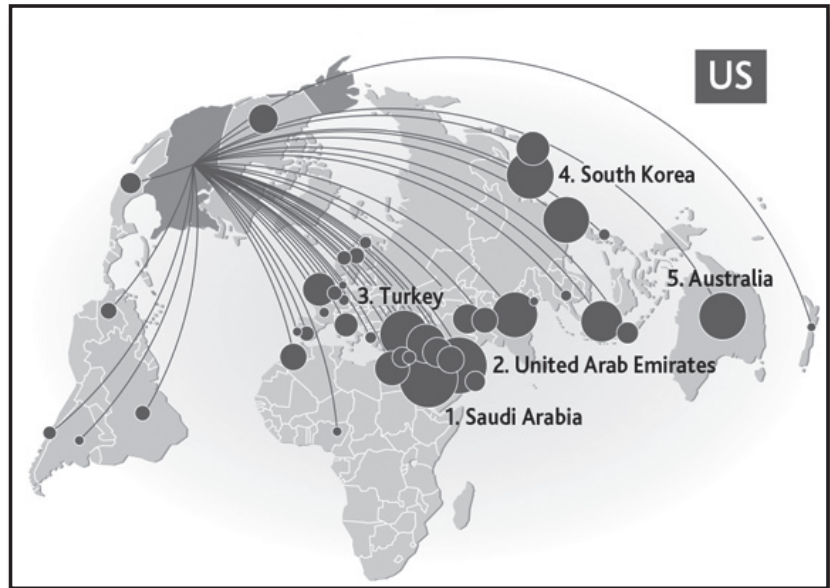
علاوه بر تهدید به انجام این اقدامات، آمریکا ممکن است به عملیات پنهان علیه عربستان دست بزند، مثلاً استفاده از گروه‌های تروریستی برای بی‌ثبات کردن آن کشور، و کودتا یا ترور توسط ناراضیان درون خاندان آل سعود. قبلاً وقتی عربستان در مقابل آمریکا مرتکب یک نافرمانی راهبردی شد، اتفاقی مشابه رخ داد. در جریان جنگ اعراب و اسرائیل در ۱۹۷۳ و تحریم نفتی اعراب علیه حامیان اسرائیل، غرب متحمل شوک نفتی و افزایش شدید بهای انرژی شد که پس‌لرزه‌های آن تا مدت‌ها گریبان‌گیر آمریکا بود. انتقام از ملک فیصل پادشاه وقت عربستان سنگین بود: او در سال ۱۹۷۵ در جریان یک مراسم حکومتی در مقابل مقامات، توسط برادرزاده خود که از تحصیلات در آمریکا بازگشته بود، به قتل رسید. معشوقه آمریکایی قاتل، او را آزادی‌بخش کشورش دانست و کارش را خدمت به بشریت نامید.<sup>۳۵</sup> ملک سلمان پادشاه کنونی و برادر کوچک ملک فیصل در آن زمان، فرمانداری پایتخت را بر عهده داشت

”  
تفاهم با ایران طرح  
امریکایی توافق ابراهیم  
برای جمع شدن  
کشورهای عربی حول  
اسرائیل را به خطر  
می‌اندازد یا حداقل، آن را  
بی‌رمق کرده و مانع تأمین  
اهداف آن می‌شود

چاره‌ای جز روی آوردن به قدرت‌های نوظهور مانند چین و ایران، و جدا کردن سرنوشت خود از خواسته‌های نامعقول و تضمین‌های بی اعتبار امریکا نخواهد داشت. ■

### پی‌نوشت‌ها:

1. <https://www.timesofisrael.com/netanyahu-won-8-seat-majority-over-his-opponents-despite-near-parity-in-raw-votes/>
2. Religious Zionism
3. Shas
4. United Torah Judaism
5. [https://en.wikipedia.org/wiki/Demographics\\_of\\_the\\_State\\_of\\_Palestine#:~:text=1%2C997%2C328%20\(Gaza%20Strip%20%2E%20%93%202022%20est.\)](https://en.wikipedia.org/wiki/Demographics_of_the_State_of_Palestine#:~:text=1%2C997%2C328%20(Gaza%20Strip%20%2E%20%93%202022%20est.))
6. Bezalet Smotrich
7. Jewish Power Party
8. Itamar Ben-Gvir
9. <https://arabcenterdc.org/resource/the-united-states-weak-response-to-the-netanyahu-government/>
10. Chris Van Hollen
11. [https://en.wikipedia.org/wiki/Second\\_Intifada](https://en.wikipedia.org/wiki/Second_Intifada)
12. Huwara
13. <https://time.com/6264116/west-bank-attack-palestinian-civilians/>
14. Pogrom
15. <https://en.wikipedia.org/wiki/Huwara>
16. Ultra-Orthodox
17. <https://www.aljazeera.com/news/2023/3/27/israel-pm-netanyahu-suspends-judicial-change-plan-after-protest>
18. Yoav Gallant
19. <https://www.bloomberg.com/news/articles/2023-04-04/israel-s-court-plan-is-in-trouble-as-pressure-rises-on-netanyahu>
20. <https://www.atlanticcouncil.org/blogs/new-atlanticist/is-saudi-iran-reconciliation-threatening-the-future-of-israeli-normalization/>
21. <https://www.al-monitor.com/originals/2023/05/jordan-hosts-meeting-facilitate-syrias-return-arab-league>
22. <https://www.middleeastmonitor.com/20230409-cia-director-says-us-felt-blindsided-by-saudi-arabia-reconciliation-with-iran>
23. <https://middleeastpress.com/english/donald-trump-we-should-milk-saudi-arabia-as-much-as-possible-and-when-the-wealthy-sheikhs-becomes-useless-we-shall-abandon-the-middle-east/>
24. [https://en.wikipedia.org/wiki/Saudi\\_Arabia%E2%80%93United\\_States\\_relations#:~:text=The%20trade%20relationship%20between%20the,two%20nations%20grew%20significantly%20stronger.](https://en.wikipedia.org/wiki/Saudi_Arabia%E2%80%93United_States_relations#:~:text=The%20trade%20relationship%20between%20the,two%20nations%20grew%20significantly%20stronger.)
25. <https://www.nytimes.com/1975/06/19/archives/faisals-killer-is-put-to-death-prince-is-beheaded-before-a-crowd-of.html>
26. <https://www.atlanticcouncil.org/content-series/fastthinking/why-did-china-broker-an-iran-saudi-detente/>
27. Carmiel Arbit
28. AIPAC



نقشه بزرگترین بازارهای تسلیحات امریکایی در جهان به ترتیب اهمیت: غرب آسیا به‌ویژه عربستان و امارات در صدر خریداران هستند؛ اما تغییر سیاست عربستان باعث کاهش تنش‌ها و رکود این بازار می‌شود.

عربستان، عجیب نیست اگر قدم بعدی دیپلماتیک چین، وساطت بین ایران و امریکا در مورد احیای برجام باشد؛ البته برخی محافل واشنگتن از این موضوع استقبال خواهند کرد، اما هر دو این وساطت‌ها از نظر اسرائیل، به معنای خلع سلاح آن در مقابله با نفوذ ایران خواهد بود.

مقامات سعودی ممکن است در یک بازی دوطرفه تلاش کنند امریکا و اسرائیل را متقاعد کنند که توافق با ایران و سوریه تضادی با پروژه‌های مشترک پیشین ندارد، اما بعید است آن دولت‌ها این را بپذیرند، زیرا مهم‌ترین هدف آن پروژه‌ها ایجاد نظمی نوین در «خاورمیانه جدید» حول دوستی با اسرائیل و دشمنی با ایران و محور مقاومت بوده است. این هدفی ایدئولوژیک است که از نظر امریکا، عربستان باید انتخاب کند که آیا کاملاً موافق آن است یا مخالف آن. به قول جرج بوش رئیس‌جمهور سابق که دولت او طرح «خاورمیانه جدید» را پایه‌گذاری کرد: شما یا با ما هستید یا علیه ما. راهی میانه مطرح نیست.

کارمیل آربیت<sup>۲۷</sup> که از مدیران لابی اسرائیل در واشنگتن موسوم به ایپک<sup>۲۸</sup> بوده است، اظهار می‌کند دولت سعودی بهای گزافی را برای به رسمیت شناختن اسرائیل مطالبه کرده که شامل تضمین‌های معتبر امنیتی و در اختیار داشتن انرژی هسته‌ای است. ایالات متحده حاضر به پذیرش این درخواست‌ها نیست و بنابراین سعودی‌ها وارد یک بازی برای فشار بر امریکا شده‌اند که نتیجه‌اش استقلال بیشتر آن‌ها از ایالات متحده خواهد بود.

احتمالاً عربستان دوران پرتنش را با امریکا در پیش رو خواهد داشت و ما شاهد فراز و نشیب‌هایی در روابط آن‌ها خواهیم بود که بر روابط آن کشور با ایران و محور مقاومت نیز تأثیر خواهد گذاشت؛ اما عربستان در درازمدت برای ثبات و توسعه خود،

و از نزدیک، شاهد وقایع آن دوران بود. سر قاتل از بدنش جدا شد، اما پادشاهان بعدی دریافتند که در مقابل نافرمانی، ممکن است تاوان سنگینی بپردازند.

### شطرنج چین و امریکا

نقش چین در توافق ایران و عربستان، عامل ناراحتی مضاعف امریکاست. ایالات متحده به این علت از حضور خود در غرب آسیا کاسته است که بر شرق این قاره متمرکز شود؛ اما چین از این خلأ استفاده کرده و در غرب آسیا حضور پررنگی پیدا کرده تا باعث برهم خوردن تمرکز امریکا شود. این ناشی از درک ناقص دولت امریکاست که رابطه بین این دو منطقه را جدی نگرفته و در این شطرنج بزرگ غافل گیر شده است. ویلیام وکسلر از مقامات سابق وزارت دفاع امریکا در امور عملیات ویژه و مبارزه با تروریسم می‌گوید وساطت در توافق اخیر، بزرگ‌ترین اقدام چین برای پیشروی در خاورمیانه است. او می‌افزاید: چین قبلاً وعده کرده بود فقط منافع اقتصادی خود را دنبال می‌کند و مایل نیست یک بازیگر سیاسی اصلی در این منطقه باشد.

اکنون قول می‌دهد که فقط در پی نفوذ دیپلماتیک در اینجاست و نه به دنبال حضور نظامی. ما نه باید وعده‌های گذشته چین را باور می‌کردیم و نه باید قول‌های امروز را بپذیریم.<sup>۲۹</sup>

بسیاری از کارشناسان دیگر امریکایی نیز اعتقاد دارند چین می‌خواهد خلأ حضور امریکا در این منطقه را پر کند و پس از حضور اقتصادی و سپس سیاسی، نوبت همکاری‌های اطلاعاتی، امنیتی و نظامی آن با این کشورها خواهد رسید. البته خود امریکا نیز در قرن گذشته همین مسیر را در این منطقه طی کرده است. از نظر آن کارشناسان، روند کنونی منجر به تهدید بنیادین برای منافع تجاری، مسیر انرژی و امنیت ملی امریکا خواهد شد. وکسلر می‌گوید پس از وساطت بین ایران و

# حزب الله لبنان: چهار دهه تغییر و تحول<sup>۱</sup>

## گفت‌وگوی دیوید سیدارتا پاتل با دکتر محمد عطایی

حزب الله لبنان در طول تاریخ چهل ساله‌اش، توانایی‌های نظامی و سازمانی پیچیده‌ای را توسعه داد که آن را به تأثیرگذارترین بازیگر غیردولتی در عرصه خاورمیانه تبدیل و این قابلیت‌ها، آن را به نقش‌آفرین‌ترین بازیگر در «محور مقاومت» بدل کرده است، محوری که در واقع شبکه‌ای از دولت‌ها و گروه‌های شبه‌نظامی متحد ایران در منطقه است.

در این شماره نشریه «کران»، دیوید سیدارتا پاتل با دکتر محمد عطایی، مدرس تاریخ در دانشگاه ماساچوست و پژوهشگر در مرکز مطالعات خاورمیانه دانشگاه برن‌دیز در تاریخ ۲۷ ژانویه ۲۰۲۳ (۷ بهمن ۱۴۰۱) به گفت‌وگو نشست. او به تغییر در روند محبوبیت حزب الله و جاذبه فراقرقه‌ای این گروه اشاره می‌کند و می‌گوید سال‌های نخستین شکل‌گیری حزب الله (در دهه ۱۹۸۰ / ۱۳۶۰ خورشیدی) و تنش و تقابل‌های آن با بسیاری از متحدان فعلی‌اش در آن برهه، عمیقاً به ساختار و جهت‌گیری امروز این حزب شکل داده است.

جهانی آرمان فلسطین (که به نظر می‌رسد حزب الله بدون قید و شرط از آن حمایت می‌کند)، یک مزیت مهم پان‌اسلامی و ضد امپریالیستی را برای حزب به وجود آورده است. این نقطه تمایز حزب الله با دیگر بازیگران غیردولتی در محور مقاومت است. حزب الله در مرحله متأخر جنگ داخلی لبنان (۱۹۷۵-۱۹۹۰) ظهور کرد که البته به درگیری درون بیت شیعی با نهادهای شیعه به مانند جنبش امل و مجلس اعلی شیعیان لبنان منجر شد، اما مقاومت حزب الله در برابر اشغال به آن یک ویژگی فراقرقه‌ای داد که نقطه تمایز آن در مقایسه با دیگر گروه‌های شیعه و غیرشیعه بوده است. عقب‌نشینی ارتش اسرائیل از بیروت به جنوب لبنان در سال ۱۹۸۵ و سپس عقب‌نشینی تقریباً کامل از خاک لبنان در سال ۲۰۰۰ و سپس ناکامی اسرائیل در جنگ ژوئیه ۲۰۰۶ - که از آن حزب الله هم از نظر نظامی و هم از نظر سیاسی قدرتمندتر خارج شد - جایگاه حزب را تقویت کرده است. به تعبیر دیگر، حزب الله تنها جریانی بوده است که با تکیه بر سلاح، اسرائیل را وادار به تسلیم و عقب‌نشینی از

حزب الله امروز قدرتمندترین بازیگر غیردولتی در شبکه نفوذ منطقه‌ای ایران است. چگونه به اینجا رسید؟ در اوایل دهه ۱۹۸۰ گروه‌های فراملیتی دیگری نیز بودند که با ایران ارتباط داشتند - مانند جریان شیرازی‌ها و حزب الدعوة اسلامی - اما این حزب الله بود که در طول زمان به مرکزیت محور منطقه‌ای ایران تبدیل شد. چرا؟

نگاهی به شکل‌گیری و ظهور حزب الله در بستر انقلاب ۱۹۷۹ (۱۳۵۷) ایران و حمله اسرائیل به لبنان در سال ۱۹۸۲ (۱۳۶۱) می‌تواند به فهم جایگاه امروز آن کمک کند و درک بهتری از موقعیتی به دست دهد که اکنون در شبکه فراملی بازیگران غیردولتی ایران به دست آورده است. آبخشور ایدئولوژیک حزب الله از بدو شکل‌گیری، اندیشه‌های پان‌اسلامی (وحدت‌گرایانه) و جهان سوم‌گرایی انقلاب ایران بوده است. با حمله اسرائیل به لبنان در ژوئن ۱۹۸۲ (خرداد ۱۳۶۱)، حزب الله از دل مقاومت علیه اشغال به‌عنوان یک جریان مبارز فراقرقه‌ای، نه صرفاً به‌عنوان مجموعه‌ای شیعه، متولد شد. اگر به فعالانی که در بنیان‌گذاری حزب مشارکت داشتند نگاه کنید، روحانیون اهل سنت - مانند شیخ سعید شعبان در شمال لبنان و شیخ ماهر حمود در شهر صیدا در جنوب - و همچنین فعالان چپ و مائوئیست‌های پیشین مرتبط با سازمان فتح فلسطین را می‌بینید. اگرچه جذابیت فراقرقه‌ای حزب الله در گذر زمان آسیب دیده است و اکنون به‌طور عمده به‌عنوان حزبی برای شیعیان شناخته می‌شود، اما همچنان محبوبیت فراقرقه‌ای قابل توجهی در لبنان و جهان اسلام دارد. این امر در گفت‌وگو با پان‌اسلامی، همبستگی آن با فلسطین و مقاومت آن در برابر نظام استعماری - مهاجرتی<sup>۲</sup> اسرائیل دیده می‌شود. همین‌طور برخی از علما و جنبش‌های سنی در لبنان - مانند شیخ ماهر حمود در صیدا یا جنبش توحید اسلامی در طرابلس لبنان - به ایستادگی در کنار حزب الله و حمایت سیاسی و ایدئولوژیک از مقاومت این حزب ادامه می‌دهند که شاهدهی بر این نفوذ فراقرقه‌ای است.

مقاومت حزب الله و الگویی که در آزادسازی سرزمین از چنگال اشغال از راه مبارزه مسلحانه ارائه داده است و در کنار آن محبوبیت



محمد عطایی



کرد. همچنین، حزب الله نقش برتر سوریه در لبنان را که در بطن پیمان طائف گنجانده شده بود، به رسمیت شناخت. با این چرخش، حزب الله اجازه یافت تا سلاح و روابط خود با ایران را داشته باشد، بدون اینکه درباره حافظ اسد ریسک کند؛ زیرا سوری‌ها می‌توانستند ارتباط حزب را با ایران قطع کنند و گروه‌های لبنانی را در مقابلش قرار دهند.

همچنین حزب الله در سال‌های شکل‌گیری خود بارها در چالش تنش‌های جناح‌های سیاسی در ایران قرار گرفت. به‌عنوان مثال، در اوج جنگ ایران و عراق، لیبی به آقای هاشمی رفسنجانی قول تحویل موشک داده بود، به شرط اینکه کانالی با حزب الله برقرار شود. ایشان هم روی این مسئله و دیدار سران حزب با عبدالسلام جلود، مرد شماره دو لیبی، اصرار داشت که با مخالفت شدید سید علی‌اکبر محتشمی روبه‌رو شد. این در حالی بود که هرگونه ارتباط با لیبی به دلیل نقش معمر قذافی در ناپدید شدن سید موسی صدر، برای حزب الله خطرناک می‌بود. یا مثلاً در سال ۱۹۹۰، سید علی‌اکبر محتشمی‌پور، سفیر سابق ایران در سوریه که نقش اصلی را در تأسیس حزب الله داشت، با مشارکت حزب در روند سیاسی لبنان مخالفت کرد و بر تحریم نیبه بری، رهبر امل اصرار داشت، اما دیگر چهره‌ها، از جمله آقایان خامنه‌ای و رفسنجانی، حزب الله را به گفت‌وگو با سوریه و امل و شرکت در روند سیاسی تشویق کردند. در تمام سال‌های گذشته، حزب الله دیدگاه‌های رهبر ایران را در مورد مسائل اختلافی در داخل و خارج از ایران دنبال کرده است. در طول چهار دهه گذشته، به مرور ایران و حزب الله آموخته‌اند که چگونه تفاوت‌ها و اختلاف‌ها در روابط دوجانبه را مدیریت کرده و از تنش‌های احتمالی در راستای برآورده کردن اهداف استراتژیک اجتناب کنند. این رابطه و اعتماد دوجانبه به حدی از تکامل رسیده است

حافظ اسد، رئیس‌جمهور پیشین سوریه، در ابتدا نسبت به حزب الله بی‌اعتماد بود و این نگرانی را داشت که این حزب تکیه‌گاه مخالفان اسلامی وی و اخوان المسلمین سوریه شود. اسد همچنین نگران روابط حزب الله با یاسر عرفات بود که اختلافی شخصی و کهنه با وی داشت. اسد همچنین نسبت به نفوذ ایران در لبنان که حیاط خلوت سوریه بود، نگرانی داشت. در طول دهه ۱۹۸۰، اختلاف و تنش‌ها بین دمشق و تهران، حزب الله را در مسیر درگیری با سوریه قرار داد و حتی به قتل عام ۲۸ نفر از اعضای حزب الله توسط ارتش سوریه در سال ۱۹۸۷ منجر شد. در همان زمان، رقابت و درگیری بین حزب الله و جنبش امل به مرحله خطرناکی رسید که به جنگ برادران معروف شد. نیبه بری، دبیرکل امل، تصور می‌کرد با تثبیت حزب الله، جایگاه امل در میان شیعیان لبنان از دست برود. درگیری حزب الله و امل سرانجام در پی چند دور گفت‌وگوهای دشوار و تلخ با میانجیگری سوریه و ایران در سال ۱۹۹۰ در قالب توافقی میان امل و حزب الله به پایان رسید.

توافق دمشق نشان‌دهنده دوران تازه‌ای از هماهنگی میان سوریه و ایران بود که به حزب الله اجازه می‌داد سلاح و آزادی عمل خود را در جنوب لبنان حفظ کرده تا به مبارزه با اشغالگران اسرائیل ادامه دهد. در ازای آن، حزب الله پذیرفت دایره نفوذ امل و پیمان طائف را به رسمیت بشناسد. پیمان طائف که در سال ۱۹۸۹ میان گروه‌ها و احزاب لبنانی امضا شده بود به جنگ داخلی لبنان پایان داده و ساز و کار تازه‌ای برای تقسیم قدرت در نظام فرقه‌ای این کشور ارائه می‌کرد. پذیرش طائف یک چرخش مهم و دامنه‌دار در رویکرد حزب الله بود که از سال‌ها تلاش برای سرنگونی نظام سیاسی فرقه‌ای لبنان به مشارکت در این ساختار گذار

سرزمین‌های اشغالی کرده است. مجموعه‌ای از عوامل از جمله کاریزمای نصرالله، خدمات اجتماعی این حزب، انعطاف ایدئولوژیک، عمل‌گرایی، نظم و انضباط و موفقیت در ترکیب و کاربست قابلیت‌های جنگ متعارف و تاکتیک‌های نبرد غیرمتقارن، همگی در صعود حزب الله نقش داشته‌اند، اما آنچه اساساً توضیح‌دهنده اعتلای حزب الله است، سرمایه نمادینی است که به‌عنوان الگوی مقاومت و از راه همبستگی با فلسطین به دست آورده است. این عوامل اعتبار و نفوذ حزب را فراتر از دایره شیعه می‌برد.

حزب الدعوة و جنبش شیرازی‌ها که حول آیت‌الله سید محمد شیرازی شکل گرفته بود، فاقد سرمایه نمادین مشابه برای کسب نفوذ و اعتبار در عرصه‌های ملی و منطقه‌ای بودند. این دو جریان در اواسط قرن بیستم در عراق شکل گرفتند و به مرور شاخه‌های خود را به ورای مرزهای عراق گسترش دادند. این روند عمدتاً در رقابت با جناح‌های چپ، بعثی و گروه‌های اسلامی رقیب در عراق بود. هدف اساسی حزب الدعوة سرنگونی رژیم بعث عراق بود. برای شیرازی‌ها نیز همین هدف مهم بود، به علاوه اینکه در سایه تأثیر انقلاب ایران، سرنگونی خاندان حاکم در عربستان سعودی و بحرین و عمان را در دستور کار داشتند؛ به عبارت دیگر، مبارزه با اسرائیل در اولویت حزب الدعوة و جنبش شیرازی‌ها قرار نداشت. برعکس، حزب الله از دل مقاومت علیه اسرائیل زاییده شد که همین برای حزب اعتبار و پایگاه فرافرقه‌ای هم در لبنان و هم در منطقه ایجاد کرده است.

**امروز حزب الله به‌عنوان متحد نزدیک ایران، سوریه و جنبش شیعی امل در لبنان شناخته می‌شود. روابط حزب الله با این بازیگران در طول زمان چگونه تغییر کرده است و آیا این تاریخ پر رفتار امروز آن تأثیر داشته است؟**

نگرش و رویکرد کنونی حزب الله به بسیاری از تحولات در لبنان و منطقه عمیقاً ریشه در تنش‌ها و درگیری‌هایی دارد که در سال‌های شکل‌گیری خود (دهه ۱۳۶۰ خورشیدی) با سوریه، امل و جناح‌های سیاسی در ایران پشت سر گذاشت. فهم و بررسی این دوره درک بهتری از روابط فعلی حزب الله با سوریه، همکاری نزدیک آن با امل به دست می‌دهد و نشان می‌دهد که چرا حزب الله در خصوص مسائل داخلی ایران، از دیدگاه رهبری جمهوری اسلامی پیروی می‌کند.

که رهبر ایران عملاً هدایت سیاست جمهوری اسلامی در لبنان را در ابعاد کلیدی به حزب الله واگذار کرده است.

**پس از جنگ با اسرائیل در سال ۲۰۰۶، نظرسنجی‌ها نشان می‌داد حزب الله و رهبر آن حسن نصرالله از بالاترین میزان محبوبیت در میان مردم عرب برخوردار بودند، اما این میزان پس از پشتیبانی حزب الله از بشار اسد، در جریان جنگ داخلی سوریه که در سال ۲۰۱۱ آغاز شد، به شدت کاهش یافت. آیا ورود حزب الله به سوریه به دلیل دستورات و فشارهای ایران، نگرانی جنگ فرقه‌ای یا چیز دیگری بود؟**

«خیزش مردمی سال ۲۰۱۱ علیه بشار اسد در سوریه یک تهدید وجودی بالقوه برای حزب الله بود. نجات یک متحد راهبردی در دمشق برای دسترسی حزب الله به ایران و حفظ مسیر انتقال جنگ‌افزار و تدارکات از طریق خاک سوریه اهمیتی حیاتی داشت. علاوه بر این، به دلیل نفوذ طولانی مدت سوریه در لبنان، سرنگونی اسد می‌توانست توازن سیاسی داخلی لبنان را به ضرر حزب الله و متحدانش برهم بزند. اعلام حمایت از اسد، تناقضی در موضع حزب الله مبنی بر پشتیبانی از اعتراضات «بهار عربی» در بحرین، مصر و تونس و دیگر کشورها بود. درگیری حزب در سوریه واکنش‌های گسترده‌ای در لبنان و در منطقه برانگیخت،

چراکه حزب الله از نقش مقاومت خود در برابر اسرائیل فاصله گرفته و وارد جنگ داخلی یک کشور عربی می‌شد. مسئله آنجا بغرنج‌تر شد که این مداخله در حمایت از یک نظام تحت سیطره علوی‌ها بود که به نوعی بو و رنگ فرقه‌ای به موضع حزب الله می‌بخشید. این موضوع به طور فراگیری از سوی مخالفان حزب الله مانند عربستان سعودی مورد بهره‌برداری رسانه‌ای و تبلیغاتی قرار گرفت که می‌گفتند حزب الله علیه اهل سنت در سوریه دست به کار

شده است. با وجود همه این مسائل و حواشی، به نظر می‌رسد رهبری حزب الله به این جمع رسیده بود که پیامد نظاره‌گر بودن و دست روی دست گذاشتن هم کم‌هزینه نبوده و حتی می‌تواند بدتر از ورود به جنگ سوریه باشد.

فکر می‌کنم نگاهی به روندی که جنگ داخلی سوریه طی کرد، بهتر می‌تواند توضیح دهد که چرا حزب سرانجام به این جمع‌بندی رسید که هزینه یک مداخله جدی را پرداخته و وارد این کارزار شود. به مرور اعتراض‌های مردمی در سوریه شکل خشونت‌باری به خود گرفته و وارد فاز نظامی و عملاً به جنگی تبدیل شد که در آن مجموعه‌ای از بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی درگیر شدند. در این شرایط در اوایل سال ۲۰۱۳ بود که حزب الله از مرحله حمایت سیاسی و حضور محدود نظامی که از سال‌های پیشین در سوریه داشت خارج شده و به‌طور فعال‌تر و گسترده‌تری وارد کارزار سوریه شد. با تشدید سرکوب توسط نظام سوریه، صداهای بیشتری در اپوزیسیون خواستار بین‌المللی کردن جنگ و مداخله نظامی خارجی علیه اسد شدند. بسیاری از مخالفان، به‌ویژه جریان اخوان المسلمین سوریه مستقر در استانبول، آن‌چنان دلبسته و مطمئن به سرنگونی فوری اسد بودند که تلاش‌های میانجی‌گرانه سال ۲۰۱۲ رهبران ایران و حزب الله میان اسد و مخالفان را نپذیرفتند. بسیاری از رهبران مخالفان هم نسبت به حزب الله بی‌اعتماد بودند و هم سودای آن را داشتند که ناتو به‌زودی علیه اسد وارد خواهد شد و تجربه سال ۲۰۱۱ لیبی را در سوریه تکرار خواهد کرد. متأسفانه سرکوب خشونت‌آمیز حکومت سوریه نیز فضای گفت‌وگو میان اسد و مخالفان را به‌طور فزاینده‌ای تنگ‌تر کرده بود. در این شرایط، حزب الله ورود نظامی به کارزار سوریه را پاسخی به ورود مخالفان سوری به فاز مسلحانه، درخواست آن‌ها برای سلاح و مداخله نظامی غرب اعلام کرد. در این میان، شهرهای سوریه یکی پس از دیگری به دست گروه‌های شورشی می‌افتاد. در اوایل سال ۲۰۱۲، کنترل عمده نوار مرزی لبنان با سوریه، از تلکخ در شمال تا بزرگراه دمشق-بیروت در جنوب، از دست ارتش سوریه خارج شد و شورشیان کنترل شهرهای مرزی کلیدی به مانند زبدانی و القصیر را به دست گرفتند. در این میان، گروه‌های وابسته به القاعده که تجربه و مهارت خوبی در تاکتیک‌های جنگ نامنظم داشتند، بر این مناطق و بر جریان

نظامی مخالفان چیره شدند و عملاً بازیگر اصلی میدان جنگ شدند. این تحولات در طول دو سال اول اعتراض‌های مردمی و جنگ در سوریه باعث شد که حزب الله از مرحله سیاسی-تبلیغاتی و حضور نظامی محدود گذار کرده و در آوریل ۲۰۱۳ وارد مرحله مداخله نظامی گسترده شود. نیروهای حزب الله برای بازیابی مسیرهای تدارکاتی، ابتدا در القصیر و سپس قلمون غربی و زبدانی وارد شده و پس از آن عملیات نظامی حزب الله علیه شورشیان به حصص و حلب گسترش یافت. همان‌طور که اشاره کردید، هزینه این مداخله برای محبوبیت اسلامی و عربی حزب الله سنگین تمام شد. با این حال، به نظر می‌رسد که سید حسن نصرالله به این نتیجه رسیده بود که حزب در معرض خطر از دست دادن عمق استراتژیک خود در سوریه است که می‌تواند آن را در لبنان به شدت آسیب‌پذیر کند. در واقع کارزار سوریه برای حزب الله، تبدیل به مرگ یا زندگی شده بود.

**کشتن هدفمند قاسم سلیمانی در سال ۲۰۲۰ توسط آمریکا چه تأثیری بر حزب الله و محور مقاومت داشت؟**

«ترور سلیمانی یک خلأ ناگهانی در توانایی ایران برای مدیریت اوضاع پیچیده امنیتی و سیاسی در مشرق عربی، به‌ویژه عراق ایجاد کرد. سلیمانی از آغاز فرماندهی نیروی قدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، شبکه گسترده‌ای از روابط با بازیگران مختلف در سراسر منطقه ایجاد کرد و با برخی از آن‌ها پیوندهای نزدیک برقرار کرده بود. برخلاف این باور رایج که تهران به اصطلاح «نیروهای نیابتی» خود را فرماندهی و کنترل می‌کند، در بسیاری از موارد ایران برای هماهنگ کردن آن‌ها به تلاش و هماهنگی گسترده‌ای نیاز دارد. ویژگی‌های شخصیتی سلیمانی، مانند فروتنی و آنچه به قول سید حسن نصرالله رفتار دوستانه وی می‌خوانند و نفوذ وی در میان بازیگران غیردولتی طرفدار ایران، هرآنچه کمک می‌کرد تا سلیمانی به‌طور مؤثر بازیگران مختلف محور مقاومت را راستا کرده و منافع بعضاً ناهمسوی آن‌ها را به‌ویژه در عراق هماهنگ کند. به‌عنوان مثال، سلیمانی در سپتامبر ۲۰۱۹، مقتدی صدر را به ایران دعوت کرد و روزها میزبان او بود تا راه‌حلی برای روابط پرتنش صدر با یگان‌های حشد الشعبی و عادل عبدالمهدی، نخست‌وزیر وقت عراق، بیابد. پس از ترور سلیمانی، نصرالله برای پر کردن این جای خالی و ایفای این نقش وارد عمل شد. کاریزمای نصرالله و جایگاه خاص او در میان گروه‌های شیعی عراق به حزب الله

**پس از ترور سلیمانی، نصرالله برای پر کردن این جای خالی و ایفای این نقش وارد عمل شد. کاریزمای نصرالله و جایگاه خاص او در میان گروه‌های شیعی عراق تا نقش میانجیگری را ایفا کرده و در راستای خواسته‌های ایران، این بازیگران در عراق را هماهنگ کند**



در سیاست لبنان ایفا کند. اینجا بود که تصمیم به معرفی وزیر و مشارکت در کابینه دولت گرفت. تلاش دولت لبنان در سال ۲۰۰۸ برای مصادره و از میان بردن شبکه ارتباطات سیمی حزب الله که برای توانایی مقاومت آن حیاتی است، نشان داد که تهدیدهای بعدی از داخل دولتی که سراسر در دست مخالفان است می تواند جدی تر باشد.

نتیجه این روند، درهم تنیدگی فزاینده در این نظام سیاسی بوده است. حزب الله و متحدانش قدرت سد کردن تصمیمات کابینه را به دست آورده و در سال ۲۰۱۶ ژنرال میشل عون را به ریاست جمهوری رساندند. این حضور فزاینده در سیاست لبنان توانسته است، به قول نصرالله، «کمر مقاومت را حفظ کند» و به حزب اجازه داده تا به جای درگیری در داخل، در جبهه های منطقه ای تمرکز داشته باشد، اما تبدیل شدن به یک بازیگر در راستای حفظ وضعیت موجود در کشور، هزینه داخلی داشته است. در انتخابات پارلمانی ماه می سال گذشته، حزب الله و امل کرسی های خود را حفظ کردند، ولی اکثریت پارلمانی را به دلیل باخت کرسی های متحدان مسیحی و دروزی از دست دادند. بن بست سیاسی و افول اقتصادی که لبنان را به آستانه خطرناک فروپاشی رسانده است، می تواند به پایگاه داخلی حزب الله در میان شیعیان ضربه بزند. نظام سیاسی لبنان که بر اساس پیمان طائف چیده شده است به بن بست رسیده است و سالهاست که میان بن بست به بن بست دیگر نوسان می کند. به این معنی که به دلیل اختلاف های کش دار میان احزاب و رهبران این کشور، لبنان برای ماه ها یا حتی سالها قادر به انتخاب / انتصاب رئیس جمهور، نخست وزیر یا پارلمان جدید نیست. اینکه چرا حزب الله می خواهد به عنوان حافظ وضعیت موجود باقی بماند، شاید به اولویت های منطقه ای و نگرانی از تقابل احتمالی با نیبه بری و امل بازگردد، اما این وضعیت با گذشت زمان به چالشی بزرگ تر برای حزب الله تبدیل خواهد شد. ■

## است و اکنون به طور گسترده ای فاسد و ناکارآمد دیده می شود. با توجه به وضعیت اقتصادی و سیاسی لبنان، از منظر داخلی حزب الله لبنان با چه چالش هایی روبه روست؟

«به نظر من بزرگ ترین چالش حزب الله، داخلی است. این مسئله پیامد درهم تنیدگی آن با نظامی سیاسی است که بر پایه هویت فرقه ای و حمایت پروری شکل گرفته و اداره می شود. روند فروپاشی اقتصادی لبنان از اواسط سال ۲۰۱۹، سقوط آزاد پول ملی، فساد و فلج سیاسی باعث شعله ور شدن مجموعه ای از اعتراضات علیه نظام حاکم آن کشور شده است. سه گانه سعد حریری، نیبه بری و ولید جنبلاط هدف بیشترین اعتراض ها بوده اند و معترضان آن ها را به دلیل وضعیت کشور سرزنش می کنند، اما معترضان از حزب الله نیز به دلیل استفاده نکردن از نفوذ خود علیه سیاستمداران فاسد و به خاطر اینکه تبدیل به ستونی برای حمایت از یک رژیم ناکارآمد شده است، ناراضی بوده و از این حزب انتقاد می کنند.

کشانده شدن پای حزب الله به سراسیمه سیاست لبنان در طی سی سال گذشته، از جمله ورود آن به ائتلاف های سیاسی و انتخاباتی با بازیگران سیاسی

آن کشور، حزب الله را به حامی وضعیت موجود تبدیل کرده است. در دهه ۱۹۸۰، حزب الله خواستار سرنگونی نظام سیاسی فرقه ای لبنان بود و آن را میراث ناعادلانه استعمار فرانسه می دانست، اما این رویکرد در سال ۱۹۹۲ زمانی که در پی توافق طائف، این حزب نامزدهایی برای پارلمان معرفی کرد، تغییر کرد. از سال ۱۹۹۲ تا ۲۰۰۵، زمانی که ارتش سوریه از لبنان خارج شد، نقش سیاسی حزب الله عمدتاً در چارچوب اپوزیسیون پارلمانی بود. در این دوره، حزب الله از این مزیت برخوردار بود که می توانست عمدتاً سیاست داخلی لبنان را به متحدان خود، یعنی نیبه بری و سوریه بسپارد که کم و بیش

اجازه داد تا نقش میانجیگری را ایفا کرده و در راستای خواسته های ایران، این بازیگران در عراق را هماهنگ کند. البته ناگفته نماند حزب الله، نقش میانجی مشابهی میان حماس و بشار اسد هم داشته است. در مجموع به نظر می رسد به دنبال ترور سلیمانی، حزب الله نقش برجسته تری در عراق بازی می کند و همچنان نیز یک بازیگر کلیدی در سوریه است.

نفتالی بنت، نخست وزیر پیشین اسرائیل، در مصاحبه ای شبکه نفوذ منطقه ای ایران را با اختاپوس قیاس کرده و گفته بود اسرائیل اکنون به سر آن (ایران) حمله می کند، اما واقعیت این است که آنچه می بینیم سر اختاپوس با شاخک های «نیابتی» در گوشه و کنار منطقه نیست. درست است که ایران از مسیر پشتیبانی مادی و گفتمان سازی بر بازیگران غیردولتی در محور مقاومت تأثیر و نفوذ دارد، اما نباید فراموش کرد رابطه تهران با این گروه ها فراتر و پیچیده تر از یک رابطه دستوری و از بالا به پایین است. مؤلفه های کلیدی محور مقاومت - چه حزب الله در لبنان، چه حماس در فلسطین، یا انصارالله (جنبش حوثی) در یمن - هر یک از نظر فرهنگی، سیاسی و اجتماعی ریشه های عمیق در بافت ملی مربوط به خود دارند و از استقلال قابل توجهی از تهران برخوردارند.

به عنوان مثال، در سال ۲۰۰۶، حماس با وجود نگرانی و مخالفت ضمنی ایران در انتخابات پارلمانی فلسطین شرکت کرد. ایران درباره پیامدهای احتمالی این کار برای حماس و تکرار تجربه الفتح نگرانی داشت. در سال ۲۰۱۵ انصارالله علی رغم مخالفت سپاه قدس به شهر عدن در جنوب یمن حمله و آنجا را تصرف کرد. در مورد حزب الله، روابط آن با ایران در چهار دهه گذشته به حدی از تکامل رسیده است که ایران در مورد مسائل سیاسی داخل لبنان، مانند تشکیل ائتلاف های انتخاباتی یا تصویب سیاست ها در دولت یا پارلمان آن کشور، از دیدگاه های حزب الله پیروی می کند که طبیعتاً برخاسته از شناخت دقیق و عمیق حزب از جریان ها و معادلات داخلی لبنان است و حتی در مقاطعی از ایران بوده که نگاه و نقطه نظرهای حزب الله در مدیریت جریان های پیچیده در منطقه تکیه کرده است. به این معنی، محور مقاومت نه اختاپوس یک سر، بلکه شبکه ای از سرهای مختلف ک که ظرفیت استقلال عمل هر یک، توان تأثیرگذاری قابل توجهی در منطقه ایجاد کرده است.

**اقتصاد لبنان در حال فروپاشی است و بسیاری از لبنانی ها خواستار پایان دادن به نظام سیاسی این کشور هستند که برساخته دوران پس از جنگ داخلی**

»  
به نظر من بزرگ ترین چالش حزب الله، داخلی است. این مسئله پیامد درهم تنیدگی آن با نظامی سیاسی است که بر پایه هویت فرقه ای و حمایت پروری شکل گرفته و اداره می شود. روند فروپاشی اقتصادی لبنان از اواسط سال ۲۰۱۹، سقوط آزاد پول ملی، فساد و فلج سیاسی باعث شعله ور شدن مجموعه ای از اعتراضات علیه نظام حاکم آن کشور شده است

### پی نوشت ها:

1. Becoming Hezbollah: The Party's Evolution and Changing Roles
2. settler-colonial

با دستور کار مقاومت ضد اسرائیلی حزب همراهی می کردند، اما پس از عقب نشینی سوریه در سال ۲۰۰۵ و فشار فزاینده ائتلاف ۱۴ مارس مورد حمایت غرب برای خلع سلاح حزب الله، حزب به این جمع بندی رسید که باید نقش مستقیم تری

# در انتخابات ۲۰۲۴ چه کسی پیروز می‌شود؟



علی نظیف‌پور

امروز نزدیک به یک سال و هشت ماه به انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۲۴ باقی مانده است در چنین شرایطی، سخن گفتن از احتمال نتیجه انتخابات با هر ضربی از اطمینان ممکن است نابخردانه و ریسکی بزرگ باشد. در این مدت اتفاق‌های پیش‌بینی‌ناپذیری ممکن است رخ دهد که وضعیت انتخابات را کاملاً تغییر دهد؛ اما در عین حال من معتقدم که تحلیل‌گران باید در بیان تحلیل خود از وضعیت موجود صادق باشند. یک

تحلیل‌گر نباید برای کاهش احتمال اشتباه، در تحلیل دست ببرد و وانمود کند که به یک گزاره خاص معتقد نیست. من با نگاه به واقعیت امروز آمریکا به این نتیجه می‌رسم که احتمال پیروزی بایدن،<sup>۱</sup> چهل و ششمین رئیس‌جمهور آمریکا که به تازگی اعلام کرده که برای راه‌یابی دوباره به کاخ سفید در انتخابات شرکت خواهد کرد، به شکل چشم‌گیری محتمل‌تر از شکست او است. بیان این مطلب البته با ریسک بسیار زیادی همراه است، چون ممکن است تا چند ماه دیگر این تحلیل به شکل شدیدی اشتباه به نظر برسد؛ اما در عین حال فکر می‌کنم که مفید است که تحلیل خود را ارائه دهم و در صورتی که وضعیت موجود فرق کرد، امکان بازگشت و بررسی انتقادی این تحلیل وجود دارد.

با توجه به این مسئله که بایدن هیچ رقیب جدی‌ای در انتخابات مقدماتی حزب خود ندارد و بنابراین به احتمال نزدیک به یقین نامزد حزب دموکرات خواهد بود، باید گفت که او به احتمال قوی در انتخابات پیروز خواهد شد. این مسئله تا حد بسیار زیادی نتیجه نقاط ضعف حزب جمهوریخواه است، نقاط ضعفی بسیار اساسی و عمیق که چشم‌اندازی هم برای بهبودشان تا انتخابات ۲۰۲۴ دیده نمی‌شود. تا بخش کمتری هم این مسئله تحت‌تأثیر نقاط قوت شخص بایدن است؛ البته بایدن نیز نقاط ضعفی دارد که ممکن است به شکست او منجر شوند و برای همین نباید احتمال شکست او را منتفی دانست. در این مقاله در سه بخش مختلف به بررسی هر سه موضوع می‌پردازم.

## بخش اول) نقاط ضعف حزب جمهوریخواه

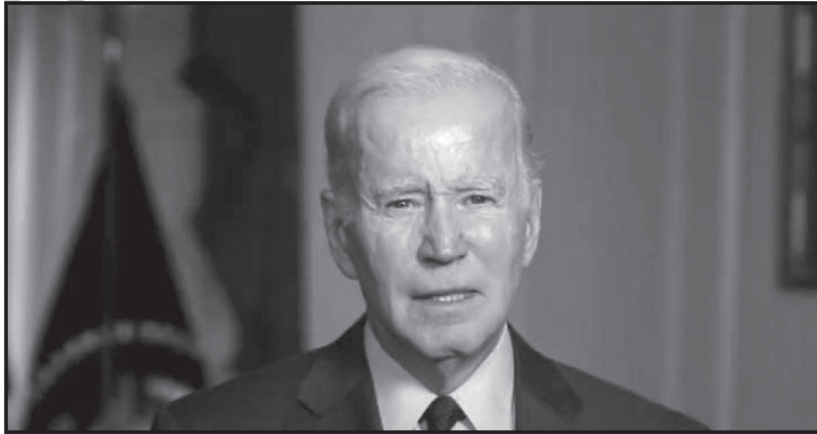
برای درک این مسئله که چرا حزب جمهوریخواه با نقاط ضعفی بزرگ و به‌شکلی بالقوه مرگ‌بار وارد انتخابات ۲۰۲۴ می‌شود، باید به واقعیت‌های انتخابات ۲۰۱۶ نگاه کرد که ترامپ<sup>۲</sup> را به قدرت رساند. بسیاری این انتخابات را به شکلی نادرست تحلیل کرده‌اند چون به آمار و واقعیت‌های تجربی دقت نکرده‌اند و در عوض پیش‌فرض‌های ذهنی خودشان را مبنای استدلال قرار داده‌اند. یا اصولاً بر داده‌های نادرست تمرکز کرده‌اند. برای تحلیل نتیجه انتخابات، مهم نیست که طرفداران ترامپ یا هیلاری کلینتون<sup>۳</sup> چه موضعی دارند. تنها نکته مهم مواضع رأی‌دهندگان مستقل و خاکستری است که در ایالت‌های رقابتی زندگی می‌کنند. چون طرفداران هر دو حزب در انتخابات بعدی نیز به نامزد حزب خود رأی خواهند داد اما این قشر کوچک (که نهایتاً ۹ درصد از رأی‌دهندگان را شامل می‌شود) ممکن است رأی خود را تغییر دهد و بنابراین تنها عامل مؤثر در تعیین نتیجه انتخابات است. چندین و چند نظرسنجی معتبر نشان داده‌اند که در انتخابات ۲۰۱۶، مستقلین

واقعی معتقد بودند که ترامپ نامزدی میانه‌روتر از کلینتون است. این امر ممکن است از نظر بسیاری عجیب به نظر برسد، و ممکن است بسیاری آن را نشانه آگاهی اندک این قشر بدانند. اگرچه اکثر ناظرین و تحلیل‌گران در انتخابات ۲۰۱۶ نیز معتقد بودند که ترامپ نامزدی بسیار تندرو است، اما اعتقاد این شهروندان لزوماً هم کاملاً عجیب نبود: ترامپ در بسیاری از موارد مواضعی میانه‌روانه داشت. او تنها نامزد جمهوریخواهی بود که با بیمه درمانی دولتی و برخی خدمات رفاهی دولت مخالفتی نداشت و بسیاری معتقد بودند که عمیقاً به مذهب مسیحیت معتقد نیست و در مسائلی مانند سقط جنین احتمالاً موضعی سخت‌نار دارد؛ بنابراین اشتباه است اگر انتخابات ۲۰۱۶ را نشانه گردش مردم آمریکا به راست بدانیم. واقعیت این است که رأی‌دهندگان مستقل واقعی همواره به میانه‌رو بودن سیاستمداران اهمیت داده‌اند، و انتخابات ۲۰۱۶ نیز در این زمینه استثنا نبود. این رأی‌دهندگان تنها در تشخیص این که کدام نامزد در سال ۲۰۱۶ گزینه میانه‌رو بوده تشخیصی متفاوت با اکثر تحلیل‌گران داشتند.

ترامپ در انتخابات ۲۰۲۰ دیگر در نگاه این قشر نامزد میانه‌رو نبود. در این انتخابات، اکثریت قاطع رأی‌دهندگان مستقل بایدن را از ترامپ میانه‌روتر می‌دانستند. ترامپ در این انتخابات شکست خورد، و بعد دو اتفاق رخ داد که بسیار مهم بودند: اولاً ترامپ حاضر نشد نتیجه انتخابات را بپذیرد و هوادارانش در روز ۶ ژانویه ۲۰۲۱ به ساختمان کنگره یورش بردند تا مانع از تأیید رسمی نتیجه انتخابات شوند. ثانیاً در ۲۴ ژوئن ۲۰۲۲، دیوان عالی آمریکا حکم به لغو آزادی فدرال سقط جنین داد. از بین پنج قاضی دیوان عالی که چنین رأی دادند، سه نفر توسط ترامپ به دیوان منصوب شده بودند.

اهمیت این دو اتفاق در این است که نه فقط ترامپ، بلکه تمام حزب جمهوریخواه را در نگاه مردم آمریکا به‌اشکلی بسیار شدید تندرو جلوه دادند. ترکیب نظریه توطئه انتخابات ۲۰۲۰ و سقط جنین برای حزب جمهوریخواه بسیار مرگ‌بار بوده است. اولین شکست مشهود حزب جمهوریخواه در انتخابات کنگره ۲۰۲۲ بود. در این انتخابات دموکرات‌ها موفق شدند سنا را حفظ کنند و حتی یک کرسی هم اضافه کنند و در مجلس نمایندگان نیز اگرچه جمهوریخواهان موفق شدند کنترل را به دست بیاورند ولی اکثریتی بسیار شکننده و محدود به دست آوردند که بسیار از حد انتظار (بیش از بیست کرسی) پایین‌تر بود. این در حالی است که در این انتخابات میزان مشارکت رأی‌دهندگان جمهوریخواه بسیار بیشتر از دموکرات‌ها بود و دلیل این امر این بود که رأی‌دهندگان مستقل اکثراً به دموکرات‌ها رأی دادند. در این انتخابات عمده نامزدهای جمهوریخواهی که شکست خورده بودند رادیکال بودند و از هواداران نظریه توطئه قلب و ممنوعیت سقط جنین. حامیان این نظریه توطئه حتی در یکی از ایالت‌های رقابتی موفق نشدند کرسی فرمانداری یا مسئول برگزاری انتخابات را فتح کنند و در تقریباً همه حوزه‌های رقابتی مجلس نمایندگان و سنا حذف شدند. پس از انتخابات ۲۰۲۲ نیز هر انتخاباتی برگزار شده است نشان می‌دهد که این مشکل هنوز برای حزب جمهوریخواه حل نشده است.

جدیدترین نمونه این مسئله، انتخابات یک کرسی دیوان عالی ایالتی در ایالت ویسکانسین<sup>۴</sup> است که در آن نامزد مورد حمایت حزب دموکرات با ۱۱ درصد رأی بیشتر پیروز شد درحالی که در این ایالت به‌ندرت ائتلاف نامزدهای پیروز و شکست‌خورده بیش از ۲ یا ۳ درصد است. ویسکانسین در واقع تنها



ایالت رقابتی بود که در سال ۲۰۲۲ نامزد سنای جمهوریخواه در آن پیروز شده بود. این انتخابات نشان می‌دهد که فضای ملی آمریکا نه تنها به سوی جمهوریخواهان حرکت نکرده است، بلکه دورتر نیز شده است.

در حال حاضر برای من تصور سناریوهایی که این وضع را تغییر دهد بسیار دشوار است. این مسئله درست است که طبق نظرسنجی‌ها اقتصاد برای مردم آمریکا اولویت اول است، اما در نوامبر ۲۰۲۲، تورم ۷ درصد بود و اکثر مردم آمریکا معتقد بودند که کشور در وضعیت رکود است در حالی که امروز تورم ۵ درصد است و نشانی هم از رکود فعلاً نیست. درست است که محبوبیت بایدن کم است، ولی بایدن در نوامبر ۲۰۲۲ از ۴۱ درصد محبوبیت برخوردار بود و الان از ۴۳ درصد. اگر در انتخابات ۲۰۲۲ اقتصاد و محبوبیت پایین دموکرات‌ها به کمک جمهوریخواهان نیامدند، بعید است که در انتخابات ۲۰۲۴ چنین امری رخ دهد چون در انتخابات ۲۰۲۴ میزان مشارکت دموکرات‌ها نیز افزایش مشهودی خواهد داشت.

اگر مسئله رادیکالیسم، پاشنه آشیل حزب جمهوریخواه باشد، هیچ یک از دو نامزد اصلی این حزب در انتخابات ۲۰۲۲ از این مسئله مبرا نیستند. می‌توان به راحتی گفت که تکلیف ترامپ در این زمینه روشن است و نیازی به استدلال نیست که چرا مردم آمریکا همچنان او را گزینه تندرتر خواهند دانست؛ اما از طرف دیگر بسیاری معتقدند که رقیب اصلی او، ران دستنیس،<sup>۵</sup> فرماندار فلوریدا، در برابر بایدن شانس بسیار بیشتری برای پیروزی دارد. اگر این بحث را کنار بگذاریم که در ماه‌های اخیر احتمال پیروزی دستنیس در برابر ترامپ کاهش مشهودی یافته است، برای من این مسئله نوعی معماست که چرا برخی از تحلیل‌گران چنین تصویری دارند. دستنیس بدون شک بسیار از ترامپ راست‌گراتر و تندرتر است. او به تازگی قانونی را امضا کرده است که سقط جنین را پس از دو ماه کاملاً ممنوع می‌کند و حتی برای مسائلی مانند سلامت مادر و تجاوز استثنا قائل نمی‌شود. دستنیس تلاش کرده است تا آزادی بیان مطبوعات، مدارس، و دانشگاه‌ها را محدود کند و به تازگی حتی سخن از تأسیس یک ارتش خصوصی کرده است. به نظر اگر مشکل جمهوریخواهان تندروری است، دستنیس راه‌حلی برای این مشکل نیست.

اما آیا ممکن است گزینه سومی مطرح شود؟ فردی که نه ترامپ است و نه دستنیس؟ این امر غیرممکن نیست، اما بعید به نظر می‌رسد. در حال حاضر در میانگین نظرسنجی‌های رقابت‌های داخلی حزب جمهوریخواه، نامزدهای غیر از ترامپ و دستنیس در مجموع از کمتر از ۱۰ درصد آرا برخوردارند. فراتر از این مسئله، بسیار بعید است که فردی که درباره انتخابات ۲۰۲۰ و سقط جنین موضعی میانه‌روانه دارد در انتخابات مقدماتی پیروز شود،

ترامپ ناراضی بودند به دموکرات‌ها رأی دادند. اکثر کسانی که نگاه منفی به بایدن داشتند ولی این نگاه برایشان «تا حدی منفی» بود و نه «بسیار منفی» به دموکرات‌ها رأی دادند؛ یعنی اگرچه اکثر مردم آمریکا بایدن را «بد» و ترامپ را «بدتر» می‌دانند و این امر در انتخابات کنگره نیز مشهود بود. این امر در تاریخ سیاسی آمریکا بسیار نادر و تقریباً بی سابقه است و اصولاً در انتخابات کنگره تقریباً همیشه حزب مستقر در کاخ سفید رادیکال دانسته می‌شود؛ بنابراین اگر در انتخابات کنگره چنین وضعی حاکم بوده است، تصور آن دشوار است که در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۲۴ این وضعیت تغییر کند.

همچنین باید ذکر کرد زلزومی ندارد که تا انتخابات ۲۰۲۴ بایدن رئیس جمهوری نامحسوب باقی مانده باشد. همان‌طور که ذکر شد در حال حاضر تورم آمریکا در حال کاهش است بدون اینکه آثار منفی مقابله با تورم یعنی رکود و بیکاری مشهود باشند. در حال حاضر بانک مرکزی آمریکا پیش‌بینی می‌کند که در انتهای سال ۲۰۲۳ شاهد یک دوره رکود کوتاه‌مدت باشیم که بدین معنا است که در پاییز ۲۰۲۴ اقتصاد در حال شکوفایی خواهد بود. بایدن همچنان دستاوردهای بسیار زیادی در سیاست داخلی آمریکا داشته است و موفق شده چند قانون بسیار مهم را در کنگره به تصویب برساند، مانند یک سرمایه‌گذاری عظیم در زیرساخت‌های آمریکا؛ بنابراین هنگامی که انتخابات و فصل رقابت‌ها سر برسد، بایدن قادر خواهد بود تا یک کارنامه مطلوب را به رأی‌دهندگان آمریکایی عرضه کند که ممکن است برای او یک نقطه قوت بسیار مهم باشد.

### بخش سوم) نقاط ضعف بایدن

بهرغم نقاط قوت بایدن، او نقاط ضعف جدی‌ای هم دارد که ممکن است در انتخابات به قیمت شکست او تمام شود. مهم‌ترین مشکل او، سن بسیار زیادش است. او در صورت انتخاب مجدد هنگام مراسم تحلیف ۸۲ سال خواهد داشت و بنابراین در پایان دور دوم ۸۶ سال. اگرچه بایدن اکنون آمادگی ذهنی و جسمی لازم برای ادامه ریاست جمهوری را دارد، اما هیچ تضمینی وجود ندارد که در دور دوم خود با مشکلات جدی روبه‌رو نشود. همین

چون برخلاف اکثریت مردم آمریکا و خصوصاً رأی‌دهندگان خاکستری، اکثر محافظه‌کاران آمریکایی خواستار ممنوعیت سقط جنین هستند و معتقدند در انتخابات ۲۰۲۰ تقلب شده و بنابراین بعید است به کسی رأی دهند که موضعی متفاوت دارد، حتی میانه‌ترین نامزدهای جمهوریخواه در حال حاضر، مانند نیک هیلی،<sup>۶</sup> فرماندار سابق کارولینای جنوبی و سفیر سابق آمریکا در سازمان ملل و تیم اسکات،<sup>۷</sup> سناتور کارولینای جنوبی، در مورد سقط جنین موضعی دارند که راست‌گرایانه‌تر از افکار عمومی آمریکایی‌هاست و در مورد انتخابات ۲۰۲۰ نیز موضعی مبهم اتخاذ کرده‌اند. به همین دلیل در مجموع بسیار دشوار است سناریویی را تصور کرد که در انتخابات ۲۰۲۴ یک میانه‌رو نامزد حزب جمهوریخواه شود.

### بخش دوم) نقاط قوت بایدن

برخلاف کسانی که (تحت تأثیر رسانه‌های راست‌گرا) بایدن را سیاستمداری ضعیف می‌دانند، واقعیت این است که بایدن سیاستمداری ماهر است و توانایی زیادی در انتخابات دارد. این امر همیشه آسان نیست که یک سیاستمدار هم حزب خود را راضی نگه دارد و هم از نظر رأی‌دهندگان مستقل میانه‌رو باقی بماند. واقعیت هم این است که اگرچه به دلیل مشکلات اقتصادی بایدن رئیس‌جمهور محبوبی نبوده است، اما همچنان قشر مستقل خاکستری او را سیاستمداری میانه‌رو می‌داند. همچنین تعداد کسانی که در نظرسنجی‌ها نظری شدید درباره بایدن دارند کم هستند و اکثریت قاطع افرادی که از بایدن حمایت می‌کنند یا از او ناراضی هستند «تا حدی حامی» و «تا حدی ناراضی» هستند. مهم‌ترین نقطه قوت بایدن هم این است که به‌رغم حضور در کاخ سفید، همچنان سیاستمداری «عادی» و «بی‌خطر» محسوب می‌شود که بین افکار عمومی مستقلین واقعی آمریکا به دو قطبی شدید دامن نمی‌زند. به همین دلیل در برابر جمهوریخواهی تندروری او در موقعیت قوی قرار خواهد گرفت.

این مسئله در انتخابات ۲۰۲۲ نیز دیده شده بود. در آن انتخابات، اکثر کسانی که هم از بایدن و هم از

سن زیاد او باعث شده است که اکثریت قاطع رأی دهندگان امریکایی و حتی اکثریت دموکرات‌ها معتقد باشند او نباید برای دور دوم نامزد شود. معاون او، کامالا هریس،<sup>۸</sup> نیز از محبوبیت زیادی برخوردار نیست و اکثر تحلیل‌گران معتقدند که عملکرد خیلی درخشانی نداشته است؛ بنابراین معلوم نیست

که حضور او در کاخ سفید این نگرانی‌ها را تخفیف دهد. مسئله سن طبیعتاً مسئله‌ای است که برای بایدن قابل حل نیست و یک نقطه ضعف است که او باید مدیریت کند. آخرین رئیس‌جمهوری که مسئله سن به‌شکل جدی برایش مطرح شده بود ریگان<sup>۹</sup> بود که در جریان انتخابات ۱۹۸۴ موفق شد با موفقیت این مسئله را مدیریت کند، اما می‌دانیم که در آخرین سال‌های ریاست جمهوری‌اش ابتلای او به بیماری آلزایمر شروع شده بود. دیگر مشکل بالقوه که ممکن است برای بایدن حتی خطرناک‌تر باشد، مسئله اقتصاد است. اگرچه اکثر اقتصاددانان معتقدند رکود شدید و جدی در

راه نیست، اما در نهایت علم اقتصاد با قطعیت همراه نیست و باید گفت اکثر اقتصاددانان معتقد بودند که

تورم افسارگسیخته نیز پیش نخواهد آمد که نادرستی آن ثابت شد. این احتمال وجود دارد که در ادامه سال ۲۰۲۳ شاهد رکودی عمیق و دردناک باشیم که پیامدهای آن تا سال ۲۰۲۴ نیز تجربه خواهد شد. در آن صورت اصلاً قابل پیش‌بینی نیست که وضع بایدن در افکار عمومی چه خواهد بود. در چنین سناریویی باید حداقل احتمال شکست بایدن را بسیار مطرح دانست.

### نتیجه‌گیری

اگر بخواهیم استدلال خود را خلاصه کنیم و در یک جمله بگوییم، حزب جمهوریخواه در انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۲۴ با دو مشکل عمده مواجه است: این حزب قادر نیست که خود را از سیطره جناح رادیکال خود رها کند و قادر نیست که افکار عمومی امریکا را متقاعد کند که بایدن سیاستمداری میانه‌رو نیست. انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۲۰ و کنگره ۲۰۲۲ و دیگر داده‌های تجربی به ما نشان داده‌اند که برای حزب جمهوریخواه این فرمول، فرمول شکست است. اگرچه بایدن هم نقاط ضعف جدی‌ای دارد (مانند سن زیاد و احتمال ادامه مشکلات اقتصادی) به نظر

”  
**اگرچه بایدن اکنون آمادگی ذهنی و جسمی لازم برای ادامه ریاست‌جمهوری را ندارد، اما هیچ تضمینی وجود ندارد که در دور دوم خود با مشکلات جدی روبه‌رو نشود. همین سن زیاد او باعث شده است که اکثریت قاطع رأی‌دهندگان امریکایی و حتی اکثریت دموکرات‌ها معتقد باشند او نباید برای دور دوم نامزد شود**

نمی‌رسد این مشکلات و خیم‌تر از مشکلات حزب جمهوریخواه باشند؛ بنابراین من احتمال پیروزی بایدن را در انتخابات ۲۰۲۴ بیشتر از شکست او می‌دانم. این گزاره البته با اطمینان بسیار زیادی همراه نیست، چون ممکن است تا روز انتخابات وضعیت به‌شکلی اساسی تغییر کند، مشخصاً اگر وضع اقتصادی به جای بهتر شدن بدتر شود.

اگر به من بگویند به نظرت احتمال پیروزی بایدن چقدر است، جواب خواهم داد ۷۰ درصد. البته شب قبل از انتخابات ۲۰۱۶ نیز من احتمال پیروزی هیلاری کلینتون را همین قدر می‌دانستم. من فکر نمی‌کنم که در سال ۲۰۱۶ اشتباه می‌کردم، بلکه معتقدم وقایعی با ۳۰ درصد احتمال نیز رخ خواهند داد. واقعیت این است که ۳۰ درصد احتمال کمی نیست. اگر هرچه به انتخابات ۲۰۲۴ نزدیک‌تر می‌شویم وضعیت سیاسی امریکا همین باشد که امروز هست، این رقم افزایش پیدا خواهد کرد. هنوز تا انتخابات فاصله زیادی هست و این ضریب اطمینان را کاهش می‌دهد.

### پی‌نوشت‌ها:

1. Joe Biden
2. Donald Trump
3. Hillary Clinton
4. Wisconsin
5. Ron DeSantis
6. Nikki Haley
7. Tim Scott
8. Kamala Harris
9. Ronald Reagan

## میانجیگری چین در رابطه ایران و عربستان



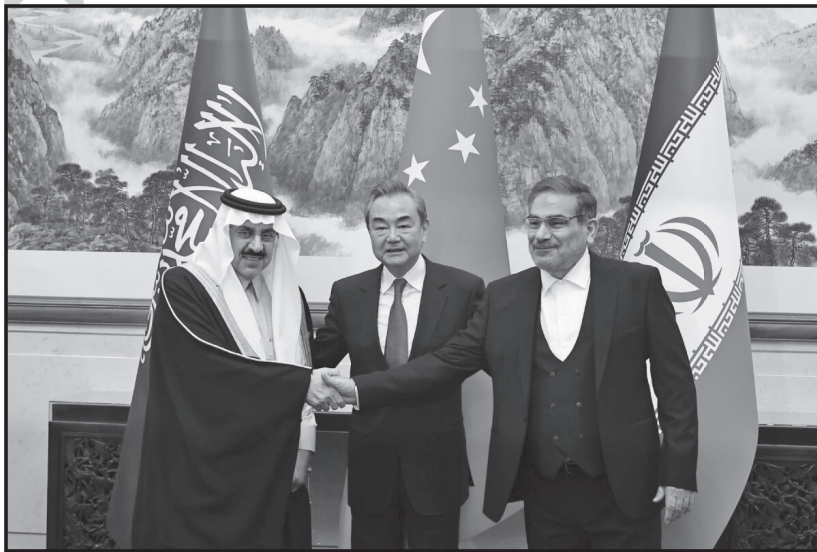
محمد آقایی

شرح زیر مطرح شد:

نوزدهم اسفندماه سال گذشته پس از هفت سال موضوع توافق برقراری مجدد روابط سیاسی پادشاهی عربستان سعودی با جمهوری اسلامی ایران با میانجیگری جمهوری خلق چین در مطرح شد و در فروردین ۱۴۰۲، در پکن به امضای رسمی توافق برقراری روابط مجدد سیاسی بین وزیران امور خارجه ایران و عربستان منجر شد. هم‌زمان، ضرورت‌ها و نیازها و پرسش‌های عدیده‌ای نیز در ذهن‌ها به

- پس از وقایع چند سال اخیر وقوع تجاوز عربستان سعودی و ائتلاف هم‌پیمانان منطقه‌ای او و با حمایت امریکا و غرب و اسرائیل به یمن، چه ضرورتی از ناحیه عربستان در تجدید رابطه با ایران مدنظر قرار گرفت و این جنگ، برای عربستان و پس از طی هشت سال و مخارج بالغ بر یکصد میلیارد دلاری و تلفات در آن چه نتیجه‌ای به دنبال داشته است؟  
- پس از حمایت‌های بسیار پررنگ دولت ترامپ و غرب و اسرائیل در این مدت از عربستان و هم‌زمان دشمنی‌های دولت ترامپ و اسرائیل با ایران در قضیه برجام و غیره، چه وضعیت جدیدی در روابط دولت بایدن و اسرائیل با عربستان و منطقه اتفاق افتاده است؟  
- تأثیر تنازعات داخلی امریکا بر روابط جهانی و منطقه‌ای این کشور چیست؟  
- وحشی‌گری‌های اسرائیل و رژیم صهیونیستی در منطقه و در متن استمرار اشغالگری‌اش به‌ویژه در دوران نتانیاهو چه تأثیری روی جهان اسلام و جهان عرب و افکار عمومی منطقه و پیمان‌های متزلزل ابراهیم که بین اسرائیل و معدودی از کشورهای عربی در دوران ترامپ برقرار شد، گذاشته است؟

- دلیل حضور پررنگ میانجیگرایانه و نیاز چین در وقوع این توافق چیست؟  
- درجه اهمیت امنیت منطقه خلیج فارس و منطقه آسیای جنوب غربی برای امنیت انرژی و نفت در هر دو سر امنیت عرضه و تولید از یک طرف و امنیت تقاضا و نیاز به مصرف از طرف دیگر، برای چین و عربستان و ایران در چه سطحی است؟



توجه به نیاز استمرار رشد اقتصادی و توسعه اقتصادی و صنعتی این کشور و توسعه تجارت و صنعت وی تا این حد بالا حائز اهمیت است و دست به میانجیگری برای تشنج زدایی زد. در این میان کشورهای هند، ژاپن و کره جنوبی و عمده واردکنندگان حامل‌های انرژی و نفت خام و تمامی کشورهای عربی و اسلامی و به‌ویژه کشورهای عربی خلیج فارس و شورای همکاری خلیج فارس از این میانجی‌گری و توافق استقبال کردند. در مقابل کشورهایی که به دنبال ادامه تشنج در منطقه‌اند یا مانند اسرائیل از آن کاملاً ناراضی‌اند و یا آمریکا به‌صورت زیرکانه و دوپهلو نسبت به آن صحبت کرد و باتروئیکای اروپا ساده از کنارش گذشت و روسیه صادرکننده نفت خام نیز از آن استقبال کرد. در حال حاضر بزرگ‌ترین تولیدکنندگان نفت خام در جهان آمریکا و عربستان و روسیه‌اند که هر یک ظرفیت‌های تولید حدود ۱۰ میلیون بشکه در روز یا تا حدی تا مرز ۱۲ میلیون بشکه در روز (نظیر آمریکا) را دارند. برقراری آشتی میان ایران و عربستان با میانجیگری چین، بر اعتبار و جایگاه بین‌المللی چین در عرصه تعاملات رو به گذار بین‌المللی نقش مؤثری داشته است. کما اینکه در سطح بین‌المللی از این میانجیگری و آشتی عربستان و ایران و صلح در این زمینه و جایگزینی آن به‌جای استمرار تشنج‌زایی، برای هر سه کشور در سطح منطقه‌ای و جهانی و در بین کشورهای اسلامی و عربی اعتبارافزایی شد.

۲. عربستان سعودی در حال حاضر روزانه بالغ بر ۱۰ میلیون بشکه در روز نفت خام تولید می‌کند که حدود ۷۰ درصد آن را از دو طریق خلیج فارس و دریای سرخ صادر می‌کند و اقتصادش سخت به این درآمد صادراتی وابسته است. در سال‌های تجاوز و جنگ یمن، هزینه‌های بسیار سنگین این جنگ به‌شدت بر اقتصاد عربستان

ضرورت و نیاز امنیت عرضه و تولید نفت از یک طرف و امنیت تقاضای صادراتی نفت از ناحیه عربستان و ایران از منطقه خلیج فارس و کلاً تنش‌زدایی در این ارتباط، نیاز هر سه کشور است. البته چین زمینه مناسب برای توسعه راهبرد «یک کمربند، یک جاده» را نیز فراهم می‌سازد که در توسعه تفاهات سرمایه‌گذاری مجموعه در چین و بریکس و عربستان و ایران و منطقه که تضمین‌کننده فزاینده‌تر راهبرد مذکور است را فراهم می‌نماید. این خود در راستای تغییر وضعیت نظم جدید و رو به گسترش معادلات و مناسبات جهانی، کاملاً تأثیرگذار است.

برای تشریح و توضیح این نظر که برآیند نظرات و نکات به‌هم‌پیوسته و مهم و تأثیرگذار مطروحه در نکات کلان قبلی در بالاست، توضیحات زیر را باید کاملاً مدنظر قرار داد:

۱. چین در حال حاضر واردکننده روزانه بالغ بر ۱۰ میلیون بشکه نفت خام برای تقاضای داخلی حدود ۱۴ میلیون بشکه‌ای خود در روز است که ۴ میلیون بشکه در روز آن تولید داخلی است. بالغ بر ۵۰ درصد این واردات از خلیج فارس و تنگه هرمز به کشور چین وارد می‌شود. این امر باعث شده ک چین به‌عنوان بزرگ‌ترین واردکننده نفت خام در جهان، به‌شدت روی امنیت خلیج فارس و امنیت تأمین تقاضای نفت خام خود از منطقه خلیج فارس حساس باشد. روزانه حدود ۲۱ میلیون بشکه نفت خام از منطقه خلیج فارس برای ده‌ها کشور متقاضی نفت خام صادراتی از خلیج فارس من جمله هند، ژاپن و کره جنوبی می‌گذرد. سهم آمریکا از این میزان به ۱۰۰ هزار بشکه در روز هم نمی‌رسد. این در حالی است که عمده نیاز نفت خام و فرآورده‌های نفتی آمریکا در سال‌های اخیر، تولید داخل است. بر این اساس می‌توان به‌راحتی دریافت که چرا امنیت خلیج فارس و امنیت تأمین تقاضای نفت خام چین از خلیج فارس برای کشور چین با

- وضعیت نیاز آمریکا به نفت منطقه خلیج فارس و عربستان چگونه است؟
- بزرگ‌ترین نیازمند نفت منطقه خلیج فارس و عربستان چه کشوری است؟
- از بین چهار کشور اصلی تولیدکننده نفت (آمریکا و عربستان و روسیه و چین) امنیت منطقه خلیج فارس روی امنیت انرژی کدام‌یک از این کشورها تأثیرهای اساسی و اساسی‌تر را در طرف امنیت عرضه و تقاضای انرژی می‌گذارد؟
- روابط عربستان با روسیه به‌ویژه در هماهنگی‌های اوپک پلاس که در آن روسیه و عربستان محور توافق‌ها در سال‌های اخیر بودند و هستند در چه سطح و ضرورتی است؟
- با وجود تسلیح گسترده و بی‌سابقه نظامی عربستان سعودی و امارات در دوران ترامپ به‌ویژه توسط آمریکا و نیز غرب به‌خصوص انگلیس و فرانسه و آلمان و توأم با گسترش شدید ایران‌هراسی توسط آنان، این اقدامات چه تأثیری بر جنگ یمن و روابط منطقه و تاکنون گذاشته است؟
- توسعه هسته‌ای و توسعه پهپادی و موشکی ایران چه نقشی در موازنه معادلات منطقه‌ای داشته است؟
- وضعیت اقتصادی-سیاسی و سطح تعاملات بین‌المللی در ایران و به دلایل عدیده و هم‌زمان با استمرار تحریم‌های بسیار گسترده آمریکا چه نقش و ضرورتی در تمایل به برقراری مجدد روابط با عربستان را در ایران ایجاد کرد؟ البته نکات دیگری نیز هم‌زمان مطرح است:
- میزان سطح روابط اقتصادی و نفتی غرب و هند و ژاپن با کشورهای منطقه خلیج فارس؛
- سطح روابط اقتصادی و سیاسی روسیه با ایران و عربستان و منطقه و پیمان‌ها و توافقات منعقد و در شرف انعقاد؛
- بازتاب و آثار تجاوز و جنگ دو طرف درگیر در اوکراین، در منطقه آسیای جنوب غربی و منطقه خلیج فارس؛
- بازتاب روابط پیمان‌شانگهای و منطقه بریکس شامل چین و روسیه و هند و برزیل و آفریقای جنوبی با ایران و پیمان روابط ۲۵ ساله ایران و چین؛
- بازتاب توسعه روابط اقتصادی چین و عربستان و پیمان‌های نفتی و اقتصادی مرتبط و منعقد؛
- تأثیر نقش پررنگ راهبرد «یک کمربند، یک جاده» چین که هر دو کشور ایران و عربستان و منطقه خلیج فارس را دربر می‌گیرد.
- به نظر می‌رسد از بین این ضرورت‌ها و نیازها، با توجه به ضرورت و نیاز امنیت انرژی در منطقه خلیج فارس برای امنیت تقاضای انرژی و نفت چین، منجر به ورود چین به موضوع میانجیگری گسترده چین بین ایران و عربستان شد. هم‌زمان

و برنامه‌های توسعه اقتصادی این کشور تحمیل شده است و تاکنون نتیجه‌ای هم از این جنگ فرسایشی و خانمان‌سوز نگرفته است و در مقابل یمنی‌ها به‌طور روزافزون و مستقل، توسعه گسترده‌ای از مقاومت از خود بروز داده‌اند که مورد پیش‌بینی و انتظار آمریکا و غرب و عربستان نبود.

عربستان سعودی شدیداً به امنیت انرژی و تولید نفت خام خود، هم در سر استمرار تولید و عرضه و هم در سر استمرار تقاضای صادراتی خود به‌خصوص از طرف چین و از منطقه خلیج فارس به دیگر کشورها نیازمند است. هم به امنیت تقاضای صادراتی از خلیج فارس حساس است و هم به امنیت تولید خود که ادامه جنگ فرساینده در یمن، امنیت تولید و عرضه آن را مرتب توسط یمنی‌ها و در تقابل با تجاوز، مورد تهدید جدی قرار می‌دهد. از این نظر، عربستان به‌شدت دنبال امنیت انرژی در هر دو سر عرضه و تقاضاست. این نیاز امنیت تأمین تقاضای صادراتی عربستان، با نیاز امنیت تقاضای وارداتی چین در یک راستا به هم پیوند

می‌خورد و نیازی دوطرفه است. نیاز امنیت تولید و عرضه نفت خام عربستان منوط به حل عادلانه جنگ یمن و رفع تجاوز به کشور یمن است که با تغییر موضع عربستان در قبال این تجاوز، ایران می‌تواند در امکان و زمینه خاتمه دادن عادلانه و صلح‌آمیز جنگ یمن، نقش مؤثری ایفا نماید و این نیاز هر دو کشور عربستان و یمن است؛ بنابراین تغییر موضع عربستان در قبال این جنگ و تنش‌زدایی با ایران، گام مؤثری در امکان زمینه‌سازی ایجاد صلح پایدار و عادلانه به‌جای استمرار جنگ یمن و ایجاد آشتی درون یمنی در یمن و پایان جنگ فرساینده و خانمان‌سوز یمن است و این کاملاً نیاز محتوم عربستان در شرایط حاضر است.

۱. ایران مشکلات شدید

اقتصادی در داخل دارد که بحران‌های ناشی از تحریم‌های آمریکا و آثار آن بر روی تحریم صادرات نفت خام و تحریم تعاملات بانکی بین‌المللی و عدم کسب روان و عادی درآمدهای ارزی صادراتی، در تشدید این مشکلات اقتصادی سایه جدی انداخته است و آثار و تبعات تعاملات اقتصادی و سیاسی

و بین‌المللی بر این مشکلات اثر قابل توجهی گذاشته است. به‌طوری که سهم صادرات نفت خام ایران، نسبت به پیش از خروج غیرقانونی و ظالمانه ترامپ از برجام و اعمال تحریم‌های بسیار سنگین و تجاوزکارانه آمریکا، به حدود نصف کاهش یافته است و این روی درآمدهای ارزی ایران اثر قابل ملاحظه‌ای گذارده است. تعاملات با آژانس بین‌المللی انرژی و توافقات سیاسی در تنش‌زدایی متقابل با عربستان با میانجیگری چین و توافقات با امارات و بحرین و نیز توافقات ارزی با عراق و امارات، افق‌های روشنی‌ها در تعاملات سیاسی بین‌المللی و منطقه‌ای و در منطقه خلیج فارس در ماه پایانی سال گذشته گشود که برجسته‌ترین آن توافق تجدید روابط سیاسی با عربستان و رفع تنش‌های منطقه‌ای در این زمینه است که شدیداً روی دفع و رفع تهدیدات و گسترش امنیت صادرات نفت خام ایران از خلیج فارس مؤثر است. به دلیل آنکه بخش عمده‌ای از صادرات نفت خام ایران به کشور چین صورت می‌گیرد. این امر در راستا و هماهنگی با نیازها و ضرورت امنیت صادرات انرژی ایران و امنیت تقاضای انرژی و نفت خام چین است.

۲. با تکیه به سه نکته مهم فوق‌الذکر، میانجیگری چین در آشتی و توافق بین ایران و عربستان، در امنیت منطقه خلیج فارس و امنیت انرژی و صادرات نفت خام از این منطقه، برای هر سه کشور چین، عربستان و ایران در راستای مصالح و منافع ملی هر سه کشور مؤثر است.

به‌ویژه این هماهنگی در روان‌سازی مناسب‌تر راهبرد «یک کمربند، یک جاده» چین برای رشد اقتصادی و توسعه هر چه بیشتر چین و عربستان و ایران و حضور مؤثرتر آنان در عرصه بین‌المللی و منطقه‌ای نقش اساسی دارد. چین، خاورمیانه، منطقه خلیج فارس و عربستان و ایران را مسیرها و چهارراه‌های مهم و راهبردی برای مسیرهای تجاری زمینی و خطوط دریایی که چین و آسیا را به اروپا و آفریقا متصل می‌کند در نظر دارد و این امر در تقویت اساسی چین به‌عنوان مرکز یک شبکه مهم و بسیار تأثیرگذار تجارت جهانی کاملاً مؤثر خواهد بود. البته می‌بایستی به دیگر آثار و تبعات این حضور مؤثرتر هر یک از آنان در عرصه

منطقه‌ای و بین‌المللی و ناشی از آثار و بازتاب‌های این توافق نیز توجه داشت.

در نهایت لازم است یادآوری شود بیان تجربه‌ها هم هم باعث حسرت و افسوس است و هم مبنای توشه‌گیری و درس‌گیری برای آینده است تا زمینه بروز و ظهور وقایع و تکرار گذشته تلخ فراهم نشود:

در متن بیانیه مشترک سه‌جانبه چین، ایران و عربستان در پکن و در ۱۹ اسفندماه ۱۴۰۱ درباره تجدید روابط سیاسی ایران و عربستان و نیز در توافق‌نامه مورخ ۱۷ فروردین ۱۴۰۲ وزرای امور خارجه ایران و عربستان در پکن در این مورد بر روی موافقت‌نامه همکاری امنیتی منعقد در ۲۸ فروردین ۱۳۸۰ و موافقت‌نامه عمومی همکاری در زمینه اقتصاد، تجارت، سرمایه‌گذاری، فناوری، علوم، فرهنگ، ورزش و جوانان که در تاریخ ۶ خرداد ۱۳۷۷ به امضای دو طرف رسیده تأکید شده است. هر دو توافق‌نامه نیز در زمان دولت آقای خاتمی منعقد شده‌اند و در راستای راهبرد مصوب بین‌المللی و پیشنهادی آقای خاتمی در ارتباط با گفت‌وگوی تمدن‌ها هستند. همچنین در دولت آقای روحانی، روی راهبرد عادلانه صلح هرمز در خلیج فارس مرتب تأکید می‌شد که روح حاکم بر توافق اخیر بین ایران و عربستان نشئت گرفته از آن راهبرد است. حیف و حسرت که چه فرصت سوزی‌هایی با اعدام‌های سیاسی و جهت‌دار در عربستان در این زمینه از دست رفت و حیف و حسرت که با آتش زدن سفارت عربستان در حرکت‌های متقابل توسط عده‌ای نفوذی و با جهل و عمد و جهالت و فریب‌کاری در داخل کشور ما به وقوع پیوست و هر دو سر قضیه، بهانه‌هایی برای تقابل‌ها و تخاصمات سیاسی بین ایران و عربستان را به وجود آورد که منفعت و سود آن را اشغالگران و متجاوزین اسرائیلی و صهیونیستی و ریاکاران و فریب‌کاران و اسلحه‌فروشان و سلطه‌طلبان و تنش‌آفرینان آمریکایی و غربی و با حضور نظامی تشنج‌آفرین و سلطه‌طلبانه و اشغالگرانه خود در منطقه و منطقه خلیج فارس و با هزینه‌کرد از منابع کشورهای منطقه و با سود سرشار خود بردند.

امید که روح صلح عادلانه و دوستی و همزیستی مسالمت‌آمیز و گفت‌وگوی سازنده و احسن، همواره چراغ راه کشور ما و کشور عربستان و کشورهای عربی منطقه خلیج فارس و کلیه کشورهای همسایه و اسلامی و عربی در منطقه و در بین کل کشورهای اسلامی و جهان باشد و جهانی در صلح عادلانه و گفت‌وگوی سازنده و احسن و به دور و بدون اشغالگری و تجاوز را در خاورمیانه و منطقه جنوب غرب آسیا و در بین کشورهای مسلمانان و در کل جهان شاهد باشیم.

”  
در سال‌های تجاوز و جنگ یمن، هزینه‌های بسیار سنگین این جنگ به‌شدت بر اقتصاد عربستان و برنامه‌های توسعه اقتصادی این کشور تحمیل شده است و تاکنون نتیجه‌ای هم از این جنگ فرسایشی و خانمان‌سوز نگرفته است و در مقابل یمنی‌ها به‌طور روزافزون و مستقل، توسعه گسترده‌ای از مقاومت از خود بروز داده‌اند که مورد پیش‌بینی و انتظار آمریکا و غرب و عربستان نبود

# توپ‌های کاغذی

## مروری بر ادبیات اجتماعی ایران



مهدی فخرزاده

### مقدمه

آثار ادبی و هنری، در بسیاری از موارد تأثیر فراوانی از شرایط اجتماعی و سیاسی دوران خود گرفته‌اند. برهانی در کتاب طلا و مس از مسئولیت‌های چهارگانه شاعر نسبت به جهان می‌گوید. همچنین لوسین گلدمن معتقد است: «ارزش‌های معنوی حقیقی از واقعیت اقتصادی و اجتماعی جدا نمی‌شوند، بلکه دقیقاً بر اساس همین واقعیت شکل گرفته‌اند و بر آن‌اند تا حداکثر همبستگی و وحدت انسانی را در دل این واقعیت رواج دهند» (پوینده، ۱۳۸۱). ادبیات نو در ایران با مشروطه زاده شد. هم ادبیات نو و هم مشروطه، هر دو تأثیر بسیاری از تحولات فرهنگی و سیاسی جهان گرفتند. ادبیات مدرن در جهان نیز هم متأثر بر فضای اجتماعی کشورها بود و هم تأثیر پذیرفته از آن. اگر ادبیات برآمده از شرایط اجتماعی ویژه است، پس وظیفه نقد ادبی صرفاً این نیست که به متن ادبی شبیه‌ایزه آزمایشگاهی نگاه کند. او باید با نگاهی شکافنده و تأویل‌گرانه به زمینه و زمانه اثر ادبی بپردازد. این گونه ادبیات می‌تواند همچنان صدای جامعه باقی بماند.

اساساً ادبیات و هنر سو‌هیاهای انتقادی دارد. ادبیات از این حیث نمی‌تواند محافظه کار باشد که هنر و ادبیات سعی دارد جهانی بر اساس تخیل بسازد که زیاتر از جهان موجود باشد. این اعتراض گاهی به کارگاه خلقت و کار محتسب بوده همچون حافظ (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰) گاه در قالب تمثیل و داستان و حکایت به بیداد شاهان پرداخته‌اند. رویکرد انتقادی در شعر در قرن هفتم و هشتم اوج گرفت. در آن دوران با استیلای مغولان و حاکمان غیرصالح، مفاسد رواج یافت و نقد به آن‌ها هم بیشتر شد. اما سهم شاعران عرفانی در این حوزه ناچیز است (آسمند جونفانی، ۱۴۰۰). در قرن هشتم نیز تعریض و کنایه و ایهام حافظ، نقدهایی زندانه به ساختار داشت، اما پس از او شعر اجتماعی نیز به حاشیه رفت (همان).

با مشروطه ادبیات اجتماعی جایگاه یافت و در تمامی دوران پهلوی و جمهوری اسلامی این جایگاه وجود داشت، هرچند همواره درگیر سرکوب نیز بود. در این چهار دهه که از عمر انقلاب ایران به‌مثابه بزرگ‌ترین واقعه سده ۱۴ گذشته است، ایران همواره درگیر اعتراض بوده است. دوران پهلوی‌ها نیز در بسیاری از مواقع همین گونه بوده است. این نوشتار کوتاه مروری بر روند ادبیات از مشروطه به این سوی داشته تا ببینیم بازتاب آنچه در جامعه می‌گذرد در ادبیات چگونه است. شاید پیش از پرداختن به این مسئله ناگزیریم به این پرسش پاسخ دهیم، بدین مضمون که آیا ادبیات و هنر اساساً باید صدای جامعه باشد یا نه؟ بر سر این پرسش چالش بسیار است و در این نوشتار کوتاه نمی‌گنجد، اما پاسخ به این پرسش هرچه باشد، نمی‌توان از نظر دور داشت که بخشی از ادبیات همیشه این گونه بوده است و با چنین پیش فرضی تلاش این نوشتار مروری بر روند رویکرد اجتماعی در ادبیات ایران است.

### مشروطه به‌مثابه آغازگاه

سال‌های آخر حکومت قاجار که سال‌های نخستین ورود ایران به قرن ۱۴ خورشیدی بود، سال‌هایی پر از محنت و سختی بود، اما جامعه ایران برای ورود به سده نو، کوله‌باری پر و پیمان به همراه داشت. آنچه نخستین شاه پهلوی از جامعه می‌دید، هرج و مرج بود، اما آنچه در بطن جامعه غلیان داشت، نوسازی فکر ایرانی بود. این نوسازی ساخت‌های بسیاری را در بر می‌گرفت و در برخی از حوزه‌ها

گام‌هایی ناموفق داشت و در برخی از حوزه‌ها دستاوردهای زرین. در ادبیات، برخلاف آنچه در سیاست و به ضرب چکمه رضاشاه رخ داد، دو بال قدرتمند و خوش‌ایده توانست برنده ادبیات ایران را به پرواز درآورد. محمدعلی جمال‌زاده با وسواس و احتیاط بسیاری، ادبیات ایران را همچون قابله‌ای زبردست، به‌آرامی از دل سنت ادبی ایران جدا کرد. نیما یوشیج نیز در حوزه شعر چنین کرد. جمال‌زاده که خود هم عصر مارسل پروست، جیمز جویس و ویرجینیا ولف بود، نگاهش را به داستان‌نویسانی معطوف کرد که یک سده پیش تر وارد عرصه داستان‌نویسی شده بودند و نیما یوشیج نیز هرچند شعر سپید یا آزاد اروپا را که محصول مکتب سمبولیسم بود می‌شناخت، اما آن را مناسب جامعه در حال گذار ایران ندید و شعر او همچنان نوعی از وزن و موسیقی را همراه خود حفظ کرد (شیری، ۱۳۸۶).

با ظهور صادق هدایت در داستان و کسانی چون هوشنگ ایرانی (با استناد به شیری، ۱۳۸۶) در شعر، گذار تمام و کمال از سنت‌های ادبی شکل گرفت و نمونه‌های کاملاً نوین از شعر و داستان در ایران متولد شد. یکی از اتفاقاتی که زمینه آن پیش از مشروطه وجود داشت، اما در مشروطه افتاد، عمومی شدن آگاهی بود. تا پیش از این دوره، ادبیات و دانش بیشتر توسط «خواص» و برای «خواص» جامعه تولید می‌شد. روزنامه‌ها و شب‌نامه‌ها در سال‌های آخر قاجار، عمومی شدن نسبی مدرسه و سواد روشنفکران را از هوای «می و مطرب» و عرفان و سخن‌های پنهان به حرف‌های مردمی‌تر و عمومی‌تر کشاند.

در فضای پراشوب، اما آزاد پس از مشروطه، روزنامه‌ها، روشنفکران و شاعران به سرودن درباره موضوع‌های روز مانند آزادی، عدالت و سیاست پرداختند. صوراسرافیل دهخدا از این دست نشریات بود و مقالات «چرند و پرند» هم تفسیری بر مسائل اجتماعی و سیاسی روز بود و هم زبانی عامه‌پسند و محاوره‌ای داشت (قانون‌پرور، ۱۳۹۶). ایرج میرزا، میرزاده عشقی، سید اشرف‌الدین گیلانی و بسیاری دیگر شعر خود را در خدمت مسائل سیاسی و اجتماعی روز درآوردند.

### ادوار ادبیات نو

محمدعلی سپانلو (۱۳۷۴) نثر معاصر را به چهار شاخه تقسیم می‌کند: نخستین دوره ادبیات مشروطه است که مقداری به آن پرداخته شد. آغازگاه این ادبیات به قول سپانلو، چند سالی قبل از استقرار حکومت مشروطه (مثلاً واقعه رژی یا انتشار روزنامه قانون ملکم) و پایان آن نیز سال ۱۳۰۰ شمسی بود (سپانلو، ۱۳۷۴). او ویژگی ادبیات این دوره را عشق به آزادی، قانون، ترقی و نقد حکومت و طبقات بهره‌کش و سران مذهبی می‌داند.

دوره دوم از سال ۱۳۰۰ تا حدود سال ۱۳۱۵ است. ادبیات ایران زیر فشار استبداد رضاخان غیرسیاسی می‌شود. «این دوران شاهد غیرسیاسی شدن ادبیات است. در برابر احساسات و پندارها و اخلاق‌گرایی، آن هم به شکل خرده‌گیری از خلقیات آحاد ناس، به مقصدار زیاد جای خالی را پر می‌کند. به عوض جنبه‌های صریح و عریان انتقادی این بار گونه‌های سودای معتدل اصلاح‌طلبی، در لوی رهبری از بالا، پدید می‌آید» (سپانلو، ۱۳۷۴). در کنار این ویژگی‌ها در این دوره شاهد ظهور نوعی ناسیونالیسم گذشته‌نگر و غیرسیاسی در آثار ادبی و هنری هستیم؛ ایده‌ای که بر ساخت استبداد رضاخان در جامعه ایران بود و بعدها به دوقطبی‌های کاذب خطرناکی در جامعه دامن زد.

دوره سوم از ۱۳۱۵ تا ۱۳۴۰ است. سال ۱۳۱۵ سال انتشار اثر ارزشمند صادق هدایت، بوف کور، است. سپانلو این زایش را مبدأ این دوره می‌داند: «محصلینی که از سال ۱۳۰۸ دولت برای تحصیل به خارج فرستاده بود به‌تدریج به ایران

بازگشتند. مطابق اسناد موجود این محصلان اغلب از افراد طبقه متوسط شهرنشین برگزیده شده بودند و این خود به نقش اجتماعی آنان پس از بازگشت معنایی ویژه داد. نگاهی به اسامی این افراد نشان می‌دهد که بسیاری از آنان پس از مراجعت به ایران، بلافاصله یا در طول زمان چه تأثیرات مهمی در نهادهای اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و سیرافکار و آرای کشور نهادند» (سپانلو، ۱۳۷۴).

سپانلو در این دوره به نقش صادق هدایت و تأثیر ویژه او اشاره می‌کند. او معتقد است این دوره با تمام فراز و فرودش، از نظر فکر و اسلوب یک جریان پیوسته و متکامل است.

هرچند سپانلو با ایما و اشاره به تأثیر ادبیات چپ بر این دوره از ادبیات ایران اشاره کرده است، اما نمی‌توان از نظر دور داشت که جریان‌های چپ و به‌طور خاص، حزب توده، با استفاده از فضای آزاد پس از اشغال و حضور نظامی ارتش شوروی در دوران اشغال و همین‌طور هژمون بودن چپ در فضای جهانی، توانست به‌طور جدی توسعه یابد و تأثیری جدی هم بر ادبیات و هنر ایران گذاشت. بسیاری از نویسندگان بزرگ این دوره به عضویت این حزب درآمدند و بسیاری از آثار ترجمه‌شده در این دوران، متأثر از دیدگاه‌های حزب توده بود. حزب توده در تمام حوزه‌ها نماینده رویکرد خاص اتحاد جماهیر شوروی بود و با سلطه‌ای که بر حوزه ادبیات و هنر نیز داشت به‌مرور به سمت برداشت استالینیستی از هنر و ادبیات، یعنی «رنالیسم سوسیالیستی» رفت. رنالیسم سوسیالیستی در برنامه‌ای فرهنگی معروف به «دکترین ژدانف» مانیفست حکومتی ادبیات شوروی شد. ژدانف معتقد بود برای مواجهه با جهان سرمایه‌داری، باید فرهنگ و ایدئولوژی را قدرت بخشید و راه قدرت‌بخشی به این ابزار نیز راهی بسیار تلخ بود. شوروی یکی از چند زادگاه بزرگ ادبیات جهان، زیر تیغ رویکرد فرهنگی ژدانف و استالینیسم قرار گرفت. در این دوره سانسور در شوروی به حد اعلای خود رسید. گفته می‌شد مایا کوفسکی، شاعر بزرگ شوروی که در اثر فشارهای استالینیسم بعدها خودش را کشت، در یکی از موارد کتابی عاشقانه نوشته بود. کتاب بر اساس معیارهای «رنالیسم سوسیالیستی» اجازه انتشار نداشت. مایا کوفسکی سعی کرد از طریق دوستی‌ای که با استالین داشت از خودش اجازه انتشار اثر را بگیرد. استالین وقتی متوجه اصرار مایا کوفسکی شد دستور داد از این اثر عاشقانه دو نسخه منتشر شود: یکی در اختیار مایا کوفسکی؛ و یکی در اختیار معشوقه‌اش!

ورود این مکتب در ایران تأثیری بسیار جدی بر ادبیات و هنر ایران داشت. تأثیر این رویکرد بعدها در ایران به دوره‌های دیگر نیز سرایت کرد. رویکرد «رنالیسم سوسیالیستی» در فضای نسبتاً باز دهه ۲۰ مقاومت‌های جدی‌ای ایجاد کرد. از جمله تأسیس انجمن «خروس جنگی» بود که کسانی چون هوشنگ ایرانی در آن فعالیت می‌کردند. با رویکرد استالینیستی در ادبیات، نویسنده بزرگی چون چوبک

به حاشیه رانده شد و برخی آثار کمتر واجد اهمیت، مهم شدند. یکی از اتفاقاتی که در این دوره افتاد، ادبیات ترجمه بود. ترجمه آثار ارزشمند غرب و شوروی در ایران هم‌زمان با انتشار آثار ارزشمند نویسندگان بزرگ ایرانی، اتفاقات بزرگی در ادبیات ایران ایجاد کرد.

سال ۱۳۳۲ با کودتای ۲۸ مرداد، هم فضای آزاد پیش از آن تا حدودی جمع شد و هم موجی از خشم و ناراحتی نیروهای مختلف جامعه را در بر گرفت. خشم و ناراحتی برآمده از سیاست‌های نوسازی و سرکوب حکومت پهلوی در پیوند با نگاه‌های متأثر از فضای چپ جهانی، نوعی رمانتیسم انقلابی در ایران ایجاد کرد، رمانتیسم انقلابی آن دوران هم از «دروازه‌های تمدن بزرگ» شاه و پهلوی بیزار بود و به آن نقد داشت، هم جهانی اتوپایی برای خود تصویر می‌کرد. این رویکرد رمانتیک، در اواخر حکومت پهلوی‌ها دیگر مسئله‌اش تضاد سنت و مدرنیته نبود، بلکه تضادی بود میان ارزش‌های چپ و ارزش‌های نظام نیمه‌استعماری پهلوی (روحی، ۱۴۰۰). این رویکرد هم برای ادبیات ایران دستاوردهایی ایجاد کرد و هم در مواردی موانعی بر سر راه ادبیات بود. در سمت تندروانه آن نگاه، رویکردهایی به ادبیات وجود دارد که گویی ادبیات سلاحی است در دست جامعه بی‌سلاح و بی‌پناه، برای مواجهه با حکومت. این رویکرد راد در شعری از شاملو با عنوان «شعری که زندگیت»، می‌توان دید. این شعر درست یک سال پس از کودتای ۲۸ مرداد سروده شده است:

امروز / شعر / حربه خلق است / زیرا که شاعران / خود شاخه‌ای ز جنگل خلق اند / نه یاسمین و سنبل / گلخانه فلان / بیگانه نیست / شاعر امروز / با دردهای مشترک خلق: / او با لبان مردم / لبخند می‌زند، / درد و امید مردم را / با استخوان خویش / پیوند می‌زند. / او شعر می‌نویسد / یعنی / او دست می‌نهد به جراحات شهر پیر / یعنی / او قصه می‌کند / به شب / از صبح دلپذیر ...

سال ۱۳۴۴ صمد بهرنگی در نقدی بر کتاب آوای نوگلان، نوشته عباس یمنی شریف، می‌نویسد: «آیا نباید به کودک بگویم بیشتر از نصف مردم جهان گرسنه‌اند و چرا گرسنه شده‌اند و راه برانداختن گرسنگی چیست؟ آیا نباید درک علمی و درستی از تاریخ و تحول و تکامل اجتماعات انسانی به کودک بدهیم؟ چرا باید بچه‌های شسته‌رفته و بی‌لک و پیس و بی‌سروصدا و مطیع تربیت کنیم؟ ... کودکان را می‌آموزیم که راست‌گو باشند در حالی که زمان، زمانی است که چشم راست به چشم چپ دروغ می‌گوید و برادر از برادر در شک است و اگر راست آنچه در دل دارد بر زبان بیآورد چه بسا که از بعضی دردسرها بی‌نیاز خواهد داشت. آیا اطاعت از آموزگار و پدر و مادر و مادری ناباب و نفس‌پرست که هدفشان فقط راحت زیستن و هرچه بیش‌تری در درس روزگار گذراندن و هرچه بیشتر پول درآوردن است، کار پسندیده‌ای است؟»<sup>۱</sup>

این آثار در دوره‌ای منتشر شد که سپانلو آن را دوره

چهارم تا قبل از سال ۱۳۵۰ می‌داند. از نظر سپانلو این دوره ادامه منطقی دوره قبل است اما ویژگی‌های خاصی هم دارد: ازجمله که شعر نو به کرسی می‌نشیند، رمان‌نویسی و نقد ادبی جهش یافته و به جلو می‌رود و همچنین سینما و تئاتر با تحولات مثبت بسیاری روبه‌رو می‌شوند. یکی دیگر از اتفاقات مثبت این دوره از دید سپانلو، ادبیات کودک است. اتفاق مثبت دیگر پژوهش‌های بسیاری است که در این دوره انجام شده است (سپانلو، ۱۳۷۴).

شاعران مدرن ایران نیز گویی در این دو دهه، خارج از فضای سیاسی نمی‌توانند نفس بکشند. احمدرضا احمدی که از بنیان‌گذاران موج نو شعر است، اما در شعرش صدای ماشه تفنگ می‌آید:

دو صدای ماشه تفنگ / دو خواب لخته‌شده را / در قلب ما / پیوند زد / لبخند فانوس در انتهای درختکاری شب / و مردی / کنار راه آهن‌ها / مدرسه‌ها و کارخانه‌ها / و حس‌های نخستین نوازش / پرپر شده بود ...

صدای گلوله در شعر و ترانه این دوره طنین داشت. سینما، موسیقی، تئاتر و ادبیات همه در خدمت تغییر بودند. انتظار سر آمدن زمستان و شکفته شدن بهاران در دل همه روشنفکران شعله‌ور بود. انقلاب اتفاق افتاده بود و ساختار فرسوده پهلوی امکان ادامه نداشت، مگر آنکه دست به تحولاتی جدی می‌زد. گوش سنگین دیکتاتور، بسیار دیر صدای انقلاب مردم را شنید نتیجه آن نشنیدن‌ها، فروپاشی ساختار سیاسی شد.

### و اما انقلاب

شوق نویسندگان برای انقلاب ایران بسیار زیاد بود. در آستانه انقلاب به دعوت کانون نویسندگان ایران ده شب در انستیتو گوته نویسندگان بزرگ ایران سخنرانی‌هایی می‌کنند. سخنرانی‌هایی که با استقبال بسیار زیادی روبه‌رو می‌شود. در تمامی این سخنرانی‌ها علیه سانسور و در دفاع از آزادی صحبت می‌شود. رؤیای آزادی، در همان نخستین سال‌های انقلاب با موانع سنگینی مواجه شد. حزب توده که تأثیر بسیاری بر ادبیات ایران گذاشته بود، در این دوره نیز بیکار نبود و عامل اختلاف‌های بسیاری در داخل کانون نویسندگان شد که منجر به انشعاب شد.

دو سال ابتدای انقلاب، سال‌های شوق و شور در همه حوزه‌هاست. تیراژ کتاب افزایش بسیاری پیدا کرد و آثار بسیاری تولید شد. اتفاق بزرگ منفی در این دوره، انقلاب فرهنگی بود. با شروع دهه ۶۰، فضای سیاسی به‌مرور بسته شد.

در این دوره نهادهای ادبی ریشه‌دار آسیب بسیار دیدند. کانون پرورش فکری کودک و نوجوان که روزگاری نهاد بزرگ و تأثیرگذاری بود، به دست سیاسیون مذهبی افتاد و شورای کتاب کودک با محدودیت‌های بسیاری مواجه شد. با تمام این موانع، دهه ۶۰، دهه مهمی در ادبیات ایران است. آثار بسیاری در این دهه تولید شد و نویسندگان بسیاری به جامعه معرفی شدند. ویژگی خاص این دهه ادبیات جنگ بود. شکست، وهم، یأس



حدود ۲۰ میلیون افزایش داشته و تا حدودی جوان بوده است. در حالی که تیراژ کتاب کمتر از ۳ برابر شده، تعداد عناوین کتاب در این سالها بیش از ۱۰ برابر شده است و همچنان جای نویسندگان بزرگی که در دهه‌های پیش می‌نوشتند در نویسندگان آخرین دهه‌های قرن گذشته خالی است.

قرن گذشته، با شکلی از عمومی شدن آگاهی، گسست از ارزش‌های پیشین و ظهور فرم‌هایی تازه در ادبیات آغاز شده بود. پایان این قرن، ادبیات در یک منحنی سینوسی گویی به سمت افول میل کرد. گسست از ارزش‌ها شاید ویژگی اصلی اتفاقاتی باشد که این روزها در خیابان در جریان است و آگاهی بسیار عمومی‌تر از آخرین سال‌های قرن گذشته شده است. حالا گوشی‌های موبایل و آنتن‌های ماهواره، روستاها و شهرستان‌های کوچک را نیز با اخبار روز مواجه می‌کنند. به نظر می‌رسد انقلابی اتفاق افتاده است. نباید منتظر چیزی بود. انقلاب در ارزش‌های نوینی است که نسل‌های نو حامل آن هستند. باز هم به قول شه‌نوش پاریسی در یادداشتی که در نشریه گردون نوشته است، گویی از یک زهدان تاریخی جدایی اتفاق افتاده است. انقلاب اتفاق افتاده است و باید دید نتایج آن در ادبیات، هنر، ساختار سیاسی و مناسبات اجتماعی ایران چه خواهد بود. ■

### پی‌نوشت‌ها:

۱. این مقاله با عنوان «ادبیات کودکان» در مجموعه مقالات صمد آمده است

### منابع:

شیری، قهرمان، ۱۳۸۶، از چیغ بنفش تا موج نو، نگاهی به شعر هوشنگ ایرانی و احمدرضا احمدی نمایندگان دو جریان شعری معاصر، کتاب ماه ادبیات، شماره ۱۰، پیاپی ۱۲۴، صص ۲۶-۴۱.

قانون‌پرور، محمدرضا، ۱۳۹۶، منادیان قیامت: نقش اجتماعی سیاسی ادبیات در ایران معاصر، ترجمه مریم طریزی، چ دوم، تهران، آگه.

احمدی، اصغر، ۱۳۹۸، ادبیات ستیزنده، چ دوم، تهران، آگه.

پوننده، محمدجعفر، ۱۳۸۱، جامعه، فرهنگ، ادبیات: لوسین گلدمن، (گزیده مقالات درباره گلدمن و از گلدمن)، چ ۳، تهران، چشمه.

روحی، زهره، ۱۴۰۰، تاریخ فرهنگی بدن و بدنمندی در ایران عصر جدید، چ اول، تهران، انسان‌شناسی.

آسمند جوققانی، علی، ۱۴۰۰، «تقابل ادبیات اعتراضی با ادبیات عرفانی»، فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، س ۱۷- ش ۶۴- صص ۱۳-۴۰.

شفیعی کدکنی، محمدرضا، ۱۳۸۰، تازیانه‌های سلوک: نقد و تحلیل چند قصیده از حکیم سنایی: چ ۳ تهران آگه.

سیانلو، محمدعلی، ۱۳۷۴، نویسندگان پیشرو ایران: مروری بر قصه‌نویسی، رمان‌نویسی، نمایشنامه‌نویسی و نقد ادبی، چ ۵، تهران، مؤسسه نگاه.

اوجی، منصور، برهانی، رضا، پاریسی‌پور، شه‌نوش، تمیمی، فرخ، کلاتری، پرویز و دیگران، ۱۳۶۹، «دهه شصت چگونه گذشت؟»، ماهنامه گردون، سال یکم، شماره ششم، ۱۵ بهمن ۱۳۶۹، صص ۱۰-۱۹.

میرعابدینی، حسن، ۱۳۸۰، صد سال داستان‌نویسی ایران (جلد سوم)، ویراست دوم، چ ۲، تهران، چشمه.

گلشیری و شاگردانش است. در این دهه ادبیات عامه‌پسند نیز که تحت تأثیر ادبیات دهه ۵۰ و ۶۰ به محاق رفته بود، با نویسندگانی چون فهیمه رحیمی (نویسنده‌ای که ابتدا دروس حوزوی خوانده بود و بعد جذب ادبیات شد) و نسرین ثامن‌ی رشد جدی یافت. به مرور تیراژهای بالای این نویسندگان و فنی‌تر شدن و فرم‌گراتر شدن ادبیات، شاید فاصله‌ای میان مردم و نویسندگان ایجاد کرد.

فاجعه‌ای که در این دهه اتفاق افتاد، قتل‌های زنجیره‌ای بود که آن هم بسیاری از نویسندگان بزرگ و معترض همچون مختاری، احمد میرعلایی و بسیاری دیگر به قتل رسیدند. دستگیری‌های گسترده، ماجراهایی چون اتوبوس نویسندگان و ماجراهایی از این دست، نویسندگان این دوره را دچار چالش‌های بسیار کرد و گویی این نویسندگان که باید نسل‌های پس از خود را می‌پروراندند، در فضای امنیتی این دهه، از این کار بازماندند. در این میان، کسانی که کمتر به ادبیات اجتماعی روی خوش نشان می‌دهند یا کسانی که پیچیده‌تر و مبهم‌تر می‌نویسند، آن‌قدر که مأموران سانسور نتوانند بفهمند، فضای بیشتری برای نوشتن پیدا می‌کنند و بعد از چندین دهه ادبیات اجتماعی ایران در این دوره با محدودیت‌های بسیاری مواجه می‌شود.

فضای باز دوران خاتمی پس از مصیبت‌های پیش از آن، شوق بسیاری برای نوشتن و انتشار اثر ایجاد کرد. دهه ۸۰ و ۹۰ بروز این شوق بود. در این سال‌ها کمتر با آثار شاخص رویه‌رو می‌شویم، هرچند استعداد‌های بسیاری در این دوران رشد کرد و جوانان بسیاری وارد عرصه ادبیات شدند.

شاید باز هم باید به تعبیر شه‌نوش پاریسی‌پور، بگویم ادبیات گسترش کمی داشت، اما درباره کیفیت آن جای بحث بسیار است؛ البته آثار ترجمه در این دوره بسیار فراوان وارد ایران شد که حتماً بعدها تأثیر آن را می‌توان در ادبیات ایران دید. از نظر کمی انتشار اثر در این دو دهه کم‌نظیر است. بنا به آمار سایت خانه کتاب، در سه سال ابتدایی دهه ۷۰ (از فروردین ۱۳۷۰ تا فروردین ۱۳۷۳) ۴ هزار و ۴۷۴ کتاب در حوزه ادبیات منتشر شده که حدود ۳۱۰۰ عنوان آن تألیف بوده است و تیراژ کل این آثار بیش از ۱۸ میلیون کتاب بوده. در سه سال پایانی دهه ۹۰ (فروردین ۱۳۹۷ تا فروردین ۱۴۰۰)، ۵۲ هزار و ۷۱۰ عنوان کتاب ادبی در ایران منتشر شده که حدود ۳۶ هزار عنوان آن تألیف بوده است و حدود ۴۷ میلیون تیراژ خورده است. همچنین در این سال‌ها جمعیت ایران

و ناامیدی، زندگی مردم در اعماق، شرح مبارزات پیش از انقلاب، ماجراهای کارگری و... درون‌مایه بسیاری از آثار این دوره است. در واقع ادبیات این دوره به شدت اجتماعی است و مخاطب آن مردم هستند (میرعابدینی، ۱۳۸۰ و جمعی از نویسندگان، ۱۳۶۹). میرعابدینی (۱۳۸۰) معتقد است: «اغلب آثار این دوره عجولانه نوشته شده‌اند، پاسخی به مسائل روز بوده‌اند بدون اینکه جزء تازه‌ای از هستی ما را روشن کنند». تأثیر مارکز بر نویسندگان این دوره بسیار جدی است. رمان‌هایی چون کلیدر، جای خالی سلوچ، روزگار سپری شده مردم سالخورده (از محمود دولت‌آبادی)، رازهای سرزمین من و آواز کشتگان از برهانی، داستان یک شهر و زمین سوخته از احمد محمود، سمفونی مردگان از عباس معروفی در این دوره منتشر شدند (میرعابدینی، ۱۳۸۰).

مجله گردون در شماره ششم خود با نویسندگان بسیاری درباره ادبیات ایران در دهه ۶۰ گفت‌وگو کرد. منصور اوجی درباره این دهه معتقد است در حوزه شعر اتفاقات مهمی افتاد. مجموعه آثار نیما به همت سیروس طاهباز و گزیده‌هایی از سیمین بهبهانی، سپانلو، حقوقی، برهانی، رحمانی، مشیری، صفارزاده، باباچاهی، لنگرودی، مختاری، سلیمانی، اشکوری، گیتی خوشدل، فرشته ساری، مرسله لسانی در این دوره منتشر شد (اوجی، ۱۳۶۹). «این دهه هر عیبی که داشته، که به نحوی شگفت بی‌حد و بسیار بسیار ترسناک داشته، حسنی هم به همراه خود داشت: یکپارچه برآمدن و کنده شدن جامعه‌ای از یک زهدان تاریخی و متولد شدن در

راستای آینده، گیرم چندان محسوس نباشد، چرا که آن گیاه عجیب در یک «اثر رنگی سیال» شاخه می‌دواند و این را نمی‌توان، همیشه، به چشم دید» (پاریسی‌پور، ۱۳۶۹). پرویز کلاتری (۱۳۶۹) در همین نشریه می‌گوید گسترش کمی در هنر اتفاق افتاد، سینما پوست‌اندازی کرد، در ادبیات رمان‌های بسیاری نوشته شد و زنان نیز در نوشتن رمان طبع آزمایی کردند. امیرعلایی (۱۳۶۹) می‌گوید دوره «آشتی» و «مرگ و غریب‌مرگی» است. آشتی با شهر، گذشته و خود و مرگ ساعدی و اخوان و... دهه ۷۰، در سیاست ایران دهه نوسازی‌های دولت موسوم به توسعه است. دهه‌ای که فقر و اختلاف طبقاتی خود را

به رخ کشید. ویژگی جدی ادبیات در این دوره، نسبی‌گرایی در محتوا و فرم‌گرایی است. به اعتقاد میرعابدینی (۱۳۸۰) این دوره در دست هوشنگ

”  
**قرن گذشته، باشکلی از عمومی شدن آگاهی، گسست از ارزش‌های پیشین و ظهور فرم‌هایی تازه در ادبیات آغاز شده بود. پایان این قرن، ادبیات در یک منحنی سینوسی گویی به سمت افول میل کرد. گسست از ارزش‌ها شاید ویژگی اصلی اتفاقاتی باشد که این روزها در خیابان در جریان است و آگاهی بسیار عمومی‌تر از آخرین سال‌های قرن گذشته شده است**

# ادبیات و اعتراض

## در جست‌وجوی «شاعر زمانه»



احمد هاشمی

این نوشته به واری مسئله‌ای غیر ضروری و دور از زمانه نشسته است.

### ادیبان بی‌غم و مبارزان راه آزادی

«باید ملاحظه نمود که تاکنون از آثار ادبا و شعرای ما چه نوع تأثیری به عرصه ظهور رسیده و نهالی که در باغ سخنوری نشاندند چه ثمر بخشیده و تخمی که کاشته‌اند چگونه نتیجه داده است. آنچه مبالغه و اغراق گفته‌اند، نتیجه آن مرکوز ساختن دروغ در طبایع ساده مردم بوده است. آنچه مدح و مدهانه کرده‌اند، نتیجه آن تشویق وزرا و ملوک به انواع رذایل و سفاهت شده است. آنچه عرفان و تصوف سروده‌اند، ثمری جز تبلی و کسالت حیوانی و تولید گدا و قلندر نداده است. آنچه تغزل گل و بلبل ساخته‌اند نتیجه‌ای جز فساد اخلاق جوانان و سوق ایشان به ساده و باده نبخشوده است»<sup>۱</sup>.

این قول میرزا آقاخان کرمانی مربوط است به اواخر دوران حکومت ناصرالدین شاه. پیش از آن میرزا فتحعلی آخوندزاده با لحنی تند به نقد وجه تخریری ادبیات ایران پرداخته است. این نگاه مقدمه‌ای است بر شعر عصر مشروطیت که شورشی است علیه محتوای کهن ادبیات پارسی با توسل به کلیدواژه «آزادی».

«شعر فارسی قرن‌های متمادی از زندگی قهر کرده بود و همه کوشش‌هایی که شاعران عهد صفوی برای ایجاد تحول و اصلاح (و به تعبیر خودشان برای ایجاد «حالت جدید») در آن انجام می‌دادند، چیزی جز تحولی در ظاهر بیان شعری و صور خیال شعری نبود. ولی شعر مشروطیت تا آن اندازه محتوا و گستره احساسی شعر فارسی را دگرگون کرد که می‌توان گفت همه پیوندش را با گذشته گسست»<sup>۲</sup>.

پس از انقلاب مشروطه مفاهیمی مانند «وطن، آزادی و قانون، فرهنگ نو و تعلیم و تربیت جدی، زنان و مسئله برابری با مردان، نقادی اصول اخلاقی کهن، مبارزه با خرافات مذهبی (و گاه با خود مذهب)»<sup>۳</sup> در ادبیات ایران فراگیر می‌شود. این روند گرچه موجب تحولی در محتوا شده است، در فرم از زمانه خود جا مانده است. شعر تبدیل به شعار شده است و ظرافت‌های ادبی نادیده گرفته شده است.

«شعر دوره مشروطیت آن اندازه پرشور، کوبنده و تندرو است که جایی برای کاربرد خیال و تخیل باقی نگذاشته است. اساس هنر شاعر در این دوره بر نوآوری در زمینه تخیل قرار ندارد. از این رو اکنون نقادانی که برای ارزیابی خود از معیارهای اروپای پس از جنگ استفاده می‌کنند، شعر دوره مشروطه را «نوعی نظم» می‌خوانند، زیرا در آن نمی‌توان از تخیلات تازه چیزی سراغ گرفت. با این حال در تجربه‌هایی که ایرج و عشقی در شعر این دوره کسب کردند و نیز در برخی از آثار بهار، نمونه‌هایی از تلاش برای به دست آوردن «بیان جدید» را به‌خوبی می‌توان دید»<sup>۴</sup>.

دوره شعر متعهد دوام چندانی نمی‌یابد. با آغاز سلطنت پهلوی دوره فترت آغاز می‌شود. «پس از تحت کنترل گرفتن کامل اوضاع توسط ژنرال رضاخان که سپس وزیر جنگ شد و سرانجام پادشاهی از قاجار به او منتقل

گردید، در این اوضاع، عشقی (در تظاهراتی کشته شد)، فرخی یزدی (در زندان شهید شد)، بهار و دهخدا و روزنامه نسیم شمال از سیاست کناره گرفتند، لاهوتی به اتحاد شوروی تبعید شد و عارف که از کرده خود پشیمان شده بود به‌صورت فردی منزوی در یکی از دره‌های نزدیک همدان به انزوا خزید و جز یک سگ با هیچ تابنده‌ای رابطه پیدا نکرد و همه را دروغ‌گو نامید».

این دوره تا سال ۱۳۲۰ ادامه پیدا می‌کند. فضای باز سیاسی پس از شهریور ۱۳۲۰ موجب شکوفایی مطبوعات می‌شود. نسل جدید شاعران و نویسندگان در این دوره دست‌به‌قلم می‌شوند که برخی تنها در پی جنبه هنری شعر هستند و برخی هنر را به خدمت ایدئولوژی سیاسی می‌گیرند. گروه دوم دسته اول را مطرودان زمانه و بی‌غمان و وابستگان رژیم می‌دانستند و خودشان را روشنفکران، متفکران جریان‌ساز و مبارزان راه آزادی. هر چه به سال ۱۳۵۷ نزدیک می‌شویم، دسته دوم زمانه را به دست می‌گیرند و شاعران فرمالیست به حاشیه رانده می‌شوند.

### نور در چشم‌های مات

در دهه آخر حکومت پهلوی جنبش چریکی ایران قوت و قدرت می‌گیرد. در روزگار مبارزین بی‌پروای عدالت‌جو قلم همان اسلحه است و تولید هر محتوایی غیر از مبارزه با ظلم تقبیح می‌شود. دهه ۵۰ دوره نمادهایی مانند محمد حنیف‌نژاد و خسرو گل‌سرخ‌چی است. شاعر و نویسنده نقش همان موتور کوچک را دارد که موتور بزرگ (توده مردم) را به حرکت درمی‌آورد:

رهروان خسته را احساس خواهیم داد  
ماه‌های دیگری در آسمان کهنه خواهیم کاشت  
نورهای تازه‌ای در چشم‌های مات خواهیم ریخت  
لحظه‌ها را در دو دستم جای خواهیم داد  
سهره‌ها را از قفس پرواز خواهیم داد  
چشم‌ها را باز خواهیم کرد  
خواب‌ها را در حقیقت روح خواهیم داد  
دیده‌ها را از پس ظلمت به سوی ماه خواهیم خواند  
نغمه‌ها را در زبان چشم خواهیم کاشت  
گوش‌ها را باز خواهیم کرد  
آفتاب دیگری در آسمان لحظه خواهیم کاشت  
لحظه‌ها را در دو دستم جای خواهیم داد  
سوی خورشیدی دگر پرواز خواهیم کرد  
انجام دادن این همه کار، حتی اگر در یک شعر باشد از عهده مردمان امروز بر نمی‌آید! اساساً اینکه کسی صاحب صلاحیت «باز کردن چشم‌ها» باشد محل تردید است. در روزگار تازه نجات‌دهنده‌ای در کار نیست. هر شهروندی به سهم خود در بهبود اوضاع تلاش می‌کند.

### شب تاریک و بیم موج و موج‌سواران سبک‌بار!

سیاست‌ورزان حرفه‌ای جنبش‌های اجتماعی را رصد می‌کنند و اخلاقیات خود را با ذائقه جامعه تطبیق می‌دهند. برای یک سیاستمدار هر موجی که در جامعه ایجاد می‌شود ممد حیات است و چون فرونشیند مفرح ذات! بسیاری از این شخصیت‌های گرامی در جنبش مهسا در پشت صحنه به رهبری



اعتراضات پرداختند و فرمان‌های آتشین صادر کردند و اصول مبارزه را برای مردم تبیین کردند! و همچنان خودشان از منطقه خطر فاصله داشتند. ممکن است ما با چریک‌های دهه ۵۰ هم عقیده نباشیم یا روش مبارزه‌شان را قبول نداشته باشیم، اما نمی‌توانیم این امر را نادیده بگیریم که هر کس مدعی رهبری جریان بود در صف اول بود و نیروی ستادی بودن معنایی نداشت.

نورسیدگان داعیه‌دار رهبری مبدأ تاریخ مبارزه مردم ایران را شهریور ۱۴۰۱ معرفی کردند تا جریان‌های دیگر را به حاشیه ببرند. مقصود این است که بگویند هر کس در سال‌های اخیر تلاشی برای بهبود اوضاع کرده و هزینه‌ای داده عبث بوده است و حالا این انقلاب، خیزش یا جنبش شروع شده و کسی پیشروتر است که تندروتر باشد. این رادیکالیسم البته بیشتر در مقام نظریه‌پردازی باقی می‌ماند و در مقام عمل میدان را به مردم می‌سپارند. با این تبیین هر عملی در مملکت شامل قاعده شرایط اضطرار است؛ هنر و ادبیات و سفر و هر امری که در خدمت مبارزه نباشد تعطیل است. شرایط و قواعد مشابه پیش از سال ۵۷ است، با این تفاوت که در آن دوران شاعر دفاع ایدئولوژیک می‌کرد و سینه‌اش را

جلوی گلوله سپر می‌کرد، حالا بلندگوهایشان را هزاران کیلومتر دورتر به برق می‌زنند! مردم عادی، آنان که اهل نشست و شعار دادن نیستند راه خود را می‌شناسند و به این سر و صداها کاری ندارند، زندگی‌شان را می‌کنند؛ آن‌طور که دوست دارند. چپ و راست و محافظه‌کار و اصلاح‌طلب به زندگی یک نوجوان امروزی ربطی ندارد، او تنها می‌خواهد آن‌طور که دوست دارد مطابق سلیقه‌اش زندگی کند، آزادانه لباس بپوشد و موسیقی و فیلم و مهمانی و رابطه برایش مهم است. شعار آزادی خواهی نمی‌دهد، از این مرحله عبور کرده است، آزاد است. این آدم را ساختارهای حاکمیتی نمی‌توانند کنترل کنند، نگران‌شان می‌کند.

### زندگی به مثابه سیاست

نحوه مواجهه خاص نوجوان امروزی با وقایع شرایط را تغییر

داده است. برای نمونه برای قدیمی‌ترها «خبر روز» استیضاح وزیر صنعت و معدن است، با اینکه همه می‌دانند دلیل بی‌کیفیت و گران بودن

خودرو ساختار ناکارآمد و رانتی خودروسازهاست و با رفتن این وزیر و آن مدیر کاری درست نمی‌شود. همه می‌دانند دلیل گرانی خودرو این است که خودروسازها خودروها را انبار می‌کنند و عرضه نمی‌کنند. همین «همه» می‌نشینند پای نمایشی که راه افتاده به نام استیضاح و سرگرم می‌شوند و شاید هم امیدوار به بهبود اوضاع. نوجوان امروزی پای این نمایش‌ها وقت صرف نمی‌کند، چون ذاتش تماشاچی نیست، با این چیزها سرگرم نمی‌شود، آمده زندگی‌اش را بکند و برود، خوب هم زندگی کند. نه انقلابی است و نه مبارز، اما هر کسی را که سر این خوب زندگی کردن با او بجنگد شکست خواهد داد.

آصف بیات در تبیین نظریه «پیشروی آرام» می‌گوید: «ناجنبش‌ها لزوماً به دنبال تغییر رژیم یا دستور کار انقلابی نیستند. آن‌ها در عوض معمولاً درگیر تسهیل و افزایش فرصت‌های زندگی مردم‌اند؛ و استدلال این است که آن‌ها در مسیر انجام چنین کاری، موجب تغییراتی چشمگیر در زندگی‌های شخصی خود بازیگران و در جامعه در مقیاس کلان می‌شوند. با این‌همه در شرایط تحرک سیاسی بالا، مردم درگیر در سیاست روزمره ممکن است به جنبش‌های بزرگ‌تر پیوندند و یا حتی خود به سمت تبدیل شدن به جنبش‌های اجتماعی گردش کنند؛ بنابراین، این کردارهای روزمره نتایجی آنی برای بازیگرانش به دنبال دارد، درحالی‌که آن‌ها را به نحوی باتحرک نگه می‌دارد که فعالیت‌هایشان می‌تواند به

بخشی از مجادلات بزرگ‌تر تبدیل شود»<sup>۵</sup>. مفهوم «تسهیل و افزایش فرصت‌های زندگی» بسیار

”  
روزگاری بود که مردمانی  
جان خود را با آرمانشان  
معامله می‌کردند. آن  
روزگار سپری شده است.  
حالا آرمان خود زندگی  
است. امروز شاعر زمانه  
نداریم، به شاعر زمانه  
احتیاج نداریم، هر کس  
شاعر زمانه خود است.  
ادبیات و موسیقی و  
هنرهای تجسمی در نسل  
جوان بسیار فراگیر شده  
است. این همان تغییری  
است که کسی به این  
زودی منتظرش نبود، اما از  
رسیدنش غافلگیر نشدیم،  
چون ادامه همان مسیری  
است که از جنبش  
مشروطه آغاز شده است

گسترده‌تر از آزادی‌های اجتماعی و انتخاب سبک زندگی است. شهروندان به دنبال فرصت‌های برابر در بهره‌برداری از منابع هستند. مطالبه اصلی شهروندان معترض شفافیت و فرصت برابر است. روزگاری بود که مردم برای استخدام در ادارات هر فرم گزینشی را که جلوی‌شان می‌گذاشتند پر می‌کردند و در مصاحبه کاری درباره شکایات نماز و مصائب شب اول قبر حساب پس می‌دادند. امروز یک نخبه دانشگاهی حق خود می‌داند فارغ از دین و عقیده‌اش در جایگاه شغلی مناسب در کارخانه‌های صنعتی مشغول به کار شود. مدیر رانتی کارخانه تمایل دارد نزدیکان و سفارش‌شدگان را به کار گیرد و گزینش عقیدتی ابزار حذف شایستگان است. برای مدیر رانتی مهم نیست که محصول کارخانه چه کیفیتی داشته باشد، چون در خلأ رقابت آن را با قیمتی گزاف خواهد فروخت و حتی اگر کارخانه زیان‌ده باشد حقوق و پاداش کلانی به حساب خود واریز خواهد کرد. خبر خوب این است که درآمد بی حساب و کتاب نفت محدود شده و این ساختار ناکارآمد مدت زیادی نمی‌تواند با این روش ادامه دهد. دوره تازه‌ای آغاز شده است و ساختارها ناگزیر از شفافیت هستند.

روزگاری بود که مردمانی جان خود را با آرمانشان معامله می‌کردند. آن روزگار سپری شده است. حالا آرمان خود زندگی است. امروز شاعر زمانه نداریم، به شاعر زمانه احتیاج نداریم، هر کس شاعر زمانه خود است. ادبیات و موسیقی و هنرهای تجسمی در نسل جوان بسیار فراگیر شده است. این همان تغییری است که کسی به این زودی منتظرش نبود، اما از رسیدنش غافلگیر نشدیم، چون ادامه همان مسیری است که از جنبش مشروطه آغاز شده است.

### پی‌نوشت‌ها:

۱. «تحولات ادبیات فارسی از انقلاب مشروطه تا انقلاب بهمن؛ دکتر محمد رضا شفیع کدکنی»؛ نقل قول از میرزا آقاخان کرمانی
۲. همان
۳. همان
۴. همان
۵. نشریه ایران فردا، شماره ۵۷

# آزادی یا مرگ ماهی سیاه کوچولو و زایش یک قهرمان

## تحلیلی بینامتنی بر سوبیه‌هایی بنیادین در داستان



علی مغزهای

### انسان نادان آزاد نیست...

«گفتم: اکنون که از این نکته فارغ شدیم، می‌خواهم از راه تمثیلی بر تو نمایان سازم که تأثیر تربیت در طبیعت آدمی چگونه است. غاری را در نظر بیاور که در آن مردمانی را به بند کشیده، روی به دیوار و پشت به مدخل غار نشانده‌اند. این زندانیان از آغاز کودکی در آنجا بوده‌اند و گردن و ران‌هایشان چنان با زنجیر بسته شده که نه می‌توانند از جای بجنبند و نه سر به چپ و راست

گفتم: و اگر مجبورش کنند در خود روشنایی بنگرد، طبیعی است که چشم‌هایش به دردی طاقت‌فرسا مبتلا خواهد شد، از روشنایی خواهد گریخت و باز به سایه‌ها پناه خواهد برد، زیرا آن‌ها را بهتر خواهد توانست ببیند و عقیده‌اش استوارتر خواهد گردید در اینکه آن‌ها به مراتب روشن‌تر و آشکارتر از چیزهایی هستند که در آن سوی غار به او نشان داده‌اند.

گفت: راست است.

گفتم: ولی اگر کسی دست او را بگیرد و به‌زور از راه سربالا و ناهموار به بیرون غار بکشاند و به روشنایی آفتاب برساند، تردید نیست که به رنج خواهد افتاد و خشمگین خواهد شد و خواهد کوشید خود را از دست آن کس برهاند. چون به روشنایی آفتاب برسد چشمانش خیره خواهد شد و نخواهد توانست هیچ‌یک از اشیائی را که ما حقیقی می‌پنداریم و به نام‌های گوناگون می‌خوانیم ببیند.

گفت: اگر انتقال از تاریکی به روشنایی به آن سرعت انجام گیرد البته نخواهد توانست ببیند.

گفتم: پس باید چشم‌های او به‌تدریج به روشنایی خو گیرند تا به دیدن اشیای گوناگون توانا شود و نخست سایه‌ها و تصاویر اشخاص و اشیاء را که در آب می‌افتند بهتر از چیزهای دیگر تمیز خواهد داد. سپس در مرحله دوم، خود آدمیان و اشیاء را خواهد دید. پس از آن به تماشای آسمان و ستارگان خواهد پرداخت، ولی آن‌ها را هنگام شب بهتر خواهد دید، زیرا دیدگانش به روشنایی ماه و ستارگان زودتر عادت خواهد کرد و حال آنکه در روز روشنایی خورشید چشم‌هایش را رنج خواهد داد.

گفت: واضح است.

گفتم: سرانجام مرحله چهارم، خواهد توانست خورشید را ببیند: نه انعکاس خورشید را در آب یا در چیزهای دیگر، بلکه خود خورشید را در عین پاکی و تنهایی در مکان خودش خواهد دید و به ماهیت آن پی خواهد برد.

گفت: تردید نیست.

گفتم: چون آن تمرین‌ها را پشت سر گذاشت و به این مرحله رسید، در خواهد یافت که پدیدآورنده سال‌ها و فصل‌ها و مادر همه چیزهایی که در عالم وجود دارند، خورشید است، و در عین حال علت اینکه توانست به‌تدریج و در مراحل مختلف چیزهای گوناگون را ببیند چیزی جز خورشید نیست.

گفت: پس از طی مراحلی که شرح دادی ناچار بدین نکته پی خواهد برد.

گفتم: اگر در این هنگام به یاد مسکن پیشین خود بیفتد و کسانی را که هنوز در آنجا به سر می‌برند، و آنچه آنان دانایی می‌پندارند، به یاد بیاورد، دگرگونی شکفت‌انگیزی را که در زندگی‌اش روی داده است سعادتی بزرگ خواهد شمرد و یاران زندان را به دیده ترحم خواهد نگرست.

گفت: بی‌گمان.

گفتم: و چون به یاد بیاورد که در میان زندانیان تیزبین‌تر از همه بود و سایه‌ها را بهتر از دیگران تشخیص می‌داد چگونه مورد ستایش و تشویق قرار می‌گرفت، و چگونه آنان که حافظه‌ای قوی داشتند و می‌توانستند پیش‌بینی کنند که کدام سایه اول خواهد رسید، کدام پس از آن کدام سایه‌ها با هم پدیدار خواهند شد، به پیشگویی مشهور می‌شدند و پادشاه کلان دریافت می‌کردند، گمان می‌کنی باز به حال آنان غبطه خواهد خورد و به کسانی که در میان زندانیان محترم‌تر و مقتدرتر از دیگران اند رشک خواهد برد؟ یا به قول هومر مزدوری در مزرعه دهقان تنگدستی را بر آن زندگی و آن پندارهای واهی ترجیح خواهد داد؟

گفت: گمان می‌کنم تحمل هر رنجی را بهتر از آن زندگی خواهد دانست.

گفتم: اگر به زندان بازگردد و برجای پیشین خود بنشیند، آیا به سبب انتقال از روشنایی به تاریکی باز چشم‌هایش تیره نخواهد شد؟

گفت: البته تیره خواهد شد.

بگرداند، بلکه ناچارند پیوسته روبه‌روی خود را بنگرند. در بیرون، به فاصله‌ای دور، آتشی روشن است بر بلندی، و در طول راه دیوار کوتاهی است چون پرده‌ای که شعبده‌بازان میان خود و تماشاگران می‌کشند تا از بالای آن هنرهای خود را به معرض نمایش بگذارند.

گفت: منظره‌ای را که توصیف کردی در نظر آوردم.

گفتم: در آن سوی دیوار کسان بسیار اشیای گوناگون از هر دست از جمله پیکره‌های انسان و حیوان که از سنگ و چوب ساخته شده، به این سو و آن سو می‌برند و همه آن اشیاء از بالای دیوار پیداست. بعضی از آن کسان در حال رفت‌وآمد با یکدیگر سخن می‌گویند و بعضی خاموش‌اند.

گفت: چه تمثیل عجیبی! چه زندان غریبی!

گفتم: آن زندانیان تصویرهای خود ما هستند. آیا آنان از خود و از یکدیگر جز سایه‌ای دیده‌اند که آتش بیرون دیوار غار می‌افکند؟

گفت: چگونه جز سایه چیزی ببینند، درحالی که هرگز نتوانسته‌اند سر به چپ و راست بگردانند؟

گفتم: از پیکره‌ها و اشیائی هم که در بیرون غار به این سو و آن سو برده می‌شوند، جز سایه نتوانسته‌اند ببینند؟

گفت: نه.

گفتم: اگر بتوانند با یکدیگر سخن بگویند، موضوع گفتارشان جز سایه‌های خواهد بود که بر دیوار روبه‌رو می‌بینند؟

گفت: نه.

گفتم: و اگر صدای کسانی که در بیرون رفت‌وآمد می‌کنند در غار منعکس شود، آیا زندانیان نخواهند پنداشت که آن سایه‌ها با یکدیگر سخن می‌گویند؟

گفت: بی‌گمان چنین خواهند پنداشت.

گفتم: پس جز سایه‌ها هیچ چیز دیگری را حقیقتی نخواهند پنداشت؟

گفت: نه.

گفتم: اگر از بند آزاد شوند و از درد نادانی رهایی یابند چه حالی پیدا خواهند کرد؟ فرض کن زنجیر از پای یکی از آنان بردارند و مجبورش کنند یک‌باره بر پا خیزد و روی به عقب برگرداند و به سمت مدخل غار برود و در روشنایی بنگرد.

طبیعی است که از این حرکات رنج خواهد برد و چون روشنایی چشم‌هایش را خیره خواهد ساخت، نخواهد توانست عین اشیائی را که آن هنگام تنها سایه‌ای از آن‌ها دیده بود، درست ببیند. اگر در این حال به او بگویند: «تا این دم جز سایه ندیده‌ای، ولی اکنون به هستی راستین نزدیک‌تر شده‌ای و به خود اشیاء می‌نگری

و از این‌رو بهتر از پیش می‌توانی دید». گمان می‌کنی چه جواب خواهد داد؟ و اگر کسی یک‌ایک آن اشیاء را به او نشان دهد و با سؤال و جواب مجبورش کند تا بگوید که آنچه از برابر چشمش می‌گذرد چیست، گمان نمی‌کنی که به کلی متحیر و سرگردان خواهد شد و معتقد خواهد گردید که سایه‌هایی که پیش از آن

می‌دید حقیقی‌تر از اشیائی بوده‌اند که اکنون می‌بیند؟

گفت: بی‌گمان چنین خواهد اندیشید.

و دیگری می گوید: «تا کارش به جاهای باریک نکشیده، بفرستیمش پیش حلزون پیره».

تا اینجا خواننده می تواند متوجه بلوغ فردی و دلبری در ماهی سیاه شود که آغاز یک تحول در زندگی او را آشکار می سازد. تحولی که به مرور از او یک قهرمان تنها می آفریند که علیه سوژه منقاد بودن و همچنین علیه عادت‌واره‌های<sup>۹</sup> زیست بی مقدار و یکنواخت ماهیان برکه طغیان می کند اما در سویه دیگر، ماهی سیاه با سخنان خود بد بودن آن زندگی یکنواخت و فاقد ارزش و هرگونه امکان رشد و تغییر را روشن می سازد و اینجا با اعتراض خود به آن گزین گویه<sup>۱۰</sup> تودور آدورنو در انتهای بند ۱۸ زیر عنوان «پناهگاه بی خانه گان» در کتاب اخلاق صغیر<sup>۱۱</sup> نزدیک می شود که می نویسد: «زندگی نادرست را نمی توان درست زیست»، یا در ترجمه دیگر: «زندگی بد را نمی توان درست زیست».<sup>۱۲</sup>

ماهی سیاه به مادرش می گوید: «من دیگر از این گردش‌ها خسته شده‌ام. ممکن است فکر کنی که کسی این حرف‌ها را به من یاد داده اما بدان که من خودم خیلی وقت است در این فکرم. البته خیلی چیزها هم از این و آن یاد گرفته‌ام. مثلاً این را فهمیده‌ام که بیشتر ماهی‌ها موقع پیری شکایت می کنند که زندگی شان را بیخودی تلف کرده‌اند. دائم ناله و نفرین می کنند و از همه چیز شکایت دارند».

در زندگی ترسیم شده برای ماهی سیاه کوچولو به عادت‌واره‌هایی اشاره می شود که نمایانگر فرامسبون جامعه و طبقه اجتماعی ماهی سیاه و مادرش است. آن‌ها در کنج تخته‌سنگی که خزه آن را پوشانیده در محدوده‌ای مشخص از باریکه جویباری زندگی

می کنند. او تنها بازمانده از ده هزار تخمی است که مادرش به دنیا آورده. در همسایگی این خانواده، پیرماهی‌هایی با افکار تحت انقیاد و ارتجاع زیست می کنند که در طول روز در یک محدوده تنگ همچون قفس پرندگان بارها از این سو به آن سو می روند و باز تکرار می کنند چرخه گردش بی پایان خود را تا روزی که شب رسانند. ماهی کوچولو حتی برای دیدن ماه در شب اجازه و اختیاری از خود ندارد؛ چرا که مادر او را وادار به خواب می کند.

آدورنو در بند ۱۸ کتاب می نویسد: «وضعیت ناگوار زندگی خصوصی با نگاه به صحنه رویداد آن معلوم می شود. سکنی گزیدن در خانه، امروز در آن معنای رایجش غیرممکن است. خانه‌های سنتی که در آن بزرگ شده بودیم، دیگر حالتی تحمل‌ناپذیر یافته‌اند. هر نشانه‌ای که از آسایش در آن‌ها بود در راه خیانت به دانش به مصرف رسیده است. در هر سرسوزن سرپناه، بوی نای منافع مادی رسوخ کرده است. بناهای کارآمد و مدرن که بر مبنای

باروشن‌فکر یا روشن‌نگر یعنی همان حلزون پیچ‌پیچی که این سو و آن سو حرف‌های خطرناک می زد و شاید یادآور سقراط است؛ و دیگری به صورتی نمادین در ماهی سیاه کوچولو به‌عنوان قهرمان داستان. کسی که به تعبیر امانوئل کانت با خروج از نابالغی به تقصیر خویشتن در برابر ناتوانی در به کار گرفتن فهم خود به پاخاست.<sup>۶</sup>

جویبار یا آب‌باریکه محل زندگی ماهی سیاه تمثیل شهر است. شهری که بر ساخت انسان‌هاست. شهری که در سلطه یک جهان‌بینی بسته و انقیاد است؛ و ماهیانی که با باورهای کهنه و منجمد خود در برکه زندگی می کنند، انسان‌های نابالغ و تحت انقیاد درون شهرها هستند. انسان‌هایی که باید باور داشته باشند زندگی همین است که اینجا در جریان است. انسان‌هایی که کانت آنان را آدمیان نابالغ خودخواسته یا «نابالغانی به تقصیر خویشتن خود» می نامد و در مقاله «روشن‌نگری چیست» در تعریف وضعیت آنان می نویسد: «نابالغی ناتوانی در به کار گرفتن فهم خویش - بدون هدایت دیگری - است. به تقصیر خویشتن است این نابالغی، وقتی که علت نه کمبود فهم، بلکه کمبود اراده و دلبری در به کار گرفتن آن باشد».<sup>۷</sup>

کانت ریشه این نابالغی را این‌گونه شرح می دهد: «تن آسایی و ترسویی است که سبب می شود بخش بزرگی از آدمیان، با آنکه طبیعت آنان را دیرگاهی است به بلوغ رسانیده و از هدایت غیررهای بخشیده، با رغبت همه عمر نابالغ بمانند و دیگران بتوانند چنین ساده و آسان خود را به مقام قیم ایشان برکشاند. نابالغی آسودگی است».<sup>۸</sup>

ماهی سیاه به‌رنگی اما در یک صبح زنجیرهای غار را می گسند. در برابر سایرین شجاعانه می ایستد و پشت به غار می کند و به‌سوی روشنایی به راه می افتد. دلیرانه فهم خویش را به کار می گیرد و گام در مسیر روشن‌نگری کانتی می نهد.

و چنان‌که می دانید و اشارتی هم شد، به‌رنگی هم‌زمان توجهی به یک فرد روشن‌نگر غایب از منظر خواننده دارد که ریشه یا بذر آگاهی در ذهن ماهیان کوچک از اوست، اما ماهی‌های اسیر در زنجیر ساکن غار سخنانش را خطرناک می شمارند تا اینکه یک شب با ترس از وجود او در کنار فرزندانشان و حرف‌هایی که می‌زند، بایک توطئه‌همانگ، به

حیات او پایان می دهند. در واقع حلزون کتاب‌خوان و روشن‌نگر، قربانی نادانی و انقیاد فکری غارنشینان یا همان پیرماهیان برکه می شود. ماهی سیاه نیز در همان ابتدای راه و در گام نخست از تلاش برای خروج از زندگی بدی که در برکه کوچک دارد، توسط ماهیان تهدید می شود، طوری که یکی از پیرماهی‌ها خطاب به او می گوید: «خیال کرده‌ای به تو رحم می کنیم؟»

گفتم: و اگر در آن حال که چشمش به تاریکی خو نگرفته است و به دیدن هیچ چیز قادر نیست، بخواند مانند دیگر زندانیان درباره سایه‌ها سخت بگوید، آیا زندانیان ریش‌خندش نخواهند کرد و نخواهند گفت که چشم‌های او به سبب بیرون شدن از غار فاسد شده‌اند و بنابراین صعود به عالم روشنایی کار بی‌فایده و ابلهانه است؟ و اگر بخواند زنجیر از پای آنان بگشاید و از زندان آزادشان کند، کمر به کشتن او نخواهند بست؟

گفت: تردید نیست که او را خواهند کشت. گفتم: گلاوکن گرامی، این تمثیل را با مطالبی که پیش‌تر گفتم تطبیق کن...».

آنچه تا اینجا می‌آید مقاله آمد، سرآغاز کتاب هفتم از رساله «جمهوری» افلاطون بود با عنوان «تمثیل غار» در گفت‌وگوی میان سقراط و گلاوکن.<sup>۱</sup> مراد از آوردن این گفت‌وگو در ابتدای مقاله که می‌توانست با یک ارجاع در پاورقی خاتمه یابد، ورود به سطوحی از مفاهیم بنیادی بحث بود و از آن رو که تجربه به‌گواه است، بسیاری افرادی که زمان و اهتمام رجوع به مآخذ را ندارند، روا و بجا بود که این مدخل را در ابتدای بحث بخوانیم تا به مقصودمان، که همان «ماهی سیاه کوچولو»<sup>۲</sup> است برسیم.

از عنوان مقاله هم پیداست که موضوع آن، ماهی سیاه کوچولو، قصه‌ای مشهورتر از نام نویسنده‌اش، صمد بهرنگی است که برای کودکان و نوجوانان نوشته شده، اما در گذر زمان، خود به تمثیلی عمیق و جذاب برای ما ایرانیان بدل شده است.

جمله‌ای از فردریش ویلهلم هگل بر پیشانی مقاله آمده است که سرنمون بحث مفصل او در «پدیدارشناسی روح» است. آنجا که در ادامه‌اش می‌افزاید: «انسان نادان آزاد نیست، چرا که آنچه در برابرش قرار دارد جهانی بیگانه است، چیزی بیرون از وی، چیزی دور ولی در معرض دید که وی بدان وابسته است، بدون اینکه این جهان بیگانه را برای خود سازد و در نتیجه بدون آنکه آن را خانه خویش، [یا] چیزی از آن خویش بداند».<sup>۳</sup>

در همین دو ارجاع پیداست که از افلاطون تا هگل، هر دو فیلسوف با بیش از دو هزار سال اختلاف زمانی، با تمرکز بر نادانی انسان، بحث نظری و فلسفی عظیمی را بنیاد نهاده‌اند. درحالی که چنین ایده‌ای نه در هگل به پایان رسیده و نه از افلاطون یا سقراط آغاز شده است؛ و قرن پس از هگل، معلم جوانی در مرکز آذربایجان ایران شاید بی‌اینکه هگل را بشناسد یا جمهوری افلاطون را خوانده باشد، نادانی و جهل را جوهر شناخت و ادراک بنیان اندیشه خود قرار داده و به زبانی فهم‌پذیر برای کودک و نوجوان، آن را در قصه‌ای ساده گنجانده است. در واقع به این اعتبار می‌توان هسته اندیشه به‌رنگی را در داستان ماهی سیاه کوچولو، در بحث بین‌الذهانی نادانی و جمودفکری و عوارض آن و نتایج تلاش برای برون‌رفت از آن در زندگی بشر بازنشاسی کرد، اما پیرنگ قصه بر روی روش زندگی<sup>۴</sup> و حق انتخاب<sup>۵</sup> استوار شده است؛ و این حق انتخاب در تعارض با سنت‌ها و عادات صلبی قرار می‌گیرد که تاوان مقابله با آن مرگ است. این مرگ در این قصه دو بار برجسته می‌شود: یکی در ارتباط

تن آسایی و ترسویی است که سبب می شود بخش بزرگی از آدمیان، با آنکه طبیعت آنان را دیرگاهی است به بلوغ رسانیده و از هدایت غیررهای بخشیده، با رغبت همه عمر نابالغ بمانند و دیگران بتوانند چنین ساده و آسان خود را به مقام قیم ایشان برکشاند. نابالغی آسودگی است

یک لوح خالی طراحی شده‌اند، قفس‌هایی برای زندگی است که متخصصان برای افراد بی سلیقه ساخته‌اند و با تأسیسات کارخانه که راه گم کرده و تبدیل به میدانگاه‌های مصرف شده‌اند، فاقد هر زمینه ارتباطی با ساکنان خودند. حتی دل‌تنگی برای زندگی مستقل - که از هر نظر بی‌تأثیر شده است - در آن‌ها به باد فنا رفته است.<sup>۱۳</sup>

آدورنو برای تعریف زندگی درست در یکی از درس‌گفتارهای تجمیع‌شده‌اش در کتاب مسائل فلسفه اخلاق می‌گوید: «تنها چیزی که شاید بتوان گفت این است که زندگی خوب در روزگار ما عبارت است از مقاومت در برابر شکل‌ها و قالب‌های زندگی بد که دستشان برای پیشروترین اذهان رو شده و به دقت موشکافی شده است.»<sup>۱۴</sup>

در همین ارتباط آدورنو در جای دیگر از درس گفتارهای خود بر ایده‌های بسیار رادیکال‌تر دست می‌گذارد و می‌گوید: «ما شاید ندانیم خیر مطلق چیست یا هنجار مطلق چیست، یا شاید حتی ندانیم که انسان چیست، یا حتی بشری بودن یا بشریت به چه معناست؛ ما تنها به روشنی می‌دانیم که چه چیز غیر بشری یا غیر انسانی است. به‌زعم من جایگاه امروزی فلسفه اخلاق را باید بیشتر در محکوم کردن انضمامی آنچه غیر انسانی است جست.»<sup>۱۵</sup>

در نگاه دقیق‌تر به دیدگاه و کنش ماهی سیاه کوچولو، می‌توانیم انطباق اندیشگی این قهرمان تنها را با آنچه آدورنو در فلسفه اخلاق به‌عنوان تلاش برای رسیدن به زندگی خوب با ایستادگی در برابر زندگی بد- توصیف می‌کند، مشاهده کنیم.

در ادامه مسیر، زمانی که ماهی سیاه با کفچه‌ماهی‌ها روبه‌رو می‌شود، با زیست نخوت‌انگیز و در عین حال بیهوده موجوداتی آشنا می‌شود که هیچ چیز و هیچ کس را جز خود نمی‌بینند. یا آن سخت‌پوستی چون خرچنگ که می‌توانست با نیرنگ و خدعه، مهم‌ترین تهدید پیش‌روی قهرمان کوچک باشد، می‌بینیم خرچنگ به آبی در زیر پای جانوری دیگر به درون

شن‌های رودخانه فرو می‌رود که زمینه‌مندی کافی را برای تفسیر ضعیف و آسیب‌پذیری بودگی منبع شر به دست می‌دهد؛ یا مشاهده آهوی زخمی را می‌توان تمثیلی از صید زیبایی توسط نازیبا بازخوانی کرد.<sup>۱۶</sup> همچنین علاوه بر دانایی که زمینه‌هایی خوبی برای تبلور آن در ماهی سیاه در قصه وجود دارد، توانایی هم برای ماهی سیاه به سبب آشنایی با مارمولک حاصل می‌شود و این با او با مسلح شدن به خنجر، در واقع از توانایی تکنولوژیکی هم بهره‌ای می‌برد. در حقیقت با وسعت بخشیدن به میدان کنش ماهی کوچولو، شرایط مناسب برای ظهور و تبلور و رشد قهرمان فراهم می‌شود. هم‌زمان نادانی و

کودن‌بودگی برخی هم‌نوعان به‌طور هم‌عرض مورد توجه قرار می‌گیرد. در یک بازنامه‌ی و در مواجهه قهرمان با مرغ سقا که می‌تواند به عدم و نابودی او منتهی شود، این خطر جهالت و انقیاد هم‌نوعان است که می‌تواند قهرمان را به ورطه نابودی بکشاند؛ آنجا که همراه با چند ماهی کوچک دیگر در کیسه مرغ سقا گرفتار می‌شود. می‌بینیم در این دامگه بلا، هم‌نوعان با تشبث و عجز و ولایه، حاضر می‌شوند حتی در برابر شنیدن وعده آزادی خود، ماهی سیاه کوچولو را خفه کنند. در واقع گفت‌وگوی سه‌جانبه میان ماهی سیاه، دیگر ماهی‌ها و مرغ سقا به صحنه‌ای تأثیرگذار و پداگوژیک بدل می‌شود. مفهومی که در تاریخ ایران به اشکال مختلف و به فراوانی یافت می‌شود. تسلیم افراد سست‌عنصر در برابر مستبد که به مرغ قهرمان و تمام آرزوها و انگاره‌های جمعی و سرمایه‌های بزرگ ملی و زایش تراژدی ختم می‌شود. در این نقطه ماهی‌های ریز بازی فریب و نیرنگ مرغ سقا را می‌پذیرند، اما هوشمندی قهرمان است که او را پیش از آنکه به دست خودی نابود شود، نجات می‌دهد و در عوض فریب‌خورندگان به کام مرغ فرو می‌غلطند و این بار ماهی سیاه با سلاح کیسه گلی مرغ را می‌درد و باز به راهش ادامه می‌دهد تا به دریا می‌رسد.

در این دقیقه که ماهی سیاه پس از فراز و نشیب‌ها و تجارب و مخاطرات فراوان به دریا رسیده است با خود می‌اندیشد: «مرگ خیلی آسان می‌تواند الآن سراغ من بیاید، اما من باید تا می‌توانم زندگی کنم، نباید به پیشواز مرگ بروم، البته اگر یک وقتی ناچار با مرگ روبه‌رو شدم - که می‌شوم - مهم نیست، مهم این است که زندگی با مرگ من چه اثری در زندگی دیگران داشته باشد...»<sup>۱۷</sup>

در اینجا می‌توان علاوه بر بازخوانی قدرت‌رهایی‌بخشی در اندیشه ماهی سیاه، پیدایش زمینه‌های تبلور و بسته‌شدن نطفه ایده بزرگ‌تری از جنس قدرتمند کهن‌الگوها<sup>۱۸</sup> را در اندیشه قهرمان بازشناسی کرد. این دقیقه تشکیل ایده‌میل به نامیرایی است

که ماهی سیاه کوچولو با علم به خطر نابودی از میل باطنی به نامیرندگی و نه جاودانگی یا ابدیت، با خود به گفت‌وگوی درونی یا کنارگویی<sup>۱۹</sup> می‌نشیند. هانا آرنست در کتاب وضع بشر<sup>۲۰</sup> در انتهای فصل اول زیر عنوان «ابدیت در برابر نامیرندگی» با تمایزگذاری بر این دو عبارت ظاهراً هم‌گون، با رجوع به تمثیل غار افلاطون می‌نویسد: «تنها نزد افلاطون است که دغدغه آنچه ابدی است و زندگی فیلسوف ذاتاً متناقض و متعارض با اهتمام به نامیرندگی شیوه زندگی شهروند، [زندگی سیاسی] تلقی می‌شود.»<sup>۲۱</sup> آرنست در شرح و بسط این ارجاع نظری خود می‌نویسد: «تجربه فیلسوف از آنچه ابدی است، که

به نزد افلاطون (ناگفتنی)<sup>۲۲</sup> و به نزد ارسطو (عاری از کلام)<sup>۲۳</sup> بود، بعدها در تعبیر پارادوکس‌گونه (اکنون پایدار)<sup>۲۴</sup> به قالب مفهوم درآمد، تنها بیرون‌از قلمرو امور بشری و خارج از تکرار انسان‌ها ممکن است، و این چیزی است که از تمثیل غار در جمهوری افلاطون درمی‌یابیم. در این تمثیل، فیلسوف، که خود را از غل و زنجیری که وی را به هم‌قطارانش می‌پیوست رها ساخته است، به عبارتی، در «تفرّد» کامل غار را ترک می‌کند بی‌آنکه دیگران همراه او یا در قفای او رهسپار شوند. به تعبیر سیاسی، اگر مردن همان «بیرون شدن از جمع انسان‌ها» باشد، تجربه آنچه ابدی است نوعی مرگ است، و یگانه چیزی که آن را از مرگ واقعی متمایز می‌کند این است که چنین مرگی قطعی و نهایی نیست زیرا هیچ موجود زنده‌ای نمی‌تواند دیرزمانی آن را تباب آورد؛ و این دقیقاً همان چیزی است که [زندگی وقف نظر]<sup>۲۵</sup> را از [زندگی وقف عمل]<sup>۲۶</sup> در تفکر قرون وسطی متمایز می‌سازد. با این حال، این امر بسیار مهم است که تجربه آنچه ابدی است، در تقابل با تجربه آنچه نامیراست، تطابقی با هیچ‌گونه فعلیتی ندارد و ممکن نیست به هیچ فعلیتی بدل شود، زیرا آشکار است که حتی فعالیت تفکر، که به‌وسیله کلمات در درون خویش فرد جریان می‌یابد، نه فقط ترجمانی ناپسند از این تجربه است، بلکه خود این تجربه را می‌گسلد و زایل می‌کند.»<sup>۲۷</sup>

در این مرحله است که قهرمان دیگر بار و این بار به دام مرغ ماهی‌خوار می‌افتد. گویی که در اینجا قهرمان به نقطه پایان مأموریت رسیده باشد، با وجودی که با ترفند و مکر و تدبیر، خود را از طعمه جوجه‌های مرغ ماهی‌خوار شدن می‌رهاند، اما در پی نجات یا فرار ناکامش، در هجوم دیگر بار مرغ ماهی‌خوار بی‌درنگ به کام او فرو می‌افتد. همین جاست که قهرمان تصمیم نهایی خود را می‌گیرد. ابتدا نجات ماهی کوچک نالان درون معده مرغ ماهی‌خوار و سپس نجات تمام ماهیان دریا از وجود این شر بزرگ و شاید نجات ماهیان از شر لویاتان! این بار قهرمان ولو به بهای نابودی خویش، دست به نابود کردن منشأ وحشت و کابوس تمام ماهیان دریا، یعنی مرغ ماهی‌خوار می‌برد؛ و در پایان این مرغ است که از اوج آسمان به عمق دریا سقوط می‌کند و از بین می‌رود، درحالی که پس از این اتفاق یعنی نابودی مرغ ماهی‌خوار توسط قهرمان، دیگر نه ماهی کوچک نالان نجات‌یافته و نه سایر ماهیان دریا از سرنوشت ماهی سیاه کوچولو هیچ خبری به دست نمی‌آورند.

می‌بینیم در این قصه کوتاه کودکانه، ماهی کوچکی که با اتکا به قوه فهم خود، نخست آزادی فکری خود را به دست می‌آورد، در یک مسیر آبراهی جاری روی زمین، یک والايش و فرهی تکین و ستبری را تجربه می‌کند، به صنعت و تکنولوژی مسلح می‌شود و به یک قهرمان بدل می‌شود. قهرمان کوچک و آسیب‌پذیری تنها که بی‌توجه یا شاید ناامید به امکان شکل‌گیری کنش جمعی<sup>۲۸</sup> خود خطر می‌کند و با ذهنی هوشیار با صعود به جایگاه قهرمان، قدرت و آن نامیرایی فضیلت‌آمیز افلاطونی را نیز به دست می‌آورد. آدورنو در مقدمه اخلاق صغیر می‌نویسد: «بقای ذهن تنها وقتی به حقیقتش دست می‌یابد که خود را

در این قصه کوتاه  
کودکانه، ماهی کوچکی  
که با اتکا به قوه فهم خود،  
نخست آزادی فکری خود  
را به دست می‌آورد، در  
یک مسیر آبراهی جاری  
روی زمین، یک والايش و  
فرهی تکین و ستبری را  
تجربه می‌کند، به صنعت  
و تکنولوژی مسلح  
می‌شود و به یک قهرمان  
بدل می‌شود

برشمارند، اما اینجا بحث نه بر محور بررسی افکار صمد بهرنگی، که صرفاً حول ایده و مفاهیم محوری داستان ماهی سیاه کوچولو می‌گردد؛ بنابراین مقاله حاضر کمترین ارتباطی را با نقد نویسنده و آشناری ندارد؛ و دوم اینکه در این لحظه، این مقاله را می‌توان طرح بحثی برشمرد که در آینده با شرح و بسطی بیشتر و وسیع‌تر همراه با نگاهی به تصویرگری فرشید منقالی و اهمیت و نقش آن در به شهرت رسیدن داستان، تقویت و تکمیل خواهد شد تا شاید در قالب یک کتاب ارائه شود؛ و بی‌شک نظرات و انتقادات ارزشمندی که از سوی خوانندگان می‌رسد، می‌تواند راهگشا و منیر این تلاش باشد و نویسنده امید زیادی به دریافت نقد و نظرات خوانندگان ارجمند دارد.

۷. کانت، ایمانوئل، ۱۳۹۸، روشن‌نگری چیست، روشن‌یابی چیست؟ (مجموعه مقالات)، گردآورنده: ارهارد بار، ترجمه سیروس آرین پور، تهران: آگاه همان

9. habitus  
10. aphorism  
۱۱. آدورنو، تئودور، ۱۳۸۴، اخلاق صغیر، ترجمه حمید فرزانه، تهران: نقش خورشید

12. wrong life cannot be lived rightly  
۱۳. همان

۱۴. آدورنو، تئودور، ۱۳۹۶، مسائل فلسفه اخلاق، ترجمه صالح نجفی و علی عباس‌بیگی، تهران: هرمس

۱۵. همان

۱۶. منظور از صید زیبا توسط نازیا ارجاع به گفت‌وگوی سقراط با هیبیا در رساله هیبیاست که کنکاشی است میان آن دو فیلسوف برای پاسخ دادن به پرسش زیبا چیست.

17. archetypes  
18. aside

۱۹. آرت، هانا، ۱۴۰۰، وضع بشر، ترجمه مسعود علیا، تهران: ققنوس

20. bios politicos  
21. arrheton

22. nunc logou  
23. nunc stans

24. vita contemplative  
25. vita active

۲۶. همان

27. colectiv  
۲۸. آدورنو، تئودور، ۱۳۸۴، اخلاق صغیر، ترجمه حمید فرزانه، تهران: نقش خورشید

۲۹. کانت، ایمانوئل، ۱۳۹۸، روشن‌نگری چیست، روشن‌یابی چیست؟ (مجموعه مقالات)، گردآورنده: ارهارد بار، ترجمه سیروس آرین پور، تهران: آگاه

30. Samsara:  
(چرخه ابدی بی‌آغاز و بی‌انجام زندگی که در برخی آیین‌های بودایی و هندوئیسم بر آن اعتقاد دارند).

آزادانه عقل خویش را به کار برد و به دریا بیندیشد.

### منابع:

- آدورنو، تئودور، ۱۳۸۴، اخلاق صغیر، ترجمه حمید فرزانه، تهران: نقش خورشید.

- آدورنو، تئودور، ۱۳۹۶، مسائل فلسفه اخلاق، ترجمه صالح نجفی و علی عباس‌بیگی، تهران: هرمس.

- آرت، هانا، ۱۴۰۰، وضع بشر، ترجمه مسعود علیا، تهران: ققنوس.

- افلاطون، ۱۳۵۳، جمهوری، محمدحسین لطیفی، تهران: چاپخانه خوشه

- کانت، ایمانوئل، ۱۳۹۸، روشن‌نگری چیست، روشن‌یابی چیست؟ (مجموعه مقالات)، گردآورنده: ارهارد بار، ترجمه سیروس آرین پور، تهران: آگاه

- استرن، رابرت، ۱۳۹۶، هگل و پدیدارشناسی روح، ترجمه محمد مهدی اردبیلی و سید محمد جواد سیدی، تهران: ققنوس

### بی‌نوشت‌ها:

۱. افلاطون، ۱۳۵۳، جمهوری، محمدحسین لطیفی، تهران: چاپخانه خوشه

۲. داستان ماهی سیاه کوچولو یکی از داستان‌های صمد بهرنگی است که توسط کانون پرورش‌دهی کودکان در سال ۴۷ با تصویرگری فرشید منقالی به چاپ رسید و کتاب برگزیده کودک در همان سال شد و جایزه نمایشگاه کودک در بلون ایتالیا و دیپلم افتخار جایزه دوسالانه براتسیلاوا و چک اسلواکی برای تصویرگری کتاب کودک را در سال ۱۹۶۹ برنده شد.

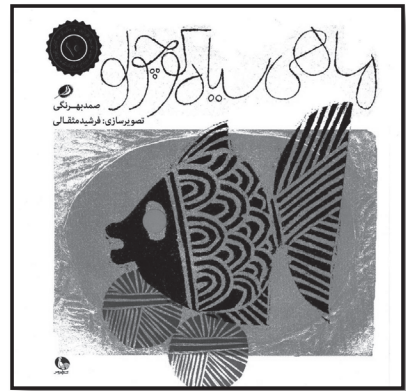
۳. استرن، رابرت، ۱۳۹۶، هگل و پدیدارشناسی روح، ترجمه محمد مهدی اردبیلی و سید محمد جواد سیدی، تهران: ققنوس.

(به یک اعتبار می‌توان این عبارت را درون هسته نظام یا دستگاه اندیش‌شناسی او بازشناسی کرد که استرن در کتاب هگل و پدیدارشناسی روح با راهنمایی مخاطبان برای فهم این دستگاه فکری دشوار تفسیری روشن‌نگر برای مخاطب ارائه کند و مترجمان فارسی این کتاب سعی کرده‌اند با ترجمه دقیق و پرسواس خود مخاطب ایرانی را تا جای ممکن یاری کنند تا خطاهای ترجمه‌های پیشین در درک نظام فکری هگل را جبران کنند).

4. way of life

5. right to choose

۶. ذکر دو نکته در این پاروفاقی جایز و شاید لازم است: اول اینکه با مختصری توضیح می‌توان این نوشتار را از اتهام تلاش برای ستایش صمد بهرنگی رها کنید. نویسنده این متن بر این دقایق و نقدها واقف است که روستایی‌گری و خلق‌گرایی صمد بهرنگی در سایر آثارش که به‌ویژه در مقالات و دیدگاه‌های انتقادی او نمود بارزی داشت باعث شده است آثار او واجد اشکال و ایراداتی باشد که در مواردی برخی منتقدان بدون آشنایی کافی با آثارش، به راحتی او را نفی یا ترد کنند و یا برخی منتقدان او را اسیر پوپولیسم ادبی



در تجزیه مطلق کشف کند. ذهن نیرویی نیست که به‌مثابه یک پوزیتیو از امر نگاتیو روی بگرداند. همچون وقتی ما از چیزی که یاره یا نادرست می‌خوانیم، دور می‌شویم و به سراغ چیزی دیگر می‌رویم؛ تنها وقتی که ذهن رودر رو به نکاتیو نگاه کند، و در آن کاشانه کند، تبدیل به یک قدرت می‌شود»<sup>۲۸</sup>.

به‌عنوان نتیجه‌گیری از آنچه بیان شد، می‌توان گفت آن نجات و رستگاری خود و رسیدن به خیر همگانی میسر نیست مگر با رستن از بندها و قیدهای ذهنی و عینی؛ جز با گسستن زنجیرهای غار و جز با پشت کردن به نابالغی به تقصیر خویش خود؛ و باز به تعبیر کانت: «برای دستیابی به روشن‌نگری به هیچ چیز نیاز نیست مگر آزادی؛ تازه آن‌هم به کم‌زیان‌ترین نوع آن، یعنی آزادی کاربرد عقل خویش در امور همگانی به تمام و کمال»<sup>۲۹</sup>.

اما داستان تمام نمی‌شود و این بار وقتی ماهی پیر روایت قصه ماهی سیاه کوچولو را به پایان می‌برد و شب‌به‌خیر می‌گوید، یازده هزار و نه صد و نود و نه ماهی پاسخ می‌دهند و می‌روند تا بخوانند، اما در انتها، تولد ایده رهایی‌بخش در ذهن یک ماهی کوچک قرمز، همچون سامسارا،<sup>۳۰</sup> چرخه ایده قدرتمند و نامیرای رهایی و آزادی را بازنمایی می‌کند. این بار ماهی کوچک دیگری می‌خواهد

## ادبیات پیشرو عرب؛ قلمرو ناشناخته‌ها

تا چند سال پیش ادبیات عرب در ایران چندان شناخته‌شده نبود، ولی مدتی است با ترجمه آثار عربی محبوبیت این آثار در بین مخاطبان ایرانی چشمگیر شده است. درباره دلایل این محبوبیت با علیرضا منوچهریان، عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبایی، گفت‌وگویی انجام داده‌ایم. ایشان همچنین مترجم یک دیوان طراز اول عربی به نام ترجمه و تحلیل دیوان متنبی است.

معرفی بیشتر نویسندگان و شاعران این زبان در ایران.

### چه عواملی باعث رشد ادبیات عرب شده است؟

«در این باره باید به این نکته مهم توجه داشت که عرب‌ها در تحولات ادبی و نوگرایی در نثر و نظم عربی از ما جلوتر بوده‌اند، چراکه معروف است حمله ناپلئون به مصر سبب شده که ارتباط عرب‌ها با اروپا و تأثیر پذیری از ادبیات آنجا زودتر از ما ایرانی‌ها صورت پذیرد، یعنی عرب‌ها از لحاظ نوگرایی در ادبیات مشرق زمین به‌ویژه در داستان و رمان از ما جلوتر بوده‌اند و اگر هم کسانی معتقد باشند که آن‌ها جلوتر از ما نبوده‌اند، به گمانم همان‌ها هم اقرار دارند که

### چرا اخیراً در ایران مخاطبان حوزه

ادبیات، نسبت به ادبیات عرب، اعم از شعر و داستان اقبال زیادی نشان داده‌اند؟

«چنین پدیده‌ای می‌تواند علل گوناگونی داشته باشد، از جمله توسعه فضای مجازی و گسترش ادبیات تطبیقی از خلال ترجمه آثار ادبی و گزیده‌های نثر و نظم معاصر عربی و در نتیجه



شیلای قاسمخانی

آن‌ها پرکارتر و موفق‌تر بوده‌اند. به‌طوری‌که امروزه آن‌ها شاعران و نویسندگانی برای عرضه در عرصه عالم دارند، همچون نزار قبانی شاعر عشق و انقلاب که در کنار لورکا و بایرون در دبای امروز مطرح است.

**شاعر و نویسنده مضامین خود را از جامعه می‌گیرد. شاعران و نویسندگان عرب به‌خوبی مضامین جامعه خود مانند زن، فقر، سنت، خرافه و... را با استعداد و قریحه می‌آمیزند و اثری درخور تولید می‌کنند.**

«من گمان می‌کنم فرهنگ یک جامعه و ارزش و اعتباری که برای دانشمندان و نویسندگان آن قائل می‌شوند، در پرورش اصحاب قلم و تولیدات فرهنگی-ادبی تأثیر بسزایی دارد. عامل بسیار مهم دیگر، حمایت دولت‌ها و حکومت‌ها از دانشمندان و نویسندگان است. متأسفانه، در دهه‌های اخیر، فضای برخی بلاد شرقی، چنان سیاسی و نظامی شده است که حتی در تقدیر از آثار و کتب، جانب‌داری و سیاسی‌کاری در گزینش آن آثار، به لحاظ موضوع و یا به لحاظ نویسنده، کاملاً آشکار است و این چیزی است که موجب دلسردی اصحاب قلم می‌شود. جالب است که بدانید در بین ادیبان بلاد صاحب ادبیات کهن و ریشه‌دار، تنها ما ایرانیان فاقد ترجمه دیوان از دیگر زبان‌ها به فارسی هستیم، البته مقصودم ترجمه کامل دیوان‌های زبان‌های دیگر است، حال آنکه همین عرب‌ها تاکنون چندین و چندین بار دیوان حافظ را به‌طور کامل به عربی برگردانده‌اند یا اینکه ژول مول سیاستمدار و ادیب فرانسوی، در قرن نوزدهم، شاهنامه را با آن سترگی به زبان فرانسه ترجمه کرده است؛ و باز جالب است که بدانیم در مصر، طرح «هزار و یک کتاب» وجود دارد، یعنی ترجمه و معرفی هزار و یک کتاب از دیگر زبان‌ها و فرهنگ‌ها و دیوان‌ها. شگفت آنکه چند سال پیش در نمایشگاه بین‌المللی کتاب دیدم که مترجمی عرب‌زبان، دیوان سوزنی سمرقندی را نیز ترجمه کرده است، اما در ایران، دریغ از ترجمه یک دیوان عظیم عربی و یا زبان‌های خارجی!

**آیا ادبیات عرب برای مردم خاور میانه جذابیت دارد یا در سطح جهانی هم علاقه‌مندان خود را دارد؟**

«برخی نویسندگان و شاعران عرب در عصر اخیر شهرتی جهانی دارند؛ مانند نزار قبانی که از نظر گذشت و شعر او به بیشتر زبان‌های زنده دنیا ترجمه شده و نیز علی احمد سعید معروف به آدونیس شاعر و ناقد معروف سوری. جالب آنکه خالده سعید، همسر آدونیس، نیز از زنان عرب ناقد و نامدار است. از این دو نمونه شاعر-نزار و آدونیس - که بگذریم، در عالم نویسندگی می‌توان به دو نویسنده نامدار مصری اشاره کرد، یعنی نجیب محفوظ و مصطفی لطفی منفلوطی که اولی برنده جایزه نوبل ادبیات در سال ۱۹۸۸ بود. در ادبیات فارسی و عربی، تنها اوست که به چنین افتخاری نائل شده است. ناگفته نماند مصطفی لطفی منفلوطی صاحب کتاب النظرات و العبرات؛ یعنی «نگاه‌ها و اشک‌ها» از پیشروان پرداختن به مسئله زن در ادبیات معاصر عربی است. همچنین جبران خلیل جبران که در ایران هم شناخته شده است از نبوغ ادبی بالا و شهرت جهانی برخوردار است. برای شناخت بیشتر نبوغ عجیب نویسندگی جبران خلیل جبران ببینید که یکی از نویسندگان معروف جهان، در قرن اخیر، درباره او چه سخنان شگفتی را در مقدمه کتاب عاشقانه‌ها از جبران بر زبان رانده است: «جبران خلیل جبران موسیقی ناب است. رازی است که فقط گاه‌گاهی شعر می‌تواند به قلمرو آن نزدیک شود! جبران خلیل جبران دوست‌داشتنی‌ترین روح این زمین زیباست. قرن‌ها گذشته است. آدم‌های بزرگی آمده و رفته‌اند اما جبران هنوز یکه است! من گمان نمی‌کنم که در آینده نزدیک نیز کسی هم‌تراز او یا به عرصه وجود بگذارد، کسی که عمق بینش او را داشته باشد و بتواند همچون او به قلمرو ناشناخته‌ها پا بگذارد... گویی همه عارفان دنیا و همه روح‌های آفریننده دنیا، یکجا در وجود او گرد آمده‌اند!» و همین‌جا به خوانندگان فاضل شما خواندن سه کتاب جیبی از جبران خلیل جبران به نام‌های عارفانه‌ها، جاودانه‌ها و عاشقانه‌ها را پیشنهاد می‌کنم که من خود عاشق آن‌ها هستم. این کتاب‌های دوزبانه انگلیسی-فارسی گردآوری سهیل بوشروی با ترجمه مسیحا برزگر است.

**زنان عرب از میانه سده بیستم گفتن از خویش را آغاز کردند و یکی از دلایل**

**محبوبیت داستان‌هایشان و اثرگذاری در بین سطوح جامعه همین است. شاید شایسته باشد در ابتدای این پاسخ، ترجمه‌ای از نگاه جبران خلیل جبران درباره زن بیاورم: «خوشبختی بشریت زاده قلب حساس زن است و در احساسات روح شریف اوست که احساسات روح آدمی زاده می‌شود.»**

با این مقدمه این‌طور باید بگویم به‌اصطلاح جامعه‌شناسی، در «جوامع بسته» که بر همه چیز و همه کس نظارت تام و تمامی اعمال می‌شود، نباید انتظار آزاداندیشی و رشد نویسندگی داشت و اما در مورد زنان باید گفت که برخی جوامع شرقی که امروزه داعیه آزادی زن و گشودگی فضای سیاسی-اجتماعی برای این قشر مهم جامعه را دارند، در واقع این آزادی ادعا شده در چهارچوب تعریف اصحاب قدرت و تصمیم‌سازان آن جامعه است. واقعیت این است که در سال‌ها و دهه‌های اخیر، آزادی بیان و قلم بسیار به مخاطره افتاده است و طبیعی است که در چنین اوضاع و احوال، شرایط برای پرداختن به هر موضوع و مضمونی مساعد نیست و امکان قلم‌فرسایی در هر زمینه‌ای وجود ندارد، به‌ویژه آنکه در برخی برهه‌ها نظارت سخت‌گیرانه‌ای به چاپ کتاب‌ها صورت گرفته است. طبیعتاً در چنین وضعیتی نویسندگان و به‌ویژه زنان، به سراغ هر مضمونی بروند باید تا حدی در چهارچوب ایدئولوژی حکومت حرکت کنند که امروزه این سلطه قدرت در متن جامعه و مباحث اجتماعی و سیاسی در مکاتب تحلیل‌گفتمان مطرح است.

متأسفانه شاهدیم در بعضی کشورهای شرقی، در سال‌ها و دهه‌های اخیر، به‌ویژه در برخی برهه‌های زمانی، حتی رئیس مراکز علمی و دانشگاهی مهره‌های سیاسی و یا نظامی بوده‌اند. در واقع در چنین ممالکی علم در درجه آخر اهمیت قرار دارد. حال آنکه حضرت امیر (ع) می‌فرماید: ریشه هر خیری در علم است. حال شما بنگرید که در چنین ممالکی که داعیه‌دار فرهنگ و ادب هستند، چگونه کارها به سامان خواهد رسید و عاقبت علوم انسانی که مادر دانش‌های بشری است، به کجا خواهد انجامید!

خانواده‌های محترم آقایی، تجربی، شریف‌زاده و لیلاز ما را در غم خود شریک بدانید.

لطف‌الله میثمی و همکاران نشریه چشم‌انداز ایران